

# روانشناسی زیست‌پس‌نگر

حسادت، خشونت، همکاری، سلطه

دیوید باس . جلد چهارم

---

مرشنامه : دیوید، باس

Buss, David

عنوان و نام پدیدآور : روان‌شناسی زیست‌پس‌نگر (جلد چهارم)/ اثر دیوید باس؛

ترجمه‌ی آرش حسینیان.

مشخصات نشر : مشهد: نشر تلنگر، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۳۴۵ صفحه: مصور، جدول، تصویر.

شابک : 9786009984725

وضعیت فهرست : فیپا

نویسی

پادداشت : عنوان اصلی: Evolutionary psychology

an introduction, Fifth edition, 2016

موضوع : روانشناسی تکاملی

موضوع : Evolutionary psychology

شناسه افزوده : دیوید باس

شناسه افزوده : حسینیان، آرش، ۱۳۶۳، - مترجم

ده بندی کنگره : ۶۹۳۱ ۹۴۰/۹۵/BF۶۹۸

ده بندی دیویی : ۷/۱۵۵

شماره کتابشناسی : ۴۶۸۹۴۴۰

علی

---



This is a Persian translation of Vol.4 of

## **EVOLUTIONARY PSYCHOLOGY**

By David Buss, Fifth Edition

Published 2016 by Routledge

### **روان‌شناسی زیست‌پس‌نگر**

جلد چهارم: همکاری، حسادت، سلطه، خشونت

ویراست پنجم، 2016

مجموعه‌ی پنج جلدی

اثر: دیوید باس

ترجمه‌ی آرش حسینیان

نشر تلنگر . چاپ اول . 1396 . دوم 1398

شابک: 9786009984725

قیمت: شناور (به وبسایت مترجم رجوع شود: AHPub.ir)



ترجمه‌ی فارسی این اثر، تنها بر روی کاغذ منتشر شده است و نسخه‌ی دیجیتال ندارد.

خرید این کتاب، تنها از طریق ارسال پیام به تلگرام، یا واتساپ مترجم به شماره‌ی

09355934703 میسر است. لطفاً در صورت مشاهده‌ی آن در هر فروشگاه یا وبسایتی

غیر از وبسایت مترجم، مورد را اطلاع دهید.

**AHPub.ir**

ترجمه‌ی فارسی اثر تقدیم می‌شود به

دیوید بناتار

آلبرت انیشتین

بابک احمدی

با تشکر از زحمات

خانم آرزو عابدینی

|         |                                                                |
|---------|----------------------------------------------------------------|
| 4.....  | یادداشت مترجم.....                                             |
| 6.....  | بخش پنجم.....                                                  |
| 7.....  | مسائل مربوط به زندگی گروهی.....                                |
| 10..... | فصل نهم.....                                                   |
| 10..... | ائتلاف‌های همکارانه.....                                       |
| 12..... | تکامل رفتار همکاری.....                                        |
| 12..... | مسئله‌ی یکسوکاری.....                                          |
| 13..... | نظریه‌ی دوسوکاری.....                                          |
| 15..... | راهبرد «این به ازای آن».....                                   |
| 20..... | جعبه‌ی 9.1، راهبردها برای ترویج همکاری.....                    |
| 22..... | همکاری در بین دیگر جانوران.....                                |
| 23..... | به اشتراک‌گذاری غذا در خفاش‌های خونخوار.....                   |
| 24..... | سیاست‌های شامپانزه‌ها.....                                     |
| 27..... | همکاری و لطف در بین انسان‌ها.....                              |
| 32..... | شواهد در دفاع از وجود سازگاری‌های تشخیص تقلب.....              |
| 38..... | آیا افراد متقلب‌ان را به یاد می‌آورند؟.....                    |
| 40..... | توانایی تخمین ظرفیتِ دوسوکاری افراد.....                       |
| 45..... | نظریه‌ی دوسوکاری غیرمستقیم.....                                |
| 46..... | نظریه‌ی علامت‌دهی پرهزینه.....                                 |
| 49..... | روانشناسی رفاقت.....                                           |
| 50..... | آیا یکسوکاری باید بر مبنای هزینه‌هایش محاسبه و تعریف شود؟..... |

|          |                                                             |
|----------|-------------------------------------------------------------|
| 52.....  | پارادوکس بانکدار.....                                       |
| 54.....  | تبدیل شدن به فردی بی جایگزین.....                           |
| 57.....  | رفقای رقیق و عمیق، و دوراهیهای زندگی مدرن.....              |
| 58.....  | جایگاههای محدود رفاقت.....                                  |
| 62.....  | هزینهها و مزایای رفاقت.....                                 |
| 68.....  | ائتلافهای همکارانه.....                                     |
| 79.....  | چکیدهی فصل.....                                             |
| 85.....  | پرسشهایی برای تفکر انتقادی.....                             |
| 86.....  | خواندنیهای پیشنهادی.....                                    |
| 88.....  | <b>فصل 10.....</b>                                          |
| 88.....  | <b>پرخاشگری و جنگ طلبی.....</b>                             |
| 91.....  | پرخاشگری به عنوان راهی برای مسائل سازشی.....                |
| 91.....  | داخل شدن در بهره برداری از منابع دیگران.....                |
| 93.....  | دفاع در برابر حمله.....                                     |
| 94.....  | هزینههای تحمیل شده بر رقیبان درون جنسی.....                 |
| 94.....  | چانه زنی در سلسله مراتب قدرت و موقعیت های اجتماعی.....      |
| 95.....  | دورکردن رقیبان از پرخاشگری های متعاقب.....                  |
| 96.....  | دور کردن جفت های دیرپا از بی وفایی جنسی.....                |
| 96.....  | وابستگی های تهاجم به بافتار.....                            |
| 99.....  | چرا مردان بیش از زنان دست به رفتارهای خشن می زنند؟.....     |
| 103..... | جعبه ی 10.1- نظریه ی تغییر شکل خشم.....                     |
| 106..... | شواهد تجربی در مورد الگوهای سازشی متمایز تهاجم و خشونت..... |

|          |                                                                    |
|----------|--------------------------------------------------------------------|
| 106..... | شواهدی در باب تفاوت‌های دوجنس در تهاجم به همجنس                    |
| 107..... | تفاوت‌های دو جنس از نظر طراحی بدنی برای مبارزه.....                |
| 107..... | یک فراتحلیل در مورد تفاوت‌های دو جنس از نظر تهاجم.....             |
| 108..... | قتل‌های همجنس.....                                                 |
| 110..... | قلدری‌ها با افراد همجنس در مدرسه.....                              |
| 112..... | میزان تهاجم در جوامع بومی استرالیا.....                            |
| 113..... | سندروم مردان جوان.....                                             |
| 117..... | بافتارهایی که تهاجم‌های مردان علیه مردان را زمینه‌سازی می‌کند..... |
| 118..... | موقعیت زناشویی و شغلی.....                                         |
| 118..... | موقعیت اجتماعی و اعتبار.....                                       |
| 121..... | حسادت جنسی و رقابت‌های درون‌جنسی.....                              |
| 122..... | موقعیت‌هایی که تهاجم زنان علیه زنان را راه‌اندازی می‌کند.....      |
| 124..... | موقعیت‌هایی که تهاجم مردان علیه زنان را راه‌اندازی می‌کند.....     |
| 127..... | موقعیت‌هایی که تهاجم زنان علیه مردان را برمی‌انگیزد.....           |
| 127..... | دفاع در برابر حمله.....                                            |
| 128..... | جنگ.....                                                           |
| 128..... | جنبه‌های تکاملی جنگ.....                                           |
| 129..... | جعبه‌ی 10.2- جنگ‌های یانوماو.....                                  |
| 140..... | سازگاری‌های مردان برای تسهیل موفقیت در جنگ.....                    |
| 142..... | دست‌رسی جنسی فزاینده برای فاتحان.....                              |
| 145..... | ویژگی‌های مورد نظر زنان و مردان در اتحاد‌های ائتلافی.....          |
| 146..... | پیامدهای جنگیدن.....                                               |

|          |                                                                 |
|----------|-----------------------------------------------------------------|
| 147..... | جعبه‌ی 10.3- معمای تروریسم انتحاری.....                         |
| 149..... | آیا در انسان‌ها سازوکارهایی برای قتل تکامل یافته است؟.....      |
| 157..... | چکیده‌ی فصل.....                                                |
| 161..... | پرسش‌هایی برای تفکر انتقادی.....                                |
| 162..... | خواندنی‌های پیشنهادی.....                                       |
| 165..... | <b>فصل 11.....</b>                                              |
| 165..... | <b>تعارض بین دو جنس.....</b>                                    |
| 167..... | نظریه‌ی تداخل راهبردی.....                                      |
| 171..... | تعارض در مورد وقوع و زمان آمیزش.....                            |
| 173..... | تعارضات بر سر دسترسی جنسی.....                                  |
| 173..... | تداخلات در مورد نیت جنسی.....                                   |
| 177..... | فریبکاری در مورد میزان تعهد.....                                |
| 179..... | سوگیری‌های شناختی در ذهن‌خوانی جنسی.....                        |
| 183..... | پس‌زنی جنسی.....                                                |
| 184..... | تهاجم جنسی، بهره‌کشی جنسی، و پدافندهای تکامل‌یافته در زنان..... |
| 184..... | آزار جنسی.....                                                  |
| 187..... | بهره‌کشی جنسی و سرخ‌های بهره‌کش‌پذیری جنسی.....                 |
| 189..... | تهاجم جنسی.....                                                 |
| 190..... | آیا در مردان سازگاری‌هایی برای تجاوز جنسی تکامل یافته است؟..... |
| 193..... | تفاوت‌های فردی در میزان گرایش به تعدی.....                      |
| 193..... | اجبار جنسی: بخشی از راهبرد «تاریخ زندگی» در بخشی از مردان.....  |
| 194..... | فرضیه‌ی محرومیت جفتی.....                                       |



197.....تجاوزکاران به جفت

198.....آیا در زنان پادافزارهایی ضدتجاوز تکامل یافته است؟

203.....تعارض مربوط به حسادت جنسی

205.....تفاوت‌های بین دو جنس در میزان حسادت جنسی

219.....از هشیاری تا خشونت: تاکتیک‌های حفظ جفت

221.....تفاوت‌های دو جنس در استفاده از تاکتیک‌های منع جفت

223.....بافتارهای تاثیرگذار بر کم‌وکیف تاکتیک‌های منع جفت

224.....ارزش تولیدمثلی همسر: تاثیر متغیرهای سن و جذابیت ظاهری

226.....وضعیت تخم‌گذاری زنان

227.....درآمد و موقعیت‌طلبی شوهر

229.....خشونت معطوف به جفت

234.....کشمکش بر سر دسترسی به منابع

235.....علل نابرابری منابع: ترجیحات جفتی زن و تاکتیک‌های رقابتی مرد

240.....چکیده‌ی فصل

247.....پرسش‌هایی برای تفکر انتقادی

## فصل 12.....251

251.....موقعیت، اعتبار، و سلطه‌ی اجتماعی

253.....ظهور سلسله‌مراتب سلطه

256.....سلطه و موقعیت در دیگر حیوانات

260.....نظریه‌های تکاملی در باب سلطه، اعتبار، و موقعیت

262.....نمایشات حاکی از برخورداری از اعتبار، نوع‌دوستی، و نیکنامی

265.....رهبری و پیروی: نظریه‌ی خدمتگذاری برای کسب اعتبار

|          |                                                             |
|----------|-------------------------------------------------------------|
| 270..... | نگاهی تکاملی به تفاوت‌های دو جنس در میزان موقعیت‌طلبی       |
| 272..... | فرصت‌های جنسی و موقعیت اجتماعی                              |
| 276..... | آیا مردان در مقایسه با زنان سلطه‌جو تر و رتبه‌طلب‌تر هستند؟ |
| 279..... | مردان و زنان سلطه‌شان را به شکل متفاوتی بیان می‌کنند        |
| 285..... | نظریه‌ی سلطه                                                |
| 289..... | نظریه‌ی حفظ توجه اجتماعی                                    |
| 295..... | شاخص‌های سلطه                                               |
| 295..... | شاخص‌های کلامی و غیرکلامی سلطه                              |
| 297..... | جثه‌ی بدنی و سلطه                                           |
| 299..... | تست‌وسترون و سلطه                                           |
| 300..... | جعبه‌ی 12.2: نمودهای سلطه در چهره‌ی افراد                   |
| 306..... | ارتباط سروتونین با سلطه                                     |
| 307..... | مورد نیاز: نظریه‌ای در باب عوامل تعیین‌کننده‌ی سلطه         |
| 308..... | اعتماد به نفس: سازوکاری برای ترفیع موقعیت                   |
| 313..... | راهبردهای فرودستی                                           |
| 313..... | تفاوت‌های بین دو جنس از نظر راهبردهای فرودستی               |
| 314..... | فرودستی فریبکارانه                                          |
| 315..... | ابراز خوشحالی در واکنش به شکست افراد موفق                   |
| 320..... | چکیده‌ی فصل                                                 |
| 325..... | پرسش‌هایی برای تفکر انتقادی                                 |
| 326..... | خواندنی‌های پیشنهادی                                        |

هرگز نداند آسیا

مقصود گردش‌های خود

مولوی

از یک نگاه می‌توان علم روان‌شناسی را تلاشی برای شناخت قوانین حاکم بر ذهن و روان انسان تعریف کرد. این کتاب نیز به همین سیاق سعی داشته به سهم خود و به قدر بضاعتش، با تکیه بر رویکردی زیست‌پس‌نگر، قدمی دیگر در راه شناخت انسان و گرایش‌ات روانی و رفتاری‌اش بردارد.

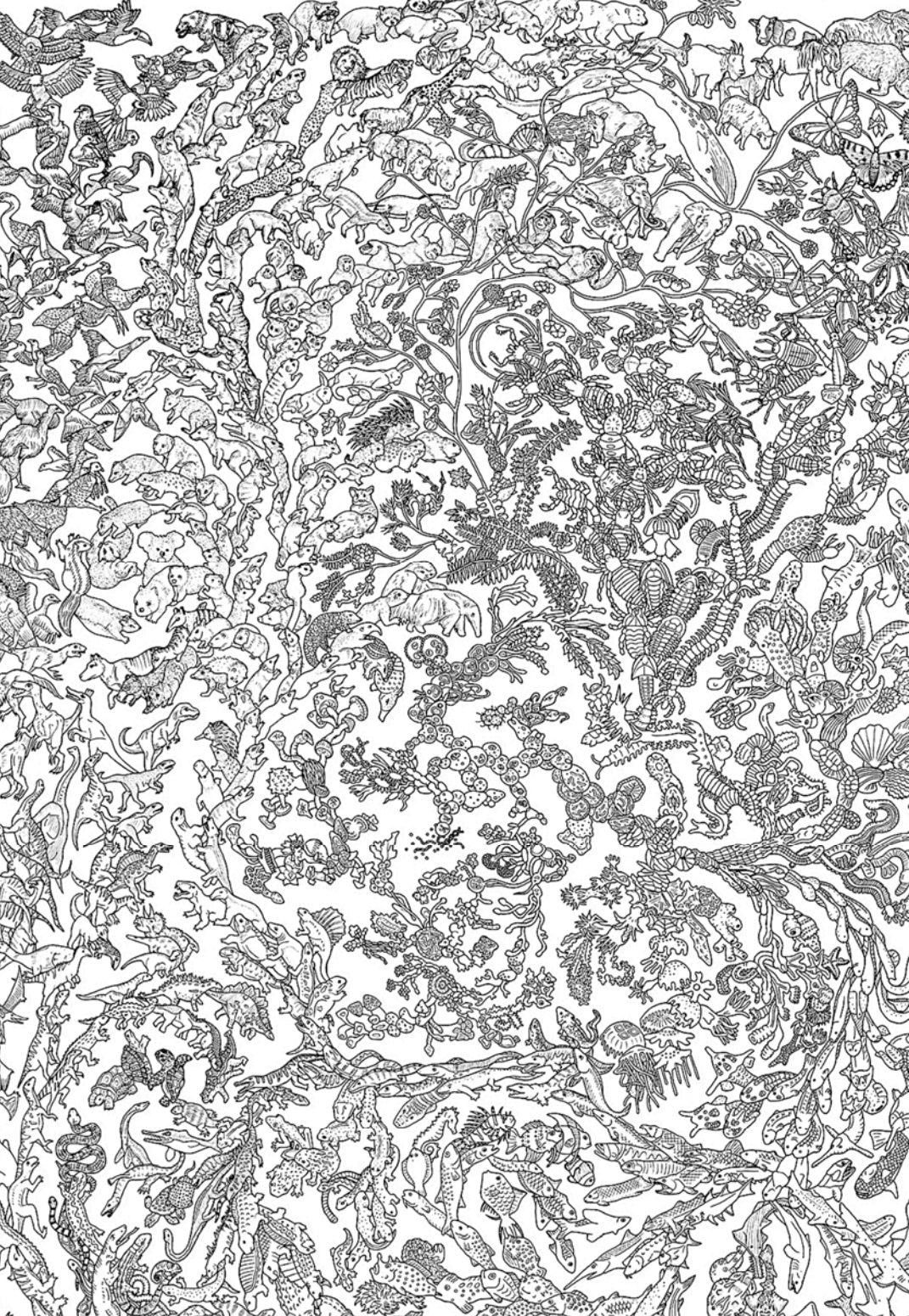
با این وجود، مترجم لازم به تأکید می‌داند مباحث، و اعداد و ارقام ارائه‌شده در این نوع کتاب‌های علمی، عمدتاً به حوزه‌ی «هست‌و نیست‌ها» مربوط می‌شود و نه «باید و نبایدها». به زبان دیگر، پژوهش‌های علمی، دست‌کم نوع مرغوب‌شان، با توصیف و تبیین مسائل سروکار دارند و نه تجویز و ترویج. (هرچند ممکن است متعاقباً فرد یا جامعه، در جریان تصویب و تجویز امور از آن یافته‌ها بهره بگیرد یا نگیرد). به این ترتیب، وقتی مثلاً می‌خوانیم که اکثر افراد در فلان موقعیت دست به فلان رفتار می‌زنند این بدان معنا نیست که پس دست‌زدن به آن رفتار در فلان موقعیت، امری معقول، اخلاقی، شایسته، یا راهگشا است.

همین‌طور بطور خاص در مورد دیدگاه‌های مطرح‌شده در این کتاب باید گفت که این کتاب، به دنبال تشریح و تبیین منطق نهفته در پس برخی قواعد روانی انسان بوده است- یعنی قوانینی بافتارمحور که در تاروپود روان انسان تنیده شده و او را در موقعیت‌های مختلف، جهت دستیابی به مقاصد زیستی معین، در مسیر این یا آن پندار و/یا کردار می‌اندازد. اما باید دقت داشت، وقتی در جای‌جای کتاب صحبت از «موفقیت تولیدمثلی»، یا «افزایش زیست‌مایه» می‌شود این نباید به شکلی ارزشی تفسیر شده و این‌طور گمان رود که پس راه دستیابی به موفقیت یا رضایت در سطح فردی یا اجتماعی، مثلاً اقدام به تولیدمثل بیشتر، تصاحب منابع مادی بیشتر، یا کنارزدن رقیبان در فلان موقعیت است. و این از آن رو جای تأکید دارد که در متون زیستی‌تکاملی، عباراتی همچون «موفقیت» یا «زیست‌مایه» عمدتاً به تمایلات و خواسته‌های ژنی فرد اشاره دارد و نه خود فرد؛ و این تمایز از آن رو اهمیت

دارد که در همه‌ی مواقع، بهروزی این دو (ارگانیسم، و ژن‌هایش) با یکدیگر متناظر و همراستا نیست، و اتفاقاً از همین زاویه، حتی گهگاه انسان به باربری تشبیه شده که برای جلب رضایت ژن‌ها (افزودن بر زیست‌مایه) و طبق فرمان او محکوم به تحمل مشقات، و نارضایتی‌ها و تنبیهات فراوان است.

به این ترتیب، مضامین این کتاب عمدتاً در مورد درک و شناخت اصطلاحاً «نفسانیات»، «فطرت» یا «سرشت» انسان است و نه تجویز راهی برای دستیابی به موفقیت یا رضایت. اینکه آیا باید برای دستیابی به خرسندی و کامیابی، از این نفسانیات پیروی کرد یا به آنها پشت کرد بحث دیگریست که از حوصله‌ی این مقدمه و این کتاب خارج بنظر می‌رسد. نکته‌ی دیگر آنکه، به مانند آخرین ویرایش جلد دوم، در این جلد نیز یک‌سری معادله‌های دست‌ساز آزمایشی برای اصطلاحات خاص این رشته ارائه شده که تنها با گذر زمان و در جریان استعمال ضعف و قوت‌های آنها آشکار خواهد شد. از آن جمله می‌توان به راهبردهای فریب‌شکن، یک‌سوکاری، دوسوکاری، و ناسوکاری، رفیق عمیق و رفیق، بی‌جایگزینی، و استدلال‌های بایدنبایدی و هست‌ونیستی اشاره کرد.

آرش حسینیان



## بخش پنجم

### مسائل مربوط به زندگی گروهی

زندگی گروهی، یک بستر حیاتی برای تطور زیستی انسان است. روانشناسی تکاملی مدعی است ذهن انسان دارای سازگاری‌های بسیاری است که برای مواجهه با مسائل زندگی گروهی اختصاص یافته‌اند. در این راستا، این بخش از کتاب، در هر یک از چهار فصل خود، جنبه‌ای از زندگی گروهی را بررسی می‌کند. فصل 9، به بررسی مبنای زیستی اتحاد‌های همکارانه<sup>1</sup> می‌پردازد. ابتدا نظریه‌ی «نوع‌دوستی متقابل» به عنوان یک راه‌حل نظری برای توضیح نحوه‌ی ظهور رفتار همکارانه بین افراد معرفی می‌شود. سپس به عنوان چند نمونه از رفتار همکارانه در طبیعت، به اشتراک‌گذاری غذا در خفاش‌های خون‌آشام و ائتلاف‌های دوسویه در میان شامپانزه‌ها بررسی می‌شود. بخش اعظم فصل 9 به بررسی نظریه‌ها و پژوهش‌های انجام‌شده در باب منطق زیستی اتحاد‌های همکارانه در انسان‌ها می‌پردازد و همین‌طور هزینه‌ها و مزایای رفاقت، و دلایل شکل‌گیری تاریخی ائتلاف‌های همکارانه<sup>2</sup> در انسان‌ها.

<sup>1</sup> Cooperative alliances

<sup>2</sup> Cooperative Coalition: بین مفهوم «اتحاد» و «ائتلاف» اینطور تمایز قائل شده‌اند که اتحاد اشاره دارد به نوعی پیمان یا عهد بین دست‌کم دو نفر که به منظور نیل به هدفی مشترک و حفظ منافع مشترک صورت می‌گیرد. حال آنکه «ائتلاف» اگرچه نوعی «اتحاد» است اما معمولاً موقت است و بیشتر شامل به هم پیوستن نیروهایی با منافع متقاطع (اما نه متضاد) است-م

فصل 10، به بررسی مسئله‌ی تهاجم و جنگ می‌پردازد و به این نتیجه‌ی ناخوشایند می‌رسد که نیاکان ما، به مدد رفتارهای تهاجمی، با تحمیل هزینه به دیگر انسان‌ها به مزایایی سازشی دست می‌یافته‌اند. این فصل، ابتدا به بررسی منطق تکاملی این موضوع می‌پردازد که چرا در سرتاسر تاریخ و جغرافیا، مردان در مقایسه با زنان، خشن‌تر و تهاجمی‌تر هستند، سپس شواهدی علمی در باب الگوهای رفتار تهاجمی هر جنس ارائه می‌شود. در انتهای این فصل، به جنبه‌های تکاملی جنگ و همین‌طور این پرسش بحث‌برانگیز پرداخته می‌شود که آیا در انسان‌ها سازگاری‌هایی مخصوص کشتن دیگر انسان‌ها تکامل یافته است یا نه.

فصل 11، بر تعارضات بین مردان و زنان تمرکز دارد. ابتدا با نظریه‌ی «تداخل راهبردی»<sup>3</sup> شروع می‌کند که یک چارچوب جامع و چترگونه برای فهم تعارضات بین دو جنس فراهم می‌کند. بخش اعظم این فصل، به جمع‌بندی شواهد علمی در باب انواع تعارضات انسانی می‌پردازد؛ از جمله تعارض بر سر دسترسی جنسی، تعارض‌های مربوط به حسادت جنسی، تعارضاتی که به دلیل نواقص روابط رخ می‌دهد، تعرض جنسی، و تعارض بر سر دسترسی به منابع.

فصل 12، با یک مشخصه‌ی جهان‌شمول گروه‌های انسانی سروکار دارد: سلسله‌مراتب سلطه و موقعیت. در این فصل، یک منطق تکاملی (زیست‌پس‌نگر-م) برای ظهور سلسله‌مراتب مطرح می‌شود و سپس بر جنبه‌های دقیق‌تری از مسئله‌ی سلطه و رتبه<sup>4</sup> در بین انسان‌ها و دیگر حیوانات متمرکز می‌شود. سپس تعدادی شواهد انسانی از جمله در باب تفاوت‌های دو جنس در میزان رتبه‌جویی و مقام‌طلبی، و همین‌طور جلوه‌های رفتاری سلطه

---

<sup>3</sup> Strategic Interference Theory (SIT)

<sup>4</sup> Status

ارائه می‌شود. این فصل، با بحثی در مورد راهبردهای رفتار فرودستانه پایان می‌پذیرد.



## فصل 9

## ائتلاف‌های همکارانه

## اهداف آموزشی

- پس از مطالعه‌ی این فصل خواننده قادر خواهد بود:
- مسئله‌ی نوع دوستی (یکسولطفی-م) را توضیح دهد؛
  - نظریه‌ی نوع دوستی متقابل (دوسولطفی-م) را به اختصار بیان کند؛
  - تحلیل کند چرا «راه‌برد این به ازای آن»<sup>5</sup> این اندازه موفق است؛
  - دو نمونه از «دوسولطفی» در دیگر گونه‌های جانوری را ذکر کند؛
  - توضیح دهد چرا پیش شرط ظهور دوسولطفی در انسان‌ها، وجود سازگاری‌های تشخیص تقلب است؛
  - هزینه‌ها و مزایای رفاقت را سبک‌سنگین کرده و آنها را در مقابل یکدیگر قرار دهد؛
  - دو مسئله‌ی کلیدی را که هنگام ایجاد ائتلاف‌ها باید حل شود برشمرده و توصیف کند.

<sup>5</sup> Tit for tat

اگر به یک ارتباط دوستی پا گذاشتی، ابتدا مطمئن شو که او یک رفیق واقعی است و در اعتبار دادن به او شتاب نکن. چراکه بعضی آدم‌ها فرصت طلب هستند و در زمان مشکلات غیب‌شان می‌زند. آنها صرفاً در خوشی‌ها همراه تو هستند و به وقت سختی‌ها در کنار تو باقی نخواهند ماند. اگر تو به ضعف و فرودستی بیفتی، به تو پشت خواهند کرد و نگاه‌شان را از تو خواهند دزدید. اما یک رفیق عمیق، یک پشتیبان قدرتمند است؛ همچون عقیق گرانمایی است که چیزی ارزشمندتر از آن نمی‌توان یافت.

سیراخ<sup>6</sup>، 6:7-15

حکایتی در مورد دو رفیق گفته می‌شود که یکی از آنها در عین بی‌گناهی متهم به سرقتی می‌شود و محکوم به تحمل چهار سال زندان می‌شود. دوستش از شنیدن این موضوع بسیار ناراحت می‌شود و از آن به بعد شب‌ها روی زمین می‌خوابد تا از لذت و راحتی یک تخت نرم بهره‌مند نشود، زیرا می‌داند دوستش در سلول زندان، بر یک زیرانداز ناراحت و نازک می‌خوابد. سرانجام رفیقش از زندان آزاد می‌شود و آن دو برای تمام عمر رفیق باقی می‌مانند. اما چطور می‌توانیم چنین رفتاری را توضیح دهیم؟ به راستی چرا افراد پیوندهای رفاقتی و اتحادهای همکارانه‌ی دیرپا شکل می‌دهند؟

---

<sup>6</sup> Sirach : نام کتابی از نوشتار هفتادگانی (نسخ تورات) بوده که توسط کاتولیک‌ها و کلیسای شرقی و بیشتر ارتدوکس‌های شرقی به عنوان بخشی از کتاب مقدس در نظر گرفته شده است-م

### تکامل رفتار همکاری

فداکاری‌های شخصی در قبال رفقای نزدیک، رخدادی متداول است. هر روز، آدم‌ها به اشکال مختلفی به رفقایشان کمک‌های بزرگ و کوچک می‌کنند؛ از کمک‌های فکری گرفته تا صرفِ وقت برای رفقا هنگام دشواری‌ها. اما این نوع رفتارهای رفاقتی، از نظر تکاملی تأمل‌برانگیز است، زیرا انتخاب طبیعی، ذاتاً بر محور رقابت می‌گردد بطوریکه در هر جمعیت، اعضایی با ویژگی‌های متفاوت به رقابت با یکدیگر پرداخته و به بهای کنارزدنِ دیگران، در جمعیت باقی می‌مانند. از این رو باید دید با توجه به آنکه انجام رفتارهای فداکارانه، برای دهنده عملی هزینه‌بر و برای گیرنده فایده‌مند است از نظر تکاملی چگونه می‌توان منطق رفتارهای رفاقتی و یکسوکارانه را توضیح داد؟

### مسئله‌ی یکسوکاری

در فصل هشتم دیدیم که از نظر تکاملی، شکل‌گیری رفتار یکسوکاری بین خویشاوندانِ ژنی امری قابل توضیح است؛ بطوریکه با توسل به نظریه‌ی «زیست‌مایه‌ی فراگیر» می‌توان وقوع این نوع رفتار را پیش‌بینی کرد. اما مسئله اینجاست که رفقای شما، معمولاً خویشاوندانِ ژنی‌تان نیستند، بنابراین، هر هزینه‌ای که برای یک رفیق متحمل شوید به زیست‌مایه‌ی رفیق‌تان افزوده و از زیست‌مایه‌ی خودتان کاسته‌اید. معمای بزرگ این است: با توجه به سرشت رقابتی گونه‌ی انسان، چگونه می‌توان تکامل رفتارهای یکسوکارانه در قبال افراد غیرخویشاوند را توضیح داد؟ این همان چیزی است که اصطلاحاً «مسئله‌ی یکسوکاری» نامیده می‌شود، و به هرگونه رفتاری اشاره دارد که در جهت کمک به تولیدمثلِ دیگر افراد به هزینه‌ی زیست‌مایه‌ای برای خود فرد صورت گیرد.

این معما زمانی پیچیده‌تر می‌شود که دریابیم یافته‌ها نشان می‌دهد یکسوکاری نه اتفاقی جدید و نه نادر است:

- اول آنکه شواهد نشان می‌دهد تبادل اجتماعی (شکلی از همکاری) در سرتاسر جوامع انسانی وجود دارد و بطور مکرر در فرهنگ‌های شکارچی-گردآوری که بطور مفروض در شرایطی شبیه به اجدادمان زندگی می‌کنند دیده می‌شود. (Allen-Arave, 2008; Gurven, & Hill, 2008; Cashdan, 1989; Lee & DeVore, 1968; Weissner, 1982)
  - دوم آنکه گونه‌هایی بسیار متفاوت با انسان نظیر خفاش‌های خون‌آشام<sup>7</sup> نیز دست به اشکالی از تبادل اجتماعی می‌زنند. (Wilkinson, 1984)
  - سوم آنکه غیر از انسان، دیگر پرمات<sup>8</sup>ها از جمله شامپانزه‌ها، بابون‌ها، ماکاها نیز دست به یاریگری‌های دوسویه می‌زنند. (de Waal, 1982)
- بر روی هم، این شواهد نشان از قدمت رفتار یکسوکاری در جریان تطور زیستی گونه‌ها دارد.

### نظریه‌ی دوسوکاری

یکی از نظریات مطرح‌شده برای حل معمای یکسوکاری - که روزه‌روز پیچیدگی و دقت بیشتری پیدا می‌کند - نظریه‌ی «نوع‌دوستی متقابل» {دوسوکاری-م}<sup>9</sup> نام دارد. (Axelrod, 1984; Axelrod & Hamilton, 1981; Cosmides & )

---

<sup>7</sup> Vampire bats

<sup>8</sup> primate

<sup>9</sup> reciprocal altruism

Tooby, 1992; Trivers, 1971; Williams, 1966) این نظریه مدعی است تا وقتی این اهدای مزایا روندی دوسویه و همراه با جبران در آینده داشته باشد، این امکان‌پذیر است که سازگاری‌هایی برای نفع‌رسانی به افراد غیرخویشاوند تکامل یابد.

زیبایی دوسوکاری در این است که هر دو طرف نفع می‌برند. برای مثال، دو شکارچی را در نظر بگیرید که با یکدیگر دوست هستند. موفقیت آنها در شکار قابل‌پیش‌بینی نیست بطوریکه ممکن است یکی‌شان این هفته موفق به صید شود و هفته‌ی بعد دست خالی به خانه بازگردد اما در همان هفته، شکارچی دیگر موفق به شکار شود. اگر شکارچی اول گوشت شکارش را با رفیقش به اشتراک بگذارد، بابت ازدست‌دادن بخشی از دارایی‌اش متحمل هزینه شده است، اما این هزینه ناچیز است چراکه در هر صورت، او و خانواده‌اش نمی‌توانستند پیش از خراب‌شدن گوشت، همه‌ی آن را مصرف کنند. در عین حال، این کار می‌تواند کمک بزرگی به رفیقش که آن هفته چیزی برای خوردن ندارد باشد. از آنجاییکه ممکن است هفته‌ی بعد این موقعیت وارونه شود، بنابراین هر دو شکارچی، هزینه‌ی اندکی می‌پردازند و در مقابل، مزیت بزرگتری برای رفیق‌شان فراهم می‌کنند. به واقع، هر دو رفیق، از این رفتار دوسویه به نفع بزرگ‌تری می‌رسند تا آنکه می‌خواستند از روی خودخواهی، همه‌ی گوشت شکارشان را برای خود نگه دارند. اقتصاددانان، مزایای این نوع بازی‌های بُرد-بُرد را اصطلاحاً «دستاوردهای دادوستد»<sup>10</sup> می‌نامند؛ بطوریکه هر یک از طرفین، در مقایسه با هزینه‌ای که بابت این نفع‌رسانی متحمل می‌شود، به چیز بیشتری دست می‌یابد.

---

<sup>10</sup> Gains in trade

به زبان تکاملی، همین مزایای دادوستد است که صحنه را برای تکامل «دوسوکاری» فراهم می‌کند. کسانی که دوسوکاری می‌کنند، در مقایسه با کسانی که خودخواهانه عمل می‌کنند قادر به تولیدمثل بیشتری خواهند شد و این باعث می‌شود سازوکارهای روانی مرتبط با دوسوکاری در جمعیت منتشر شود. بطور خلاصه، دوسوکاری را می‌توان «همکاری بین دست‌کم دو نفر جهت نفع‌رسانی به یکدیگر تعریف کرد.»<sup>11</sup> (Cosmides & Tooby, 1992, p. 169) یک معادل تقریبی برای دوسوکاری (نوع دوستی متقابل) می‌تواند همکاری، دوسویگی، و تبادل اجتماعی باشد.

یکی از مهمترین مسائل سازشی برای فرد دوسوکار این است که مطمئن شود مزایایی که او ارائه می‌کند در آینده به خودش باز خواهد گشت. برای نمونه، ممکن است کسی تظاهر به رفتار دوسویه کند، اما پس از بهره‌مندی از مزایا، آن را به فرد دهنده بازنگرداند، که همان «مسئله‌ی تقلب» است. در ادامه‌ی این فصل، ما شواهدی را بررسی می‌کنیم که نشان می‌دهد در انسان‌ها سازگاری‌های روانی خاصی برای فریب‌شکنی و تقلب‌گریزی تکامل یافته است. اما ابتدا بیایید نگاهی به یک شبیه‌سازی کامپیوتری بیندازیم که ممکن است به فهم نحوه‌ی ظهور دوسوکاری کمک کند. سپس نگاهی به چند نمونه‌ی ملموس از همکاری در چند گونه‌ی جانوری می‌اندازیم.

### راهبرد «این به ازای آن»

مسئله‌ی دوسوکاری شبیه به بازی مشهوری تحت عنوان «دوراهی زندانی»<sup>11</sup> است. «دوراهی زندانی»، به یک موقعیت فرضی اشاره دارد که طی آن، دو نفر

<sup>11</sup> Prisoner's dilemma

به دلیل همکاری در انجام یک جرم به زندان انداخته می‌شوند. این دو زندانی در سلول‌های جداگانه نگهداری می‌شوند و نمی‌توانند با یکدیگر صحبت کنند. پلیس از هر دو زندانی بازجویی به عمل می‌آورد و سعی می‌کند هر یک از آنها را وادارد تا دیگری را لو دهد. اگر هیچ یک از طرفین دیگری را لو ندهد، پلیس مجبور خواهد شد به دلیل فقدان شواهد هر دو نفر را آزاد کند. از چشم‌انداز زندانی‌ها، این یک راه‌برد همکارانه است که می‌تواند بیشترین نفع را برای طرفین به همراه آورد.

اما به منظور ترغیب این دو زندانی برای لو دادن (و ناروژدن به یکدیگر)، پلیس به هر یک از آنها اعلام می‌کند که اگر به جرم مشترک‌شان اعتراف کند و به شریکش نارو بزند، نه تنها آزاد می‌شود بلکه پاداش کوچکی نیز دریافت خواهد کرد. اما اگر هر دو زندانی اعتراف کنند آنگاه هر دو مجازات خواهند شد. شرایط به گونه‌ای چیده شده که اگر یکی از آنها اعتراف کند اما دیگری چنین نکند، آنگاه فرد اعتراف‌نکرده (و لو رفته) در مقایسه با زمانی که هر دو نفر اعتراف کرده‌اند به مجازات سنگین‌تری محکوم خواهد شد. در نمودار 9.1، وضعیت دوراهی زندانی به تصویر کشیده شده است.

در این نمودار، R پاداش برای همکاری دوسویه است یعنی وقتی که هیچ‌یک از دو زندانی دیگری را لو نمی‌دهد. P تنبیهی است که در صورتی که هر دو نارو بزنند بر سر هر دو خواهند آمد. T پاداش لودادن فرد مقابل است. S، هزینه نارو خوردن است که در پاچه‌ی کسی می‌رود که شریکش را لو نداده باشد اما شریکش چنین کرده باشد.

این از آن رو «دوراهی زندانی» خوانده می‌شود که از یک سو، تصمیم عقلانی برای هر دو زندانی این است که یکدیگر را لو دهند، اما اگر هر دو چنین کنند در مقایسه با زمانی که هر دو لب فرو بندند متحمل هزینه بالاتری خواهند

شد. (و از همین روست که این مسئله، «دوراهی» نامیده می‌شود) مسئله را برای فرد A در نظر بگیرید. اگر همدست A او را لو ندهد، آنگاه A از لو دادن همدستش نفع خواهد برد، چراکه آزاد خواهد شد و پاداش کوچکی نیز برای لو دادن شریکش دریافت خواهد کرد. در دیگر سو، اگر شریکش او را لو دهد، آنگاه به نفع او خواهد بود که او نیز شریکش را لو دهد. در غیر این صورت، به مجازاتی سنگین‌تر از دیگر سناریوها دچار خواهد شد. در مجموع، اگر قرار باشد منافع فرد مقابل در نظر گرفته نشود، منطقی‌ترین کار {پرامتیا‌ترین کار-م}، فارغ از اینکه تصمیم فرد مقابل چه باشد، لو دادن دیگری‌ست- هرچند انتخاب همکاری دوسویه می‌تواند بهترین نتیجه را برای هر دو نفر به همراه بیاورد.

#### تصویر 9.1 - بازی دوراهی زندانی

این یک ماتریس نتایج در یک مسابقه‌ی طراحی‌شده توسط رابرت آکسلراد است. این بازی، شامل 200 سری رویارویی بین دو استراتژی بود. این بازی چنین تعریف می‌شود:  $T > R > P > S$  and  $R > (S+T)/2$

|          |                          | بازیکن B                   |                              |
|----------|--------------------------|----------------------------|------------------------------|
|          |                          | نارو زدن                   | نارو نزدن                    |
| بازیکن A | نارو نزدن<br>(همکاری)    | R=3<br>پاداش همکاری دوسویه | S=0<br>جزای نارو زدن یک‌سویه |
|          | نارو زدن<br>(عدم همکاری) | T=5<br>پاداش لودادن دیگری  | P=1<br>جزای نارو زدن متقابل  |

Source: Axelrod, R., & Hamilton, W. D. (1981). The evolution of cooperation. Science, 211, 1390-1396. Copyright © 1981 American Association for the Advancement of Science. Reprinted with permission.



این دوراهی فرضی، شبیه به مسئله‌ی دوسوکاری است؛ چراکه هر دو طرف، از همکاری با یکدیگر به نفعی می‌رسند (R)، اما هر دو همچنین وسوسه می‌شوند تا از مزایای رفتار نوع‌دوستانه‌ی فرد مقابل بدون جبران متقابلش نفع ببرند (T). بدترین سناریو برای هر فرد نیز این است که خودش همکاری کند و شریکش او را لو دهد (S). با این اوصاف، اگر این بازی تنها یک مرتبه صورت گیرد، تنها راه حل معقول لودادن دیگری است. رابرت آکسلراد و همیلتون (1981) نشان داده‌اند عاملی که به رفتار همکاری دامن می‌زند تکرار است؛ منظور وقتی است که این بازی، چندین بار تکرار شود و هیچ‌یک از طرفین ندانند این بازی‌های سریالی چه زمان به پایان خواهد رسید؛ و این همان شرایطی است که غالباً در زندگی واقعی وجود دارد.

راهبرد پیروز در «دوراهی زندانی سریالی»<sup>12</sup>، اصطلاحاً راهبرد «این به ازای آن» خوانده می‌شود. آکسلراد و همیلتون این راهبرد را از طریق انجام یک مسابقه‌ی کامپیوتری کشف کردند. آنها از اقتصاددانان، ریاضیدانان، دانشمندان و متخصصان کامپیوتر از نقاط مختلف جهان خواستند تا راهبردهایی برای یک بازی دوراهی زندانی 200 مرتبه‌ای ارائه کنند. امتیازها مطابق با ماتریس نتایج (نمودار 9.1) داده می‌شد. در این مسابقه، کسی برنده می‌شد که امتیاز مجموعش بالاتر از همه بود. راهبردهای پیشنهادی، شامل یک سری قوانین برای تعامل با فرد مقابل بود. چهارده راهبرد ارائه شد که طی یک مسابقه‌ی کامپیوتری به رقابت با یکدیگر پرداختند. برخی راهبردها بسیار پیچیده بودند و شامل قوانینی واکنشی و مشروط برای مدل‌سازی راهبرد حریف و بر آن مبنای تغییر ناگهانی راهبرد در میانه‌ی بازی بود. پیچیده‌ترین راهبرد، شامل 77 خط

---

<sup>12</sup> Iterated prisoner dilemma

برنامه‌نویسی در زبانِ فورترن<sup>13</sup> بود. با این وجود، برنده‌ی این مسابقه کسی شد که از ساده‌ترینِ راه‌بردِ موجود یعنی راه‌بردِ «این به ازای آن» بهره می‌گرفت؛ یعنی راه‌بردی که صرفاً شامل 4 خط برنامه‌نویسی به زبان فورترن بود. این راه‌برد، دو قانون ساده داشت:

- (1) حرکت اول را با همکاری شروع کن، و
  - (2) حرکات بعدی را بسته به حرکتِ طرف مقابل تنظیم کن.
- به زبان دیگر، با همکاری آغاز کن و همکاری را تا وقتی فرد مقابل نیز همکاری می‌کند، ادامه بده. با این وجود، اگر فرد متقابل نارو زد، آنگاه تو نیز متقابلاً نارو بز. تریورس (1985) این راه‌برد را به درستی «دوسوکاری مشروط» خوانده است.

- آکسلراد (1984) نیز این سه دستور را کلید موفقیت این راه‌برد دانسته است:
1. هرگز نفر اولی نباش که نارو می‌زند؛ همواره با همکاری آغاز کن و تا وقتی فرد مقابل چنین می‌کند به همکاری ادامه بده.
  2. پس از آنکه دیگری تقلب کرد تو نیز تلافی کن و بلافاصله بعد از اولین نارو خوردن، تو نیز نارو بز.
  3. بخشنده باش، یعنی اگر فردی که پیش‌تر حمله کرده بود، شروع به همکاری کرد، آنگاه تو نیز دوباره به همکاری روی آور و در چرخه‌ی نفع‌رسانی دوسویه قرار بگیر.

خلاصه بگوییم؛ این راه‌برد می‌گوید ابتدا همان کاری را با دیگران بکن که می‌خواهی آنها با تو انجام دهند؛ اما از آن پس، همان کاری را با آنها بکن که آنها با تو انجام داده‌اند. (Trivers, 1985, p.392) در جعبه‌ی 9.1، راه‌بردهایی

---

<sup>13</sup> FORTRAN

برای ترغیب همکاری که به نوبه‌ی خود منجر به موفقیتِ راهبُرد «این به ازای آن» می‌شود بررسی شده است. نتیجه‌ی این مسابقه‌ی کامپیوتری نشان می‌دهد شکل‌گیری راهبُرد همکاری و دوسوکاری در طبیعت، کار اصلاً دشواری نیست.



### ■ جعبه‌ی 9-1، راهبُردها برای ترویج همکاری

آکسلراد (1984)، راهبُرد «این به ازای آن» را یک راهبُرد کلیدی موفق می‌داند، و چندین عامل را در میزان رواج همکاری موثر می‌داند:

1. چشم‌انداز افراد در مورد آینده‌ی این تعاملات: اگر افراد فکر کنند که قرار است در آینده نیز این تعاملات به دفعات صورت گیرد، انگیزه‌ی بیشتری برای همکاری دارند، درحالی‌که اگر بدانند که آخرین مرتبه‌ی بازی چه زمان است یا بدانند که این تعامل بزودی پایان خواهد یافت، آنگاه انگیزه‌شان برای خیانت بیشتر از همکاری خواهد بود. برای پررنگ‌ترکردنِ سایه‌ی آینده، می‌توان تعداد تعاملات را بیشتر کرد و/یا از طرفین خواست تا به آن رابطه ادای تعهد کنند. (برای نمونه، سوگند ازدواج)؛ شاید یک دلیلی که طلاق‌ها غالباً از طریق خیانت متقابل پایان می‌گیرد این باشد که هر دو طرف می‌دانند این «آخرین مرتبه»<sup>14</sup>ی بازی‌ست و چشم‌انداز بسیار محدودی برای تعاملاتِ بعدی در آینده می‌بینند.

<sup>14</sup> Last move

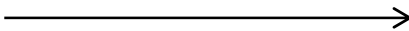
2. **ترویج دوسوکاری:** ترویج و تبلیغ دوسوکاری، نه تنها با دوسوکارترساختی دیگران به خود فرد نفع می‌رساند، بلکه همچنین امکان رونقِ راهبُرد-های بهره‌کشانه را دشوارتر می‌سازد. هرچه تعداد کسانی که طبق راهبُرد «این به ازای آن» عمل می‌کنند بیشتر باشد، افراد متقلب موفقیتِ کمتری در تقلب و بهره‌کشی از دیگران خواهند داشت- چراکه همکاری‌کنندگان از طریقِ انتخابِ یکدیگر به نفع مشترکی می‌رسند و بهره‌کشان بواسطه‌ی کاهش جمعیتِ طعمه‌ها محروم می‌مانند.
3. **پافشاری بر مسئله‌ی عدل و انصاف:** حرص و طمع‌ورزی نتیجه‌ای جز سقوط در پی ندارد. شاید داستان پادشاه‌میداس<sup>15</sup> در این زمینه گویا باشد که شهوتش برای طلا تنها زمانی فروکش کرد که دیگر هرچه را لمس می‌کرد حتی غذایی که می‌خواست بخورد، تبدیل به طلا می‌شد. زیباییِ راهبُرد «این به ازای آن» این است که خواهانِ دریافتِ چیزی بیش از آنچه می‌دهد نیست. چنین است که راهبُرد «این به ازای آن»، با ترویج عدل و انصاف، دیگران را به همکاری با خود برمی‌انگیزد.
4. **جبرانِ سریعِ عملِ فرد مقابل:** اگر فرد مقابلِ تقلب می‌کند، یک راهبُرد خوب، واگردانیِ سریعِ این عمل به اوست. این یک پیام محکم به اوست که شما هرگونه بهره‌کشی را تحمل نخواهید کرد و این می‌تواند او را به تغییر رویه در تبادلاتِ بعدی با شما سوق دهد.
5. **ایجاد اعتبار و نیک‌نامی به عنوان فردی مقید به دوسوکاری:** در فضای زندگی اجتماعی، این باورهای دیگران در مورد ما (یا میزان اعتبار و نیک‌نامی

---

<sup>15</sup> King Midas

ما) است که تعیین می‌کند آیا دیگران با ما رفاقت خواهند کرد یا دوری از ما را برخوانند گزید. این اعتبارها و نیک‌نامی‌ها، از گذر کارنامه‌ی رفتاری فرد حاصل می‌شود و آوازه‌ی او در بین افراد پخش می‌شود. اعتبار و خوش‌نامی حاصل از دوسوکاری باعث خواهد شد دیگران نیز نفع‌شان را در تبادل با این افراد ببینند. در مقابل، بدنام‌شدن به عنوان فردی متقلب و بهره‌کش، منجر به طردشدن از اجتماع خواهد شد.

ترکیب این راه‌بردها، می‌تواند یک الگوی اجرایی برای ترویج همکاری فراهم کند و باعث شود کسانی که قبلاً بهره‌کش بوده‌اند، مجبور شوند تغییر رویه داده و رویه‌ی همکاری در پیش بگیرند. به این شکل، رویه‌ی همکاری در کلِ گروه ترویج خواهد شد.



### همکاری در بین دیگر جانوران

هر جانور تا اندازه‌ای در مسائل سازشی که طی سیر تکاملش با آنها روبه‌رو بوده منحصر به فرد است، اما گاه نیز گونه‌های متفاوت برای مسائل سازشی مشابه، به راهکارهایی مشابه می‌رسند. بد نیست برخی گونه‌های جانوری دیگر را نیز بررسی کنیم و ببینیم آیا در آنها نیز راه‌بردِ همکاری تکامل یافته است یا نه. بحث را با یک مورد حیرت‌انگیز یعنی خفاش‌های خون‌خوار شروع می‌کنیم و سپس سری به شامپانزه‌ها خواهیم زد که از نظر تبارشناسی به انسان‌ها نزدیک‌تر هستند.

### به اشتراک‌گذاری غذا در خفاش‌های خون‌خوار

خفاش‌های خون‌خوار به این دلیل چنین نام گرفته‌اند که کارشان تغذیه از خون دیگر حیوانات است. آن‌ها در گروه‌هایی متشکل از ده دوازده ماده‌ی بزرگسال به همراه فرزندان‌شان زندگی می‌کنند. نرها وقتی به سن استقلال رسیدند، کولونی را ترک می‌کنند. خفاش‌های خونخوار در طول روز پنهان هستند، اما شب‌ها برای مکیدن خون گاوها و اسب‌ها سروکله‌شان پیدا می‌شود. قطعاً قربانیان آنها تمایلی به اهدای خون ندارند و برای جلوگیری از مکیده‌شدنِ خونشان، خفاش‌ها را از خود می‌تاراندند. توانایی خفاش‌ها برای تغذیه‌ی موفق، همراه با افزایش سن و تجربه‌شان بیشتر می‌شود. طی یک پژوهش معلوم شده هر غروب، 33% از خفاش‌های جوان‌تر (زیر 2 سال) در کسبِ خون ناموفق هستند، در حالیکه تنها 7% از خفاش‌های بزرگتر از 2 سال در شکارِ خون شکست می‌خورند. (Wilkinson, 1984)

اما آن خفاش‌هایی که در شکار خون شکست می‌خورند، چطور زنده می‌مانند؟ شکست در شکار خون می‌تواند سریعاً منجر به مرگ شود، چراکه خفاش‌ها تنها 3 روز بدون خون می‌توانند زنده بمانند. با این وجود، همانطور که آمارهای بالا نشان می‌دهد شکست در خون‌یابی امری شایع است و همه‌ی خفاش‌ها در این یا آن مقطع شکست می‌خورند، از این رو خطر مرگ بر اثر گرسنگی یک تهدید دائمی‌ست. ویلکینسون (1984) دریافت خفاش‌ها معمولاً بخشی از خونی را که مکیده‌اند بالا می‌آورند و آن را به دیگر خفاش‌های گروه می‌دهند، اما آنها این کار را بطور تصادفی انجام نمی‌دهند. در عوض سعی می‌کنند این خون را به رفقای‌شان یعنی کسانی که در گذشته به آنها خون کمک کرده‌اند. ویلکینسون نشان داد هر چه ارتباط بین دو خفاش قوی‌تر باشد، (بر مبنای میزان دفعاتی که با هم دیده شده‌اند) احتمال بیشتری دارد که به یکدیگر خون اهدا کنند.

تنها خفاش‌هایی که دست‌کم در 60% از مواقع در نزدیک یکدیگر قرار داشتند از یکدیگر خون دریافت می‌کردند، اما خفاشانی که به میزان کمتری با هم تعامل داشتند مشمول دریافت این هدایا نمی‌شدند.

در بخش دیگری از این پژوهش، ویلکینسون (1984) از یک کولونی خفاش‌های خون‌خوار تحت اسارت استفاده کرد تا جنبه‌های دیگری از مسئله‌ی دوسوکاری را بررسی کند. او بطور آزمایشی برخی خفاش‌ها را از غذا محروم کرد و طول زمان محرومیت را تغییر داد. ویلکینسون دریافت وقتی رفقا در وضعیت نیازمندی و نزدیک به قحطی بودند (مثلاً 13 ساعت مانده به مرگ)، در مقایسه با زمانی که آن‌ها در نیازی نه چندان حیاتی قرار داشتند (مثلاً 2 روز مانده به مرگ) به دفعات بیشتری خون به یکدیگر قرض می‌دادند. او همچنین دریافت خفاش‌های قحطی‌زده‌ای که هدیه‌ای از جانب رفقایشان دریافت می‌کنند، بعدها در زمان نیاز، به احتمال بیشتری به همین اهداگران خون اهدا می‌کنند. در مجموع، تمامی علائم نشان از آن دارد که در خفاش‌های خون‌خوار، سازگاری‌هایی برای دوسوکاری وجود دارد.

### سیاست‌های شامپانزه‌ها

در بین گروه بزرگی از شامپانزه‌های باغ‌وحش آرنهام در هلند، یک نر بزرگسال سلطه‌مند به نام بیرون<sup>16</sup> وجود داشت. (de Waal, 1982) او بطور مبالغه‌آمیز سنگین راه می‌رفت و خود را بزرگ‌جثه‌تر از آنچه بود نشان می‌داد. اما بعضی اوقات نیاز می‌دید سلطه‌مندی‌اش را به نمایش بگذارد؛ پس موهای تنش سیخ می‌شد و با سرعت تمام به سمت دیگر اعضا می‌دوید، و آن‌ها نیز در واکنش،

---

<sup>16</sup> Yeroen

به تمامی جهات متواری می‌شدند. سلطه‌مندی بیرون، در فعالیت‌های جنسی‌اش نیز نمود داشت. اگرچه در این گروه، چهار نر بالغ دیگر نیز وجود داشت اما بیرون نزدیک به 75% از آمیزش‌ها با ماده‌های فعل را به خود اختصاص می‌داد. با این وجود، همان‌طور که بیرون سال‌دارتر شد، اوضاع شروع به تغییر کرد. یک نر جوان‌تر به نام لوییت<sup>17</sup>، به قدرت چشمگیری در گروه رسید و موقعیت بیرون را به چالش کشید. لوییت، به تدریج آداب فرودستی را نسبت به بیرون به جا نمی‌آورد و نشانه‌های نرسیدن از او را بروز می‌داد؛ یکبار وقتی لوییت به بیرون نزدیک شد به سختی به او تنه زد. یکبار هم لوییت از دندان‌های نیش مرگبارش استفاده کرد و بیرون را زخمی کرد. با این وجود، اکثر مواقع این نبردها حالت نمادین داشت و تهدیدها و پلوف‌هایی بود که به جای نبردهای خونین صورت می‌گرفت. در ابتدای کار، تمامی ماده‌ها در سمت بیرون قرار داشتند و به او در حفظ موقعیتش کمک می‌کردند؛ در واقع، اتحادها با ماده‌ها برای حفظ موقعیت ضروری‌ست. نرها از ماده‌ها علیه حملات دیگر نرها دفاع می‌کنند و در جدال‌های بین ماده‌ها، نقشی صلح‌آور دارند. در مقابل، ماده‌ها از نرها پشتیبانی می‌کنند و به آنها در حفظ جایگاه‌شان در گروه کمک می‌کنند. با این وجود، همان‌طور که سلطه‌ی لوییت پُررنگ‌تر می‌شد ماده‌ها یکی پس از دیگری، شروع به پشت کردن به بیرون و قرارگرفتن در سمت لوییت کردند. پس از دو ماه، مناسبات قدرت به کلی تغییر کرده بود. حالا بیرون خلع قدرت شده بود و این او بود که آداب فرودستی را نسبت به لوییت بجا می‌آورد. سهم آنها از جفت‌گیری‌ها نیز به همین شکل تغییر کرد، در حالیکه در دوران سلطه‌ی بیرون، تنها 25% از جفت‌گیری‌ها به لوییت می‌رسید حالا 50% از آمیزش‌ها

---

<sup>17</sup> Luit



توسط لوییت انجام می‌شد؛ در مقابل، دسترسی جنسی ییرون به صفر سقوط کرد.

اگرچه ییرون از قدرت به زیر کشیده شد و فرصت‌های جنسی‌اش نیز از بین رفته بود، اما هنوز برای بازنشستگی آماده نبود. به تدریج او با یک نر تازه‌وارد به نام نیکی اتحاد نزدیکی شکل داد. نه ییرون و نه نیکی، جرئت آنکه به تنهایی لوییت را به چالش بکشند نداشتند، اما با یکدیگر یک اتحاد قوی شکل دادند. طی چند هفته، این اتحاد بطور جدی‌تری موقعیت لوییت را به چالش گرفت. سرانجام، بین آنها نبرد تن‌به‌تن رخ داد. اگرچه همگی زخمی شدند، اما اتحاد بین نیکی و ییرون پیروز شد. پس از این پیروزی، نیکی 50% از جفت‌گیری‌ها را از آن خود کرد و ییرون نیز به دلیل اتحادش با نیکی، دوباره 25% از جفت-گیری‌ها را مال خود کرد. (در مقایسه با قبل از این کودتا که دسترسی او به صفر رسیده بود.) اگرچه ییرون هرگز دوباره به موقعیت سلطه‌ی سابقش دست نیافت، اما اتحادش با نیکی مانع محرومیت کاملش از حوزه‌ی حیاتی تولیدمثل شد. از سوی دیگر، این اتحاد برای نیکی نیز جهت به‌چالش‌گیری سلطه‌ی لوییت ضروری بود.

اتحادهای همکارانه در زندگی شامپانزه‌ها نقشی محوری دارند. از این طریق، افراد یکدیگر را متقابلاً می‌جویند، غذایشان را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند و بطور کلی، طی جریان دیرپای هر رابطه‌ی دوتایی، این خدمات متقابل تقریباً با یکدیگر سر به سر می‌شود. (Jaeggi, De Groot, Stevens, & Van Schaik, 2013) علاوه بر این، نرها و ماده‌ها نیز پیوسته با یکدیگر اتحادهایی شکل می‌دهند و در جریانش یکدیگر را می‌جویند و نرها با نوزادان این ماده‌ها بازی می‌کنند. به واقع، بدون اتحاد با ماده‌ها، نرها نمی‌توانند به موقعیت سلطه در گروه دست یابند. در جریان تلاش برای رسیدن به جایگاه آلفا، اگر یک نر، فلان

ماده را در اتحاد با نر رقیب ببیند، او را گاز می‌گیرد یا تعقیب خواهد کرد. در مقابل، وقتی همین ماده از ارتباط با آن رقیب دوری کند، آنگاه این نر برخورد بسیار دوستانه‌ای با او و نوزادانش نشان می‌دهد. این یک راه‌برد کلیدی در اتحادهای شامپانزه‌ها است: "سعی کن اتحاد او را با دشمن تخریب کنی و خودت با او اتحاد ایجاد کنی." به لطف پژوهش‌های پُرمغزِ دی‌وال بر جنبه‌های سیاسی زندگی شامپانزه‌ها، ما به برخی پیچیدگی‌های تکاملی رفتار دوسوکاری پی برده‌ایم- شکلی از اتحاد که نه فقط بین نرها، بلکه بین هر دو جنس ایجاد می‌شود.

### همکاری و دوسوکاری در بین انسان‌ها

#### نظریه‌ی قرارداد اجتماعی

نظریه‌ی دوسوکاری پیش‌بینی می‌کند ارگانیسم‌ها بتوانند از طریق تبادل دوسویه به مزایایی دست یابند. با این وجود، یک مشکل وجود دارد: بسیاری از تبادلات دوسویه بطور همزمان رخ نمی‌دهند. برای نمونه، "اگر من بخواهم امروز نفعی به تو برسانم، بایستی مطمئن شوم تو آن را در آینده به من برخواهی گرداند چراکه اگر چنین نشود آنگاه من متحمل هزینه و ضرر شده‌ام." بطور خلاصه، روابطی که شامل تبادل دوسویه است، نسبت به فریبکاری و تقلب آسیب‌پذیرند و مواقعی پیش می‌آید که افراد به شکل یک‌سویه و بی‌جبران از خدماتِ دیگران نفع ببرند. (Cosmides & Tooby, 1992; 2005)

در طبیعت، گاهی فرصت برای تبادل همزمان پیش می‌آید؛ مثلاً "من می‌توانم مقداری از میوه‌هایی را که گردآوری کرده‌ام در ازای دریافتِ تکه‌ای از گوشتی که تو شکار کرده‌ای، به تو بدهم." اما در بسیاری از موقعیت‌ها، با اینکه فرصت‌هایی برای همکاری وجود دارد اما امکان این نوع تبادل همزمان وجود

ندارد. مثلاً، "اگر شما مورد حمله‌ی گرگی قرار بگیرید و من به کمک‌تان بشتابم، شما نمی‌توانید در همان لحظه هزینه‌ای را که من متحمل شده‌ام به من برگردانید."

روانشناسان تکاملی، لذا کارمیدس و جان توبی، برای توضیح تکامل این نوع تبادل همکاریانه در انسان‌ها نظریه‌ی «قرارداد اجتماعی»<sup>18</sup> را مطرح کردند و در این راه، توجه ویژه‌ای به نحوه‌ای نشان داده‌اند که انسان‌ها با مسئله‌ی تقلب مواجه می‌شوند. احتمال تقلب، یک تهدیدِ همواره حاضر در جریان تکامل رفتار همکاری بوده است؛ چراکه از طریق تقلب‌کاری، در مقایسه با دوسوکاری، (دست‌کم در برخی شرایط) فرد می‌توانسته زیست‌مایه‌ی بالاتری برای خود رقم بزند. مثالی می‌زنیم: "اگر من از لطف تو بهره‌مند شوم، اما از جبرانِ آن در فرصت‌های بعدی کوتاهی کنم، من دو بار نفع برده‌ام: هم به آن مزایا دست یافته‌ام، هم از آن هزینه‌ها فرار کرده‌ام." به این دلیل، طی تاریخ تکاملی، تا وقتی تخم دوسوکاران در جمعیت پراکنده است، متقلبان بیش از دوسوکاران به آب و نان خواهند رسید.

به این ترتیب، رفتار دوسوکاری تنها زمانی می‌تواند در تاروپود زیستی جمعیت تنیده شود که در ارگانیسم‌ها سازوکارهایی برای شناسایی و پرهیز از متقلبان شکل گرفته باشد. اگر دوسوکاران از پس تشخیص متقلبان برآیند و تنها با دوسوکاران تعامل کنند، آنگاه این دوسوکاری‌ست که می‌تواند در جمعیتِ رواج پیدا کند و منتشر شود. در این شرایط، متقلبان در موقعیتی بی‌مزیت قرار خواهند گرفت، زیرا قادر به سوءاستفاده از دوسوکاران نیستند. اما برای آنکه سازوکارهای فریب‌شکن و مقوم قرارداد اجتماعی در جمعیت تکامل یابد، چه

---

<sup>18</sup> Social contract theory

مسائل زیستی خاصی باید حل شود؟ کازمیدس و توبی (1992) به پنج ظرفیت شناختی اشاره کرده‌اند:

**ظرفیت 1:** توانایی تشخیص چهره‌ی تعداد زیادی از افراد. "اگر تو به من لطفی کنی و من بتوانم در خیل جمعیت خودم را گم‌وگور کنم تو فریب خورده‌ای. (Axelrod & Hamilton, 1981) پس برای آنکه بخواهی وارد دوسوکاری شوی، اول باید بتوانی مشخصات چهره‌ام را به عنوان فردی متمایز از دیگران بخاطر بسپاری." شاید توانایی تشخیص چهره کار ساده‌ای بنظر برسد، اما این تنها از آن روست که انسان‌ها در این موضوع بسیار ماهر هستند. یک پژوهش نشان داده افراد قادرند چهره‌ی کسانی را که برای بیش از 34 سال ندیده‌اند شناسایی کنند و بیش از 90% از موارد را درست تشخیص دهند؛ (Bahrick, Bahrick, & Wittlinger, 1975) سازوکارهای مربوط به این توانایی، در منطقه‌ی خاصی از مغز قرار دارد؛ بطوریکه افرادی که منطقه‌ی خاصی از نیمکره‌ی راست‌شان آسیب دیده یا بافتش تخریب می‌شود، در توانایی‌شان برای تشخیص چهره‌ها با مشکل خاصی به نام «چهره‌ناشناسی»<sup>19</sup> روبرو می‌شوند که به معنای ناتوانی در شناسایی چهره‌های افراد است. (Gardner, 1974) همچنین انسان‌ها قادرند تنها از روی مدلِ راه‌رفتن افراد، هویت‌شان را شناسایی کنند. (Cutting, Proffitt, & Kozlowski, 1978) بطور خلاصه، شواهد خوبی وجود دارد که در انسان‌ها، توانایی‌های ظریف و دقیقی برای شناسایی تعداد زیادی انسان تکامل یافته است.

**ظرفیت 2:** توانایی بخاطر سپاری تاریخچه‌ی تعاملات با افراد متفاوت. این ظرفیت، چندین توانایی متفاوت را شامل می‌شود. اولاً فرد باید بتواند بخاطر

---

<sup>19</sup> prosopagnosia

بسپارد آیا آن فرد در گذشته با او دوسوکاری کرده یا تقلب ورزیده است. دوماً باید بتواند بخاطر بسپارد چه کسی به چه کسی برای چه موضوعی وام‌دار است. این مستلزم نوعی «سیستم حسابداری»، برای ثبت هزینه‌های و مزایایی است که از تعامل با آن فرد ایجاد شده است. ناتوانی فرد برای ردگیری تاریخچه‌ی این تعاملات می‌تواند او را نسبت به فریب خوردن آسیب‌پذیر سازد. اگر فرد در ثبت میزان خدماتی که برای دیگران انجام داده ضعیف عمل کند، آنگاه راهی برای دانستن این ندارد که آیا رفتار جبرانی فرد مقابل در حد و اندازه‌ی هزینه‌هایی که او پیش‌تر متحمل شده بوده است یا نه.

**ظرفیت 3:** توانایی فهماندن نیازها و خواسته‌های خود به دیگران. اگر رفیق‌تان نتواند خواسته‌ی شما را بفهمد چطور می‌تواند چیزهای مورد نیازتان را به شما ارائه کند؟ عدم اظهار خشم و ناراحتی نسبت به فرد تقلب‌کار، ممکن است شما را نسبت به تقلب‌های بعدی او آسیب‌پذیرتر سازد. برای نمونه، می‌توان به مطالعه‌ی فرانس دی‌وال (1982) بر روی شامپانزه‌ها اشاره کرد. این مطالعه، به بررسی پویست<sup>20</sup> و لوییت پرداخت که از دیرباز، به یکدیگر در مواقع نزاع و درگیری کمک می‌کردند.

این از وقتی اتفاق افتاد که پویست، در جریان تعقیب و تاراندن نیکی، از لوییت پشتیبانی کرد. وقتی بعدتر نیکی با حالتی تهاجمی بر سر راه پویست قرار گرفت پویست به سمت لوییت چرخید و دستش را به نشانه‌ی درخواست کمک دراز کرد، اما لوییت هیچ‌کاری برای حفاظت از او در برابر حملات نیکی انجام نداد. با دیدن این صحنه، پویست به سمت لوییت هجوم برد، به شکلی

---

<sup>20</sup> Puist

خشمگینانه سروصدا راه انداخت، به دنبال او افتاد و حتی به او ضربه زد. (de

(Waal, 1982, p. 207

بنظر می‌رسد با این کار پویبست می‌خواست نارضایتی‌اش را از کمک‌نکردنِ لوبیت در وقتِ نیاز به او نشان دهد. اگرچه این نوع روابط بین شامپانزه‌ها در قالبِ غیرکلامی صورت می‌گیرد، اما در بین انسان‌ها، زبان می‌تواند به عنوان مکملی برای واکنش‌های عاطفی هیجانی و دیگر رفتارهای غیرکلامی مرتبط با ابراز تمایلات، اعلام جایگاه، و همین‌طور اعلام ناراحتی‌ها از شرایط ناخوشایند استفاده شود. عبارت "تو به من بدهکاری" یا "من این را نیاز دارم" یا "من سزاوار این هستم" و یا "من این را می‌خواهم" چند نمونه از شیوه‌هایی‌ست که انسان‌ها نیازها و موقعیت‌شان را به دیگران بازگو می‌کنند.

**ظرفیت 4:** توانایی فهم نیازهای دیگران. روی دیگر این سکه، توانایی فهم وضعیت و نیازهای دیگران است. اگر بتوانید تشخیص دهید چه زمان افراد نیازمند هستند و از چه جنبه‌هایی به کمک احتیاج دارند آنگاه می‌توانید نفع متناسب و ارزشمندی به آنها برسانید. "اگر من به شما تکه‌ای گوشت هدیه کنم و نتوانم تشخیص دهم که شما گرسنه نیستید و یا از قبل خودتان ذخیره‌ای از گوشت دارید، آنگاه لطفی که کرده‌ام، چندان ارزشی برای شما نخواهد داشت." با فهم تمایلات و نیازهای دیگران، فرد می‌تواند نفعی را که از این تبادلات می‌برد به حداکثر برساند و دیگری را در بیشترین بدهی ممکن فرو برد.

**ظرفیت 5:** توانایی تشخیص و تخمین هزینه‌ها و مزایا مستقل از ماهیت امر مورد تبادل. کارمیدس و توبی (1989) استدلال می‌کنند بسیاری از حیوانات، چیزهای محدودی از جمله غذا و سکس را با یکدیگر مبادله می‌کنند. با این وجود، در انسان‌ها طیف بسیار متنوعی از چیزها مبادله می‌شود؛ از چاقوها و دیگر ابزارها گرفته تا گوشت، تمشک‌ها، مغزهای خوراکی، ماهی، سرپناه،

محافظت و مراقبت، جایگاه و موقعیت، دسترسی به رفقا، همیاری هنگام نبرد، دسترسی جنسی، پول، سلاح، کمک در امتحان پایان ترم، اطلاعات در مورد دشمن، فنون و مهارت‌ها، تصاویر و کلیپ‌های ویدئویی، و بسیاری موارد دیگر. به همین دلیل، سازوکارهای تکاملی مربوط به تبادل اجتماعی می‌تواند برای هر مورد، بطور تخصصی از پیش سیم‌کشی و مفهوم‌پردازی شود. در عوض، ما به ابزاری نیاز داریم که بتوانیم هزینه‌ها و مزایای یک تبادل را در چارچوبی کلی درک کرده و از نظر شناختی تجسم کنیم. بنظر می‌رسد در انسان‌ها، یک چنین ظرفیت عام (و فله) برای تخمین هزینه‌ها و مزایای مبادلات تکامل یافته باشد، و نه یک توانایی خاص برای هر یک از موارد مورد مبادله.

در مجموع، نظریه‌ی قرارداد اجتماعی مدعی‌ست در انسان‌ها پنج ظرفیت شناختی برای حل مسئله‌ی تقلب‌کاران و ورود به تبادلات اجتماعی موفق تکامل یافته است: توانایی تشخیص چهره‌ی افراد، توانایی بخاطر سپاری تاریخچه‌ی تعاملات با آن‌ها، توانایی فهماندن نیازها و خواسته‌های خود به دیگران، توانایی تشخیص نیازها و تمایلات دیگران، و توانایی ارزیابی هزینه‌ها و مزایای کلی امور مورد مبادله.

### شواهد در دفاع از وجود سازگاری‌های تشخیص تقلب

برای سنجش «نظریه‌ی قرارداد اجتماعی»، کازمیدس و توبی بیش از ده پژوهش بر روی واکنش‌های افراد به مسائل منطقی انجام دادند. این پژوهش‌ها به بررسی نحوه‌ی استنتاجی می‌پردازد که افراد، فارغ از محتوای مورد بحث، در مورد صحت یک جمله‌ی فرد از روی صحت دیگر جملات او صورت می‌دهند. به عنوان مثال، اگر من اعلام کنم، "اگر P، آنگاه Q. آنگاه وقتی شما دریابید

که P صحیح است، از نظر منطقی نتیجه می‌گیرید که Q نیز بایستی صحیح باشد."

متأسفانه بنظر نمی‌رسد انسان‌ها در حل مسائل منطقی خیلی مهارت داشته باشند. مثالی می‌زنیم: طی یک پژوهش، از آزمودنی‌ها خواسته شد تصور کنند در اتاقی، چند باستان‌شناس، زیست‌شناس و شطرنج‌باز وجود دارد. (Pinker, 1997, p. 334) سپس به آنها اعلام شد که هیچ‌یک از باستان‌شناسان، زیست‌شناس نیستند، اما همه‌ی زیست‌شناسان شطرنج‌بازند. سپس از آزمودنی‌ها پرسیده شد که از این داده‌ها چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ بیش از 50% از آزمودنی‌ها اعلام کردند از روی این اطلاعات می‌توان نتیجه گرفت هیچ‌یک از باستان‌شناسان، شطرنج‌باز نیستند، که به وضوح یک نتیجه‌گیری اشتباه بود زیرا اینکه همه‌ی زیست‌شناسان، شطرنج‌باز هستند ثابت نمی‌کند که هیچ‌یک از باستان‌شناسان، شطرنج‌باز نیست. در مقابل، هیچ‌یک از آزمودنی‌ها چنین نتیجه نگرفت که پس برخی از این شطرنج‌بازان، باستان‌شناس نیستند؛ درحالی‌که از نظر منطقی، این نیز از همان مقدمات قابل استخراج و استنتاج است؛ حدود 20% از افراد نیز عنوان کردند از این داده‌ها هیچ نتیجه‌گیری معتبری نمی‌توان استخراج کرد که این نیز به وضوح غلط است.

حال یک نمونه‌ی دیگر از این مسائل منطقی را در نظر بگیرید. (Wason, 1966) تصور کنید چهار کارت بر روی میز گذاشته می‌شود. بر روی هر کارت، یک حرف و در پشتش یک عدد حک شده، اما شما تنها یک روی کارت‌ها را می‌توانید ببینید. کسی مدعی می‌شود کارت‌هایی که در یک رویشان حرف صدادار حک شده، در روی دیگرشان، یک عدد فرد حک شده. سپس از شما خواسته می‌شود فقط با برگرداندن یک کارت معلوم کنید آیا این گفته صحیح است یا نه.





اکثر افراد حاضر در این آزمایش یا کارتی را برمی‌گردانند که بر رویش a نوشته شده بود یا برداشتن کارت 2 و a هر دو را صحیح می‌دانستند. برگرداندن کارت a قطعاً صحیح است زیرا a یک حرف صدadar است و اگر در روی دیگرش یک عدد زوج حک شده باشد، آنگاه نشان داده‌ایم که ادعای مطرح‌شده باطل است. اما کارتی که رویش عدد 2 حک شده هیچ اطلاعات بدردبخوری برای سنجش این قانون به ما نمی‌دهد، زیرا ادعا این نبوده که همه‌ی کارت‌هایی که رویشان عدد فرد حک شده، در سمت دیگرشان یک حرف صدadar حک شده؛ از این رو، فرقی نمی‌کند در روی دیگر کارتی که یک رویش 2 حک شده، یک حرف صامت یا صدadar وجود دارد. در مقابل، برگرداندن کارتی که یک رویش عدد 3 حک شده یک آزمون قوی برای این قانون محسوب می‌شود، زیرا اگر در روی دیگرش یک حرف صدadar باشد، آنگاه این قانون به شکل محکمی باطل شده است. به این ترتیب، پاسخ از نظر منطقی صحیح، برگرداندن کارت a و کارت 3 است. (کارت b نیز هیچ اطلاعات سومندی برای این فرضیه ارائه نمی‌کند، زیرا در این ادعا، چیزی در مورد اینکه در دیگر روی کارتی که بر آن حرف صامت حک شده، چه چیزی باید باشد گفته نشده است) اما چرا آدم‌ها اینقدر در حل مسائلی از این دست بد عمل می‌کنند؟

طبق نظر کازمیدس و توبی (1992، 2005) پاسخ این است که مغز انسان برای پاسخ‌دادن به مسائل منطقی انتزاعی تکامل نیافته است، بلکه برای حل مسائل ساختاربندی‌شده در قالب مراوده‌ی اجتماعی تکامل یافته است؛ از این رو،

وقتی همین مسائل در قالب هزینه‌وفایده مطرح می‌شود افراد در حل‌شان خوب عمل می‌کنند. برای نمونه، این مسئله را در نظر بگیرید: شما در یک کافه‌ی محلی نگهبان هستید و شغل‌تان این است که چک کنید فردی زیر سن قانونی آبجو مصرف نکند. پس قاعده‌ی شما این است: اگر کسی در حال نوشیدن آبجو است، پس حتماً سنش بالاتر از 21 سال است. برای سنجش این ادعا، کدام یک از این چهار نفر را برای بررسی انتخاب می‌کنید؟ کسی که در حال نوشیدن آبجو است، کسی که در حال نوشیدن نوشابه است، یک جوان 25 ساله یا یک جوان 16 ساله؟ آزمایش‌ها نشان می‌دهد برخلاف عملکرد ضعیف آزمودنی‌ها در مسئله‌ی منطقی-انتزاعی بالا، در این مسئله، اکثر افراد گزینه‌ی صحیح یعنی نوشنده‌ی آبجو و فرد 16 ساله را انتخاب می‌کنند؛ این در حالی‌ست که منطق هر دو مسئله یکسان بود و تنها در مسئله‌ی انتزاعی، بجای افراد از حروف و اعداد استفاده شده بود. اما چرا افراد در حل این مسئله خوب و در حل مسئله‌ی انتزاعی بد عمل می‌کنند؟

افراد هنگامی‌که چارچوب مسئله شبیه به یک قرارداد اجتماعی طراحی شده باشد به شکل صحیحی استدلال می‌کنند. اگر شما آبجو بنوشید، اما سن‌تان بیشتر از 21 سال نباشد، آنگاه شما در حال دستیابی به یک مزیت و دورزدن الزام سن قانونی (هزینه) قرار دارید. به واقع، مسئله از جنس تشخیص تقلب است زیرا در اینجا نیز کسی هست که بدون پرداخت هزینه‌های چیزی صرفاً از مزایای آن بهره‌مند شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد افراد در مسائلی که به «تشخیص متقلب» مربوط است خوب عمل می‌کنند.

برای آنکه افراد موفق به حل مسئله شوند، تنها نیاز است مسئله طوری ساختاربندی شود که آن‌ها بتوانند آن را در قالب هزینه-مزایا ارزیابی کنند.

در همین راستا، کازمیدس و توبی چند فرضیه‌ی دیگر نیز مطرح کرده‌اند. آنها دریافتند این تاثیر ربطی به میزان آشنایی با محتوای مسئله ندارد، بطوریکه هنگام راستی‌آزمایی گفته‌های ناآشنایی نظیر اینکه، "آنهايي که ازدواج کرده‌اند یک تاتو بر روی پیشانی دارند"، یا "اگر کسی میوه‌ی درخت مانگونگو می‌خورد حتماً 180 سانتیمتر قد دارد" نیز حدود 75% از شرکت‌کنندگان همچنان پاسخ‌های صحیح می‌دادند (در مقایسه با مسائل انتزاعی که تنها کمتر از 10% از افراد موفق به ارائه‌ی پاسخ صحیح می‌شدند). با استناد به این مطالعات، می‌توان عنوان کرد که ذهن انسان، یک سازوکار روانی تکاملی اختصاصی برای تشخیص تقلب دارد. این یافته‌ها در دیگر فرهنگ‌ها، برای نمونه اقوام خوراکیجوی شیویار<sup>21</sup> در اکوادور نیز تکرار شده است. (Sugiyama, Tooby, & Cosmides, 2002) در حقیقت، درصد پاسخ‌های صحیح اقوام شیویار 86% بود که تقریباً برابر با درصد پاسخ‌های صحیح در بین دانشجویان هاروارد (75% تا 92%) بود؛ این شواهد بین‌فرهنگی، از احتمال وجود یک سازگاری تشخیص تقلب در سطح جهان‌شمول خبر می‌دهد.

شواهد بیشتر در حمایت از وجود یک سازگاری اختصاصی تشخیص تقلب، از پژوهش‌های روانشناس تکاملی، والری استون و همکارانش بر روی بیماران آسیب‌دیده‌ی مغزی بدست آمده است. (Stone, Cosmides, Tooby, Kroll, & Knight, 2002) یکی از بیماران آنها با نام مستعار RM در بخش قشر اوربیتوفروانتال (OFC) و همین‌طور آمیگدال دچار آسیب شده بود. با این وجود، توانایی تفکر RM در مورد برخی مسائل دچار مشکل نشده بود، از جمله هنگام تفکر در مورد مسائلی که در چارچوب «قوانین احتیاطی» مطرح

---

<sup>21</sup> Shiwiar

می‌شد؛ (مثلاً اگر می‌خواهی دست به فعالیت خطرناکی نظیر X بزنی، بایستی احتیاط‌هایی نظیر Y را در مورد آن انجام بدهی) RM به اندازه‌ی افراد سالم از پس حل مسئله برمی‌آمد؛ اما در مقابل، او در حل مسائل مربوط به «قرارداد اجتماعی» شدیداً ضعیف بود؛ (مثلاً اگر بخواهی به X نفعی برسانی، بایستی متحمل هزینه‌ی Y شوی). وجود این عدم تقارن در عملکرد RM در این دو نوع آزمایش فکری نشان می‌دهد ممکن است تفکرات مرتبط با تبادل اجتماعی، در یک بخش جداگانه و تخصصی از دستگاه شناختی انسان جای داشته باشد. جالب توجه است که افراد مبتلا به آسیب‌های مغزی مشابه با RM، نسبت به فریب خوردن، تبادل با متقابلان، و همین‌طور قراردادهای تجاری غیرمنصفانه آسیب‌پذیرند. (Stone et al., 2002)

به نظر می‌رسد جایگاه و موقعیت افراد نیز تاثیر قابل‌توجهی بر مسئله‌ی تشخیص تقلب داشته باشد. (Gigerenzer & Hug, 1992) قانون اجتماعی فرضی زیر را در نظر بگیرید: "هر کارگری که حقوق بازنشستگی دریافت کرده، برای ده سال در این شرکت کار کرده است." پرسش این است که چه چیزی می‌تواند تخطی از این قانون اجتماعی محسوب شود؟ اما پاسخ به این سوال بستگی به این دارد که از دید چه کسی به موضوع نگاه شود. وقتی از آزمودنی‌ها خواسته شد از چشم‌انداز کارگران موضوع را ببینند، آن‌ها به جستجوی کارگرانی برمی‌آمدند که بیش از ده سال کار کرده بودند اما حقوق بازنشستگی دریافت نکرده بودند. به این ترتیب، از منظر کارگران، نقض این قانون وقتی‌ست که کارگری ده سال کار کرده باشد اما چنین وامی دریافت نکرده باشد. در دیگر سو، وقتی آزمودنی‌ها از چشم کارفرما موضوع را می‌دیدند، به دنبال کارگرانی می‌گشتند که بی‌آنکه ده سال کار کرده باشند حقوق بازنشستگی دریافت کرده بودند. به این ترتیب، از منظر کارفرما، نقض این قانون وقتی‌ست که کسی

بی‌آنکه ده سال کار کرده باشد از مزایای آن برخوردار شده باشد. در مجموع، بنظر می‌رسد فرایند تشخیص متقلب، تحت‌تاثیر جایگاه و چشم‌انداز افراد قرار دارد.

### آیا افراد متقلبان را به یاد می‌آورند؟

ممکن است حافظه، سازوکار خاصی برای تشخیص متقلبان داشته باشد. طی یک پژوهش معلوم شد آدم‌ها چهره‌ی افرادی را که به عنوان متقلب معرفی می‌شوند بهتر بخاطر می‌سپارند، به ویژه چهره‌ی متقلبان پایین‌رتبه بهتر در حافظه می‌ماند. (Mealey, Daoood, & Krage, 1996) با این وجود، این یافته در همه‌ی پژوهش‌های بعدی تکرار نشده است. (Mehl & Buchner, 2008) حافظه‌ی بخاطر‌سپاری متقلبان ممکن است تا حدی با تعداد متقلبان در جمعیت ارتباط داشته باشد. یک پژوهش دریافت چهره‌ی متقلبان بهتر از همه وقتی در حافظه ثبت می‌شود که تعدادشان اندک باشد و از همه بدتر هنگامی که تعدادشان زیاد باشد. (Bell & Buchner, 2009; Buchner, Bell, Mehl, & Musch, 2009) دیگر مطالعات نشان می‌دهد افراد برای تشخیص چهره‌ی متقلبان، از «حافظه‌ی مبدا»<sup>22</sup> بهتری برخوردارند؛ یا به عبارت دقیق‌تر، حافظه‌ی بهتری برای به یاد‌سپاری آن موقعیت‌های فریبکارانه دارند که در جریان‌ش با آن چهره مواجه شده‌اند. (Bell & Buchner, 2009; Buchner, Bell, Mehl, & Musch, 2009) یک پژوهش دیگر دریافت چهره‌ی متقلبان واقعی بهتر از دوسوکاران واقعی در حافظه‌ی افراد می‌ماند، حتی زمانی که اطلاعی از کارنامه‌ی واقعی آن فرد نداشته باشند. (Yamagishi, Tanida, Mashima, Shimona, & Kanazawa, 2003)

---

<sup>22</sup> Source memory : توانایی به یاد آوردن خاستگاه یک خاطره، یا دانستن اینکه آن نکته را در چه موقعیتی آموخته‌ایم-م

اودا و ناکاجیما (2010) دریافتند افراد در تشخیص چهره‌ی نادوسوکارانی که در یک بازی آزمایشی شرکت کرده بودند مهارت بسیار بالایی داشتند و طی بازی-های بعدی سعی می‌کردند از تعامل با آنها دوری کنند.

همچنین معلوم شده افراد، بطور خودکار نسبت به چهره‌ی کسانی که پیش‌تر حین بازی «دوراهی زندانی» قواعد دوسوکاری را زیر پا گذاشته بودند نوعی سوگیری توجهی خودکار نشان می‌دهند. (Vanneste, Verplaetse, Van Hiel, & Braeckman, 2007) شاید دلیلش این باشد که یکسوکاران، برخی سرنخ‌های دیداری ظریف از خود بجا می‌گذارند یا از نظر ظاهری، قدری متفاوت از دوسوکاران بنظر می‌رسند. برای نمونه، در بازی دوراهی زندانی، حالت چهره<sup>23</sup> های حاکی از رضایت نظیر لبخندزدن، پیش‌بینی‌کننده‌ی همکاری در دوسوکاری‌های بعدی و حالت چهره‌های تلخ و توهین‌آمیز به افراد خبر از احتمال تقلب {ناسوکاری-م} فرد مقابل می‌دهد. (Reed, Zeglen, & Schmidt, 2012) حتی پس از یک تعامل مختصر، افراد توانایی نسبتاً بالایی در پیش‌بینی اینکه چه کسی اهل همکاری و چه کسی اهل تقلب است نشان می‌دهند. همچنین، وقتی محققان از طریق پرسش از افراد، کاری می‌کردند که آنها فریب خوردن‌های زندگی‌شان را به یاد بیاورند، باعث می‌شد آنها عملکرد بهتری در مسئله‌ی تشخیص تقلب نشان دهند. (Chang & Wilson, 2004) همه‌ی این نتایج، از وجود ظرفیت‌های شناختی مفروض در بخش‌های توجه و حافظه‌ی مغز جهت تشخیص تقلب پشتیبانی می‌کند. با این وجود، شواهدی وجود دارد که افراد توانایی خاصی در بخاطر سپاری محرک‌های تهدیدآمیز نظیر چهره‌های عصبانی دارند؛ بر این مبنا برخی نظریه‌پردازان مدعی شده‌اند در حافظه، یک

---

<sup>23</sup> Facial expression

سازوکار تکاملی کلی‌تر برای رخدادهای تهدیدآمیز یا هزینه‌بردار وجود دارد و فریب خوردن صرفاً یکی از آنها است. (Bell & Buchner, 2012)

بدون تردید، برای سنجش نظریه‌ی عمومی «قرارداد اجتماعی» و بطور خاص سازوکار تشخیص تقلب، به انجام پژوهش‌های بیشتری نیاز است. اگر یادتان باشد در فصل‌های قبل، سازوکارهای روانی را به این شکل تعریف کردیم: فرایندهایی متشکل از درون‌داد، قوانین تصمیم‌گیری و برون‌داد. اما ما هنوز چیز چندانی در مورد اینکه آیا افراد به انواع خاصی از درون‌داد حساس هستند یا نه نمی‌دانیم. مثلاً آیا مردان و زنان نسبت به انواع معینی از تقلب نظیر خیانت جنسی در بافتار قرارداد ازدواج، یا دریافتِ محافظت فیزیکی در بافتار رفاقت‌ها حساسیت ویژه‌ای دارند؟ (Shackelford & Buss, 1996) بطور شهودی واضح به نظر می‌رسد که افراد در این مواقع عصبانی می‌شوند، به دیگران اعلام می‌کنند که آن فرد تقلب کرده است، و از تماس با او در آینده دوری می‌کنند، اما رسماً چیز چندانی در مورد این وجه برون‌دادی مسئله نمی‌دانیم که دقیقاً افراد پس از شناسایی یک متقلب، چه اعمالی انجام می‌دهند و عوامل بافتاری نظیر اختلاف رتبه‌ی اجتماعی و خویشاوندی ژنی چه تاثیری در نوع واکنش افراد در این موقعیت‌ها دارد؟ یکی از اولین فرضیات مطرح‌شده در باب برون‌دادهای افراد نسبت به تقلب، تکامل‌یافتنِ راه‌بردی ساده شامل «فسخ رابطه» است- بطوریکه افراد در واکنش به گروه‌ها یا افراد بی‌خاصیت و ناسوکار، آنها را ترک می‌کنند. (Aktipis, 2011)

### توانایی تخمین ظرفیتِ دوسوکاری افراد

وقتی یک سازگاری تشخیص تقلب در انسان‌ها تکامل یافت، فرایند انتخاب در کنار سازگاری‌های مرتبطی برای پنهان‌سازی تقلب را نیز ترجیح خواهد داد.

چنین است که سازگاری‌های تشخیص تقلب، خود منجر به اشکال بطور فزاینده ظریف‌تری از تقلب می‌شود. این اشکال تقلب موانع مهمی بر سر تکامل اتحادهای همکارانه و دوسوکارانه محسوب می‌شود. طبق نظر روانشناس تکاملی، ویلیام مایکل براون، در انسان‌ها برای حل این مسئله، یک سازگاری دیگر تکامل یافته است: توانایی تشخیص خلوص اعمال یکسوکارانه. (Brown &

Moore, 2000)

تصور کنید در خیابان دو مرد را می‌بینید که هر کدام یک دلار به فردی بی‌خانمان کمک می‌کنند. مرد اول، همدردی عمیقی با آن فرد بی‌خانمان نشان می‌دهد و همین همدردی‌ست که او را در جهت کمک به آن فرد برمی‌انگیزد. اما در رفتار مرد دوم، نشانه‌ای از همدردی با آن فرد بی‌خانمان دیده نمی‌شود و او صرفاً برای خودنمایی نزد معشوقه‌اش این کار را انجام می‌دهد. حال سوال اینجاست شما کدام یک از این دو مرد را برای همکاری و شراکت ترجیح می‌دهید؟

براون و مور (2000) یک نسخه از آزمون «انتخاب واسون» طراحی کردند تا ببینند آیا افراد به وجود احساسات خالصانه‌ای که ممکن است در پس یک عمل لطف‌آمیز در جریان باشد دقت می‌کنند یا نه. آزمون طراحی‌شده برای تشخیص این موضوع چنین قانونی داشت: "اگر X کمک می‌کند، آنگاه X به دنبال کسب اعتبار است." سپس آزمودنی‌ها اعلام می‌کردند که برای راستی‌آزمایی این ادعا، کدام کارت‌ها بایستی برگردانده شود.

|                                       |                                        |                                          |                                         |
|---------------------------------------|----------------------------------------|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| <p>(1)</p> <p>X</p> <p>کمک می‌کند</p> | <p>(2)</p> <p>X</p> <p>کمک نمی‌کند</p> | <p>(3)</p> <p>X به دنبال اعتبار نیست</p> | <p>(4)</p> <p>X به دنبال اعتبار است</p> |
|---------------------------------------|----------------------------------------|------------------------------------------|-----------------------------------------|



منطق نهفته در این آزمون این است که افرادی که صرفاً برای دستیابی به اعتبار خارجی به دیگران کمک می‌کنند گزینه‌های خوبی برای دوسوکاری به شمار نمی‌روند. اما کسانی که به شکلی خالصانه‌تر و بدون چشمداشت اعتباری به دیگران کمک می‌کنند، گرایش‌ات یکسوکاری اصیل‌تری دارند و بنابراین، متحدان بهتری بشمار می‌روند. قاعده‌ی پیش روی افراد برای ارزیابی عیار دوسوکاری افراد می‌تواند این باشد که به دنبال کسی باش که در یک روی کارتش نوشته باشد "X کمک می‌کند" و دیگر سو نوشته باشد، "X در این کار به دنبال کسب اعتبار نیست".

براون و مور (2000) از طریق انجام دو آزمایش متفاوت دریافتند اکثر افراد کارتهایی را انتخاب می‌کردند که به آنها امکان تشخیص یکسوکاران اصیل می‌داد. در واقع، نوع عملکرد افراد در آزمون‌های تشخیص یکسوکاران تقریباً به خوبی عملکردشان در آزمون تشخیص متقلب بود و در هر دو مورد، از عملکردشان در مسائل انتزاعی بسیار بهتر بود. واضح است که توانایی تشخیص عیار یکسوکاران می‌توانسته نقش مهمی در تکامل رفتار همکاری ایفا کند، با این فرض که خالصانه‌بودن رفتار یکسوکارانه‌ی فرد، از عملکرد رفتاری او در آینده خبر می‌دهد. یک نکته‌ی مهم این است که معلوم شده موفقیت فرد در آزمون‌های تشخیص یکسوکاری، ارتباطی با میزان موفقیت او در آزمون‌های تشخیص متقلب ندارد و این نشان می‌دهد این دو توانایی از یکدیگر متمایز هستند. (Oda, Hiraishi, & Matsumoto-Oda, 2006) عیار یکسوکاری افراد حتی می‌تواند از طریق تماشای کلیپ‌های ویدئویی بسیار کوتاه نیز تشخیص داده شود. در یک پژوهش، به افراد ویدئوهای صامت 20 ثانیه‌ای از افراد غریبه نشان داده شد و سپس خواسته شد میزان سخاوتمندی آن افراد را در یک برنامه‌ی خیریه تخمین بزنند. (Fetchnauer, Groothuis, & Pradel, 2010) نتیجه

نشان داد تخمین‌های افراد بطور بارزی دقیق‌تر از تخمین‌های تصادفی بود. هر چند که این ویدئوکلیپ‌ها در فضایی به کلی نامربوط به رفتارهای یکسوکارانه ساخته شده بودند. در یک پژوهش دیگر از افراد خواسته شد یک پرسشنامه‌ی شخصی در مورد عملکردشان در اعمال یکسوکارانه تکمیل کنند و به مواردی نظیر، "من به یک خیریه، مقداری لباس اهدا کرده‌ام"، و "من به کارگر دیگری حین کار کمک کردم" پاسخ دهند. (Oda, Yamagata, Yabiku, & Matsumoto, 2009) سپس از افرادی که امتیازهای نوع دوستی بسیار بالا یا بسیار پایینی آورده بودند فیلم گرفته شد و از آنها خواسته شد در فیلم در مورد چیزهایی که دوست دارند و دوست ندارند صحبت کنند. سپس صدای این ویدئوهای ضبط شده حذف شد و این ویدئوها به افراد ناشناس نشان داده شد. نتیجه نشان داد تماشاگران این فیلم‌ها می‌توانستند به درستی تخمین بزنند که هر یک از این افراد تا چه سطحی اهل یکسوکاری است. مطالعه‌ی رفتارهای غیرکلامی افراد نیز نشان می‌دهد افراد یکسوکار در مقایسه با ناسوکار، لبخندهای واقعی بیشتری تحویل دیگران می‌دهند. بخصوص بنظر می‌رسد برخی حالت‌چهره‌ها بخصوص لبخندهای واقعی (بدون مقدمه) یک سرنخ معتبر برای ارزیابی عیار یکسوکاری و همکاری افراد است. (Mehu, Grammer, & Dunbar, 2007) علاوه بر این، معلوم شده افراد تمایل بیشتری به تعامل با افراد از نظر ظاهری سالم و تندرست دارند و احتمال بیشتری دارد برای شراکت و دوسوکاری آنها را انتخاب کنند؛ شاید تا حدی به این دلیل که این افراد احتمال بیشتری دارد که بیشتر عمر کنند و دارای منابع باکیفیت باشند. (Krupp, DeBruine, & Jones, 2011) بطور خلاصه، شواهد کنونی حاکی از وجود دو سازگاری متمایز در ارتباط با تکامل رفتار همکاری است:

1. تشخیص افراد متقلب (یعنی کسانی که سعی در کسب مزایا بدون پرداخت هزینه‌ها دارند)؛ و
2. تشخیص افراد دوسوکار (یعنی کسانی که انگیزه‌شان از همکاری خالصانه است) و کسانی که به واسطه‌ی آنچه از سلامت ظاهری‌شان پیداست احتمال بیشتری دارد شریک‌های بهتری از کار درآیند.

### نظریه ی دوسوکاری غیرمستقیم

یک مسیر دیگر برای تکامل رفتار یکسوکاری، دوسوکاری غیرمستقیم<sup>24</sup> خوانده می‌شود. (Alexander, 1987; Nowak, 2006; Nowak & Sigmund, 2005; Roberts, 2008) این حالت به زمانی اشاره دارد که افراد بواسطه ی انجام اعمال یکسوکارانه به نوعی به تبلیغ سخاوتمندی و حسن نیت خود می‌پردازند و کسانی که این اطلاعات را خواه از طریق مشاهده ی مستقیم آن اعمال یا شنیده ها (حرف و حدیث دیگران و میزان نیک‌نامی افراد) دریافت می‌کنند ترغیب می‌شوند تا آنها را به عنوان گزینه های مناسب برای همکاری انتخاب می‌کنند. به این ترتیب، در این موارد، پاداش عمل یکسوکارانه ی فرد (برخلاف آنچه در دوسوکاری مستقیم رخ می‌دهد) مستقیماً از جانب افراد مورد لطف دریافت نمی‌شود، بلکه بیشتر از جانب افرادی می‌آید که یا شاهد عمل یکسوکارانه ی او بوده اند یا در این مورد شنیده اند. دوسوکاری غیرمستقیم می‌تواند به توضیح این کمک کند که چرا ما به غریبه های نیازمند کمک می‌کنیم بی آنکه انتظار هر گونه جبرانی از سوی آنها داشته باشیم و چرا وقتی دیگران در حال تماشای ما هستند سخاوتمندی ما بیشتر گُل می‌کند. همچنین می‌توان توضیح داد چرا افراد یاری‌گر وقتی در وضعیت نیاز قرار می‌گیرند به احتمال بیشتری از جانب دیگر اعضای گروه کمک دریافت می‌کنند. (Nowak, 2006)

---

<sup>24</sup> Indirect reciprocity

### نظریه‌ی علامت‌دهی پرهزینه

یک مسیر دیگر برای تکامل یکسوکاری، علامت‌دهی پرهزینه<sup>25</sup> است. (Gintis, Smith, & Bowles, 2001; Grafen, 1990; McAndrew, 2002; Miller, 1977; Zahavi, 2007) منطق نهفته در پس این نوع پیام‌های پرهزینه این است که افراد با انجام اعمال یکسوکارانه‌ی پرهزینه- مثلاً ارائه‌ی هدایای سنگین، کمک به خیریه، برپایی مهمانی‌های تجملاتی و پرهزینه- به دیگران اینطور پیام دهند که آن‌ها افراد مناسبی برای اتحاد و همکاری هستند. این از آن رو کارساز است که تنها افراد خوش‌موقعیت و صاحب‌منابع می‌توانند از پس این اعمال یکسوکارانه‌ی پرهزینه و نمایشی برآیند و افراد فقیر یا فاقد منابع فراوان، قادر به اجرای این نوع نمایش‌های پرهزینه نیستند. مهمانی‌ها و برنامه‌های پرهزینه و سخاوتمندانه‌ای که توسط برخی افراد برپا می‌شود و با حجم فراوانی اغذیه و اشربه همراه است می‌تواند نمونه‌هایی از این علامت-دهی‌های پرهزینه باشد. فرد با این کار، پیام‌هایی واقع‌نمایانه در مورد مطلوبیت خود برای اتحاد و همکاری ارائه می‌کند. نکته‌ی کلیدی این راهبرد همان هزینه‌های گزافیست که فرد در این بین صرف می‌کند و این به مخاطبین اینطور القاء می‌کند که او واقعاً گزینه‌ی مناسبی برای تبادل و همکاری‌ست، چراکه هرکسی نمی‌تواند از پس انجام این نوع رفتارهای پرهزینه برآید. این رفتارهای یکسوکارانه‌ی پرهزینه یک سرخ صادقانه به دیگران ارسال می‌کند که افراد از آن برای قضاوت در مورد زیست‌مایه، هوش، ثروت و ظرفیت‌های کسب منابع آن فرد استفاده می‌کنند. (Miller, 2000; Millet & Dewitte, 2007) چندین پژوهش نشان می‌دهد افرادی که در جریان نفع‌رسانی به گروه متحمل هزینه

---

<sup>25</sup> Costly signaling

می‌شوند مزایای پاداشی بیشتری از جانب دیگران دریافت می‌کنند و در موقعیت توجهی بالاتری قرار می‌گیرند که این از فرضیه‌ی یکسوکاری با محوریت «علامت‌دهی پرهزینه» حمایت می‌کند. (McAndrew & Perilloux, 2012a, b)

این علامت‌دهی‌های پرهزینه می‌تواند به چندین شکل برای انجام‌دهنده‌اش مزایای زیست‌مایه‌ای به همراه آورد:

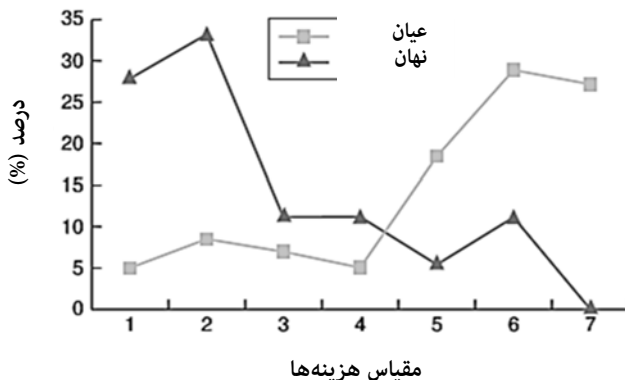
1. دیگران او را به احتمال بیشتری برای روابط همکارانه برمی‌گزینند؛
2. در جریان این روابط، سطح همکاری با آن فرد افزایش می‌یابد؛ و
3. به ترقی رتبه‌ی اجتماعی و اعتبار فرد در گروه کمک می‌کند و به این شکل می‌تواند برخی مزایا از جمله فرصت‌های جفتی بهتر برای او به همراه بیاورد. (Barclay & Willer, 2007; Miller, 2000; Van Vugt & )

(Hardy, 2009; Zahavi, 1995)

طی یک پژوهش، به منظور بررسی نظریه‌ی علامت‌دهی پرهزینه از افراد خواسته شد تا از بین هفت کار داوطلبانه برای یک مراسم خیریه، تمایل خود را برای انجام یکی از این کارها اعلام کنند. (Bereczkei, Birkas, & Kerekes, 2010) در یک گروه از آزمودنی‌ها، شرایط طوری چیده شده بود که تمایلات اعلام‌شده توسط افراد به اطلاع گروه نمی‌رسید، اما در گروه دیگر، این اعلام تمایل در حضور گروهی از افراد صورت می‌گرفت. اگرچه مدت زمان لازم برای انجام این کارهای داوطلبانه یکسان بود (حدود چهار ساعت)، اما این کارهای داوطلبانه از نظر زحماتی که برای داوطلب به همراه داشت متفاوت بود. انجام برخی از این کارها بسیار آسان بود- مثل گرفتن فشار خون افراد (کم‌زحمت‌ترین خدمت)؛ و انجام برخی دیگر بسیار دشوار بود- مثل کمک به کودکان از نظر ذهنی عقب‌افتاده (پُرزحمت‌ترین خدمت). وقتی انتخاب‌های افراد از دید

دیگران پوشیده بود، اکثر افراد از بین کارهای داوطلبانه آسان‌ترین‌شان را انتخاب می‌کردند؛ در حالیکه وقتی این انتخاب در حضور دیگران صورت می‌گرفت، افراد بیشتری کارهای خیریه‌ی پرزحمت‌تر را انتخاب می‌کردند. (نمودار 9.2) محققان متوجه شدند انجام این نوع رفتارهای یکسوکاری، بر نیک‌نامی اجتماعی و محبوبیت فرد می‌افزود. در مجموع، بنظر می‌رسد رفتار یکسوکاری، می‌تواند به عنوان نوعی «پیام‌دهی پرهزینه» عمل کند و به این شکل، به افزایش جایگاه و اعتبار اجتماعی فرد کمک کند. از این رو، راه‌برد «پیام‌دهی پرهزینه»، یک تبیین معقول برای تکامل این شکل از یکسوکاری فراهم می‌کند. (Sylwester & Roberts, 2013)

**نمودار 9.2-** مقایسه‌ی میزان انتخاب کارهای خیریه‌ی یکسوکارانه‌ی کم‌هزینه و پرهزینه در خفا و در مقابل چشم دیگران. هزینه‌های هر عمل، در یک مقیاس هفت‌نمره‌ای توسط امتیازدهندگان مستقل سنجیده می‌شد.



Source: Berczkei, T., Birkas, B., & Kerekes, Z. (2010). Altruism toward strangers in need: Costly signaling in an industrial society. *Evolution and Human Behaviour*, 31, 95–103. Reprinted with permission from Elsevier.

علاوه بر این، بنظر می‌رسد یکسوکاران در یافتن یکدیگر خوب عمل می‌کنند و بطور ترجیحی یکدیگر را برای همکاری انتخاب می‌کنند. (Fletcher & Doebeli, 2009; Pradel, Euler, & Fetchenhauer, 2009) بنابراین، افراد یکسوکار، نه تنها پیشنهادهای همکاری بهتری از جانب دیگران دریافت می‌کنند، بلکه در موقعیت بهتری برای جذب افراد ممتاز حوزه‌ی یکسوکاری قرار می‌گیرند. درست همانطور که افرادی از نظر ارزش جفتی مشابه، به سمت جفت شدن با یکدیگر گرایش دارند، کسانی با اعتبار یکسوکاری هم‌تراز نیز به سمت جفت شدن با یکدیگر متمایلند.

در مجموع، چهار نظریه‌ی استخوان‌دار برای توضیح معمای تکاملی یکسوکاری مطرح شده است: زیست‌مایه‌ی فراگیر (فصل 8)؛ دوسوکاری مستقیم؛ دوسوکاری غیرمستقیم؛ علامت‌دهی پرهزینه. (Johnson, Price, & Takezawa, 2008)

### روانشناسی رفاقت

آیا این چهار مسیر برای تکامل رفتار همکاری تنها احتمالات نظری ممکن است؟ توبی و کازمیدس (1996) یک مسیر بالقوه‌ی دیگر نیز برای تکامل رفتار همکاری و یکسوکاری مطرح کرده‌اند که در بافتار رفاقت اتفاق می‌افتد. آنها از ما می‌خواهند تا برداشت‌های ذهنی افراد را نیز در نظر بگیریم. بسیاری از افراد، با شنیدن این تبیین تکاملی که رفتار رفیقانه‌شان بر پایه‌ی نوعی حساس‌گری دوسویه بنا شده گلايه‌مند می‌شوند. آنها اعلام می‌کنند که زمانی احساس لذت می‌کنند که به شکلی بی‌چشمداشت و خالصانه به دیگران در موقعیت‌های نیازمندی کمک کرده باشند و اعلام می‌کنند که اتفاقاً وقتی فرد بر جبران فوری لطف‌شان پافشاری می‌کند این را نشانه‌ای از فقدان رفاقت تفسیر



می‌کنند. (Shackelford & Buss, 1996) این افراد مدعی‌اند ما تنها به این دلیل به رفیق‌مان کمک می‌کنیم که او رفیق ماست و نه به این دلیل که با این کار به برخی مزایا در آینده دست بیابیم. به همین سیاق، در رابطه‌ی ازدواجی نیز که نوع دیگری از دوسوکاری در نظر گرفته می‌شود گرایش به جبران فوری کارهای فرد مقابل، خبر از احتمال وجود نارضایتی زناشویی و جدایی قریب‌الوقوع می‌دهد. (Hatfield & Rapson, 1993; Shackelford & Buss, 1996) آیا این افراد در حال گول‌زدن خودشان هستند؟ آیا ما در عمل به دنبال پاداش‌های دوسوکاری هستیم و صرفاً خودمان را با این باور که نیت‌های ما برای لطف‌کردن به رفقا خالصانه است گول می‌زنیم؟ توبی و کازمیدس (1996) مدعی‌اند باید به برداشت‌های ذهنی افراد نیز توجه کنیم زیرا آنها در حکم سرنخی هستند که نشان می‌دهند ممکن است دوستی‌ها صرفاً بر پایه‌ی تبادل دوسویه بنا نشوند.

### آیا یکسوکاری باید بر مبنای هزینه‌هایش محاسبه و تعریف شود؟

طبق نظریه‌های تکاملی موجود، رفتار یکسوکاری تنها زمانی می‌تواند تکامل یابد که هزینه‌های تحمیل‌شده بر فرد یکسوکار، به نوعی جبران شود. در فرایند یکسوکاری خویشاوندی، هزینه‌ای که فرد در جریان کمک به خویشاوند متحمل می‌شود به واسطه‌ی نفعی که به ژن‌های مشترک با خویشاوندانش می‌رسد جبران می‌شود. در دوسوکاری مستقیم، هزینه‌ای که فرد با انجام عمل یکسوکارانه متحمل می‌شود بعدتر بواسطه‌ی لطفی که از فرد مقابل دریافت می‌کند جبران می‌شود. بطور خلاصه، نکته‌ی مشترک در تعریف رفتارهای یکسوکارانه این است که در همه‌ی موارد، فرد یکسوکار بابت انجام آن کمک متحمل هزینه‌ای می‌شود.

اما چه می‌شود اگر ما در این تعریف بازنگری کنیم؟ مثلاً به جای تمرکز بر هزینه‌های رفتار یکسوکارانه، چرا نباید بر تکامل سازگاری‌هایی برای نفع‌رسانی به دیگران تمرکز کنیم؟ هرچه باشد، صرف‌نظر از هزینه‌هایی که خود فرد متحمل می‌شود، وجود همین سازوکارها برای نفع‌رسانی به دیگران بوده که ما از ابتدای بحث در تلاش برای توضیح علت وجودی‌شان برآمدیم. بیایید یک مثال ساده بزنیم: تصور کنید شما قصد دارید از خانه با ماشین‌تان به میوه-فروشی بروید و مقداری میوه تهیه کنید. رفیق‌تان از شما می‌پرسد آیا او نیز می‌تواند برای خرید مقداری میوه همراه‌تان بیاید. در این موقعیت، اگر به رفیق‌تان اجازه‌ی همراهی دهید شما متحمل هزینه‌ی اضافی نشده‌اید، چرا که در هر صورت شما دارید تا میوه‌فروشی می‌روید. بنابراین، طبق نظریات کلاسیک در مورد یکسوکاری، این عمل نمی‌تواند یکسوکاری در نظر گرفته شود، زیرا شما متحمل هزینه‌ای نشده‌اید. درحالی‌که عقل سلیم بانگ برمی‌دارد که در هر صورت، در این ماجرا، فارغ از اینکه این کار برای خود ما سودآور، خنثی، یا هزینه‌بردار باشد، ما داریم نفعی به رفیق‌مان می‌رسانیم.

از چشم‌انداز تکاملی، هرچه هزینه‌ای که فرد بابت یکسوکاری متحمل می‌شود بیشتر باشد، آن لطف کمتر صورت خواهد گرفت. در مقابل، هرچه این هزینه کمتر باشد، آن لطف متدوال‌تر خواهد بود. وقتی سازگاری‌هایی برای انجام یکسوکاری تکامل یافت، آنگاه ادامه‌ی فرایند تکاملش در جهت به‌حداقل‌رساندن هزینه‌های این رفتار یا حتی سودمندساختن آن برای فرد لطف‌کننده عمل می‌کند. از این استدلال چنین برمی‌آید که یک دسته‌ی بزرگ از سازگارهای یکسوکاری وجود دارد که هنوز بررسی نشده‌اند، یعنی سازوکارهایی که فرد را ترغیب می‌کند تا این رفتارها را طوری انجام دهد که با کمترین هزینه و بیشترین مزایا برای انجام‌دهنده همراه باشد.

### پارادوکس بانکدار

بانک‌هایی که وام می‌دهند با یک دوراهی مواجه‌اند: تعداد افراد متقاضی وام بیشتر از ظرفیت بانک‌ها برای وام‌دهی است. از این رو، بانکداران با تصمیمات سفت‌وسختی در مورد اینکه چه کسانی بایستی وام دریافت کنند روبرو هستند. برخی افراد از اعتبار مالی بالایی برخوردارند و احتمال بالایی دارد که بتوانند وام‌شان را پرداخت کنند، اما برخی دیگر قدرت اعتباری ضعیفی دارند و ممکن است قادر به بازپرداخت وام نباشند.

پارادوکس بانکدار (Tooby & Cosmides, 1996) این است: آن‌هایی که بیش از همه درمانده‌اند و به پول احتیاج دارند دقیقاً همان کسانی هستند که ضعیف‌ترین اعتبار را دارند و پرریسک‌ترین گزینه‌ها برای اعطای وام محسوب می‌شوند؛ در حالیکه کسانی که احتیاج کمتری به این وام‌ها دارند، از نظر اعتباری در وضعیت بهتری قرار دارند. نهایتاً بانک به این نتیجه می‌رسد پول را به کسانی وام دهد که از همه کمتر به آن احتیاج دارند و درخواست وام کسانی را که بیش از همه به آن نیاز دارند رد می‌کند.

این دوراهی شبیه به یک مسئله‌ی سازشی بنیادی است که نیاکان ما با آن روبه‌رو بوده‌اند. هر فرد توان محدودی برای کمک به دیگران دارد. با این وجود، غالباً مقطعی که افراد نیاز مبرمی به کمک دارند دقیقاً همان مقطعی است که آنها در بدترین «وضعیت اعتباری»<sup>26</sup> شان قرار دارند و از همه کمتر احتمال دارد بتوانند آن کمک را به تو برگردانند. برای نمونه، تصور کنید در محیط اجدادی، زنی زخمی یا بیمار می‌شود و بیش از هر زمانی محتاج کمک می‌شود. شرایط این زن در آن مقطع طوری است که احتمال بسیار کمی دارد بتواند کمک‌های

---

<sup>26</sup> Credit risk

دیگری را جبران کند. بنابراین، گویا نیاکان ما نیز با یک دوراهی شبیه به مسئله‌ی بانکدار مواجه بوده‌اند. آن‌ها باید تصمیماتی بحرانی در مورد اینکه چه اندازه از اعتبارشان را برای چه کسی صرف کنند می‌گرفته‌اند. درست به مانند بانک‌ها که ترجیح می‌دهند به افراد توان‌مندتر وام دهند، ما نیز برای ارسال سبد محدود کمک‌هایمان، برخی افراد را به دیگران ترجیح می‌دهیم.

چه نوعی از سازگاری‌ها می‌تواند این تصمیم‌گیری ضروری را تنظیم و اداره کند؟  
 - اولاً افراد باید بتوانند ارزیابی کنند آیا فردی که از اعتبارشان برای او خرج می‌کنند **حاضر** به بازپرداخت آن در آینده هست یا نه؟ آیا او از آن آدم‌هایی‌ست که قدردان کمک‌هایی است که دریافت می‌کند و اهلِ جبرانِ لطفِ دیگران است یا اهل ناسوکاری‌ست؟

- دوم آنکه افراد بایستی بتوانند ارزیابی کنند آیا آن فرد در **موقعیتی** خواهد بود که در آینده بتواند این کمک را برگرداند یا نه؟ آیا شرایطش طوری هست که در آینده وضعیت بهتری پیدا کند یا احتمالاً در همین وضعیت تیره باقی خواهد ماند؟

- سوم آنکه آیا کمک به این فرد خاص در این موقعیت، **بهترین استفاده‌ی** ممکن از توان محدود فرد یاری‌گر است یا گزینه‌های جذاب‌تری نیز برای کمک‌رسانی وجود دارد؟

اگر فرد کمک‌گیرنده بمیرد، آنگاه جایگاهش در گروه برای همیشه حذف خواهد شد و به این شکل، ممکن است سرمایه‌ی فرد یاری‌گر بر باد برود. از این رو، اگر کمک‌گیرنده در وضعیت بسیار بدی قرار داشته باشد، گزینه‌ی جذابی برای یاری‌گرانی که در شرایط مطلوب‌تری به سر می‌برند نخواهد بود. این می‌تواند به سازگاری‌هایی منجر شود که افراد را به سمتِ آن سوق دهد که درخواستِ کمکِ رفقا را دقیقاً در زمانی که بیش از همه به کمک احتیاج دارند بی‌جواب

بگذارند. در دیگر سو، وقتی کمک‌گیرنده موقتاً در آن موقعیت ناگوار گیر افتاده، (مثلاً ناکامی موقت در شکار صید) آنگاه او می‌تواند یک گزینه‌ی بطور خاص جذاب برای کمک باشد. کمک به کسی که نیازش مقطعی است می‌تواند نویدبخش باشد، زیرا این کمک به احتمال زیاد توسط فرد جبران خواهد شد. در مجموع، انتظار می‌رود طی فرایند انتخاب، سازگاری‌هایی برای تعیین زمان و فرد مناسب برای کمک‌رسانی تکامل یافته باشد. با این وجود، یک مسئله همچنان باقی‌ست: اگر فرایند تکامل، سازوکارهایی را در روان انسان ترجیح داده که باعث می‌شود افراد دقیقاً زمانی شما را ترک کنند که بیش از همه به کمکشان نیاز دارید، آیا می‌توان سازگاری‌های دیگری را متصور شد که بتواند ما را از این وضعیت بیرون بکشد؟ به عبارت دیگر، آیا ممکن است در انسان رفتارهایی سازشی دیگری برای اغوای دیگران به کمک‌رسانی به او در مواقع بحرانی تکامل یافته باشد؟

### تبدیل‌شدن به فردی بی‌جایگزین

توبی و کازمیدس (1996) عنوان کرده‌اند یک راهکار برای این مسئله‌ی سازشی، تبدیل‌شدن به فردی بی‌جایگزین (دو ندر)<sup>27</sup> برای دیگران است. یک مثال فرضی را در نظر بگیرید: فرض کنید دو نفر به کمک شما نیاز دارند، اما شما تنها به یکی از آنها می‌توانید کمک کنید. هر دو از رفقای شما هستند و هر دو مزایایی به شما ارائه می‌کنند که حدوداً از نظر ارزشی برای شما برابر هستند. (مثلاً یکی از آنها در تکالیف ریاضی به شما کمک می‌کند و دیگری در ارائه‌ی یادداشت‌ها برای کلاس‌هایی که در آنها غیبت دارید نقش ایفا می‌کند) هر دو در زمان

---

<sup>27</sup> irreplaceable

واحدی مریض می‌شوند، اما شما تنها قادرید از یکی از آنها تا بازیابی سلامتش پرستاری کنید. به کدام یک از آنها کمک خواهید کرد؟ یک عامل که ممکن است این تصمیم‌گیری را تحت‌الشعاع قرار دهد این است که کدام یک از این رفقا برایتان بی‌جایگزین‌تر هستند. برای نمونه، اگر شما چند فرد دیگر را نیز داشته باشید که بتوانند جزوه‌شان را به شما قرض دهند، اما کسی را نداشته باشید که بتواند در تکالیف ریاضی به شما کمک کند، آنگاه می‌توان گفت پیدا کردن جایگزین برای رفیقی که در تکالیف ریاضی به شما کمک می‌کند دشوارتر است. بطور خلاصه، فرد جایگزین‌پذیر (کسی که خدماتش به آسانی از جانب دیگران نیز قابل دریافت است)، در مقایسه با فردی بی‌جایگزین، احتمال بیشتری دارد که کنار گذاشته شود- حتی زمانی که این دو رفیق مزایایی ارائه کنند که از نظر ارزشی برای شما برابر باشد. طبق این استدلال، میزان وفاداری افراد در رفاقت‌ها تا بخشی بر این مبنا تعیین می‌شود که هر یک از آن رفقا تا چه اندازه بی‌جایگزین هستند.

اما افراد چطور می‌توانند ضریب بی‌جایگزینی‌شان را افزایش دهند؟ توبی و کازمیدس (1996) به چندین راه‌برد اشاره کرده‌اند:

1. تبلیغ نوعی اعتبار و آوازه که بر ویژگی‌های بی‌همتا یا استثنایی آن فرد تاکید دارد.
2. تشخیص ویژگی‌هایی که برای دیگران ارزشمند است و در عین حال در دیگران به سختی یافت می‌شود.
3. ایجاد مهارت‌های خاصی که میزان بی‌جایگزینی را افزایش می‌دهد.
4. ارتباط‌گیری با افراد یا گروه‌هایی که به داشته‌های شما ارزش می‌دهند و دیگر اعضای آن گروه در آن داشته‌ها حرفی برای گفتن ندارند. گروه‌هایی

که در آنها توانایی‌ها و داشته‌های فرد از همه بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

5. دوری از گروه‌های اجتماعی که در آنها به ویژگی‌های بی‌همتای فرد ارزشی داده نمی‌شود یا در آنها همان ویژگی‌ها به آسانی توسط دیگران ارائه می‌شود.

6. کنار زدن رقیبانی که مزایایی ارائه می‌کنند که شما قبلاً به تنهایی ارائه می‌کردید. به نظر می‌رسد افراد دافعه‌ی خاصی نسبت به تازه‌واردانی نشان می‌دهند که همان مهارت‌های آن‌ها را دارا باشند. چراکه آنها می‌توانند در اتحادهای کنونی‌شان تداخل ایجاد کنند یا تهدیدی برای وضعیتِ مطلوب کنونی‌شان در گروه باشند. (Cimino & Delton, 2010)

تا به امروز مطالعات دقیقی برای سنجش میزان کارآمدی این راهبردها در بدل‌شدن به فردی بی‌جایگزین صورت نگرفته است. با این وجود، به نظر می‌رسد این راهبردها به بسیاری از همان جنبه‌هایی اشاره دارد که افراد در عمل انجام می‌دهند. برای نمونه، افراد مشاغلی را انتخاب می‌کنند که در آنها امکان بروز ذکاوت‌های منحصربه‌فردشان وجود داشته باشد، خواه توانایی‌های ورزشی باشد یا مهارت‌های دستی یا توانایی‌های فضایی یا ظرفیت‌های زبانی، هوش موسیقایی یا مهارت‌های اجتماعی و از این قبیل. ما به گروه‌های محلی کوچک‌تری تقسیم می‌شویم، کلیساها به فرقه‌های ریزتری منشعب می‌شوند و روان‌شناسان به سمت مکتب‌های فکری متفاوتی می‌روند. گاهی ما با ورود فرد جدیدی که هوش و ذکاوتی شبیه به ما یا بیشتر از ما دارد، احساس تهدید می‌کنیم. در مجموع به نظر می‌رسد افراد به بسیاری شیوه‌های مختلف به دنبال ایجاد نوعی حس فردیت و بی‌همتایی هستند تا آنها را به وضعیتی

بی جایگزین تر برساند و به این شکل، در دیگران تمایل بیشتری برای ارائه ی مزایا از این یا آن روش به آنها ایجاد کند.

### رفقای رقیق و عمیق، و دوراهی های زندگی مدرن

رفاقت در زمان خوشی ها آسان است. اما زمانی دشوار می شود که شما واقعاً به مشکلی بر بخورید و آنجاست که درمی یابید رفقای واقعی تان چه کسانی هستند. همه ی ما رفیق رقیقی را که تنها در مواقع خوشی در کنار ماست تجربه کرده ایم؛ اما یافتن یک رفیق عمیق و شفیق، کسی که قلباً بدانید می توانید هنگام سختی ها و چالش ها رویش حساب کنید کار دشوارتری است.

مسئله این است که تا وقتی شرایط به سامان است، رفقای رقیق و عمیق تا حد زیادی شبیه به یکدیگر عمل می کنند. تا وقتی اوضاع بر وفق مراد است دشوار است بدانیم کدام رفقا واقعی و کدام ها قلبی هستند، چرا که رفقای رقیق نیز ادای رفقای عمیق را در می آورند؛ از این رو، مسئله ی سازشی تبدیل به این می شود که چطور رفقای واقعی را از بقیه تمیز دهید، یعنی کسانی که عمیقاً دغدغه مند شما هستند. (Tooby & Cosmides, 1996) فرایند انتخاب بایستی سازوکارهایی برای تمیز این دو نوع رفیق از یکدیگر ایجاد کند. قوی ترین معیار تشخیص رفاقت ها زمانی ست که شما به شدت به کمک نیاز دارید و انجام آن کمک برای فرد یاریگر هزینه بر است. دریافت کمک در این مواقع، یک تست قابل اعتمادتر در مقایسه با کمک هایی ست که در دیگر زمان ها دریافت می کنید. بطور شهودی بنظر می رسد ما دارای حافظه ی خاصی برای ثبت این نوع موقعیت ها هستیم. ما از آن فرد قدردانی می کنیم و به دیگران اعلام می کنیم که هرگز فردی را که به ما هنگام بیشترین نیازمندی کمک کرده فراموش نمی کنیم.



زندگی مدرن، پارادوکسِ غریبی ایجاد کرده است. (Tooby & Cosmides, 1996) سعی ما انسان‌ها عموماً این بوده تا ترتیبی دهیم که تا حد ممکن از مشکلات شخصی دور بمانیم. در همین راستا، بر بسیاری از نیروهای دست‌وپاگیر طبیعت که در گذشته در کار بودند غلبه کرده‌ایم. همین‌طور قوانینی وضع کرده‌ایم که مانع سرقت، تجاوز و قتل می‌شود. همین‌طور سیستم پلیس، بسیاری از کارهایی را که پیش‌تر توسط رفقا انجام می‌شد برایمان انجام می‌دهد. در کنارش، به دانش پزشکی دسترسی داریم که بسیاری از بیماری‌ها را خاتمه یا کاهش داده است. به این ترتیب، ما امروز در محیطی زندگی می‌کنیم که امن‌تر و باثبات‌تر از محیط‌هایی است که نیاکانمان در آن‌ها می‌زیستند. بنابراین، به شکل مضحکی ما دچار کمبود آن رخداد‌های مشکل‌سازی هستیم که تا پیش از این، به ما امکان ارزیابی دقیق میزان دغدغه‌مندی دیگران نسبت به احوالات ما را می‌داد و کمک می‌کرد بین رفقای عمیق و رقیق‌مان تمایز قائل شویم. ممکن است احساس تنهایی و بیگانگی بسیاری از افراد در زندگی مدرن یا همان فقدان احساس اتصال اجتماعی که علاوه بر داشتن تعداد زیادی روابط رفاقتی تجربه می‌شود، به کمبود همین رخداد‌هایی ربط داشته باشد که تا پیش از آن، رخدادشان چگالی و عیار روابط انسانی را بر ما معلوم می‌کرد.

### جایگاه‌های محدود رفاقت

طبق نظریه‌ی توبی و کازمیدس در مورد تکامل رفاقت، هر فرد زمان و توان محدودی برای خرج کردن دارد. درست همان‌طور که نمی‌توان همزمان در دو مکان حضور پیدا کرد، تصمیم برای رفاقت با یک فرد نیز می‌تواند به معنای تصمیم برای عدم رفاقت با دیگری باشد. به واقع، هر فرد ظرفیت محدودی برای ایجاد پیوندهای رفاقتی دارد؛ بنابراین، مسئله‌ی سازشی این است که

تصمیم بگیریم صندلی‌های محدود رفاقت‌مان را با چه کسانی پر کنیم. پیامدهای این نظریه، متفاوت از پیامدهای نظریه‌ی استاندارد دوسوکاریست که طی آن فرد مزایایی را به دیگران عرضه می‌کرد و آنها نیز بعداً آن لطف را به فرد بازمی‌گردانند. در اینجا، همانطور که توبی و کازمیدس (1996) عنوان کرده‌اند چندین عامل دیگر می‌تواند بر انتخاب‌های رفاقت افراد تاثیر بگذارد:

1. تعداد صندلی‌هایی که از قبل پر شده است؛ به این معنا که همین حالا چه تعداد رفیق دارید و آیا آنها رفیقانی عمیق یا رفیق هستند. اگر تعداد این رفقا اندک یا عیار رفاقت‌شان پایین است، آنگاه معقول است فرد به دنبال رفقای جدید برود یا کیفیتِ رفاقت‌های کنونی‌اش را تقویت کند، یا خود را برای رفقای جدیدش گزینه‌ی جذاب‌تری سازد.

2. ارزیابی کند رفاقت با هر کس چه خروجی‌های مثبتی خواهد داشت. فرض کنید رفیقی قوی‌هیکل در همسایگی‌تان زندگی می‌کند که حضورش مانع مزاحمتِ خلافکاران و بزه‌کاران برای شما و خانواده‌تان است. بنابراین، شما از رفاقت با این فرد نفع می‌برید. واقعیت این است که رفاقت با برخی افراد یک سری مزایایی جانبی به همراه دارد- یعنی مزایایی غیرمستقیم که بدون نیت نوع‌دوستانه‌ی این افراد و صرفاً بواسطه‌ی حضورشان به دیگران می‌رسد. اقتصاددانان، این تاثیرات جانبی فایده‌مند را «خروجی‌های مثبت»<sup>28</sup> می‌نامند. مثال دیگری می‌زنیم:

رفاقت با افرادی که ذکاوت یا توانایی‌های خاصی دارند- نظیر توانایی مذاکره با دیگران، یا پیدا کردن محل تمشک‌ها، صیدها، یا آب، می‌تواند به کسانی که با آنها در ارتباط هستند مزایایی اضافی، علاوه بر خدمات

---

<sup>28</sup> Positive externalities

نوع‌دوستانه و عامدانه‌ی این افراد ارائه کند؛ به این ترتیب، کسانی که مزایای جانبی یا خروجی‌های مثبت بیشتری دارند رفقای بالقوه جذاب‌تری برای دیگران محسوب می‌شوند.

3. رفقای انتخاب کن که بتوانند به خوبی ذهن‌ت را بخوانند. کمک‌کردن به افراد آسان‌تر می‌شود اگر بتوانید اذهان آنها را بخوانید و نیازهایشان را تشخیص دهید. رفیقی که ذهن شما را می‌خواند و تمایلات، باورها و ارزش‌های شما را می‌فهمد فرد بهتری برای کمک به شما محسوب می‌شود.

4. رفقای انتخاب کن که تو برایشان بی‌جایگزین باشی. رفیقی که تو را بی‌جایگزین در نظر می‌گیرد، در مقایسه با کسانی که تو را قابل جایگزینی می‌بینند انگیزه‌ی قوی‌تری برای کمک به بهروزی تو دارد. در شرایطی که سایر عوامل برابر باشد، رفاقت با کسانی که تو را بی‌جایگزین می‌دانند مزایای بیشتری برای تو به همراه خواهد داشت. شواهد حاکی از این راه‌برد، از پژوهشی می‌آید که به سنجش «فرضیه‌ی اتحاد» پرداخته است. (DeScioli & Kurzban, 2009) طبق فرضیه‌ی اتحاد، کارکرد کلیدی رفاقت، فراهم‌آوردن گروه‌هایی حامی‌ست که بتوانند در تعارضات اجتماعی به کمک فرد بیایند. فرد ناگزیر است میزان اتکاپذیری رفقا را ارزیابی کند تا دریابد در مواقع دشواری، روی چه کسانی می‌تواند حساب کند و یکی از بهترین شاخص‌های ارزیابی عیار رفاقت، میزان ارزشی‌ست که آن رفیق برای شما قائل است یا به عبارتی، میزانی که شما را بی‌جایگزین می‌داند. (DeScioli & Kurzban, 2009)

5. رفقای برگزین که همان چیزهایی را می‌خواهند که تو می‌خواهی. مرادوه با رفقای که به چیزهای مشابهی ارزش می‌دهند، دستاوردهای ویژه‌ای به همراه دارد؛ برای نمونه، این نوع رفقا، در جریان تلاش برای دستیابی به

نیازها و تمایلات خودشان، خودبه‌خود به برخی نیازها و تمایلات تو نیز پاسخ می‌دهند زیرا هر دوی شما به چیزهای یکسانی تمایل دارید. بگذارید یک مثال پیش‌پاافتاده بزنیم. فرض کنید شما رفتن به مهمانی‌های شلوغ را دوست دارید و رفیقی دارید که او نیز این نوع مهمانی‌ها را دوست دارد و مکرراً به چنین مهمانی‌هایی دعوت می‌شود. از آنجایی که شما با چنین فردی رفیق هستید، خودبه‌خود به چنین محیط‌هایی نیز راه پیدا می‌کنید. این نوع رفقا، به این دلیل مزیت‌رسان می‌شوند که شما نیز صرفاً به دنبال چیزهایی مشابه با آنها بوده‌اید.

از آنجایی که افراد ظرفیت محدودی برای افزودن بر رفقای خود دارند، فرایند انتخاب به نفع ایجاد سازوکارهایی روانی عمل می‌کند که به فرد امکان دهد مزایای بالقوه‌ی موجود در هر یک از این رفاقت‌ها را ارزیابی و با یکدیگر مقایسه کند؛ این مزایا تنها شامل مزایای مستقیم آن رفاقت نیست، بلکه همچنین شامل مزایایی است که خودبخود در نتیجه‌ی ارزش‌های مشترک، خروجی‌های مثبت، و درجه‌ی بی‌جایگزینی نصیب فرد می‌شود. خطر اصلی در رفاقت‌های واقعی، برخلاف رفاقت‌های صرفاً مبتنی بر دوسوکاری، عدم بازگرداندن لطف‌مان توسط رفقا نیست، بلکه ناتوانی در عمق‌بخشی به رفاقت و ایجاد ارتباطی عمیق و دوسویه است. از این روست که سازوکارهای روانی مربوط به ارزیابی رفاقت‌ها بایستی بتواند در تشخیص این موارد به افراد کمک کند:

- تشخیص اینکه علاقه و عطف کدام رفیق در حال کاهش است؛
- تشخیص اینکه فرد دیگری ممکن است گزینه‌ی بهتری برای پرکردن صندلی‌های محدود رفاقت‌مان باشد؛
- تشخیص درجه‌ی بی‌جایگزینی ما برای رفقایمان.

### هزینه‌ها و مزایای رفاقت

در اساس رفاقت‌ها می‌توانند طیفی از مزایا فراهم کنند که مستقیم یا غیرمستقیم به تولیدمثل مرتبط هستند. رفقا به ما غذا و سرپناه ارائه می‌کنند؛ آن‌ها وقتی ما بیمار هستیم، از ما مراقبت می‌کنند؛ در مواقع دشواری به ما توصیه‌هایی ارائه می‌کنند؛ به ما جفت‌های بالقوه‌ای معرفی می‌کنند. با این وجود، علاوه بر این مزایای بالقوه، گاهی همین رفقا تبدیل به رقبای دشمنان ما می‌شوند. آنها ممکن است با برملاکردن اطلاعات شخصی ما به دشمنانمان، هزینه‌هایی بر ما تحمیل کنند. همچنین ممکن است بر سر دسترسی به منابع تولیدی و تولیدمثلی یکسان با ما رقابت کنند. یک مطالعه بر روی رفاقت‌های زنان نشان داده فرد کم‌جاذبه‌تر در مقایسه با دوست جذاب‌ترش، تهدید و رقابت جفتی بیشتری از جانب او احساس می‌کند. (Bleske-Rechek & Lighthall, 2010)

رفاقت‌ها از چند جهت با یکدیگر متفاوت هستند. یک جنبه مسئله‌ی جنسیت است. رفاقت‌ها می‌توانند با هم‌جنس یا جنس دیگر صورت بگیرد و مزایا و هزینه‌های بالقوه ممکن است بطور چشمگیری در این دو نوع رفاقت متفاوت باشد. برای نمونه، رفاقت با هم‌جنس عامل رقابت‌های درون جنسی بالقوه است، درحالی‌که رفاقت با جنس مخالف معمولاً چنین هزینه‌ای در بر ندارد. با این وجود، رفاقت با جنس مخالف با مزایایی نظیر دسترسی جفتی نیز همراه است که عموماً با افراد هم‌جنس امکان‌پذیر نیست؛ بلسک و باس (2001) به سنجش تعدادی از فرضیه‌ها در مورد هزینه‌ها و مزایای رفاقت پرداختند و در این راستا دو موضوع را بررسی کردند:

1. دیدگاه آنها در مورد اینکه انجام چه کارهایی از جانب رفیق می‌تواند برایشان **سودمند** (یا هزینه‌بر) باشد.
  2. گفته‌های افراد در مورد **میزانی** که این مزایا یا هزینه‌ها را از رفقایشان دریافت می‌کنند.
- فرضیه‌ی اول این بود که مردان، بیش از زنان، یک کارکرد رفاقت با جنس مخالف را دسترسی به فرصت‌های جنسی کم‌پا می‌دانند. این فرضیه، از روی «نظریه‌ی سرمایه‌گذاری والدینی» نیز قابل پیش‌بینی است. (Trivers, 1972) همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد مردان، در مقایسه با زنان، به میزان بالاتری روی دسترسی جنسی به رفقای غیرهم‌جنس‌شان حساب باز کرده بودند. این را در نمودار 9.3 می‌توان دید. همچنین، مردان، در مقایسه با زنان، رفیق مونث‌شان را از نظر جفتی جذاب‌تر قلمداد می‌کردند. زنان، در مقایسه با مردان، به احتمال بیشتری **قابل جفتی** از جانب رفیق غیرهم‌جنس‌شان را تجربه می‌کردند. (نمودار 9.4)
- علاوه بر این، درخواست مردان، در مقایسه با زنان، برای دسترسی جنسی به رفیق دگرجنس‌شان به دفعات بیشتری رد شده بود. دیگر مطالعات نیز تایید می‌کند جذابیت جنسی، یک مسئله‌ی قابل‌بحث در رفاقت‌ها با جنس مخالف است و علتِ پایان یافتن این رفاقت‌ها در حدود 38% از مواقع است؛ (Halatsis & Christakis, 2009) در مجموع، شواهد از این فرضیه حمایت می‌کند که مردان، بیش از زنان، به دسترسی جنسی به عنوان یک مزیت بالقوه‌ی رفاقت با جنس مخالف نگاه می‌کنند.

### مودار 9.3- مزایای رفاقت: ظرفیت‌های بالقوه برای دسترسی جفتی



نتایج نشان می‌دهد مردان، در مقایسه با زنان، ظرفیت یک رابطه‌ی رفاقتی برای دسترسی جفتی را بطور معناداری پرمزیت‌تر ارزیابی می‌کنند.

SSF = رفاقت با همجنس

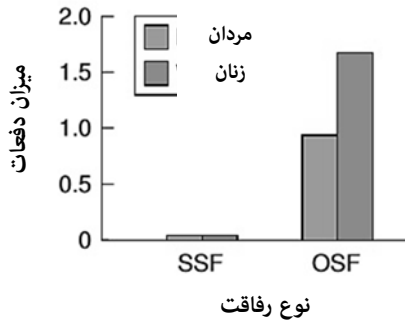
OSF = رفاقت با غیرهمجنس

منبع: Bleske, A. & Buss, D. M. (1997)

Source: Bleske, A., & Buss, D. M. (1997, June). The evolutionary psychology of special "friendships." Paper presented at the ninth annual meeting of the Human Behavior and Evolution Society, University of Arizona, Tucson.

دومین فرضیه این بود که برای زنان بیش از مردان، یک کارکرد رفاقت با غیرهمجنس، دسترسی به محافظت است، بطوریکه طی تاریخ تکامل، زنانی که از محافظت مردان برخوردار بوده‌اند در مقام مقایسه، از نظر تولیدمثلی به موفقیت بالاتری دست می‌یافته‌اند. بلسک و باس (2001) دریافتند که در واقعیت نیز زنان روی محافظت رفقای مذکر حساب باز می‌کنند و این از فرضیه حمایت می‌کند.

#### مودار 9.4 تجربه‌ی گرایش عاطفی از جانب یک رفیق غیرهمجنس



زنان، در مقایسه با مردان، به دفعات بیشتری تمایل عاطفی از جانب رفیق غیرهمجنس را تجربه کرده‌اند که خود تمایل عاطفی متقابلی به او نداشته‌اند.

SSF = رفاقت با همجنس

OSF = رفاقت با غیرهمجنس

منبع: Bleske, A. & Buss, D. M. (1997)

Source: Bleske, A., & Buss, D. M. (1997, June). The evolutionary psychology of special "friendships." Paper presented at the ninth annual meeting of the Human Behavior and Evolution Society, University of Arizona, Tucson.

یک فرضیه‌ی سوم این بود که رفاقت با جنس مخالف، اطلاعات فرد در مورد جنس مخالف را افزایش می‌دهد. نظر به اینکه آدم‌ها اطلاعات خاصی در مورد افراد همجنس‌شان دارند، تعجبی ندارد اگر دو جنس، یک مزیت رفاقت با دگرجنس را دستیابی به چنین اطلاعاتی در نظر بگیرند. اگر دستیابی به دانش در مورد ترجیحات جفتی افراد غیرهمجنس می‌توانسته به مردان و زنان در حل بسیاری از مسائل سازشی مربوط به شریک‌گزینی کمک کند آنگاه تعجبی ندارد



اگر مردان و زنان، این را یکی از مزایای رفاقت با جنس مخالف در نظر بگیرند. در واقعیت نیز معلوم شده مردان و زنان، از طریق رفقای دگرجنس در مقایسه با رفقای همجنس، به اطلاعات بیشتری در مورد جنس دیگر دست می‌یابند. اما در رفاقت با همجنس نیز زنان در مقایسه با مردان، اطلاعات بیشتری در مورد جنس مخالفشان بدست می‌آورند. بنظر می‌رسد این نوع اطلاعات، بیشتر یک مزیت معمول رفاقت‌های زنانه باشد تا مردانه. علاوه بر این، مردان و زنان اعلام کرده‌اند که اطلاعات دریافتی از یک رفیق دگرجنس در مورد جنس مخالف، در مقایسه با اطلاعات مشابه از یک رفیق همجنس، کارآمدتر و سودمندتر بوده است. در مجموع، آزمون‌های تجربی نشان می‌دهد از طریق رفاقت‌ها، افراد به اطلاعاتی در مورد اعضای جنس دیگر دست می‌یابند.

چهارمین فرضیه این بود که مردان و زنان، رقابت جفتی را به عنوان یک هزینه بالقوه‌ی رفاقت با همجنس در نظر می‌گیرند. رفقای همجنس، در مقایسه با دو فرد همجنسی که بطور تصادفی انتخاب شده‌اند، به احتمال بیشتری علائق مشابه، شخصیت‌ها و سطوح جذابیت مشابهی دارند. (Bleske-Rechek & Lighthall, 2010) از همین روست که رفقای همجنس، گاه خود را درگیر رقابت با یکدیگر بر سر جذب جفت دیرپای یکسانی می‌یابند. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، هر دو جنس اعلام کردند که در رفاقت با همجنس، رقابت‌های درون‌جنسی بر سر جفت را- هر چند نه به درجه‌ای بسیار بالا- تجربه کرده‌اند. رفقا، حتی گاهی به عنوان جفت‌ربایان بالقوه نیز در نظر گرفته می‌شوند. (Mogilski & Wade, 2013) این یافته‌ها نشان می‌دهد رقابت جنسی، تنها بین افراد غریبه و دشمنان حاضر نیست، بنابراین، واژه‌ی جدید

**رفیق دشمن**<sup>29</sup> نیز مفهوم پیدا می‌کند. جالب است که مردان، در مقایسه با زنان، رقابت‌های درون جنسی بیشتری را در رفاقت با هم‌جنس گزارش کردند. احتمال دارد این موضوع، ناشی از تمایل قوی‌تر در مردان به تجربه‌ی روابط کم‌پا و گذرا باشد و این چیزیست که با این یافته که مردان، به دسترسی جنسی کم‌پا به عنوان یکی از مزایای مهم رفاقت با جنس دیگر می‌نگرند، حمایت می‌شود. در مجموع، نتایج نشان می‌دهد گاهی بین رفقای هم‌جنس نیز رقابت جفتی درمی‌گیرد- به ویژه در مورد مردان- و این به عنوان یک هزینه‌ی چنین رفاقت‌هایی نگرسته می‌شود.

همچنین، جنبه‌های روانی رفاقت با **هم‌جنس** نیز برای زنان و مردان متفاوت است. (Vigil, 2007) رفاقت‌های زنان، در مقایسه با مردان، صمیمانه‌تر است. زنان، در مقایسه با مردان، نسبت به ارزش‌ها و ترجیحات رفقای‌شان حساس‌تر هستند و به کارهای بیشتری برای «حفظ ارتباط» دست می‌زنند نظیر صرف زمان بیشتر برای تلفن صحبت کردن و پیام‌دادن. در مقابل، مردان، در مقایسه با زنان، داشتن تعداد زیادی رفیق رقیق و کمتر صمیمی را ترجیح می‌دهند، زمان کمتری را برای حفظ این رفاقت‌ها صرف می‌کنند و اطلاعات شخصی‌شان را کمتر با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده‌ی تفاوت‌های دو جنس در کارکردهای تکاملی رفاقت است. ویگیل (2007) چنین فرضیه‌پردازی کرده که از آنجا که از نظر تاریخی، زنان غالباً به شکل برون‌همسری (از بیرون گروه‌شان) جفت برمی‌گزیده‌اند آنها با مسئله‌ی تکیه بر زنانی غیرهم‌خویش مواجه بوده‌اند. در این شرایط، با توجه به نبود خویشاوندان نزدیک در پیرامون‌شان، رفقای صمیمی می‌توانستند به آنها در ایجاد محیطی ایمن‌تر برای

---

<sup>29</sup> frienemies

خود و فرزندان‌شان کمک کند. برخلافِ نزدیکی و صمیمت موجود در رفاقت‌های زنانه، مردان غالباً از رفاقت برای دستیابی به برخی اهداف مشترک، نظیر همکاری در شکار، همکاری در امور دفاعی، یا جنگ‌های ائتلافی استفاده می‌کنند.

### ائتلاف‌های همکارانه

انسان‌ها گهگاه ائتلاف‌هایی همکارانه شکل می‌دهند، یعنی ائتلاف‌هایی با بیش از دو عضو با هدف اقدامی جمعی برای دستیابی به هدفی معین. در میان جوامع شکارچی-گردآورنده، این ائتلاف‌ها معمولاً برای اهدافی نظیر شکار، گردآوری غذا، یورش و دفاع در برابر دیگر گروه‌ها، یا ساخت سرپناه شکل می‌گیرد؛ معقول است فرض کنیم در انسان‌ها، سازوکارهای روانی خاصی برای ترویج چنین ائتلاف‌های همکارانه‌ای بوجود آمده است.

با این وجود، ائتلاف‌ها با مشکلات مهمی مواجه‌اند که می‌تواند ظهورشان را تحت‌الشعاع قرار دهد: یکی **جیم‌زدن**<sup>30</sup> و دیگری **مفت‌سواری**. یک نمونه از این موارد، در جریان نبردهای قومی بین اقوام یانومامو در ونزوئلا دیده شده است. (Chagnon, 1983) وقتی یک گروه از افراد یانومامو شروع به نزدیک‌شدن به گروه دشمن می‌کنند، برخی مردان با اعلام بهانه‌هایی نظیر اینکه خاری در پایشان فرورفته یا دلشان درد می‌کند سعی می‌کنند موقعیت را ترک کرده و به قبیله برگردند. یک نمونه‌ی دیگر در میان اقوام تُورکانا<sup>31</sup> رخ داده، یعنی یک جامعه‌ی کوچ‌گر در بخش شرقی آفریقا که گاهی برای دزدیدن دام‌های دیگر قبایل دست به یورش می‌زنند. در اینجا نیز برخی یورش‌گران تُرکانا با جیم‌زدن

<sup>30</sup> Defection

<sup>31</sup> Turkana

پیش از یورش، از خود بزدلی نشان می‌دهند. (Mathew & Boyd, 2014) شکی نیست که این جیم‌زدن‌ها، موفقیت آن ائتلاف را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و از این رو، مردانی که به دفعات از چنین بهانه‌هایی استفاده می‌کنند برچسب بزدل می‌خورند.

یک مسئله‌ی به همان اندازه جدی مسئله‌ی مفت‌سواران است، یعنی افرادی که در مزایای ائتلاف سهیم می‌شوند اما در ایفای سهمی که برای موفقیت آن ائتلاف لازم است کمتر از توان‌شان مایه می‌گذارند. یک نمونه از مفت‌سواری می‌تواند افرادی باشد که همواره حین پرداخت صورت‌حساب رستوران اعلام می‌کنند جیب‌شان خالی‌ست. این افراد قصد دارند بدون پرداخت سهم‌شان از هزینه‌ها از مزایای گروه برخوردار شوند. مسائل مربوط به جیم‌زدن و مفت‌سواری به قدری جدی هستند که بسیاری از تحلیلگرانی که نظریه‌ی بازی‌ها را در حوزه‌ی زیست‌شناسی و اقتصاد بکار برده‌اند نشان داده‌اند ائتلاف‌های همکارانه می‌توانند در نتیجه‌ی این دو عامل فرو بپاشند. جیم‌زدن غالباً تبدیل به یک راه‌برد از نظر تکاملی پایدار می‌شود، به این معنی که وقتی در یک جمعیت غالب شد نمی‌تواند توسط دیگر راه‌بردها مورد حمله قرار گرفته یا جایگزین شود. (Maynard Smith & Price, 1973) به همین دلایل است که تکامل ائتلاف‌های همکارانه، مشروط به تکامل سازوکارهایی برای حل مسائل مربوط به مفت‌سواری و جیم‌زدن‌های بالقوه است.

تکامل‌دانان، به نقش تنبیه در حل مسئله‌ی مفت‌سواری توجه کرده‌اند (Boyd & Richardson, 1992; Gintis, 2000; Henrich & Boyd, 2001) ائتلاف‌های همکارانه زمانی امکان ظهور دارد که سازوکاری برای تنبیه مفت‌سواران وجود داشته باشد. آزمایش‌ها نشان می‌دهد وقتی تمهیدی برای تنبیه مفت‌سواران و تحمیل هزینه بر متقلبان وجود داشته باشد، سطح بالاتری از رفتارهای همکارانه

و ائتلافی در اعضا رخ می‌دهد. اما تنبیه مفت‌سواران یک مسئله‌ی دیگر را نیز پیش می‌کشد: چه کسی هزینه‌های اجرای این تنبیه را بر عهده خواهد گرفت؟ هرچه باشد اعضای از گروه که مفت‌سواران را تنبیه می‌کنند در مقایسه با اعضای که مفت‌سواران را تحمل می‌کنند متحمل یک هزینه‌ی شخصی می‌شوند. بنابراین، بایستی برخی ابزارهای تنبیهی نیز برای کسانی وجود داشته باشد که از تنبیه مفت‌سواران سرباز می‌زنند! اگرچه هنوز فهم دقیقی از نحوه‌ی حل این مسئله حاصل نشده است، اما شواهد رو به افزایشی وجود دارد که نشان می‌دهد در انسان‌ها، سازگاری‌هایی برای تنبیه مفت‌سواران در جریان ائتلاف‌های همکارانه شکل گرفته است. (Price, Cosmides, & Tooby, 2002) در حقیقت، وقتی برای کسانی که سهم‌شان را ایفا نکرده‌اند تنبیهاتی سنگین وضع می‌شود، سطوح بالاتری از همکاری ظاهر می‌شود. (Fehr, Fischbacher, &

Gächter, 2002; Kurzban, McCabe, Smith, & Wilson, 2001)

یک فرضیه این است که نوعی حالت هیجانی که «میل تنبیهی» خوانده می‌شود به عنوانی راهکاری برای حل مسئله‌ی مفت‌سواران و تکامل ائتلاف‌های همکارانه، در انسان‌ها تکامل یافته است: یعنی نوعی تمایل روانی برای تنبیه جیم‌زندگان. (Price et al., 2002) این میل تنبیهی می‌تواند دست‌کم به دو شیوه عمل کند: انگیزه‌دهی به فرد برای تنبیه مفت‌سواران و همین‌طور ترغیب دیگر اعضای گروه به تنبیه مفت‌سواران. در اساس، میل تنبیهی می‌تواند دو کارکرد متمایز داشته باشد: 1. ترغیب جیم‌زندگان به ایفای سهم گروهی‌شان؛ و 2. تخریب زیست‌مایه‌ی مفت‌سواران. (Price et al., 2002)

پرایس و همکاران (2002) متغیرهای مرتبط با تجربه‌ی میل تنبیهی را در یک فعالیت ائتلافی فرضی بررسی کردند؛ نظیر تمایل به خدمت نظامی چنانچه کشورشان وارد جنگ شود. نتیجه نشان داد بهترین و تنها شاخص میل تنبیهی،

درجه‌ای بود که خود آن فرد در آن ائتلاف همکارانه مشارکت می‌کرد؛ بطوریکه هر چه فرد تمایل بیشتری برای مشارکت (مثلاً شرکت در جنگ) نشان می‌داد احتمال بیشتری داشت که خواهان تنبیه کسانی شود که با وجود توانایی، از مشارکت در این کار سرباز می‌زدند. در مجموع، بنظر می‌رسد تمایل روانی برای تنبیه مفت‌سواران به عنوان ابزاری برای ممانعت از مفت‌سواری تکامل یافته باشد.

مطالعات بین‌فرهنگی نظیر مطالعات انجام‌شده بر روی اقوام شوار<sup>32</sup> در اکوادور از این فرضیه حمایت می‌کند که این میل تنبیهی می‌تواند یک امر جهان‌شمول انسانی باشد. (Price, 2005) این حس تنبیهی، به ویژه در مورد اعضای درون گروهی مفت‌سوار شدیدتر از تمایل به تنبیه اعضای بیرون‌گروهی است. (Shinada, Yamagishi, & Ohmura, 2004) در بین اقوام تورکانا، این میل تنبیهی به سمت اعضای نشانه می‌رود که در زمان نبرد از خود بُردی نشان می‌دهند و بنابراین، موفقیت گروه را برای تصاحبِ احشام قبایل دیگر به خطر می‌اندازند. (Mathew & Boyd, 2014) یک راه برای جمع‌بندی این یافته استفاده از این عبارت است که "رفقای قلابی، بدتر از دشمنان واقعی هستند". (Shinada et al., 2004, p. 379) سازوکارهای مغزی دخیل در این موضوع نیز تا اندازه‌ای معلوم شده‌اند. هنگام تنبیه افراد مفت‌سوار و متقلب، منطقه‌ی مغزی استراتیوم خُلفی بطور خاصی فعال می‌شود و این منطقه‌ایست که با مسئله‌ی پاداش و رضایتِ مورد انتظار ارتباط دارد. (de Quervain et al., 2004) افراد حین تنبیه مفت‌سواران لذتی را تجربه می‌کنند؛ حتی صرفاً مشاهده‌ی اینکه یک فرد مفت‌سوار دردی فیزیکی را تجربه می‌کند مناطق پاداش مغز را -به ویژه در

---

<sup>32</sup> Shuar

آزمودنی‌های مذکر- فعال می‌کند. (Singer et al., 2006) فعال‌سازی این مراکز پاداش بویژه در افرادی برجسته بود که تمایل به انتقام‌جویی نشان می‌دادند. به واقع، این سخن کلیشه‌ای که "انتقام، شیرین است" به نظر می‌رسد در سطح مراکز پاداش مغز صحیح باشد.

علاوهم شواهد رو به افزایش در تایید وجود یک سازوکار روانی برای میل تنبیهی، ما هنوز با یک مسئله‌ی جالب مواجهیم. کسانی که مفت‌سواران را تنبیه می‌کنند، متحمل یک هزینه می‌شوند چراکه این کار از آنها زمان و انرژی می‌گیرد و همینطور آنها در خطر واکنش‌های بعدی کسانی قرار می‌گیرند که توسط آنها تنبیه شده‌اند. از این نظر، تنبیه دیگران می‌تواند یک عمل از نظر تکاملی نوع‌دوستانه باشد چرا که مزایایی را به کل گروه به هزینه‌ی فرد انجام-دهنده‌اش روانه می‌کند. در واقع، این نوع تنبیه نوع‌دوستانه در مطالعه‌ای بر روی 15 فرهنگ مختلف نیز تایید شده است،-هرچند بین فرهنگ‌ها از نظر درصد افرادی که تمایل به تنبیه همکاری‌گريزان دارند تفاوت وجود دارد.

چطور این شکل از «تنبیه نوع‌دوستانه» می‌تواند در افراد تکامل یافته باشد؟ دو تبیین رقیب مطرح شده است:

اولی چیزیست که «انتخاب گروهی فرهنگی» نامیده شده است. (Boyd & Richardson, 1985; Fehr & Henrich, 2003) انتخاب گروهی فرهنگی، فرایندی را توصیف می‌کند که طی آن یک‌سری ایده‌ها، باورها، یا ارزش‌های فرهنگی به این دلیل گسترش می‌یابند که مزیت‌های رقابتی خاصی به آن اجتماع در رقابت با دیگر جوامع می‌بخشند. (Henrich, personal communication, August 24, 2006) اگر گروه‌ها طی زمان با یکدیگر رقابت داشته‌اند و این موفق‌ترین گروه‌ها بودند که هنجارهای یک‌سوکارانه‌ی نسل‌های بعدی را تعیین می‌کردند، آنگاه «انتخاب گروهی فرهنگی» منجر به آن می‌شد که گروه‌هایی با هنجارهای

کارآمدتر باقی بمانند. به این ترتیب، از طریق تقلید یا انتقال اجتماعی، گروه‌های کمتر موفق می‌توانستند هنجارهای اجتماعی گروه‌های موفق‌تر را فراگیرند. به این شکل، تنبیه گروه‌دوستانه‌ی مفت‌سواران که گاهی «دوسوکاری قوی»<sup>33</sup> نامیده می‌شود می‌توانسته در جمعیت گسترش یابد. (also see Hagen & Hammerstein, 2006; and Tooby, Cosmides, & Price, 2006, for critiques of this explanation)

یک تبیین دیگر این است که تنبیه‌کنندگان یکسوکار، بواسطه‌ی این کارشان به مزایایی اعتباری دست می‌یافته‌اند و همین علت وجود این رفتار در جوامع است. (Alexander, 1987; Barclay, 2006) شهرت یافتن به عنوان تنبیه‌کار مفت‌سواران می‌توانسته به چند شکل به نفع فرد تنبیه‌کار باشد:

1. با این کار، دیگران به احتمال کمتری در صدد فریفتن تنبیه‌کاران برمی‌آیند (شاید از ترس آنکه مبدا خودشان نیز توسط آنها تنبیه شوند)؛
  2. با این کار، دیگران به احتمال بیشتری آنها را به عنوان حریف دوسوکاری برخوانند و گزید، زیرا بر این باورند آنها قابل اعتمادتر از کسانی هستند که در تنبیه همکاری‌گريزان ناکام مانده‌اند.
- بارکلی (2006) دریافت که در عمل نیز تنبیه‌کاران، به عنوان افرادی قابل اعتمادتر نگریسته می‌شوند و در گروه تمرکز و توجه بیشتری بر آنهاست و در مقایسه با غیرتنبیه‌کاران از احترام بالاتری برخوردارند. (نمودار 9.5) یک پژوهش دیگر دریافت که در یک سری بازی‌های اقتصادی آزمایشی، حضور یک جفت چشم ناظر بر روی صفحه‌ی کامپیوتر، رفتارهای جامعه‌گرایانه نظیر سخاوتمندی را در افراد افزایش می‌دهد، شاید به این دلیل که وجود چشم‌های

---

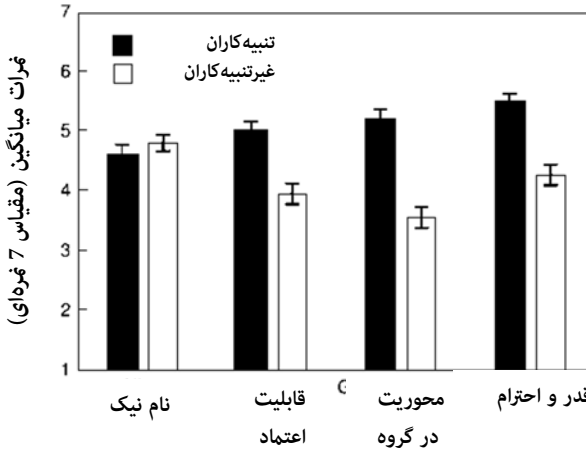
<sup>33</sup> Strong reciprocity



ناظر، از نظر روانی احساس تحت نظارت قرارداشتن ایجاد می‌کند و این به نوبه‌ی خود فرد را نگران اعتبار و خوشنامی‌اش می‌کند. (Haley & Fessler, 2005) حضور یک مخاطب- حتی اگر آن مخاطب تنها همان پژوهشگر باشد- کافی‌ست تا میزان تمایل افراد برای تنبیه افراد همکاری‌گریز افزایش یابد. (Kurzban, DeScioli, & O'Brian, 2007)

بطور کلی‌تر، یکی از مزایای کلیدی شهره‌شدن به عنوان فردی نوع‌دوست یا دوسوکار، دستیابی به جایگاه و موقعیت اجتماعی است. به واقع، دستیابی به جایگاه اجتماعی مطلوب، همچون یک آهن‌باز برای دیگر مزایا نظیر افزایش مطلوبیت فرد به عنوان یک شریک و متحد و همین‌طور یک جفت بالقوه عمل می‌کند. (Price & Johnson, 2011) چنین است که افراد دست به «رقابت برای یکسوکاری» می‌زنند یعنی برای دیده‌شدن توسط گروه به عنوان فردی خدمتگذار (Roberts, 1998)، و همین‌طور شهرت‌یافتن به عنوان فردی سخاوتمند با یکدیگر رقابت می‌کنند. (Barclay, 2013) برای نمونه، یک مطالعه در یک روستای دومینیکن دریافت کمک به دیگر اعضای گروه، اعتبار و نیک‌نامی فرد را در کلِ گروه افزایش می‌دهد. (Macfarlan, Quinlan, & Remiker, 2013) از یک منظر، این یکسوکارانِ رقابتی نیز به مانند مفت‌سواران صرفاً به دنبال منافع خودشان هستند. تفاوت کلیدی این است که مفت‌سواران به شکلی به خودشان نفع می‌رسانند که گروه از قِلَش متحمل هزینه می‌شود، در حالیکه یکسوکاران رقابتی، در همان زمان که به خودشان نفع می‌رسانند گروه نیز از عملِ آنها منتفع می‌شود. (Price & Johnson, 2011) بنظر می‌رسد مسئله‌ی زبان، بر اهمیت نیک‌نامی در بین انسان‌ها افزوده باشد، زیرا زبان امکان ارتباط سریع بین افراد را مهیا می‌کند و در نتیجه ممکن است نقشی کلیدی در تکامل سطوح جدی‌تری از همکاری گروهی ایفا کرده باشد. (Smith, 2010)

نمودار 9.5- تنبیه یکسوکارانه و ارتباطش با کسب اعتبار



نمرات میانگین در یک مقیاس 7 نمره‌ای (لیکرت) در مورد احساسات معطوف به تنبیه‌کاران (ستون‌های تیره) و غیرتنبیه‌کاران (ستون روشن). امتیازهای بالاتر نشان‌دهنده دیدگاه‌های مثبت‌تر است.

Source: Barclay, P. (2006). Reputational benefits for altruistic punishment. *Evolution and Human Behavior*, 27, 325–344

مدل‌سازی‌های ریاضی نیز تاثیر کلیدی دوری کردن از/ تنبیه مفت‌سواران را تایید کرده است. (Panchanathan & Boyd, 2004) کسانی که مفت‌سواران یا افراد بی‌تفاوت نسبت به مفت‌سواران را طرد می‌کنند به نیک‌نامی دست می‌یابند. جالب است که افرادی که از مفت‌سواران دوری می‌کنند بابت انجام این کار تقریباً متحمل هیچ هزینه‌ای نمی‌شوند. با خودداری از کمک به مفت‌سواران، این افراد از هزینه‌های همکاری با مفت‌سواران دوری می‌کنند و به این شکل،

کسانی که از طریق دوری کردن به تنبیه مفت سواران می‌پردازند نفع مستقیمی از این کار می‌برند. (Fehr, 2004) این حقیقت که مفت سواران درد روانی و فیزیکی شدیدی را بر اثر طرد شدن تجربه می‌کنند، نشان از وجود یک سازگاری تکاملی موازی دارد که افراد را از انجام کارهایی که منجر به طرد شدن می‌شود منع می‌کند. (MacDonald & Leary, 2005) در مجموع، میل تنبیهی، و همینطور طرد کردن، می‌تواند به عنوان یک راهبرد رفتاری کلیدی برای دستیابی به مزایای آوازه‌ی نیک و در عین حال دور ماندن از هزینه‌های مشارکت در تنبیه مفت سواران تکامل یافته باشد.

یک راهبرد دیگر برای جلبِ اعضا به سمتِ همکاری، ترویج انصاف است. انصاف در این معنا به معنی تلاش برای اهدای عادلانه‌ی مزایا به افراد بسته به میزان ایفای سهم‌شان است. (Price & Johnson, 2011) این به آن معناست کسانی که نقش بیشتری در گروه ایفا می‌کنند، به پاداش‌های بیشتری در مقایسه با افراد کم‌نقش‌تر دست می‌یابند. وضع قوانین و هنجارهای انصاف‌گری دو نقش کلیدی در تقویت ائتلاف‌های همکاری ایفا می‌کند:

- اولاً انصاف‌گری، یک مشوق برای ایفای سهم در گروه فراهم می‌کند. اگر افراد پرتلاش‌تر و نفع‌رسان‌تر به مزایایی متناسب با ایفای سهم‌شان دست نیابند، ممکن است تغییر رویه دهند و ایفای سهم‌شان را کاهش دهند.
- دوماً انصاف‌گری، دست مفت سواران برای بهره‌کشی از دیگران را کوتاه می‌کند، یعنی کسانی که سعی دارند بدون ایفای سهم از مزایای گروهی بهره‌مند شوند.

مطالعه‌ی سازوکارهای روانی تکاملی مقوم همکاری هنوز در مراحل بسیار آغازینش قرار دارد. با توجه به آنکه زندگی گروهی، و رقابت‌های گروه علیه

گروه، از مشخصه‌های جهان‌شمول جوامع انسانی است محتمل است دانشمندان سازگاری‌های دیگری نیز برای ائتلاف‌های همکاری کشف کنند. این سازگاری‌های احتمالی می‌تواند شامل این موارد باشد: غیبت کردن به عنوان ابزاری برای پیوندهای اجتماعی، و کنترل مفت‌سواران (Dunbar, 2004; Kniffin & Wilson, 2005)، سوگیری برای ترجیح افراد درون‌گروهی (Schiller, Baumgartner, & Knoch, in press)، تبعیض و نگاه منفی و تنبیه اعضای بیرون گروهی (Schiller et al., in press)، بیگانه‌هراسی (خصوصیت نسبت به غریبه‌ها)، سازگاری‌هایی برای پیاده‌سازی هنجارهای گروهی، طرد کسانی که از هنجارهای اجتماعی تخطی می‌کنند (van Vugt & van Lange, 2006)، اعمال قوانین و هنجارهای مربوط به انصاف‌گری، اهدای مزایای جایگاه و نیک‌نامی به کسانی که سهم بزرگی در اهداف گروهی ایفا می‌کنند و ارائه‌ی مزایا به کسانی که مفت‌سواری نمی‌کنند (Kiyonari & Barclay, 2008) در هر صورت، ائتلاف‌های همکاری تنها زمانی می‌تواند ظاهر شود که افراد دخیل در آنها بتوانند مسائل سازشی کلیدی را حل کنند. از جمله:

1. مسئله‌ی هماهنگ‌سازی افرادی با منافع تا اندازه‌ای متنافر به سمت یک هدف مشترک.

2. مسئله‌ی تحمیل تعهدات و وظایف گروهی به اعضا.

3. تنبیه مفت‌سواری که می‌توانستند باعث فروپاشی گروه‌ها شوند. (Tooby et al., 2006)

واضح است که در انسان‌ها راهکارهایی برای مسائل سازشی مربوط به ائتلاف‌های همکاری تکامل یافته است، زیرا انسان‌ها در سرتاسر تاریخ و جغرافیا ائتلاف‌هایی همکارانه شکل داده‌اند و می‌دهند- از جمله دسته‌ها، انجمن‌های

اخوت، گروه‌ها، باندها، زیردسته‌ها، احزاب سیاسی، دسته‌های شکارگری، فرقه‌های مذهبی، گروه‌های جنگی. افراد از احساس تعلق و عضویت در یک گروه لذت زیادی می‌برند و در صورت تهدید به حذف شدن از یک گروه پُرمَنفعت، درد روانی شدیدی را تجربه می‌کنند. افراد از تاکتیک‌های مختلفی برای ترغیب افراد به هم‌راستا کردن خودشان با اهداف گروهی استفاده می‌کنند. وقتی رئیس‌جمهور امریکا، جان کِنِدی به مخاطبانش گفت، "بپرسید کشورتان چه کاری می‌تواند برای شما انجام دهد، بپرسید شما چه کاری برای کشورتان می‌توانید انجام دهید." او سعی داشت همین جنبه‌های روانیِ ائتلاف را در ذهن مخاطبان بیدار کند.

## چکیده‌ی فصل

✓ ما این فصل را با طرح مسئله‌ی یکسوکاری آغاز کردیم: یعنی رفتارهایی در جهت افزودن بر زیست‌مایه‌ی دیگران به هزینه‌ی کاهش زیست‌مایه‌ی خود فرد. آنچه عجیب می‌نماید این است که چطور این نوع یکسوکاری که ظاهراً ناقض قانون همیلتون است می‌تواند تکامل یافته باشد. یک تبیین برای موضوع، از نظریه‌ی یکسوکاری متقابل (دوسوکاری) می‌آید که مدعی است سازوکارهای روانی برای نفع‌رسانی به غیرخویشاوندان تا وقتی دست‌کم در طول زمان متقابل باشد می‌تواند تکامل یابد. با این وجود، مهم‌ترین مسئله - ی سازشی پیش روی فرد یکسوکار، تهدید از جانب متقلبان است، یعنی کسانی که به دنبال دریافت یک‌سویه‌ی مزایا بدون پرداخت هزینه‌های آن هستند.

✓ یک راهکار برای این مسئله، از مسابقه‌ی کامپیوتری طراحی‌شده توسط رابرت آکسلراد ظاهر شد. او دریافت که راهبرد «این به ازای آن» (راهبردی مبتنی بر همکاری در حرکت اول و پس از آن تقابل‌گری) بسیار موفق است. این راهبرد، هم امکان رواج همکاری را فراهم می‌کند و هم از طریق تنبیه ناسوکاران به حل مسئله‌ی تقلب کمک می‌کند.

✓ مثال‌هایی از دوسوکاری در قلمروی جانوران نیز دیده می‌شود. خفاش‌های خون‌خوار، خون به‌چنگ آورده‌شان را با رفقای که آن شب در شکار ناموفق بوده‌اند به اشتراک می‌گذارند. در زمانی دیگر، این رفقا، این لطف را به آنان برمی‌گردانند و هنگام اهدای خون، افرادی را که قبلاً به آنها خون کمک کرده‌اند ترجیح می‌دهند. در میان شامپانزه‌ها، ائتلاف‌های متقابل هم بین نرها، هم بین ماده‌ها، و هم بین ماده-نر شکل می‌گیرد.

✓ نظریه‌ی «قرارداد اجتماعی» این طور مطرح می‌کند که در انسان‌ها پنج ظرفیت شناختی برای حل مسئله‌ی متقلبان و همین‌طور شرکت در تبادلات اجتماعی موفق تکامل یافته است. انسان‌ها بایستی بتوانند افراد را از یکدیگر تمیز دهند، تاریخچه‌ی تعامل‌شان با آنها را به خاطر بسپارند. ارزش-ها و تمایلات و نیازهایشان را به دیگران اعلام کنند. نیازها، تمایلات و ارزش-های دیگران را تشخیص دهند و هزینه‌ها و فواید طیف وسیعی از موارد مورد مبادله را در ذهن بازغایی کنند.

✓ محققان نشان داده‌اند افراد دارای سازوکارهایی برای تشخیص متقلب هستند بطوریکه در حل مسائلی که در چارچوب قرارداد اجتماعی ظاهر می‌شوند مهارت خاصی نشان می‌دهند. افراد بطور خاص در پیدا کردن افراد متقلب، هوشمندانه و دقیق عمل می‌کنند. علاوه بر سازگاری‌های تشخیص متقلب، یافته‌ها حاکی از وجود یک توانایی خاص برای تشخیص افرادی است که بطور خالصانه یکسوکاری می‌کنند؛ هرچه باشد انتخاب افراد دوسوکار به عنوان متحد و همکار، می‌توانسته یک راه‌برد مهم برای دورماندن از گزند متقلبان نیز باشد.

✓ علاوه بر یکسوکاری خویشاوندی و متقابل، دو نظریه‌ی تکاملی دیگر نیز برای توضیح یکسوکاری در انسان مطرح شده است: دوسوکاری غیرمستقیم و علامت‌دهی‌های پرهزینه. از طریق دوسوکاری غیرمستقیم، اگرچه نوع‌دوستان به مزیتی بازگشتی از جانب فردی که به او لطف کرده‌اند دست نمی‌یابند اما در عوض، دیگرانی که شاهد سخاوتمندی آنها بوده‌اند یا در این مورد شنیده‌اند به احتمال بیشتری این افراد یکسوکار را برای کمک‌رسانی انتخاب می‌کنند. افراد، از طریق پیام‌دهی پرهزینه، (اعمالی نظیر کمک به دیگران) به مخاطبان، یک علامت واقع‌گویانه در مورد شرایط و موقعیت

اجتماعی و همین‌طور منابع بالقوه‌ای که در اختیار دارند می‌دهند؛ و این بر مخاطبان از آن رو تاثیرگذار است که تنها کسانی که در موقعیت‌های بسیار خوبی قرار داشته باشند از پس تامین چنین کارهای پرهزینه‌ای برمی‌آیند. پیام‌دهی‌های پرهزینه، به ترقی موقعیت و اعتبار گروهی فرد کمک می‌کند و به این شکل، به عاملان این رفتار پرهزینه نفع می‌رساند. در مجموع، چهار شیوه وجود دارد که از آن طریق، یکسوکاری می‌تواند تکامل یابد: یکسوکاری خویشاوندی، دوسوکاری مستقیم، دوسوکاری غیرمستقیم، و پیام‌دهی پرهزینه.

✓ تکامل رفتار رفاقت نیز با مسائل خاصی روبه‌روست که می‌توان آن را با پارادوکس بانکدار توضیح داد: اگرچه کار بانک‌ها وام‌دادن به افرادی است که به آن نیاز دارند؛ اما افرادی که بیش از همه به پول نیاز دارند، دقیقاً کسانی هستند که کمترین اعتبار و پُریسک‌ترین وضعیت را دارند. بنابراین بانک‌ها نهایتاً وام‌ها را به افرادی می‌دهند که از همه کمتر به آن نیاز دارند و از دادن وام به کسانی که بیش از همه به آن محتاجند، سرباز می‌زنند. بطور مشابه، وقتی ما بیش از همه به کمک رفقایمان نیاز داریم، دقیقاً در شرایطی به سر می‌بریم که از نظر اعتباری در ضعیف‌ترین وضع خود قرار داریم و قادر به برگرداندن این نفع به کسانی که به ما کمک کرده‌اند نیستیم. یک راهکار برای این پارادوکس، تبدیل‌شدن به فردی بی‌جایگزین است. اگر ما منفعتی به دیگران ارائه کنیم که هیچ‌کس دیگر امکان ارائه‌اش را نداشته باشد، آنگاه رفقای ما نفع قابل‌توجهی در بهروزی‌مان می‌بینند و بنابراین، تمایل بیشتری برای کمک به ما در مواقع نیازمندی نشان می‌دهند. یک تمایز کلیدی دیگر بین رفقای رقیق و عمیق است. ما می‌خواهیم از طریق ارزیابی رفتار رفقا به وقت سختی‌ها بدانیم چه کسانی رفقای عمیق



ما هستند. احتمال دارد آن حس بیگانگی که بسیاری از افراد امروزی احساس می‌کنند مربوط به این باشد که انسان‌ها بر بسیاری از نیروهای متخاصم طبیعت غلبه کرده‌اند و بنابراین، آن رخداد‌های تهدیدکننده‌ی زندگی که از گذرشان ما به شناخت عمق رفاقت‌ها نائل می‌آمدیم به احتمال کمتری رخ می‌دهند.

✓ برخی پژوهش‌ها از طریق بررسی مزایا و هزینه‌های رفاقت‌ها در ذهن افراد، سعی در فهم کارکردهای رفاقت کرده‌اند. مردان و زنان، هم رفاقت‌هایی را با افراد هم‌جنس و هم دوستی‌هایی را با افراد دگرجنس شکل می‌دهند؛ اما شواهد نشان می‌دهد که کارکرد این رفاقت‌ها می‌تواند متفاوت باشد. مردان بیش از زنان دسترسی جنسی کم‌پا را به عنوان یک مزیت رفاقت با دگرجنس می‌نگرند. زنان، بیش از مردان، محافظت از جانب رفقای مذکر را به عنوان یک مزیت رفاقت با دگرجنس می‌بینند. هر دو جنس، اطلاعاتی را که طی این رفاقت‌ها در مورد جنس دیگر کسب می‌کنند یک مزیت مهم این نوع رفاقت‌ها می‌بینند. یک هزینه‌ی رفاقت با افراد هم‌جنس، پتانسیل این نوع روابط برای رقابت‌های جنسی است. به نظر می‌رسد رقابت جنسی در بین رفقای مذکر در مقایسه با رفقای مونث بیشتر رایج باشد، شاید به دلیل تمایل قوی‌تر مردان برای جفت‌گیری‌های کم‌پا که می‌تواند رفقا را در موارد بیشتری به سمت تعارض بکشانند.

✓ علاوه بر اتحادها و مراودات دوتایی، انسان‌ها همچنین ائتلاف‌های همکارانه‌ی گروهی نیز شکل می‌دهند- یعنی گروهی از افراد که از عمل دسته‌جمعی برای دستیابی به یک هدف مشترک استفاده می‌کنند. این نوع رفتارهای گروه‌مدارانه تنها زمانی می‌تواند سازشی باشد که مسئله‌ی مفت-سواری به شکلی حل شده باشد. شواهد تجربی نشان می‌دهد در انسان‌ها،

میل به تنبیه متقلبان می‌تواند بخشی از راه‌برد مقابله با مسئله‌ی مفت-سواری باشد. خشمی که افراد علیه اعضای متقلب گروه احساس می‌کنند حس‌های تنبیهی را بیدار می‌کند و می‌تواند منجر به تنبیه مفت‌سواران شود. دانشمندان، برخی از مناطق مغزی را شناسایی کرده‌اند که هنگام تنبیه افراد متقلب فعال می‌شود و تا حد زیادی در مراکز پاداش مغز قرار دارد. بنظر می‌رسد تنبیه یا انتقام‌جویی از متجاوزان و تخطی‌گران لذتی را در افراد بیدار می‌کند.

✓ کسانی که مسئولیت تنبیه متقلبان گروه را بر عهده دارند از نظر تکاملی رفتاری نوع‌دوستانه انجام می‌دهند، زیرا تنبیه‌گر بطور شخصی متحمل هزینه‌ای می‌شود که دیگر اعضای گروه آن را متحمل نمی‌شوند. اگر این صحیح باشد که تنبیه‌کاران یکسوار واقعاً در حال یکسوارکاری هستند، ممکن است برای توضیح این پدیده نیاز به برخی از تبیین‌های انتخاب گروهی نظیر انتخاب گروهی فرهنگی باشد. همین‌طور تنبیه‌کاران ممکن است مزایایی شخصی را از تنبیه مفت‌سواران دریافت کنند که اگر چنین باشد آنگاه کارشان می‌تواند توسط نظریه‌ی «انتخاب طبیعی» توضیح داده شود. چندین مطالعه به مزایای اعتباری موضوع پرداختند که افراد تنبیه‌کار به آن دست می‌یابند چراکه آنها به عنوان افرادی قابل‌اعتماد، مورد احترام و در محور توجه گروه دیده می‌شوند. تنبیه‌کارانی که به این اعتبار دست می‌یابند می‌توانند به دو شیوه از آن نفع ببرند: یکی آنکه همین نیک‌نامی و اعتبارشان دیگران را از تلاش برای مفت‌سواری از آنها باز می‌دارد و دوم آنکه دیگران تمایل بیشتری به شکل‌دهی ائتلاف‌های همکاری با آنها دارند. سرانجام، تنبیه مفت‌سواران ممکن است آنقدرها هم برای تنبیه‌کاران هزینه‌بر نباشد، چراکه این کار می‌تواند صرفاً با طرد یا نادیده‌انگاری فرد

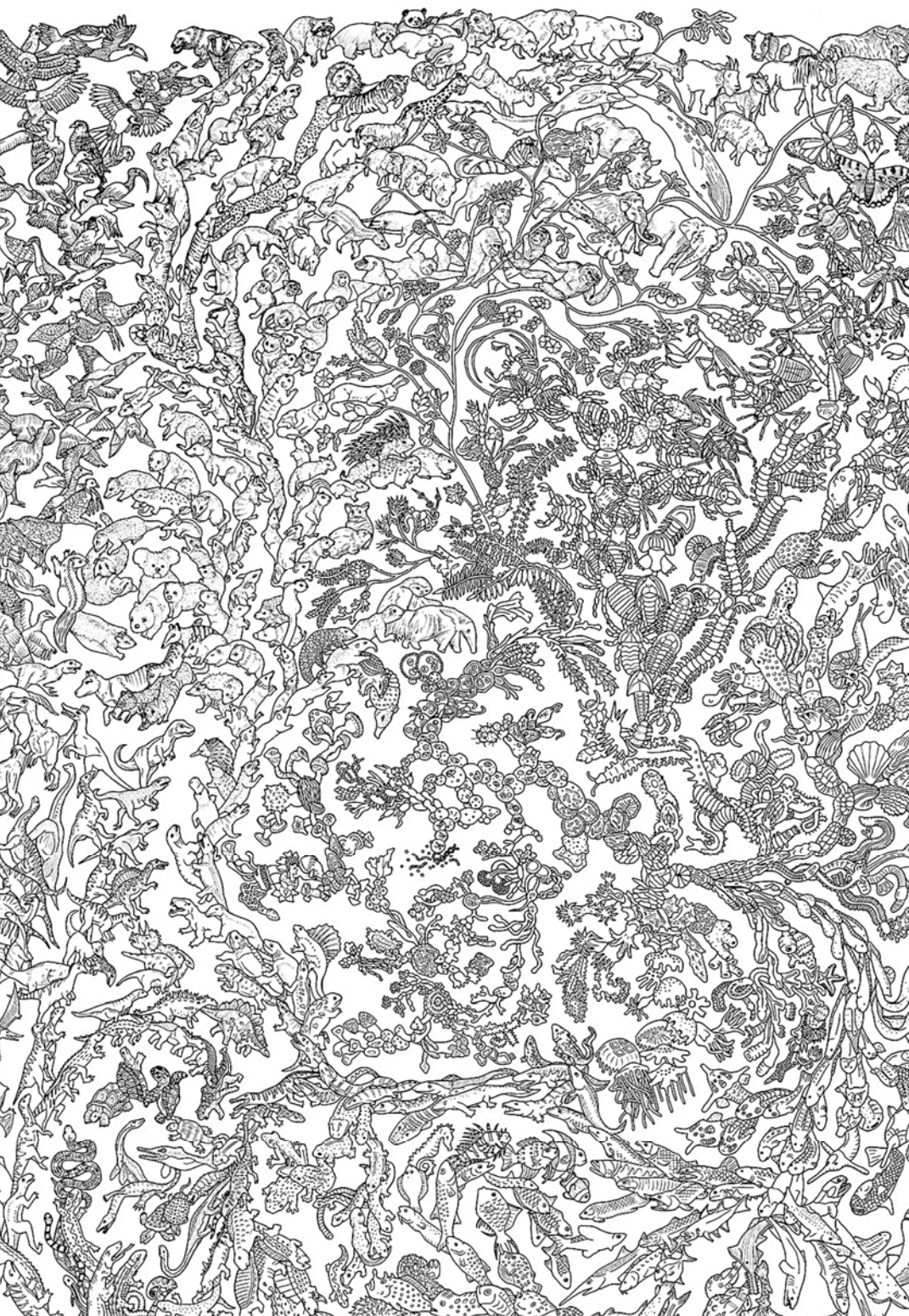
مُفت‌سوار صورت بگیرد- این حقیقت که افراد هنگام طردشدن از گروه رنج شدیدی را تجربه می‌کنند احتمالاً نشان‌دهنده‌ی یک سازگاری تکاملی موازی برای پرهیز از انجام اعمالی‌ست که منجر به طرد فرد از گروه می‌شود. این همکاری ائتلافی همچنین می‌تواند بواسطه‌ی ترویج انصاف رونق بگیرد که تضمین می‌کند مزایایی که هر فرد از گروه کسب می‌کند تا حد زیادی متناسب با میزان سهمی‌ست که او در گروه ایفا کرده است.

## پرسش‌هایی برای تفکر انتقادی

1. این حقیقت که افراد گاهی نسبت به یکدیگر نوع‌دوستانه برخورد می‌کنند یا به عبارتی بر خود هزینه‌هایی را هموار می‌کنند تا مزایایی را به دیگران برسانند اصطلاحاً «مسئله‌ی یکسوکاری» نامیده می‌شود. چرا فکر می‌کنید این مسئله نیازمند تبیینی تکاملی است؟
2. آزمایش‌ها نشان می‌دهد افراد در حل مسائلی که در قالب قرارداد اجتماعی مطرح می‌شود غالباً بسیار خوب عمل می‌کنند و به دنبال متقلبان می‌گردند یعنی کسانی که از قرارداد اجتماعی تخطی کرده‌اند. توضیح دهید چرا وجود یک سازگاری برای تشخیص تقلب، برای تکامل رفتار دوسوکاری ضروری است.
3. افراد گاهی با رفقایشان وارد رقابت جفتی می‌شوند. از نظر تکاملی چطور می‌توانید وجود این شکل از تعارضات در میان رفقا را توضیح دهید.
4. افرادی که تنبیه مفت‌سواران را در گروه بر عهده دارند، غالباً در مقایسه با دیگران قابل‌اعتمادتر در نظر گرفته می‌شوند. توضیح دهید که تکامل این ائتلاف‌ها مستلزم وجود سازگاری‌هایی برای تنبیه مفت‌سواران است.

## خواندنی‌های پیشنهادی

- 
- Bereczkei, T., Birkas, B., & Kerekes, Z. (2010). Altruism toward strangers in need: Costly signaling in an industrial society. *Evolution and Human Behavior*, 31, 95–103.
  - Cosmides, L., & Tooby, J. (2005). Neurocognitive adaptations designed for social exchange. In D. M. Buss (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 584–627). New York: Wiley.
  - DeScioli, P., & Kurzban, R. (2009). The alliance hypothesis for human friendship. *PLoS ONE*, 4, 1–8.
  - Johnson, D. D. P., Price, M. E., & Takezawa, M. (2008). Renaissance of the individual: Reciprocity, positive assortment, and the puzzle of human cooperation. In C. Crawford & D. Krebs (Eds.).
  - *Foundations of evolutionary psychology* (pp. 331–352). New York: Erlbaum.
  - Maynard Smith, J. (1982). *Evolution and the theory of games*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
  - McCullough, M. E., & Pedersen, E. J. (2013). The evolution of generosity: How natural
  - selection builds devices for benefit delivery. *Social Research: An International Quarterly*, 80, 387–410.
  - Nowak, M.A. (2006). Five rules for the evolution of cooperation. *Science*, 314, 1560–1563.
  - Price, M. E., Cosmides, L., & Tooby, J. (2002). Punitive sentiment as an anti-free rider psychological device. *Evolution and Human Behavior*, 23, 203–231.
  - West, S. A., El Mouden, C., & Gardner, A. (2011). Sixteen common misconceptions about the evolution of cooperation in humans. *Evolution and Human Behavior*, 32, 231–262.
  - Zahavi, A. (1995). Altruism as a handicap: The limitations of kin selection and reciprocity. *Journal of Avian Biology*, 26, 1–3.



## فصل 10

## تهاجم و جنگ طلبی

## اهداف یادگیری

پس از مطالعه‌ی این فصل خواننده خواهد توانست تا:

- شش مسئله‌ی سازشی را که می‌تواند با یک راهبرد تهاجمی حل شود لیست کند.
- دلیل اینکه مردان در مقایسه با زنان تهاجمی‌تر هستند را از منظر تکاملی تبیین کند.
- شواهد مربوط به تفاوت‌های دو جنس از نظر میزان تهاجم با همجنس را جمع‌بندی کند.
- تحلیل کند چرا زنان گاهی علیه دیگر زنان دست به رفتارهای تهاجمی می‌زنند.
- «نظریه‌ی خشم استحقاقی» را توضیح دهد و یک نمونه از مشاهدات خود در این زمینه را توصیف کند.
- توصیف کند چرا مردان ممکن است علیرغم خطرات جدی جنگ‌طلبی، دست به چنین کاری بزنند.
- دو نظریه‌ی مرتبط با تبیین آدم‌کشی یعنی نظریه‌ی «سازگاری» و «محصول جانبی» را با یکدیگر مقایسه کرده و در مقابل یکدیگر قرار دهد.

از یک چشم‌انداز زیست‌پس‌نگر، علت اصلی خشونت، مرد بودن هست.  
رابرت رایت: 1995

در یک بعداز ظهر ژانویه 1974، گروهی متشکل از هشت شامپانزه‌ی پارک ملی گومبه<sup>34</sup> در تانزانیا یک گروه جنگی شکل دادند و به سمت جنوب حرکت کردند. (Wrangham & Peterson, 1996) در همان حال که به مرز قلمروی معمول‌شان نزدیک می‌شدند به نظر می‌رسید سعی می‌کنند مخفیانه و بی‌صدا حرکت کنند. پس از چندی از مرز قلمرو نیز گذشتند و در این بین، هیلالی ماتاما<sup>35</sup>، محقق تیم جین گودال در گومبه نیز آنها را دنبال می‌کرد. در فاصله‌ی کوتاهی از آنها، گادی، یک نر جوان حدوداً 21 ساله، در آرامش مشغول خوردن میوه‌های رسیده‌ی یک درخت بود. گادی معمولاً برای پیدا کردن مواد غذایی با شش نر دیگر گروهش همراه می‌شد اما آن روز ترجیح داده بود تنها خوراکی جویی کند.

گادی تنها وقتی متوجه حضور این هشت رهگذر شد که آنها به درختی که مشغول خوردن میوه‌هایش بود رسیده بودند. گادی صداهای پرخاشگرانه‌ای تولید کرد تا آنها را دور کند اما آنها به او نزدیک شدند، با او درگیر شدند و با کشیدن پاهایش او را به زمین زدند. هامفری، یکی از شامپانزه‌های پیشگام این دسته‌ی جنگی، هر دو دست گادی را گرفته بود و او را بی‌حرکت نگه داشته بود؛ در همان حال، دیگران در دور و اطرافش می‌چرخیدند. آنها صورت گادی

---

<sup>34</sup> Gombe National Park

<sup>35</sup> Hillali Matama



را در گل‌ولای فرو کردند و دیگر شامپانزه‌های نر به او حمله کردند و فضا پر شد از زد و خورد، گازگرفتن، و جیغ و فریاد. حمله‌کنندگان به گادی، شبیه به یک دسته از جوانانِ خلافاکارِ گونه‌ی انسان به نظر می‌رسیدند که یک قربانی تنها را که از قضا در زمان بدی در مکان بدی قرار گرفته بود کتک می‌زدند. پس از ده دقیقه، ضربه‌ها و گازگرفتن‌ها متوقف شد. آنها گادی را در همان حال ترک کردند و به سمت قلمروی خانگی‌شان برگشتند. گادی زخم‌های زیادی برداشته بود و خونریزی داشت؛ بر اثر این حملات شدید، بدنش تبدیل به یک توده‌گوشتِ پرزخم شده بود. محققان هرگز پس از آن گادی را ندیدند؛ اگرچه او فوراً نمرد اما تقریباً به طور قطع طی چند روز بعد از بین رفت.

این اتفاق مرگبار، نه به دلیل میزان خشونت یا رفتار هماهنگی که مهاجمان بر سر قربانی بیچاره آوردند، بلکه از آن رو برای محققان قابل‌توجه بود که این اولین باری بود که یک دانشمند شاهد آن بود که شامپانزه‌ها به قلمروی همسایه حمله برده و به تجاوز و کشتار دشمن دست می‌زدند. این باعث شد محققان مفروضه‌های قدیمی‌شان در مورد صلح‌دوستی دیگر پریمات‌ها را به چالش بگیرند و دیگر نگویند که این تنها انسان است که هم‌نوع خود را می‌کشد. همچنین باعث شد این مفروضه‌ی دیرینه که شامپانزه‌ها نوعی «معصومیت بدوی» دارند یا «در همان فضای صلح‌آمیز و بهشت‌گونه‌ای که انسان آن را از دست داده بسر می‌برند» به چالش گرفته شود. (Ardry, 1966, p. 222) در مقابل، این محققان چنین نتیجه گرفتند که خشونت نرها در اجتماع شامپانزه‌ها به قدری شدید است که ممکن است قراردادی در مکانی اشتباه در زمانی اشتباه به مرگ قربانی منجر شود. (Wrangham & Peterson, 1996, p. 21)

قطعاً انسان‌ها شامپانزه نیستند و ما بایستی از قیاس‌های تخیلی بین انسان و دیگر گونه‌ها دوری کنیم. شواهد بدست‌آمده در مورد خشونت‌های افراطی در

شامپانزه‌ها ممکن است چیزی در مورد رفتارهای تهاجمی مشاهده شده در انسان‌ها ننویسند؛ با این وجود، رنگام و پترسون (1996) یک بررسی ارزشمند انجام داده‌اند و چنین نتیجه گرفته‌اند که از بیش از ده میلیون گونه‌ی حیوانی موجود، شامل 4 هزار پستاندار، تنها در دو گونه‌ی جانوری است که ائتلاف‌های هماهنگِ نرها برای حمله به قلمروی همسایه و برخورد‌های مرگبار با هم‌گونه‌ای‌ها مشاهده شده است: انسان‌ها و شامپانزه‌ها.

انسان‌ها نیز به مانند شامپانزه‌ها ائتلاف‌های نرم‌محور و خشونت‌طلبی شکل می‌دهند که در آن اعضا، یکدیگر را به شکلی متقابل برای خشونت‌ورزی علیه دیگران حمایت می‌کنند. تاریخ مکتوب انسان سرشار از چنین نبردها و اتفاقاتی است: اسپارت‌ها و آتنی‌ها، هاتفیلدها و مک‌کوی‌ها، فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، توتسی‌ها و هاتاسا‌ها. در همه‌ی فرهنگ‌ها مردان معمولاً برای حمله به دیگر گروه‌ها یا دفاع از خودشان با یکدیگر متحد می‌شوند. انسان‌ها و شامپانزه‌ها در این نوع خشونت‌طلبی در بین تمامی گونه‌های شناخته‌شده‌ی امروزی منحصر به فرد هستند. (Wrangham & Peterson, 1996)

### تهاجم به مثابه‌ی یک راه‌حل برای مسائل سازشی

از چشم‌انداز تکاملی، چندین فرضیه در مورد خاستگاه تهاجم به ذهن می‌رسد. در زیر، اصلی‌ترین مسائل سازشی که ممکن است رفتارهای تهاجمی به عنوان راهکاری برای حل آنها تکامل یافته باشد مطرح می‌شوند. (Buss & Duntley, 2008; Buss & Shackelford, 1997b).

### بهره‌برداری از منابع دیگران

انسان‌ها شیفته‌ی منابعی هستند که از نظر تاریخی به بقاء و تولیدمثلشان یاری می‌رسانده است. این‌ها شامل زمین‌های حاصلخیز، دسترسی به آب شیرین،

غذا، ابزارها و سلاح‌ها است. روش‌های بسیاری برای دسترسی به منابع ارزشمندی که در اختیار دیگران قرار دارد وجود دارد؛ از جمله دادوستد اجتماعی، دزدی، فریبکاری. در این راستا، رفتارهای تهاجمی نیز یک ابزار دیگر برای بهره‌مندی از منابع دیگران است.

اقدام به رفتارهای تهاجمی برای دستیابی به منابع می‌تواند در سطح فردی یا گروهی رخ دهد. در سطح فردی، فرد می‌تواند از نیروی بدنی برای دستیابی به منابع دیگران استفاده کند. اشکال امروزی‌اش شامل قلدری کردن در مدرسه برای گرفتن پول ناهار، کتاب، لباس، عکس و کارت‌های بازی دیگر بچه‌ها است. (Olweus, 1978) رفتارهای تهاجمی دوران کودکی معمولاً در مورد منابعی نظیر اسباب‌بازی و قلمرو است. (Campbell, 1993) اشکال دوران بزرگسالی شامل زدوخورد با دیگری جهت بزور بدست آوردن پول یا دیگر دارایی‌های افراد است. گاه تهدید به تهاجم نیز می‌تواند برای به‌چنگ آوردن منابع دیگران کافی باشد شبیه به وقتی که کودک پول ناهارش را برای دورماندن از کتک خوردن تسلیم می‌کند یا یک مغازه‌دار که دخلش را برای محافظت و جلوگیری از آنکه کسب و کارش به کلی خراب شود تحویل می‌دهد.

مردان غالباً به منظور به‌چنگ آوردن زوری منابع دیگران ائتلاف‌هایی شکل می‌دهند؛ برای نمونه، در میان اقوام یانومامو، گروه‌های ائتلافی نرها به قبایل همسایه هجوم می‌برند و با زور مواد غذایی و زنان زایا را به غنیمت می‌برند. (Chagnon, 1983) درست‌تر تاریخ مکتوب انسان، جنگ به عنوان ابزاری برای تصاحب و غارت زمین‌های دیگران استفاده شده است. به این ترتیب، یکی از فرضیه‌های تکاملی در مورد رفتارهای تهاجمی، استفاده از آن برای کسب منابع مرتبط با تولیدمثل است.

### دفاع در برابر حمله

حضور هم‌گونه‌ای‌های تهاجمی، یک مسئله سازشی جدی برای قربانیان بالقوه‌ی آن ایجاد می‌کند؛ چراکه آنها مجبورند همه یا بخشی از منابع ارزشمندشان را با این هم‌گونه‌ای‌های مهاجم قسمت کنند. علاوه بر این، افراد مورد تهاجم ممکن است دچار جراحت و یا حتی مرگ شوند و به کلی هم سرمایه‌ی زندگی و هم تولیدمثلی‌شان را از دست بدهند. دفاع علیه حمله می‌تواند همچنین برای جلوگیری از وارد آمدن آسیب‌های بالقوه به جفت، فرزندان، یا خویشاوندان نیز بکار رود. در واقع، زنان نیز گاه به اندازه‌ی مردان، زندگی‌شان را برای جلوگیری از زخمی‌شدن یا بدرفتاری یا مرگ جفت یا فرزندان‌شان به خطر می‌اندازند. (Buss, 2005) قربانیان تهاجم همچنین ممکن است سرمایه‌ی اعتباری و موقعیت اجتماعی‌شان را از دست بدهند. از دست دادن اعتبار یا موقعیت در نتیجه‌ی تحمل این رفتارهای تهاجمی می‌تواند فضا را برای سوءاستفاده‌های بعدی توسط دیگران نیز فراهم کند و آنها نیز همین افراد را به دلیل آنکه آسان‌تر قابل بهره‌کشی هستند یا دست به واکنش‌های انتقام‌جویانه نمی‌زنند به عنوان هدف تهاجم و دست‌ورزی خود انتخاب کنند. (Buss & Duntley, 2008)

بنابراین، رفتارهای تهاجمی می‌تواند به عنوان یک راهبرد دفاعی در برابر حملات دیگران نیز مورد استفاده قرار گیرد. دست‌زدن به رفتارهای تهاجمی می‌تواند یک راهکار موثر برای حل مسائل سازشی مرتبط با غارت منابع فرد باشد. همچنین ممکن است این ظرفیت‌های تهاجمی برای فرد اعتبار و آوازه‌ی اجتماعی به همراه بیاورد و بتواند تهاجماتِ بالقوه را در نطفه خفه کند و مانع از دست‌رفتن موقعیت و جایگاه فرد به عنوان فرد قربانی شود.

### تحمیل هزینه بر رقیبان هم جنس

یک مسئله‌ی سازشی سوم، به واسطه‌ی رقابت‌های افراد هم‌جنس در جریان تلاش برای تصاحب منابع یکسان ایجاد می‌شود- از جمله دسترسی به اعضای جنس مخالف. تصویر مرد قلدری که بر چهره‌ی فرد ضعیف‌تر خاک می‌پاشد و همراه با معشوقه‌ی آن مرد از صحنه فرار می‌کند یک تصویر کلیشه‌ای از همین رقابت‌های درون‌جنسی است.

رفتارهای تهاجمی برای تحمیل هزینه بر رقیبان می‌تواند از بد و بیراه‌های کلامی تا کتک‌کاری و قتل متغیر باشد. مردان و زنان هر دو درگیر رقابت‌های درون‌جنسی می‌شوند و سعی می‌کنند با تخریب موقعیت و اعتبار یکدیگر، دشمن را از چشم اعضای منتخب جنس دیگر بیندازند. (Buss & Dedden, 1990)

در شدیدترین نوع رقابت، مردان گاهی رقیب همجنس‌شان را می‌کشند. نزاع‌های رخ داده در نوشگاه‌ها که با کل‌کل‌های پیش‌پاافتاده آغاز می‌شود می‌تواند تا سرحد مرگ بالا بگیرد. (Daly & Wilson, 1988) همچنین، مردان گاهی مردی را که با همسر یا معشوقه‌شان ارتباط جنسی برقرار کند می‌کشند. (Daly & Wilson, 1988) از آنجاییکه تکامل، مبنایی نسبی دارد هزینه‌ی تحمیل شده بر رقیب می‌تواند به عنوان مزایا برای فرد تحمیل‌کننده محسوب شود.

### چانه‌زنی در سلسله‌مراتب قدرت و موقعیت

چهارمین فرضیه‌ی تکاملی در باب کارکردهای رفتار تهاجمی، افزایش موقعیت و قدرت فرد درون سلسله‌مراتب اجتماعی موجود است. برای نمونه، در میان اقوام آچای در پاراگوئه و یانومامو در ونزوئلا، مردان با دیگر مردان وارد جنگ‌های آیینی می‌شوند و مردانی که از این جنگ‌ها پیروز بیرون می‌آیند

مورد تحسین واقع شده و دیگران از آنها حساب می‌برند. به این شکل، آنها جایگاه‌های موقعیتی و قدرت را در گروه از آن خود می‌کنند. (Chagnon, 1983; Hill & Hurtado, 1996) جوامع مدرن نیز این رفتارهای تهاجمی آیینی را در شکل مسابقات بوکس یا ترکیبی از هنرهای رزمی پیاده می‌کنند بطوریکه فرد پیروز در این رقابت‌ها به رتبه و موقعیت بالاتری می‌رسد.

مردانی که برای کشتن دشمنان، خود را در خطر جنگ قرار می‌دهند القابی همچون شجاع و دلیر دریافت می‌کنند و متعاقبش موقعیت‌شان در گروه ترقی می‌کند. (Chagnon, 1983; Hill & Hurtado, 1996) درون دارودسته‌های خیابانی نیز مردانی که بی‌رحمی بیشتری در نبردهای بدنی با اعضای دسته‌های رقیب نشان می‌دهند به موقعیت‌های سلطه‌ی بالاتری دست پیدا می‌کنند. (Campbell, 1993)

این فرضیه که رفتارهای تهاجمی گاهی کارکردی در جهت افزودن بر موقعیت اجتماعی فرد دارد به این معنا نیست که این راهبرد در همه‌ی گروه‌ها نتیجه می‌دهد. دست‌زدن به رفتارهای تهاجمی در بسیاری از گروه‌ها می‌تواند منجر به تنزل رتبه‌ی فرد شود. استاد دانشگاهی که در یک نشست دانشکده به استاد دیگری مشت زده تقریباً بطور قطع رتبه و موقعیتش در دانشگاه تنزل پیدا خواهد کرد. نکته‌ی کلیدی در «فرضیه‌ی ترفیع رتبه»، تعیین آن بافتارها و موقعیت‌هایی‌ست که این رفتارهای تهاجمی را برای فرد سازشی یا سوءسازشی می‌سازد.

### دورکردن رقیبان از رفتارهای تهاجمی متعاقب

کسب اعتبار به عنوان فردی تهاجمی همچنین می‌تواند کارکردی در جهت دورماندن از رفتارهای تهاجمی و دیگر فشارها از جانب دیگران داشته باشد.

اکثر افراد، فکر دزدی از یک باند مافیایی یا بوکسوری همچون مایک تایسون را از سر بیرون می‌کنند و اکثرشان چندان علاقه‌ای به گرم‌گرفتن با معشوقه‌ی یکی از اعضای باند موتورسواران «فرشته‌های جهنمی» ندارند. رفتارهای تهاجمی و شهرت‌یافتن به این موضوع می‌تواند به عنوان یک عامل دورکننده عمل کند و با بی‌نتیجه‌ساختن تلاش‌های دیگران برای چنگ آوردن منابع تولیدی و تولیدمثلی فرد، در جهت حل یک مسئله‌ی سازشی عمل کند.

### بازداری جفت دیرپا از بی‌وفایی جنسی

فرضیه‌ی ششم این است که اقدام یا تهدید به اقدامات تهاجمی، به عنوان راهی برای دورکردن جفت دیرپا از خیانت عمل می‌کند. حسادت جنسی نر، یک علت اصلی یا عامل زمینه‌ساز دعوای زناشویی است. (Buss & Duntley, 2011; Daly, Wilson, & Weghorst, 1982) برای نمونه، مطالعات انجام‌شده بر روی پناهگاه‌های زنان طردشده نشان می‌دهد اکثر موارد خشونت علیه زنان به حسادت شدید شوهر یا جفت مربوط می‌شود. (Dobash & Dobash, 1984) به واقع، برخی مردان همسر یا معشوقه‌شان را برای بازداشتن او از ارتباط با مردان دیگر کتک می‌زنند.

### وابستگی‌های تهاجم به بافتار

قطعاً این دیدگاه که رفتارهای تهاجمی می‌تواند در راستای حل 6 مسئله‌ی سازشی کلیدی یک راهبرد محسوب شود مطلق نیست. در واقع، در فصل بعد، ما به بررسی دیگر کارکردهای تهاجم در بافتار جفت‌گزینی (مثلاً تهاجم جنسی) می‌پردازیم. با این وجود، این دیدگاه نشان می‌دهد تهاجم، یک راهبرد واحد، یک‌شکل، یا مستقل از بافتار نیست. در عوض، تهاجم تا حد زیادی وابسته به

بافتار است و تنها در موقعیت‌هایی راه‌اندازی می‌شود که شبیه به مواردی است که نیاکان ما با مسائل سازشی معینی روبرو می‌شده‌اند و در آنها تهاجم یک راهکار موثر بوده است.

برای مثال، استفاده از رفتارهای تهاجمی علیه جفت برای حل مسئله‌ی سازشی خیانت بالقوه‌ی جفت را در نظر بگیرید. این مسئله، به احتمال بیشتر، توسط مردانی صورت می‌گیرد که مثلاً در مقایسه با همسرشان، از ارزش جفتی نسبتاً پایین‌تری برخوردارند یا در منابعی که زنان به آن ارزش می‌نهند (مثلاً ازدست‌دادن شغل) تنزلی را تجربه می‌کنند. (Buss & Duntley, 2011) تحت این شرایط، احتمال آنکه یک زن دست به خیانت جنسی بزند یا از آن رابطه بیرون بیاید بالاتر است. مردان در این شرایط، در مقایسه با مردانی که جفت‌شان مستعد خیانت یا ترک رابطه نیست به احتمال بیشتری دست به رفتارهای تهاجمی می‌زنند.

مزایای سازشی یک رفتار بایستی با در نظر گرفتن هزینه‌های همراه با آن نیز ارزیابی شود. تهاجم، طبق تعریف هزینه‌هایی را بر دیگران تحمیل می‌کند و انتظار نمی‌رود که دیگران این هزینه‌ها را به شکلی منفعلانه بپذیرند: "دست‌زدن به رفتارهای واکنشی مرگبار توسط کسانی که در معرض بدرفتاری قرار می‌گیرند یک رخداد فراگیر و کهن است." (Daly & Wilson, 1988, p. 226) یکی از بارزترین یافته‌ها در پژوهش‌های مربوط به خشونت این است که رفتارهای خشن، باعث رفتارهای خشن متقابل می‌شود. این گاهی می‌تواند باعث یک چرخه‌ی رفت‌وبرگشتی و تشدیدشونده از خشونت‌های متقابل شود- همانطور که در نبردهای خانوادگی بین هاتفیلدها و مک‌کوی‌ها رخ می‌داد. (Waller, 1993)

یک مسئله‌ی مهم بافتاری دیگر، به پیامدهای اجتماعی و اعتباری این رفتارهای خشن مربوط می‌شود. فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، در اینکه این رفتارهای



تهاجمی موقعیت افراد را بهبود می‌بخشد یا تنزل می‌دهد متفاوت هستند. برای نمونه، در بین فرهنگ‌های غیرت‌محور، عدم بروز رفتارهای تهاجمی هنگام مورد تهاجم قرارگرفتن می‌تواند منجر به از دست دادن اعتبار شود. (Nisbett, 1993) برای نمونه، دختری که با حضور در یک ارتباط پیش‌ازدواج، مایه‌ی شرمساری خانواده‌اش شده است ممکن است به عنوان یک راهکار برای حفظ آبرو و اعاده‌ی اعتبار خانواده کشته شود. (Goldstein, 2002) در این نوع فرهنگ‌ها، نکشتن این دختر می‌تواند باعث پایین‌آمدن موقعیت سایر اعضای خانواده شود. یک بُعد دیگر از هزینه‌ها، به توانایی و تمایل قربانی به قصاص و انتقام مربوط است. در میان بچه‌های مدرسه‌ای، بچه‌های قلدر معمولاً قربانیان ضعیفی را انتخاب می‌کنند که قادر یا مایل به انتقام‌جویی نیستند. (Olweus, 1993) به همین شکل، شوهر آن زنی که چهار برادر و یک پدر قدرتمند در نزدیکی او زندگی می‌کند احتمالاً فکر اعمال خشونت بر او را نخواهد کرد. بنابراین، حضور خویشاوندان گسترده، یکی از مسائل بافتاری است که می‌تواند وقوع خشونت‌های زناشویی را تعدیل کند. یک پژوهش بر روی خشونت‌های خانگی در مادرید، اسپانیا، دریافت زنانی که تراکم بالاتری از خویشاوندان زنی در داخل و خارج از مادرید دارند سطوح پایین‌تری از خشونت‌های خانگی را تجربه می‌کنند. (Figueredo, 1995)

نکته‌ی کلیدی این است که یک چشم‌انداز روانی-تکاملی پیش‌بینی می‌کند سازوکارهای تکاملی برای رفتارهای تهاجمی، حساس به بافتار طراحی شده باشند و نه به آن شکل خشک و غیرمنعطفی که در نظریه‌های غریزی ابتدایی‌تر تصویر شده است. بنابراین، یافته‌های مربوط به تغییرپذیربودن رفتارهای تهاجمی در بین بافتارها، فرهنگ‌ها، و افراد به هیچ‌وجه ناقض فرضیات تکاملی در این باره نیست. اتفاقاً این حساسیت به بافتار، یک اهرم کلیدی برای سنجش

فرضیه‌های تکاملی است. (DeKay & Buss, 1992) بطوریکه رفتار تهاجمی، توسط مسائل سازشی معین و در بافتارهای هزینه-فایده‌ی معین بیدار می‌شود.

### چرا مردان بیش از زنان دست به رفتارهای خشن می‌زنند؟

از قتل‌هایی که در شیکاگو بین سال‌های 1965 تا 1980 رخ داد 86% توسط مردان انجام شده بود. (Daly & Wilson, 1988) از این میزان، 80% از قربانیان نیز مرد بودند. اگرچه درصد دقیق از فرهنگی به فرهنگ دیگر متغیر است اما آمارهای مربوط به قتل، بدست‌آمده از فرهنگ‌های متفاوت، نشان‌دهنده‌ی یافته‌های بطور تکان‌دهنده‌ای مشابه است. در همه‌ی فرهنگ‌ها، مردان بطور قابل‌توجهی عاملان و همین‌طور بخش اعظم قربانیان این خشونت‌ها هستند. یک نظریه‌ی خوب در مورد خشونت بایستی تبیینی برای دلیل اینکه مردان اینقدر بیش از زنان به اشکال مختلفی از رفتارهای تهاجمی دست می‌زنند ارائه کند و اینکه چرا اکثر قربانیان این موقعیت‌ها نیز مرد هستند.

یک مدل تکاملی برای رقابت درون‌جنسی، بنیانی برای چنین تبیینی فراهم می‌آورد. این مدل، با نظریه‌ی سرمایه‌گذاری والدینی و انتخاب جنسی آغاز می‌کند: (فصل 4) در گونه‌هایی که ماده‌ها در مقایسه با نرها سرمایه‌گذاری سنگین‌تری بر فرزندان انجام می‌دهند، ماده‌ها منبع محدود و ارزشمندی برای تولیدمثل در چشم نرها محسوب می‌شود و تولیدمثل نرها، مشروط به توانایی‌شان برای دسترسی جنسی به ماده‌های سرمایه‌گذار باکیفیت است.

تفاوت‌های دو جنس از نظر حداقل سرمایه‌گذاری والدینی اجباری، به این معناست که مردان، در مقایسه با زنان، قادرند فرزندان بیشتری تولید کنند. (فصل 4) به عبارت دیگر، سقف تولیدمثل، برای نرها در مقایسه با ماده‌ها بسیار بالاتر است. این تفاوت، منجر به آن می‌شود که در بین اعضای جنس نر،

تنوع تولیدمثلی بیش از اعضای جنس ماده باشد. به عبارت دیگر، تعداد پله‌های نردبانِ موفقیتِ جفتی در مردان بیشتر از زنان است.

فرایند انتخاب، راهبردهای پرخطرتر (از جمله رقابت‌های درون‌جنسی شدیدتر) را درون آن جنسی ترجیح می‌دهد که دارای تنوع تولیدمثلی بالاتری باشد. در موارد افراطی، نظیر فوک‌های فیلی در ساحل کالیفرنای شمالی، 5% از نرها صاحب 85% از همه‌ی نوزادان گروه هستند؛ (Le Boeuf & Reiter, 1988)

گونه‌هایی که در آنها تنوع تولیدمثلی یک جنس بالاتر از جنس دیگر است از نظر جنسی دوریختی هستند- یعنی، دو جنس از نظر جثه و ویژگی‌های بدنی با یکدیگر تفاوت دارند. هرچه این چندزنی بارزتر و شدیدتر باشد دو جنس از نظر جثه و شکل بدن متفاوت‌تر از یکدیگر خواهند شد. (Trivers, 1985)

فوک‌های فیلی، برای نمونه، در وزن بدن‌شان بسیار دوریختی هستند و وزن نرها غالباً 4 برابر ماده‌ها است. (Le Boeuf & Reiter, 1988) شامپانزه‌ها از نظر جنسی در جثه‌شان کمتر دوریختی هستند و نرها معمولاً دو برابر ماده‌ها وزن دارند. انسان‌ها از نظر وزنی دوریختی خفیفی دارند و نرها حدوداً 18% سنگین‌تر از ماده‌ها هستند؛ در بین گونه‌های پرمات‌ها هرچه چندزنی رایج‌تر باشد این دوریختی جنسی پررنگ‌تر است و همین‌طور میزان تنوع تولیدمثلی بین دو جنس بالاتر است. (Alexander, Hoodland, Howard, Noonan, & Sherman, 1979)

چندزنی به این معناست که برخی نرها به سهمی بیش از سهم آمیزشی منصفانه‌شان دست می‌یابند، در حالیکه دیگر نرها به کلی از بازی محروم می‌مانند و از ایفای سهم ژنی برای نسل‌های بعدی محروم می‌مانند. این منجر به وقوع رقابت‌های خشن‌تر درون آن جنسی می‌شود که تنوع تولیدمثلی بالاتری دارد. در اساس، نظام چندزنی منجر به انتخاب راهبردهای پرخطرتر

می‌شود- از جمله مبارزات خشن‌تر با رقیبان و دست‌زدن به رفتارهای پرخطرتر برای کسب منابع مورد نیاز جهت جذب اعضای جنس سرمایه‌گذار (جنس ماده). خشونت می‌تواند در بالا و همین‌طور پایین سلسله‌مراتب اجتماعی رخ دهد. با توجه به نسبت جنسی برابر، به ازای هر مردی که دو زن را تحت انحصار جنسی خود در می‌آورد یک مرد وجود دارد که محکوم به مجرد است. (Daly & Wilson, 1996b) برای کسانی که با این ناکامی تولیدمثلی مواجهند دست‌زدن به کارهای خطرناک و خشونت‌طلبانه می‌تواند آخرین راه‌بردی باشد که به آن متوسل می‌شوند. داده‌های مربوط به قتل نشان می‌دهد مردانی که فقیر و مجرد هستند، در مقایسه با هم‌تایان ثروتمندتر یا مزدوج‌شان، احتمال بیشتری دارد که دست به قتل دیگری بزنند. (Wilson & Daly, 1985) بطور خلاصه، در بافتارهای رقابتی موجود در نظام‌های چندزنی، دو بستر برای بروز رفتارهای تهاجمی وجود دارد:

1. رفتارهای تهاجمی توسط مردی که در رقابت‌های پیروز شده و به چندین جفت دسترسی پیدا می‌کند.
2. رفتارهای تهاجمی توسط مرد بازنده برای جلوگیری از ناکامی مطلق تولیدمثلی.

برای فهم اینکه چرا مردان در زمینه‌ی مسائل جفت‌گزینی دست به رفتارهای خطرناک‌تری می‌زنند بیا باید این تمثیل را در نظر بگیریم: گردآوری موادغذایی. حیوانی را در نظر بگیرید که قادر است در قلمروی خودش به مواد غذایی لازم برای زنده‌ماندن دست یابد اما منابع این قلمرو برای تولیدمثل و زادآوری اش کافی نیست. در بیرون از این قلمرو، خطراتی نظیر صیادان وجود دارد. در این موقعیت، نرهایی به موفقیت جفتی دست می‌یابند که تمایل به خطرکردن برای دستیابی به منابع غذایی بیرون از محدوده‌ی ایمن‌شان برای گردآوری غذا داشته

باشند. قطعاً برخی از آنها توسط صیادان کشته خواهند شد و به همین دلیل است که بیرون زدن از محدوده خطرناک است، اما دیگران خواهند توانست از صیادان دور بمانند، به مواد غذایی بیشتری دست پیدا کنند و بنابراین زادآوری موفق‌تری داشته باشند. کسانی که در انجام چنین خطراتی برای بیرون زدن از محدوده ناکام می‌مانند محکوم به محرومیت کلی از زادآوری خواهند شد. این موقعیت باعث می‌شود ترجیح رفتارهای پرخطر تبدیل به راهبردی برای موفقیت زادآوری شود. فرایند انتخاب در این بافتار به عنوان یک صافی عمل می‌کند و کسانی را که قادر به انجام خطر نیستند فیلتر می‌کند. این دیدگاه یک تبیین خوب برای دو نکته‌ای که از اسناد مربوط به قتل در بین فرهنگ‌ها بدست آمده فراهم می‌آورد:

- مردان، به احتمال بیشتری عاملان خشونت هستند. این محصول یک تاریخ طولانی از چندهمسری خفیف اما پیوسته است که مشخصه‌اش راهبردهای پرخطر مبنی بر رقابت درون‌جنسی برای دسترسی به جنس ماده بوده است. (برای مشاهده‌ی الگوهای متمایز احساس خشم که رفتارهای تهاجمی را در دو جنس راه‌اندازی می‌کند به جعبه‌ی 10.1 نگاه کنید.)
- مردان، بسیار بیش از زنان، قربانیان رفتارهای خشن هستند زیرا مردان، عمدتاً در رقابت با دیگر مردان هستند و نه زنان. این دیگر مردان هستند که منبع اصلی تداخل راهبردی را شکل می‌دهند. همین دیگر مردان هستند که دسترسی یکدیگر را به منابع مورد نیاز برای جلب زنان مانع می‌شوند و همین دیگر مردان هستند که سعی در مسدود ساختن دسترسی یکدیگر به زنان دارند.

زنان نیز دست به تهاجم و رفتارهای خشن می‌زنند و قربانیان‌شان نیز معمولاً اعضای هم‌جنس‌شان هستند. برای نمونه، در مطالعه‌ای بر روی تهاجم‌ها و خشونت‌های زبانی معلوم شد زنان غالباً چهره و ظاهر بدنی رقیبان‌شان را مورد حمله قرار داده و تحقیر می‌کنند. (Buss & Dedden, 1990; Campbell, 1999, 1993) با این وجود، اشکالی از تهاجم که توسط زنان صورت می‌گیرد معمولاً خشونت کمتری دارد و بنابراین، در مقایسه با خشونت‌های مردان با تلفات کمتری همراه است. این حقیقتی است که می‌تواند توسط نظریه سرمایه‌گذاری والدینی و انتخاب جنسی توضیح داده شود. (see Campbell, 1995) در واقع، فرایند انتخاب ممکن است علیه انتخاب زنانی عمل کرده باشد که خطرات بدنی سنگینی را در جریان تهاجم به جان می‌خرند. روان‌شناس تکاملی، آن کمپل، مدعی است با توجه به این حقیقت که نوزادان بیشتر بر مراقبت مادرانه وابسته و متکی هستند تا مراقبت پدرانه، زنان طوری تکامل یافته‌اند تا در مقیاسه با مردان، ارزش بالاتری برای زندگی خودشان قائل باشند. (Campbell, 1999) بنابراین، پیش‌بینی می‌شود در زنان ترس بیشتری از موقعیت‌های همراه با تهدید و آسیب‌های بدنی تکامل یافته باشد و این یک پیش‌بینی است که به خوبی توسط یافته‌های تجربی حمایت می‌شود. (Campbell, 1999, 2002)

### جعبه‌ی 10.1- نظریه‌ی خشم استحقاقی

از آنجاییکه منافع زیست‌مایه‌ای هر انسان متفاوت یا متضاد با منافع دیگر افراد است، تعارضات اجتماعی یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر گونه‌ی شدیداً اجتماعی‌مان است. یک منبع تعارض زمانی ظاهر می‌شود که به این نتیجه برسد فرد دیگر به شما بقدر استحقاق‌تان ارزش نمی‌دهد، مثلاً دوستی که بقدری که شایسته‌اش

هستید به شما کمک نمی‌کند، یا جفتی که نیازهای جنسی یا عاطفی‌تان را در سطح مورد انتظار برآورده نمی‌کند. «نظریه‌ی خشم استحقاقی» اینطور بیان می‌کند که احساس خشم و بیان خشم در این مواقع، فرد مقابل را وادار می‌کند ارزش بالاتری برای شما قائل شود. (Sell, Tooby, & Cosmides, 2009)

طبق «نظریه‌ی خشم استحقاقی»<sup>36</sup>، افرادی که از توانایی بالاتری برای تحمیل خواسته‌ها و بهره‌برداری از منافع برخوردارند به احتمال بیشتری سریع‌تر دست به رفتارهای تهاجمی خواهند زد. برای نمونه، قدرت بالاتنه‌ی مرد، یک مولفه‌ی کلیدی در توانایی‌اش برای تحمیل خواسته‌ها بر دیگران از طریق اعمال تهاجمی است. همینطور جذابیت چهره و بدنِ یک زن، بواسطه‌ی نفوذی که در روابط جفتی، دوستی و خویشاوندی دارد یک مولفه‌ی کلیدی در توانایی او برای بهره‌مندی از مزایا محسوب می‌شود. بنابراین، «نظریه‌ی خشم استحقاقی» پیش‌بینی می‌کند مردان از نظر بدنی قدرتمند و زنان از نظر ظاهری جذاب، بیشتر مستعد خشم باشند و موفقیت بیشتری در حل تعارضات اجتماعی به نفع خودشان داشته باشند و در مقایسه با مردان کم‌زور و زنان کم‌جاذبه، احساس سزاواری بیشتری نسبت به خود داشته باشند.

سل و همکارانش، طی دو مطالعه‌ی جداگانه، از طریق اندازه‌گیری قدرت بالاتنه‌ی افراد بر روی دستگاه‌های وزن‌کشی استاندارد شده به سنجش این پیش‌بینی‌ها پرداختند. این روش ارزیابی، به عنوان «استاندارد طلایی» برای ارزیابی قدرت افراد شناخته می‌شود. جذابیت ظاهری افراد نیز از طریق پرسش‌های خودارزیاب‌گری نظیر "من، از فلان درصد از دیگر افراد هم‌جنس‌م جذاب‌تر هستم" سنجیده می‌شد. نتایج این پژوهش، تا حد زیادی از پیش‌بینی‌ها حمایت می‌کرد. مردان قدرتمندتر، (اما نه زنان) از نظر بدنی قوی،

---

<sup>36</sup> Recalibration theory of anger

در مقایسه با افراد از نظر بدنی ضعیف‌تر، به احتمال بیشتری علیه دیگران خشم می‌گرفتند، سابقه‌ی بیشتری در درگیری با دیگران داشتند، پیروزی‌های بیشتری در تعارضات اجتماعی پیشین بدست آورده بودند، و فایده‌ی بیشتری در کاربرد تهاجم برای دستیابی به اهداف می‌دیدند. (اگر من به فلان شکل به موضوع واکنش نشان ندهم، آنگاه باعث خواهد شد در آینده آسیب بیشتری ببینم) و حس بالاتری از سزاواری و شایستگی (من سزاوار چیزی بیش از عموم آدم‌ها هستم) داشتند.. از سوی دیگر، هم زنان و هم مردان جذاب، هر دو اعلام کردند که استعداد بیشتری برای خشونت‌ورزی دارند و فایده‌های بیشتری در استفاده از تهاجم شخصی می‌بینند و حس قوی‌تری از برحق بودن دارند و موفقیت بیشتری در تعارضات اجتماعی تجربه کرده بودند- هرچند این تاثیرات برای زنان، قوی‌تر از مردان بود.

این نتایج از پیش‌بینی‌های بدست آمده از «نظریه‌ی خشم استحقاقی» حمایت می‌کند- به این شکل که کسانی که توانایی تحمیل هزینه‌ها بر دیگران یا بهره‌مندی از مزایا دارند استعداد بیشتری برای ابراز خشم به عنوان یک راهبرد برای حل تعارضات اجتماعی و چانه‌زنی خواهند داشت. یک پژوهش جالب دیگر دریافت آن دسته از بازیگران هالیوود که برای قدرت بدنی‌شان انتخاب شده بودند نظیر آرنولد شوارتزینگر، سیلوستر استالونه، چاک نوریس، در مقایسه با بازیگرانی از نظر بدنی ضعیف، احتمال بیشتری داشت باور داشته باشند که جنگ و جدل، یک تاکتیک کارآمد برای حل تعارضات است. (Sell, Hone, & Pound, 2012) قدرت بالاتنه‌ی مردان، همچنین با نگرش‌های سیاسی خودخواهانه در ارتباط قرار دارد. (Petersen, Sznycer, Sell, Cosmides, & Tooby, 2013) مردان قدرتمند، و از نظر اجتماعی-اقتصادی خوش‌موقعیت (SES)،



مخالف بازتوزیع منابع هستند درحالیکه مردانی که از نظر این ویژگی‌ها ضعیف هستند حامی نگرش‌های سیاسی دیگرخواهانه‌تر هستند. بی‌شک این نظریه، در آینده تاثیر دیگر مولفه‌های قدرت بر میزان رفتارهای تهاجمی افراد را نیز بررسی خواهد کرد، از جمله موقعیت اجتماعی فرد، قدرت ائتلاف مرتبط با او، و شبکه‌ی خویشاوندی او. همچنین لازم است پژوهش‌های بیشتری برای بررسی تاثیر رفتارهای تهاجمی بر تغییرات روانی فرد مقابل، و همین‌طور تغییرات رفتاری نظیر ترک موقعیت، و تسلیم مزایا صورت بگیرد. در حال حاضر، مطالعات کنونی از این نظریه حمایت می‌کند که احساس خشم، که یک مولفه‌ی کلیدی در آغاز رفتارهای تهاجمی محسوب می‌شود، دارای یک منطق سازشی منسجم است.

### شواهد تجربی در حمایت از جنبه‌های سازشی تهاجم

با داشتن این پس‌زمینه‌ی نظری در ذهن، حال به بررسی شواهدی می‌پردازیم که در مورد تهاجم در انسان‌ها بدست آمده است. ابتدا شواهدی در راستای سراسرترین پیش‌بینی نظریه‌ی تکاملی در مورد تهاجم ارائه می‌کنیم: اینکه مردان، در مقایسه با زنان، به احتمال بیشتری از رفتارهای خشن و تهاجمی استفاده می‌کنند.

### شواهدی در باب تفاوت‌های دوجنس در تهاجم به همجنس

چندین دسته از شواهد در این زمینه در دسترس است: تفاوت‌های بدنی از نظر میزان توانایی برای نبردهای بدنی، فراتحلیل‌هایی در باب تفاوت‌های دوجنس در میزان تهاجم، آمارهای قتل، مطالعه‌ی میزان قلدربازی‌ها در مدرسه، و شواهد قوم‌نگارانه‌ی بدست‌آمده از جوامع بومی و بدوی.

### تفاوت‌های دو جنس از نظر طراحی بدنی برای مبارزه

تفاوت‌های دو جنس از نظر شکل بدن، سرخ‌هایی در مورد جنبه‌های تاریخی- تکاملی تهاجم‌های جنس نر ارائه می‌کند. مردان، در مقایسه با زنان، 61% توده‌ی ماهیچه‌ای بیشتری در بدن دارند. 75% توده‌ی ماهیچه‌ای بازوان‌شان بیشتر است. 91% قدرت بالاتنه‌ی بیشتری دارند؛ بدن‌های بلندتر و سنگین‌تری دارند؛ استخوان‌های فک ضخیم‌تری دارند، استخوان‌های قوی‌تری دارند؛ تراکم استخوانی بالاتری در بازوان‌شان دارند. نسبت ماهیچه به چربی بالاتری دارند. شانه‌های پهن‌تری دارند که استفاده از سلاح را تسهیل می‌کند و حتی پوست ضخیم‌تری دارند. (Lassek & Gaulin, 2009; Sell, 2012). مردان، همچنین در مقایسه با زنان، علاقه‌ی بسیار بیشتری به استفاده از زور بدنی و رقابت‌های بدنی در ورزش‌هایی نظیر بوکس، کشتی، مبارزه‌های آزاد، هنرهای رزمی ترکیبی، و فوتبال قدرتی دارند. (Deaner et al., 2012).

### یک فراتحلیل در مورد تفاوت‌های دو جنس از نظر تهاجم

روانشناسی به نام جانت هاید، یک فراتحلیل بر روی میزان تاثیر تفاوت‌های دو جنس بر روی نوع رفتارهای تهاجمی دو جنس انجام داده است. (Hyde, 1986) اعدادی که در ادامه می‌آید به اندازه‌ی تفاوت‌های دو جنس اشاره دارد بطوریکه اندازه‌ی تاثیر 0.80 می‌تواند زیاد، 0.50 متوسط، و 0.20 اندک قلمداد شود. اعداد زیر، میانگین‌های بدست‌آمده از تعداد زیادی مطالعات مختلف در مورد اشکال متفاوت تهاجم هستند: تخیلات تهاجمی و خشن (0.84)؛ تهاجم و خشونت بدنی (0.60)؛ تهاجم واکنشی (0.49)؛ تمایل به شوکه کردن دیگران در یک وضعیت آزمایشی (0.39)؛ همه‌ی اینها نشان از امتیازات بالاتر نرها در پرخاشگری و تهاجم دارد. در مجموع، نتایج این فراتحلیل و تحقیقات جدیدتر

(Archer, 2009) از پیش‌بینی کلیدی تحلیل تکاملی در مورد تهاجم و خشونت حمایت می‌کند: مردان، بیش از زنان، دست به انواع رفتارهای تهاجمی و خشن می‌زنند و تفاوت دو جنس در این رفتارها می‌تواند از متوسط تا زیاد متغیر باشد.

### قتل همجنس

با اینکه میزان وقوع قتل، در دنیای مدرن چندان بالا نیست، اما یک راه برای سنجش الگوهای تهاجم و خشونت بین زنان و مردان فراهم می‌کند. دالی و ویلسون (1988)، آمارهای مربوط به قتل همجنس را از 35 مطالعه‌ی متفاوت جمع‌آوری کردند که حامل طیف وسیعی از فرهنگ‌ها از محله‌های پایین‌شهر دیترویت، تا باسوکا در اوگاندا بود. اگرچه میزان قتل بطور گسترده‌ای از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت بود اما کارآمدترین روش برای مقایسه‌ی دو جنس، مقایسه‌ی قتل‌های همجنسی بود که توسط نرها صورت گرفته بود. (به عبارت دیگر، درصدی از قتل‌های همجنس، که قاتل و مقتول هر دو مذکر هستند). یک زیرمجموعه از این آمارها در جدول 10.1 نشان داده شده است. در هر فرهنگی که در موردش داده وجود دارد نرخ کشتار مردان توسط مردان، بسیار بالاتر از نرخ کشتار زنان توسط زنان است. همانطور که دالی و ویلسون (1998) نتیجه گرفته‌اند: "در واقع، هیچ شواهدی وجود ندارد که نشان دهد زنان در فلان جامعه، هرگز حتی به سطح خشونت و تعارض رایج بین مردان همان جامعه نزدیک شده باشند."

## جدول 10.1- میزان قتل همجنس در جوامع مختلف

| مکان                                 | مردان | زنان | نسبت مردان |
|--------------------------------------|-------|------|------------|
| کانادا (1974-1998)                   | 2965  | 175  | 0.94       |
| میامی (1925-1926)                    | 111   | 5    | 0.96       |
| دیترویت، 1972                        | 345   | 16   | 0.96       |
| پیستبورگ (1966-1974)                 | 382   | 16   | 0.96       |
| زلتال مایانز، مکزیک، (1938-1965)     | 37    | 0    | 1.00       |
| بلو هوریزونته، برزیل (1961-1965)     | 228   | 6    | 0.97       |
| نیو ساوت ولز، استرالیا (1981 - 1968) | 675   | 46   | 0.94       |
| آکسفورد، انگلستان ( 1296-1398 )      | 105   | 1    | 0.99       |
| اسکاتلند، 1974-1953                  | 172   | 12   | 0.93       |
| ایسلند، 1970-1946                    | 10    | 0    | 1.00       |
| دانمارک، 1961-1933                   | 87    | 15   | 0.85       |
| بیسکون هورن ماریا، هند 1920-1941     | 62    | 2    | 0.97       |
| کونگ سان، بوتسوانا، 1955-1920        | 19    | 0    | 1.00       |
| کارگو، 1957-1948                     | 156   | 4    | 0.97       |
| تیو، نیجریه (1931-1949)              | 96    | 3    | 0.97       |
| باسوگا، اوگاندا (1952-1954)          | 46    | 1    | 0.98       |
| بالویا، کنیا (1954 - 1949)           | 88    | 5    | 0.95       |
| جولو، کنیا                           | 31    | 2    | 0.94       |

Source: Daly, M., & Wilson, M. (1988). *Homicide*. New York: Aldine de Gruyter.

Copyright © 1988 by Aldine de Gruyter. Reprinted with permission.

### قلدربازی‌ها در مدرسه

قتل‌ها نشان‌دهنده‌ی شدیدترین شکل از تهاجم و خشونت هستند اما تفاوت‌های دو جنس، در اشکال خفیف‌تری از تهاجم و خشونت نیز به همان اندازه بالاست- از جمله قلدربازی در محیط مدرسه و دبیرستان. در یک مطالعه، (Ahmad & Smith, 1994) محققان به بررسی 226 مدرسه‌ی راهنمایی (8 تا 11 سال) و 1207 دبیرستان (11 تا 16 سال) پرداختند. با استفاده از یک پرسشنامه‌ی بی‌نام‌ونشان، آنها از هر دانش‌آموز خواستند تا اعلام کند به چه میزان تا به حال کسی با او شاخ‌وشانه کشیده است و چند بار در قلدربازی برای دیگران در مدرسه، با دیگران همراه شده است. و همین‌طور اشکال خاصی که این قلدربازی‌ها اجرا شده است را مشخص کند. محققان دریافتند در همه‌ی این زمینه‌ها تفاوت‌های معناداری بین دو جنس وجود دارد. برای نمونه، در گزارش‌های مربوط به قلدربازی برای دیگران، 54% از پسرهای مدارس راهنمایی اعلام کردند تا بحال چنین کاری کرده‌اند، درحالی‌که این رقم برای دختران همان سن 34% بود؛ در میان دانش‌آموزان بزرگتر دبیرستانی، 43% از پسران اما تنها 30% از دختران این نوع قلدربازی‌ها را اعلام کردند؛ بطرز قابل‌تأملی، قربانیان مذکر این قلدربازی‌ها موفقیت جفتی پایین‌تری داشتند و این در تعداد تجربیات جنسی گزارش‌شده توسط آنها دیده می‌شد؛ این در حالی بود که قربانیان مونث این قلدربازی‌ها، در مقایسه با دیگر دختران، تجربیات جنسی بیشتری داشتند. (Gallup, O'Brien, White, & Wilson, 2009)

اما این تفاوت‌ها بین دو جنس، هنوز به درستی تفاوت‌های دو جنس از نظر میزان تهاجمات خشن را نشان نمی‌دهد. وقتی شکل این قلدربازی‌ها بررسی شد تفاوت‌های حتی بیشتری بین دو جنس ظاهر شد. در نمونه‌های دبیرستانی، 36% از پسران، اما تنها 9% از دختران، اعلام کردند که از نظر بدنی ضربه خورده‌اند-

از جمله، لگد خوردن یا مشت خوردن توسط فرد قلدر. علاوه بر این، 10% از پسران (اما تنها 6% از دختران) اعلام کردند بخشی از متعلقاتشان در این بین از آنها گرفته شده است. و این یافته‌ایست که از این فرضیه حمایت می‌کند که یک کارکرد تهاجم، به چنگ آوردن منابع دیگران است. با این وجود، در مورد دو معیار دیگر قلدربازی، امتیازهای دختران از پسران بالاتر بود، بطوریکه 74% از دختران، اعلام کردند دیگران آنها را با القاب رکیک صدا کرده‌اند درحالیکه تنها 57% از پسران این شکل از کشمکش را گزارش کردند؛

مضمون اشکال کلامی تهاجم نیز قابل تأمل است. نام‌های رکیکی که بیش از همه و همینطور جملاتی که از همه بیشتر توسط دختران در مورد دیگر دختران گفته می‌شود شامل کلماتی نظیر جنده، هرزه، بدکاره، و فاحشه است. این نوع کشمکش‌ها در میان دختران دبیرستانی شایع بود اما عملاً در میان دانش‌آموزان مقطع راهنمایی به کلی غایب بود؛ این می‌تواند نشان‌دهنده‌ی افزایش رقابت‌های جفتی درون‌جنسی باشد که از سن معینی به بعد شروع به نمایان شدن می‌کند.

تفاوت‌های جنسی مشابهی در دیگر فرهنگ‌ها نیز مشاهده شده است. در مطالعه‌ای که در تورکو در فنلاند انجام شد 127 دانش‌آموز 15 ساله از طریق تکنیک‌های خودگزارش‌دهی و نقل قول همتایان ارزیابی شدند. (Bjorkqvist, 1992, Lagerspetz, & Kaukiainen) میزان تهاجمات بدنی پسرها بیش از سه برابر دخترها بود. تهاجم بدنی مستقیم، شامل گلاویزشدن، گرفتن چیزها از دیگری، لگدزدن، ضربه‌زدن، انتقام‌جویی در بازی‌ها و هل‌دادن می‌شد. تهاجم غیرمستقیم نیز در قالب مواردی نظیر بدگویی از دیگری، طردکردن، انتشار گفته‌هایی رسواکننده به عنوان انتقام، قطع ارتباط با فرد، دوست‌شدن با شخصی دیگر به عنوان انتقام سنجیده می‌شد. دختران 15 ساله، تقریباً 25%

بیش از پسران هم‌سن‌شان دست به تهاجمات غیرمستقیم می‌زدند. تفاوت‌های بین دو جنس در میزان استفاده از این شکل از تهاجم اجتماعی همچنین در میان اقوام تسمیان، یک گروه خوراک‌جوی بومی در بولیوی نیز دیده شده است. (Rucas et al., 2012)

در مجموع، مطالعات مربوط به شاخ‌وشانه‌کشی نیز از پیش‌بینی‌هایی مبنی بر تفاوت دو جنس در میزان و نوع رفتارهای تهاجمی حمایت می‌کند. نرها بسیار بیش از ماده‌ها دست به این نوع تهاجمات می‌زنند. علاوه بر این، وقتی جنس مونث تهاجم می‌کند معمولاً از روش‌های کمتر خشنی نظیر دعوای کلامی با رقیب استفاده می‌کند.

### میزان تهاجم در جوامع بومی استرالیا

انسان‌شناسی به نام ویکتوریا بربانک، چندین ماه را صرف مطالعه‌ی اجتماعی کرد که او آنها را مَنگ‌راو<sup>37</sup> می‌نامد- یک اجتماع ساکن در جنوب شرقی آرنهم که حدوداً 600 بومی استرالیا در آن زندگی می‌کنند. بربانک، 793 مورد رفتار تهاجمی را ثبت کرد؛ بسیاری از آنها تهاجماتی کلامی بودند که توسط ساکنان و غالباً زنان به او گزارش می‌شد. در حدود یک‌سوم از موارد، دو یا بیش از دو فرد خبرچین اطلاعاتی در مورد آن رخداد تهاجمی داشتند. در 51 مورد نیز بربانک مشاهدات شخصی‌اش از آنچه در این تعاملات تهاجمی رخ داده بود را ثبت کرد.

بربانک، این 793 رخداد تهاجمی را در مقوله‌هایی دسته‌بندی کرد و به بررسی تفاوت‌های دو جنس از نظر میزان حضورشان در هر مقوله پرداخت. نتیجه

<sup>37</sup> Mangrove

نشان داد مردان، بطور قابل توجهی به روش های تهاجمی خطرناک تری در مقایسه با زنان متوسل شده بودند. از 93 موردی که یک سلاح خطرناک استفاده شده بود در 12 مورد یک اسلحه شلیک شده بود و در 64 مورد نیزه پرتاب شده و در 14 مورد از چاقو استفاده شده بود که همگی توسط مردان انجام شده بود. در مقابل، تنها 2 مورد وجود داشت که زنان از چاقو و یک مورد استفاده از نیزه در بین زنان دیده شده بود. در مجموع، 90 مورد تهاجم با سلاح های خطرناک ثبت شد که توسط مردان انجام شده بود و تنها 3 مورد توسط زنان صورت گرفته بود. بطور خلاصه، مردان عامل 97% از موارد تهاجم بودند که در آن یک سلاح خطرناک استفاده شده بود.

### سندروم نرهای جوان

یک دیدگاه تکاملی در مورد تهاجمات به همجنس پیش بینی می کند که مردان، بیشتر از زنان، گرایش به تاکتیک های پرخطر و تهاجمی دارند. با این وجود، همه ی مردان از تاکتیک های تهاجمی استفاده نمی کنند و این تنوع موجود درون هر جنس نیز باید توضیح داده شود. بویژه بنظر می رسد مردان جوان، از همه بیشتر مستعد انجام اشکال پرخطری از تهاجم باشند- یعنی تهاجماتی که آنها را در خطر جراحت و مرگ قرار می دهد. ویلسون و دالی (1985) این را «سندروم نرهای جوان»<sup>38</sup> نامیده اند.

یک نمونه ی پژوهشی از این موضوع در نمودار 10.1 نشان داده شده است که نشان می دهد میزان قتل ها بر مبنای سن و جنس قربانی چقدر است. این

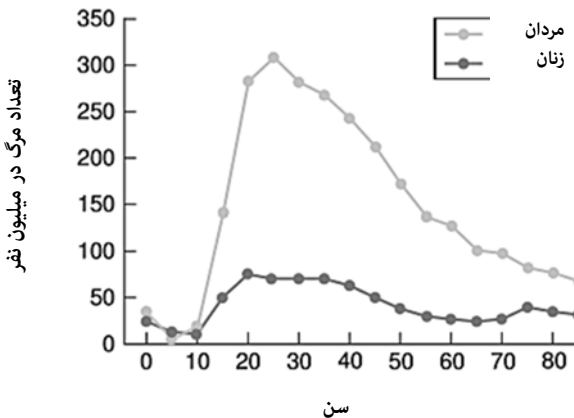
<sup>38</sup> young male syndrome



فودار، از یک نمونه‌ی بزرگ از آمارهای سال 1975 در ایالات متحد برداشته شده است. (نتایج سال‌های دیگر نیز الگو و نحوه‌ی توزیع مشابهی داشتند.) در سن 10 سالگی، مردان و زنان از نظر احتمال به قتل رسیدن، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. با این وجود، در سن نوجوانی، کشتار نرها سر به آسمان برمی‌دارد و وقتی آنها در میانه‌ی دهه‌ی 20 زندگی‌شان قرار دارند این موضوع به اوج خود می‌رسد. در این سن، مردان، 6 برابر بیش از زنان، احتمال کشته‌شدن بر اثر قتل دارند. از میانه‌ی دهه‌ی 20 به بعد، میزان قربانی‌شدن مردان در قتل‌ها شروع به کاهش می‌کند و نشان می‌دهد که مردان از آن پس، همراه با افزایش سن‌شان، شروع به خودداری از تاکتیک‌های پرخطر بدنی می‌کنند.

#### فودار 10.1- نرخ قربانیان قتل در ایالات متحد بر مبنای سن و جنس

نتایج این فودار، از «نظریه‌ی سندروم نرهای جوان» حمایت می‌کند. بطوریکه مردان جوانی که در بازه‌ی جفت‌گزینی قرار دارند بیشتر از همه دست به رفتارهای خشن و خطرناک می‌زنند.



Source: Wilson, M., & Daly, M. (1985). Competitiveness, risk-taking, and violence: The young male syndrome. *Ethology and Sociobiology*, 6, 59-73. Copyright © 1985, with permission from Elsevier Science.

اما چرا باید مردان جوان که در اوج قدرت بدنی و همینطور در سنی قرار دارند که میزان مرگ‌ومیر بر اثر بیماری‌ها در پایین‌ترین حد خود قرار دارد از همه بیشتر مستعد به خطر انداختن زندگی‌شان بواسطه‌ی درگیری‌های خشن شوند؟ دالی و ویلسون، تبیینی ارائه کرده‌اند که مبتنی بر یک تحلیل تکاملی از رقابت‌های جفتی در یک محیط اجدادی تقریباً چندزنی بوده است. آنها استدلال می‌کنند که، "مردان جوان به این دلیل اینقدر قوی و خطرپذیر هستند که از نظر جمعیت‌شناختی در دسته‌ای قرار دارند که در طول تاریخ، شدیدترین انتخاب‌ها برای توانایی‌های رقابتی در آن رده‌ی سنی رخ می‌داده است." (Daly & Wilson, 1994, p. 277) به عبارت دقیق‌تر، طی سیر تکاملی انسان، مردان جوانی که در جستجوی همسر بودند بایستی مهارت‌های بدنی بالایی در شکارگری، نبردهای قبیله‌ای، دفاع از قبیله، و توانایی دفاع از منافع‌شان نشان می‌دادند. این نمایش‌ها نه تنها برای تحت‌تاثیر قراردادن زنان، بلکه همینطور دیگر مردان بوده است تا به این شکل مردان رقیب را از خود دور کنند.

این استدلال بخودی خود می‌تواند در مورد بسیاری از پستانداران دیگر نیز بکار بسته شود؛ اما آنچه انسان‌ها را منحصر به فرد می‌سازد اهمیت کسب اعتبار و آوازه است که می‌تواند تاثیری ماندگارتر داشته باشد. موفقیت یا شکست در رقابت در سال‌های ابتدایی زندگی می‌تواند یک عامل تعیین‌کننده‌ی قوی برای اعتبار اجتماعی آن فرد باشد و به نوبه‌ی خود موفقیت بقاء و تولیدمثل آن فرد را در طول زندگی تحت‌الشعاع قرار دهد. این یافته که نمایش‌های خشونت توسط مردان جوان، تقریباً همواره در حضور یک مخاطب انجام می‌شود نشان می‌دهد که آنها صرفاً برای دور کردن یک رقیب طراحی نشده‌اند زیرا هرچه

باشد آن کاریست که می‌تواند با کشتن آن فرد در شب بدون آنکه کسی شاهدش باشد صورت گیرد. انجام این نوع کارها در حضور دیگران نشان می‌دهد که نمایش کارهای پرخطر تا حدی برای تحت‌تاثیر قراردادنِ همتایان و کسب اعتبار اجتماعی طراحی شده است. مطالعات انجام‌شده بر روی انگیزه‌های قتل بر اهمیت موقعیت و نام و آوازه و اعتبار و آبرو تاکید می‌کند. برای نمونه، یک مطالعه در ژاپن نشان داد انگیزه‌هایی همچون حفظ آبرو، اعتبار، و موقعیت اجتماعی، در 70% از تمامی قتل‌ها در دهه‌ی 1950، و 61% از تمامی قتل‌ها در 1990 وجود داشتند که بر همه‌ی دیگر انگیزه‌های قتل سایه می‌اندازد. (Hiraiwa-Hasegawa, 2005)

تبیین مربوط به اعتبار و آبرو همچنین توضیح می‌دهد که چرا ما به کسانی اعتبار و موقعیت می‌دهیم که دست به خطرانی زده‌اند و در عین حال موفق بیرون آمده‌اند. (Zahavi & Zahavi, 1996) اگر موفقیت‌های گذشته در ماجراجویی‌های خطرناک بتواند موفقیت‌های آینده‌ی فرد را پیش‌بینی کند و اگر شکست‌های گذشته پیش‌بینی‌کننده‌ی شکست‌های آینده باشد آنگاه برای آدمیان اهمیت دارد تا نتایج این اقدامات پرریسک را دنبال کنند- یعنی اطلاعاتی که رمزگذاری می‌شود و در شکل اعتبار و آوازه‌ی آن فرد به دیگران منتقل می‌شود. پژوهش‌ها نشان می‌دهد بین انجام کارهای بدنی خطرناک، و نگاه اجتماع به قدرت بدنی آن فرد ارتباط وجود دارد. و این چیزیست که محققان، به شکلی جاندار آن را فرضیه‌ی «افراد بی‌کله» نامیده‌اند. (Fessler, Tiokhin, Holbrook, Gervais, & Snyder, 2014) بویژه مردانی که به کارهای بدنی خطرناکی نظیر پرش از ارتفاع، رانندگی از بین چراغ‌های قرمز و موتورسواری دست زده‌اند در چشم دیگران بزرگ‌جثه‌تر، قوی‌تر و مستعد خشونت بیشتری

دیده می‌شوند و اینها دریافت‌هایی‌ست که می‌تواند از طریق اعتبار و آوازه‌ی اجتماعی بر زیست‌مایه‌ی فرد بیفزاید.

تیبین «سندروم نرهای جوان» همچنین به کار توضیح یافته‌های جالب‌توجهی می‌آید که در مطالعه‌ی بزرگ‌مقیاس در مورد تعارضات خشن، و تهاجم‌های جمعی (شورش‌ها یا جنگ‌های گروهی) مرگبار بدست آمده است. (Mesquida & Wiener, 1996) در میان بسیاری از جوامع، هرچه درصد مردان گروه سنی 15 تا 29 سال بیشتر باشد سطح تهاجمات گروهی و دسته‌ای نیز بالاتر است. این ارتباط بقدری قوی‌ست که درصد مردان جوان در یک جمعیت، می‌تواند پیش‌گوی میزان تهاجمات خشن در آن جامعه باشد.

در مجموع، تبیین تکاملی در مورد «سندروم نرهای جوان» می‌تواند توسط یافته‌های تجربی حمایت شود. ازجمله شواهد مربوط به میزان تهاجمات جمعی، افزایش ناگهانی در قدرت ماهیچه‌ای مردان پس از بلوغ تا میانه‌ی دهه‌ی 20 زندگی، فوران ظرفیت‌های هوازی در نوجوانان و افراد میانه‌ی 20، و بویژه افزایش میزان حرکات پرانرژی سریع که می‌تواند برای اشکال خطرناکی از تهاجم نیاز باشد. (Daly & Wilson, 1994) همه‌ی این تغییرات بنظر می‌رسد که با ظهور یک راهبرد رقابتی و از نظر بدنی پرخطر مرتبط باشد.

#### بافتارهایی که تهاجم‌های مردان علیه مردان را زمینه‌سازی می‌کند

قتل، بیانگر شدیدترین نوع تهاجم است و آمارهای جهانی قتل نشان می‌دهد که اکثر قاتلان و همین‌طور اکثر قربانیان مرد هستند. اما چندین بافتار و موقعیت خاص وجود دارند که غالباً در پیرامون قتل‌های مرد-مرد حاضر هستند. در زیر، این عوامل بافتاری را بررسی می‌کنیم.

### موقعیت زناشویی و شغلی

اولاً قاتلان و مقتولان غالباً خصوصیات مشابهی با یکدیگر دارند؛ نظیر اینکه غالباً هر دو بی‌شغل و مجرد هستند. برای نمونه، در مطالعه‌ای در مورد میزان قتل در دترویت در سال 1982 اگرچه تنها 11% از مردان بزرگسال در دیترویت در آن سال بی‌شغل بودند اما 43% از قربانیان و 41% از عاملان قتل در آن سال از دسته‌ی بی‌شغلان بودند. (Wilson & Daly, 1985) همان مطالعه نشان می‌داد 73% از قاتلانِ مذکر و 69% از مقتولانِ مذکر مجرد بودند درحالی‌که مجردها تنها 43% از مردان آن بازه‌ی سنی را تشکیل می‌دادند. بنابراین، فقدان منابع، و ناتوانی در جذب جفت دیرپا ظاهراً عوامل بافتاری و زمینه‌سازی است که با قتل‌های مرد-مرد ارتباط دارد.

### موقعیت اجتماعی و اعتبار

یکی از انگیزه‌های کلیدی قتل‌های مرد-مرد، دفاع از جایگاه، اعتبار، و آوازه‌ایست که فرد در گروه همسن‌وسالانِ پیرامونش دارد. این همان چیزیست که یک مرد در مورد جنگ‌های گروهی اولیه‌اش می‌گوید: "کسی که خطرناک‌ترین کارها را بکند به اعتبار و آوازه می‌رسد. این همچنین باعث می‌شود دیگران، پیش از نزدیک شدن به او، دو بار فکر کنند." (Boyle, 1977, p. 67) از یک نظر، اینها غالباً به عنوان اظهارنظرهای پیش‌پاافتاده در اسناد پلیس دسته‌بندی می‌شود. یک مورد معمول، مشاجرات کلامی در نوشگاه است که سرانجام به حدی بالا می‌گیرد که از کنترل خارج می‌شود. مبارزان، گاهی حاضر و قادر به عقب‌نشینی و قبول تحقیر در چشم‌همتایان نیستند و با شکستی یک بطری، کشیدن یک چاقو، یا تپانچه دعوا راه می‌اندازند. ماهیت ظاهراً پیش‌پاافتاده‌ی این جروب‌بحث‌ها گاهی پلیس را گیج می‌کند. یک کارآگاه جنایی

در دالاس، می‌نویسد، "قتل‌ها از بحث‌وجدل‌های پیش‌پاافتاده بر سر هیچ و پوچ آغاز می‌شود، سپس دعوا بالا می‌گیرد و مبارزه آغاز می‌شود و گاهی به شلیک یا چاقوکشی ختم می‌شود. من بر روی مواردی کار کرده‌ام که دعوا بر سر یک سکه‌ی ده‌سنتی یا یک جوک آغاز شده است یا بر سر یک بدهی یک دلاری در قمار." (Mulvihill, Tumin, & Curtis, 1969, p. 230)

ارتباط بین اعتبار، موقعیت اجتماعی و تهاجم، همچنین در مطالعات آزمایشگاهی نیز تایید شده است. (Griskevicius et al., 2009) طی یک آزمایش، شرکت‌کنندگان ابتدا با سرنخ‌هایی در مورد موقعیت اجتماعی تحریک شدند، سپس از آنها خواسته شد تا خودشان را هنگام فارغ‌التحصیلی از دانشکده تصور کنند و اینکه باید با دو فرد دیگر برای دستیابی به یک شغل پردرآمد رقابت کنند. پس از شروع، از آزمودنی‌ها خواسته شد تصور کنند یکی از این رقبایان به شکلی سهل‌انگارانه یک نوشیدنی را روی لباس آنها می‌ریزد و معذرت‌خواهی نمی‌کند. سپس از آنها پرسیده شد به چه احتمالی ممکن است به او توهین کنند، او راه هل داده، او را بزنند یا با او دست به یقه شوند که همگی معیارهایی برای تهاجم مستقیم است. نتیجه نشان داد که مردان، اما نه زنان، پس از آنکه انگیزه‌شان برای کسب موقعیت فعال می‌شد رفتارهای تهاجمی بیشتری نشان می‌دادند.

انسان‌ها برای زندگی در گروه‌های کوچکی تکامل یافته‌اند که در آنها موقعیت و اعتبار اجتماعی، برای دسترسی یک مرد به منابع مرتبط با تولیدمثل و بویژه برای دستیابی به فرصت‌های جفت‌گیری حیاتی بوده است. حتی در محیط‌های امروزی نیز مردانی که در مقطع راهنمایی و دبیرستان جزو قربانیان تهاجم هستند اعتبارشان را از دست می‌دهند و در زمانی که به مقطع دانشگاه می‌رسند جفت‌های بطور قابل‌توجه کمتری دارند. (Gallup et al., 2009) همانطور

که روان‌شناس تکاملی، فرانک مک‌آندرو، این شواهد را جمع‌بندی می‌کند، "زنجیره‌ای از رخدادهای که منجر به تهاجم بدنی در مردان می‌شود غالباً با یک چالش اجتماعی بر سر کسب موقعیت و رقابت مستقیم با مردی دیگر آغاز می‌شود. این رقابت‌ها بر سر دستیابی به جایگاه اجتماعی، یک واکنش زیستی را برمی‌انگیزد که مشخصه‌اش سطح افزایش‌یافته‌ی تستوسترون و به دنبالش تسهیل واکنش‌های هیجانی احتمالی است." (McAndrew, 2009, p. 333)

آخرین شاخص در مورد ارتباط بین تهاجم و موقعیت اجتماعی، از مطالعه‌ای بر روی دو قبیله در منطقه‌ی آمازون در اکوادور توسط انسان‌شناس تکاملی، جان پاتون بدست می‌آید. (1997، 2000) پاتون، از همه‌ی مردانِ هریک از این قبایل عکس‌هایی گرفت؛ 47 مورد از آنها انتخاب شد که 26 مورد مربوط به ائتلافِ آچوار<sup>39</sup> و 21 مورد مربوط به ائتلاف کوئیچوا<sup>40</sup> بود. سپس به کمک خبرچین‌ها اطلاعات هریک از این 33 مرد از نظر موقعیت اجتماعی‌اش جمع‌آوری و رتبه‌بندی شد. در یک بررسی جداگانه، از طریق این خبرچین‌ها میزان جنگجویی هریک از این مردان نیز رتبه‌بندی شد؛ مثلاً از خبرچینان پرسیده شد اگر امروز جنگی در می‌گرفت کدام یک از این مردان می‌توانستند بهترین جنگجویان باشند. (Patton, 1997, pp. 12-13) نمرات مربوط به جنگاوری، از روی میانگین نظرات خبرچینان محاسبه شد. نتایج این تحقیق در نمودار 10.2 نشان داده شده است. همانطور که دیده می‌شود موقعیت اجتماعی افراد و جنگاوری‌شان با یکدیگر همبستگی بسیار بالایی دارد. برای مردان کوئیچوا موقعیت اجتماعی و جنگاوری، همبستگی 0.90+ داشتند؛ برای مردان آچوار این دو عامل همبستگی 0.77+ داشتند. بطور خلاصه، خشونت و دلاوری یک

---

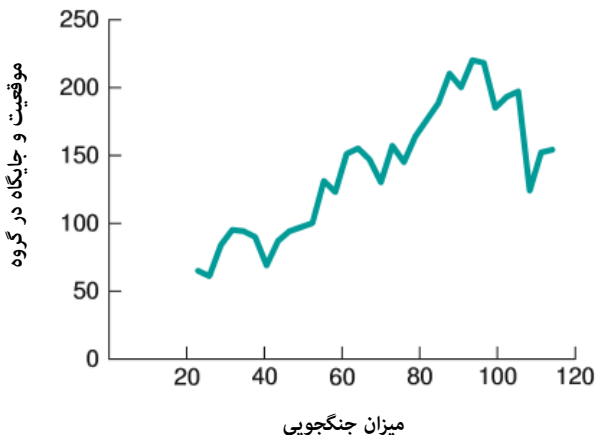
<sup>39</sup> Achuar

<sup>40</sup> Quichua

جنگجو بنظر می‌رسد ارتباط نزدیکی با موقعیت اجتماعی آن مرد درون گروه داشته باشد.

#### نمودار 10.2- موقعیت اجتماعی افراد جنگاور

نتایج این نمودار نشان می‌دهد مردانی که طبق قضاوت دیگران، جنگجو تر دیده می‌شوند عمدتاً همان‌هایی هستند که بالاترین موقعیت‌های اجتماعی را دارند.



Source: Adapted from Patton, J. Q. (1997, June 4-8). Are warriors altruistic? Reciprocal altruism and war in the Ecuadorian Amazon. Paper presented at the Human Behavior and Evolution Society Meetings, University of Arizona, Tucson

#### حسادت جنسی و رقابت با همجنس

حسادت جنسی یک عامل موقعیتی کلیدی دیگر است که رفتارهای تهاجمی علیه هم‌جنس و قتل را زمینه‌سازی می‌کند. یک جمع‌بندی بر روی 8 مطالعه‌ی



انجام شده در مورد قتل همجنس، شامل «مثلث‌های عشقی»، نشان داد 92% از قتل‌ها مرد-مرد و تنها 8% از قتل‌ها زن-زن بودند؛ (Daly & Wilson, 1988, p. 185)

رقابت و کشمکش بر سر زنان می‌تواند باعث رفتارهای تهاجمی غیرمرگبار نیز بشود. مردان بیش از زنان، دعوایی با رقیبان راه می‌اندازند تا علاقه‌شان به جفت‌شان را نشان دهند و رقیبانی را که به سمت جفت‌شان نزدیک می‌شوند تهدید می‌کنند. (Buss, 1988c) بنابراین، یکی از بافتارهای بسیار شایع برای تهاجم مردان علیه رقیبان، در مورد مسئله‌ی سازشی حفظ جفت است.

### موقعیت‌هایی که تهاجم زنان علیه زنان را راه‌اندازی می‌کند

اگر تهاجم به عنوان تحمیل هزینه بر فردی دیگر تعریف شود در بین زنان نیز رفتارهای تهاجمی سفت‌وسختی اتفاق می‌افتد. روان‌شناس تکاملی، جویسی بنسون یادآور می‌شود، "زنان نیز نه تنها برای ایجاد یک پیوند جفتی دیرپا و باموقعیت، بلکه همچنین برای حفظ وفاداری جفت‌شان ناگزیر از رقابت با افراد همجنس هستند. از جمله ناگزیرند رقیبانی را که چشم به دریافت منابع و محافظت از جفت‌شان دوخته‌اند از خود بتاراندند." (Benenson, 2009, p. 269) زنان، به عنوان یک راهبرد اصلی برای خلاصی از رقیبان همجنس، تمایل به حذف اجتماعی (طرد) آنها دارند. (Benenson, Hodgson, Heath, & Welch, 2008) و غالباً این کار را از طریق تهاجم‌های کلامی پیش می‌برند.

در یک مطالعه بر روی شیوه‌های دفع رقیبان، معلوم شد زنان نیز به اندازه‌ی مردان از تهاجم‌های کلامی علیه رقیبان‌شان استفاده می‌کردند. (Buss & Dedden, 1990) با این وجود، مضمون این تخریب‌ها متفاوت بود. برای نمونه، زنان، بیش از مردان، به تخریب رقیبان بر مبنای ظاهر فیزیکی و اتهام

بی‌بندوباری جنسی می‌پردازند. آنها به احتمال بیشتری از مردان، رقیبان‌شان را چاق و زشت می‌نامند و مثلاً به این اشاره می‌کنند که ران‌های رقیب‌شان بسیار درشت و بدقواره است و در مورد شکل بدن رقیب‌شان شروع به تخریب و تمسخر می‌کنند و آنها را از نظر بدنی غیرجذاب می‌نامند. نکته اینجاست که از قرار معلوم، این تخریب‌های ظاهر بدنی، واقعاً بر ارزیابی‌های مردان از جذابیت ظاهری زن قربانی تاثیر می‌گذارد و بطور ویژه هنگامی که توسط زنی جذاب صورت گرفته باشد تاثیرگذار است. (Fisher & Cox, 2009)

در حوزه‌ی امور جنسی نیز زنان، بیش از مردان، به منظور تخریب رقیب اعلام می‌کنند که رقیب‌شان با افراد زیادی خوابیده است، معشوقه‌های بسیاری در گذشته داشته، از نظر جنسی بی‌بندوبار بوده و عملاً با هر کسی می‌خوابد. (Buss & Dedden, 1990) علاوه بر این، این تاکتیک تخریبی وابسته به موقعیت بود. وقتی مردی به دنبال ارتباط کم‌پا بود تخریب رقیب از طریق برچسب بی‌بندوبار به هیچ‌وجه تاثیری بر تصمیم مردان نداشت. شاید به این دلیل که مردان، در زمان کم‌پاجویی نسبتاً به این موضوع بی‌اعتنا هستند و حتی ممکن است به این خصلت ارزش دهند زیرا این موضوع، از افزایش امکان آمیزش با آن فرد خبر می‌دهد. (Schmitt & Buss, 1996) در مقابل، وقتی فردی به دنبال یک جفت دیرپا است تخریب رقیب بر مبنای بی‌بندوباری به شدت موثر می‌افتد، زیرا مردان، هنگام جستجوی جفت دیرپا اولویت بالایی به وفاداری جنسی می‌دهند. (Buss & Schmitt, 1993)

دیگر مطالعات در مورد تهاجم زنان علیه زنان تایید کرده است که کارکرد رفتارهای تهاجمی زنانه، عمدتاً حول تحمیل هزینه بر رقیبان همجنس می‌گردد. برای نمونه، در پژوهشی بر روی دختران دبیرستانی معلوم شد تهاجم‌های زنانه،

ریشه در انگیزه‌هایی نظیر حسادت‌های رقیبان، رقابت بر سر پسران، و تمایل به حضور در بین گروه مطلوبی از دیگر زنان داشته است. تهاجم اجتماعی در زنان نسبت به یکدیگر، در میان اقوام تسیمان در بولیوی، به شکل سنگینی حول مسائل سازشی مربوط به تخطی از قراردادهای اجتماعی (مثلاً عدم دوسوکاری در اشتراک‌گذاری غذا)، جذب جفت، حفظ جفت، دزدیدن مواد غذایی، و منازعات بین دوستان همجنس (مثلاً بالاگرفتن تنش با زنی دیگر بر سر دستیابی به یک مرد) متمرکز است. (Rucas et al., 2012)

در مجموع، زنان در جریان زندگی اجتماعی در موقعیت‌های مختلفی نظیر رقابت بر سر جذب جفت، دورکردن رقیبان از جفت، واکنش‌نشان‌دادن به تخطی از قراردادهای اجتماعی، حل تعارضات بر سر دسترسی به منابع غذایی، و حل منازعات رخ داده در دوستی‌ها، نسبت به همجنس خود تهاجم نشان می‌دهند.

### موقعیت‌هایی که تهاجم مردان علیه زنان را راه‌اندازی می‌کند

بخش زیادی از خشونت غیرجنسی مردان علیه زنان، بر روی همسر و معشوقه اتفاق می‌افتد و بنظر می‌رسد حسادت جنسی، یک عامل اصلی در این بین باشد. در مطالعه‌ای بر روی قتل‌های زن‌اشویی در بالتیمور، 25 مورد از 36 مورد قتل به حسادت جنسی نسبت داده می‌شد و در 24 مورد از این موارد، فرد قربانی همسر آن مرد بود. (Guttmacher, 1955) در مطالعه‌ای بر روی زنان خشونت‌دیده در پناهگاه‌های امن، دو/سوم از زنان اعلام کردند که شوهرشان به شدت نسبت به آنها حسادت جنسی داشته است. (Gayford, 1975) در مطالعه‌ای دیگر، 57 مورد از 60 زن آسیب‌دیده اعلام کردند که علت مجادله، حسادت جنسی و مالکیت‌طلبی از سمت شوهرانشان بوده است. (Hilberman

(Munson, 1978 &) در اکثریت صد مورد خشونت زناشویی که مورد بررسی قرار گرفت شوهران، مراتب درماندگی و ناراحتی خود را از ناتوانی در کنترل همسرشان اعلام کردند و مسئله‌ی خیانت جنسی شایع‌ترین شکایت آنها بود. (Whitehurst, 1971)

حسادت جنسی، یک عامل زمینه‌ساز کلیدی برای قتل‌های زناشویی است و از قرار معلوم، شایع‌ترین علت در بین فرهنگ‌ها است. (Daly & Wilson, 1988) مردانی که همسر یا معشوقه‌شان را می‌کشند معمولاً این کار را تحت یکی از دو شرایط زیر انجام می‌دهند:

- پی‌بردن یا مظنون‌شدن به خیانت جنسی: این عامل که بیانگر فریب‌خوردگی جنسی شوهر است مرد را در خطر سرمایه‌گذاری منابع محدودش بر فرزندی قرار می‌دهد که از نظر ژنی متعل به او نیست.

- هنگامی که زن در حال پایان‌دادن به رابطه است: از دست دادن یک جفت از نظر تولیدمثلی ارزشمند نیز یک کاهش مستقیم در ارزش و موفقیت تولیدمثلی آن مرد به همراه دارد.

یک ویژگی قربانیان زن، به شکل قابل‌تأملی برجسته است: سن آنها. زنان و معشوقه‌های جوان، بسیار بیش از زنان سال‌دارتر کشته می‌شوند. (Daly & Wilson, 1988; Shackelford, Buss, & Weeks-Shackelford, 2003) از آنجاییکه جوانی، یک سرنخ محکم از ارزش تولیدمثلی آن زن است تعجبی ندارد که حسادت جنسی مردان بطور خاص معطوف به جفت‌های جوان باشد. همچنین، زنان جوان‌تر به احتمال بیشتری هدف تمایلات دیگر مردان هستند. بنابراین، حسادت جنسی مرد می‌تواند توسط حضور رقیبان جفتی بالقوه نیز فعال شود.

برای سنجش این فرضیه که مردان، از خشونت علیه جفت، به عنوان ابزاری برای کنترل مسائل جنسی استفاده می‌کنند یک پژوهش به بررسی 8385 زنی پرداخت که از بین آنها 277 نفر توسط شوهران‌شان طی سال گذشته مورد تهاجم قرار گرفته بودند. (Wilson, Johnson, & Daly, 1995) دو شکل از خشونت مورد ارزیابی قرار گرفت: خشونت‌های جدی و غیرجدی. خشونت‌های غیرجدی شامل پرسش‌هایی نظیر آیا شوهر یا جفت‌تان هرگز شما را تهدید به آسیب‌زدن با مشت یا هرگونه چیز دیگری که بتواند آسیب‌زا باشد کرده است؟ آیا او هرگز چیزی را که بتواند به شما آسیب بزند به سمت شما پرتاب کرده است؟ آیا او هرگز به شما مشت، لگد، یا ضربه زده است؟ آیا او هرگز به شما سیلی زده است؟ آیا او هرگز با مشت، لگد، و گازگرفتن به شما حمله کرده است؟ مواردی که خشونت‌های جدی را ارزیابی می‌کرد شامل اینها بود: آیا او تابحال شما را کتک زده است؟ آیا او هرگز خواسته که شما را خفه کند؟ آیا او هرگز تهدید به استفاده از سلاح، یا چاقو یا انجام واقعی این کار با شما کرده است؟ در مقاطع متفاوتی از این مصاحبه، از زنان در مورد مسئله‌ی حسادت جنسی، و رفتارهای کنترلی شوهران‌شان به این شکل پرسیده شد:

- او حسود است و نمی‌خواهد که شما با مردان دیگر صحبت کنید.
- او سعی دارد تا تماس شما با خانواده یا دوستان‌تان را محدود کند.
- او اصرار بر دانستن این دارد که شما در زندگی‌تان با چه کسانی بوده‌اید و در هر لحظه کجا هستید.
- او نام‌هایی بر شما می‌گذارد تا شما را سر جای خود بنشانند یا در شما احساس بدی ایجاد کند.
- او شما را از دانستن در مورد درآمد خانوادگی، یا دسترسی به این درآمد منع می‌کند. حتی اگر شما چنین چیزی بخواهید.

نتیجه نشان داد موارد محدودکننده آزادی و خودمختاری همسر، با خشونت شوهر علیه همسر همبستگی مثبت داشت. بطور کلی، مردانی که دست به خشونت علیه همسرشان می‌زنند همچنین میزان غیرمعمولی حسادت جنسی و رفتارهای کنترلی نشان می‌دهند، بطوریکه حتی در نمونه‌ای از افراد که به عنوان شدیداً حسود و روان‌آزار تشخیص داده شده بودند مردان بیش از زنان احتمال استفاده از خشونت فیزیکی شدید علیه جفت‌شان داشتند. (Easton & Shackelford, 2009) این یافته‌ها از این فرضیه حمایت می‌کند که مردان، از خشونت به عنوان راهبردی برای کنترل جفت استفاده می‌کنند و هدف‌شان غالباً یا دورنگه‌داشتن جنسی او از دیگر مردان، یا جلوگیری از ترک رابطه توسط همسر است. (Kaighobadi, Shackelford, & Goetz, 2009)

### موقعیت‌هایی که تهاجم زنان علیه مردان را برمی‌انگیزد

بنظر می‌رسد زنان به ندرت تهاجم‌های بسیار خشنی علیه مردان انجام دهند. با این وجود، در گزارش‌های مربوط به بدرفتارهای زناشویی، نظیر سیلی‌زدن، مشت و لگد، یا هرزه‌خواندن فرد مقابل، درصد قربانیان مذکر و مونث تقریباً برابر است. (e.g., Buss, 1989b; Dobash, Dobash, Wilson, & Daly, 1992)

### دفاع در برابر حمله

تهاجم شدید، نظیر قتل همسر، کمتر توسط زنان صورت می‌گیرد اما گاهی اتفاق می‌افتد. زمینه‌ی موقعیتی تقریباً همواره با یکی از دو عامل زیر مرتبط است: یا آن زن در حال دفاع از خودش در برابر شوهری‌ست که به دلیل خیانت واقعی یا گمان‌رفته مورد حمله قرار گرفته است یا پس از یک تاریخچه‌ی طولانی از بدرفتاری بدنی هنگامی که آن زن هیچ راه دیگری برای خلاصی از چنگ

شوهرش ندارد رخ می‌دهد. (Daly & Wilson, 1988; Dobash et al., 1992) بنظر می‌رسد حسادت جنسی مردان، یک علت کلیدی قتل شوهر توسط همسر- به عنوان راهی برای متوقف ساختن بدرفتاری‌های بدنی مکرر توسط او- باشد.

## جنگ

تاریخ مکتوب انسان از جمله صدها قوم‌نگاری فرهنگ‌های قبیله‌ای در سرتاسر جهان نشان می‌دهد که جنگ‌های ائتلافی نرها، در سرتاسر فرهنگ‌های جهان به فراوانی شایع است. (e.g., Chagnon, 1988; Keeley, 1996; Tooby & Cosmides, 1992). جنگ، فعالیت‌ست که به شکل تقریباً مطلق، توسط مردان انجام می‌شود. قربانیان مورد حمله نیز اغلب دیگر مردان هستند. هرچند زنان نیز به دفعات از این موضوع آسیب می‌بینند. اگرچه جنگ‌های معدودی صرفاً با هدف عنوان‌شده‌ی تصاحب زنان آغاز می‌شود دستیابی به آمیزش‌های بیشتر تقریباً همواره به عنوان مزیت مطلوب انهدام موفق دشمن نگریسته می‌شود. جعبه‌ی 10.2- توصیفی از یک جنگ خاص ارائه می‌کند.

## جنبه‌های تکاملی جنگ

در یک تحلیل عالی از منطق جنگ، توبی و کازمیدس (2010) توجه‌شان را به نکته‌ای جلب کرده‌اند که غالباً از نظر می‌افتد: جنگ یک اقدام شدیداً همکارانه است. این اقدام نمی‌تواند بدون شکل‌گیری ائتلاف‌های همکارانه در میان مردان در هر دو سمت جنگ محقق شود. مردان بایستی گرد هم بیایند و به عنوان یک واحد همکاری‌کننده عمل کنند.

## جعبه‌ی 10.2- جنگ‌های یانومامو

انسان‌شناس تکاملی، ناپلئون شانون، یک توصیف زنده از یکی از جنگ‌های خاصی که توسط یک قبیله‌ی یانومامو علیه دیگری انجام می‌شود ارائه کرده است. این تعارض، با دامووا آغاز شد یعنی رئیس قبیله‌ی مونوتری<sup>41</sup> (یکی از دهکده‌های یانومامو). دامووا عادت به ارتباط‌گیری با همسران دیگر مردان داشت و این موضوع منجر به جنگ‌های گروهی مکرر در این دهکده می‌شد. وقتی یکی از قبایل همسایه به نام پاتونواتری<sup>42</sup> به مونوتری حمله برد آنها موفق به تصاحب پنج زن شدند. دامووا به شدت خشمگین شد و قبیله‌اش را برای جنگ با پاتانواتری فراخواند.

حین اولین یورش، مونوتری یکی از اعضای قبیله‌ی دشمن را غافلگیر کرد- مردی به نام بوسی‌بری که برای جمع‌آوری میوه به بالای یک درخت راش رفته بود. دامووا و متحدانش تیرهایی به سمت بوسی‌بری پرتاب کردند و او در همان لحظه کشته شد و آنها فوراً به خانه عقب‌نشینی کردند.

این نوع تهاجم‌ها غالباً تهاجم‌های انتقام‌جویانه‌ای را برمی‌انگیزد و قوم پاتانواتری، دندان‌هایش را برای انتقام تیز کرد. مدتی بعد، آنها سعی در کشتن دامووا هنگامی که در بیرون از باغش در جستجوی عسل بود کردند. دو تا از همسرانش نیز همراه او بودند. 5 تیر به سمت شکم دامووا پرتاب شد. اما او هنوز زنده بود و با دشمنانش گلاویز شد و توانست یکی از آنها را با تیر بزند. اما تیر آخر، به گردن دامووا اصابت کرد و او را کشت. این بار، مهاجمان سعی در دزدیدن زنان بیشتر نکردند زیرا از حمله‌ی دوباره‌ی همراهان دامووا هراس

<sup>41</sup> Monou-teri

<sup>42</sup> Patanowa-teri



داشتند. بنابراین، به مکان امنی برگشتند. در این بین، همسران دامووا برای خبردادن به دیگران به درون کمپ دویدند. قاتلان نیز فرار کردند.

با کشته شدن رهبر این قوم، مونوتوری فاقد نظام اخلاقی شده بود، اما بزودی یک رهبر جدید، به نام کائوباوا، پا پیش گذاشت و حرف انتقام از قبیله‌ی دیگر بابت کشته شدن دامووا را پیش کشید؛ تعجبی هم نداشت، چراکه عدم انتقام‌گیری می‌توانست منجر به آسیب به اعتبار و آوازه‌ی آنها شود و گروه ضربه‌خورده به عنوان گروهی که به آسانی می‌توان از آن بهره‌کشی کرد نگرسته خواهند شد. بنابراین، قوم مونوتوری احساس کرد که باید برای جلوگیری از حملات بعدی وارد عمل شود. شب پیش از حمله، کائوباوا مردان گروه را در یک وضعیت هیجانی خاص قرار داد و شروع به خواندن این آواز کرد که: "من گرسنه‌ی گوشت هستم." (Chagnon, 1983, p. 182) دیگر مهاجمان نیز همین جمله را تکرار می‌کردند و انقدر صدای آنها بلند بود که شانه‌های شانون نیز به لرزه افتاد. به تدریج، همانطور که گروه جنگجو خودش را برای یک انتقام دیوانه‌وار آماده می‌کرد این داد و فریادها نیز خشمگینانه‌تر شد.

در سپیده‌دم صبح روز بعد، زنان به جنگجویان به عنوان توشه‌ی راه مقدار زیادی موز سبز (پلانتین) دادند. مردان، چهره‌ها و بدن‌هایشان را با رنگ سیاه پوشانده بودند. مادران و خواهران جنگجویان نیز در حال ارائه‌ی پند و توصیه به آنها بودند نظیر اینکه "نگذار دیده شوی" یا "مراقب خودت باش". (Chagnon, 1983, p. 183) این زنان، نگران امنیت مردان‌شان بودند.

پس از آنکه 5 ساعت از رفتن‌شان گذشت، یکی از این مهاجمان به کمپ بازگشت و اعلام کرد درد پا او را از ادامه‌ی مسیر با دیگران بازداشته است. با اینکه او از جشن و خدمت‌رسانی‌های روز قبل بهره‌مند شده بود اما ترسی که به مانند

بسیاری از دیگر مردان یانومامو از مردن داشت باعث شده بود در میانه‌ی راه بهانه‌ای جور کند و بازگردد.

مسیر دستیابی به دشمن طولانی بود و چندین روز طول کشید. شب‌هنگام این گروه مهاجم، برای گرم‌ماندن آتش روشن کرد اما در روز آخر، این ابزار تجملی از ترس دیده‌شدن توسط دشمن بایستی کنار گذاشته می‌شد. غروب‌هنگام، پیش از حمله، چندین مرد دیگر نیز دچار درد پا و شکم‌درد شدند و به سمت کمپ خانگی بازگشتند. جنگجویان باقی‌مانده، آخرین نقشه‌هایشان برای حمله را بررسی کردند و تصمیم گرفتند به گروه‌های کوچک‌تری تقسیم شوند که هریک متشکل از 4 تا 6 مرد بود. این نوع گروه‌بندی به آنها امکان بازگشت تحت حمایت یکدیگر را می‌داد. 2 مرد از هر گروه نیز از آسیب‌دیدگان احتمالی پشتیبانی می‌کرد.

در میان این گروه مهاجم، پسر 12 ساله‌ی دامووا نیز حضور داشت که به این دلیل به آنجا آمده بود تا شاید انتقام خون پدرش را بگیرد. این اولین جنگ او بود. از این رو، مردان بزرگتر او را در وسط گروه گذاشته بودند تا خطر مرگش به حداقل برسد.

در این بین، در کمپ خانگی مونوتری، زنان عصبی و مضطرب بودند. چراکه زنان بی‌حمایت، در خطر دزدیده‌شدن توسط قبیله‌ی همسایه قرار داشتند و حتی متحدان نیز همواره نمی‌توانند مورد اعتماد باشند.

گروه مهاجم، پیش از فرار اقدام به تیراندازی و کشتن یکی از دشمنان کرد. آنها انتقام‌شان را گرفته بودند اما خودشان حالا در خطر بزرگی قرار داشتند. قوم پاتانواتری در حال تعقیب آنها بود و سعی داشت همانطور که مونوتری در حال عقب‌نشینی بود از آنها پیشی بگیرد و آنها را از مقابل غافلگیر کند. یکی از اعضای مونوتری، توسط یک تیر بامبو که به سینه‌اش اصابت کرد زخمی شد.

صبح روز بعد، گروه مهاجم مونوتری، به خانه رسید و این در حالی بود که هم‌رمز زخمی‌شان را نیز با خود آورده بودند. اگرچه او به شدت آسیب دیده بود اما برای ادامه‌ی جنگ‌های بعدی زنده ماند.

وقتی ناپلئون شانون یکسال بعد به یانومامو بازگشت جنگ بین قوم مونوتری و پاتانواتری همچنان با قوت ادامه داشت و زنجیره‌ای از حملات متقابل بین طرفین در جریان بود. قوم مونوتری دو نفر از اعضای پاتانواتری را کشته بود و دو تا از زنان‌شان را نیز دزدیده بود و پاتانواتری نیز یکی از اعضای مونوتری را کشته بود. به این ترتیب، تا آن زمان، مونوتری از آنها جلوتر بود. قوم پاتانواتری تا وقتی انتقام مرگ هم‌رمزمان و ربوده‌شدن زنان‌شان را نگرفته بود از حملات دست نکشید. و وقتی چنین کرد مونوتری نیز تمایل به همین رفتار انتقام‌گونه داشت.

جنگ‌های یانومامو چندین موضوع کلیدی در مورد رفتارهای تهاجمی در انسان را برجسته می‌کند:

- جنگ اساساً یک فعالیت مردانه است.
- دسترسی جنسی به زنان، غالباً منبع محوری است که به سمت فاتحان جنگ‌ها سرازیر می‌شود.
- حملات متقابل، و انتقام، برای حفظ اعتبار و آوازه‌ی آن گروه ضروری است.
- مردان و زنان غالباً بطور خاصی از پیامدهای مرگبار نبردهای خشونت‌بار قبیله‌ای هراس دارند.

برای تکامل جنگ در انسان‌ها، بایستی مسئله‌ی بزرگ دیگری نیز روشن می‌شد: دستیابی به مزایای زیست‌مایه‌ای کافی از طریق جنگیدن. به عبارت دیگر، در جریان جنگ‌ها، مزایای حاصله بایستی بقدر کافی بالا بوده باشد تا بر خطراتی همچون جراحت و مرگ افراد شرکت‌کننده بچربد. جنگ، یک اقدام بی‌نهایت پرهزینه برای هرکسی است که در آن درگیر می‌شود. همانطور که توبی و کازمیدس می‌نویسند، "به دشواری می‌توان فهمید چرا هر ارگانیسم عاقلی که بقاء و تکثیر ژنی را انتخاب می‌کند بایستی چنین فعالانه پا به شریطی با چنین هزینه‌ها و خطرات فردی چشمگیری بگذارد." (1988, p. 2) با این اوصاف، چطور ممکن است در جریان تکامل، سازوکارهایی برای ترغیب مردان به انجام چنین خطرانی شکل گرفته باشد؟ چطور می‌توان این حقیقت را که در سرتاسر تاریخ مکتوب، جنگ‌ها پیوسته حاضر بوده‌اند و جنگجویان توسط اعضای گروه‌شان مورد قدردانی و احترام قرار گرفته‌اند توضیح داد.

نظریه‌ی تکاملی مطرح‌شده توسط توبی و کازمیدس چهار شرط لازم دارد که بایستی پیش از آنکه هر سازگاری مربوط به جنگ بتواند تکامل یابد برآورده شود:

1. میانگین دستاوردهای درازمدتِ تولیدمثلیِ واردشدن به جنگ بایستی

بقدر کافی بزرگ می‌بوده تا بر هزینه‌های تولیدمثلی این عمل طی تاریخ تکامل می‌چربیده است. اما چه نوع منابع تولیدمثلی می‌توانسته تکامل چنین گرایشی را امکان‌پذیر سازد؟ افزایش در دسترسی جنسی احتمالاً اولین علت و مهم‌ترین است. هرچه باشد این همان عاملی‌ست که در زندگی روزمره، بزرگترین حد را بر میزان تولیدمثل مردان می‌گذارد. سرمایه‌گذاری اجباری زنان بر فرزندان، آنها را یک منبع ارزشمند اما محدود برای مردان می‌سازد. این عدم تقارن

بین دو جنس، به این معناست که زنان، از طریق شرکت مستقیم در جنگ، و دستیابی به مردان بیشتر، چیز اندکی برای بدست آوردن دارند. هرچه باشد اسپرم، چیز ارزانی‌ست و همیشه تعداد زیادی از مردان، تمایل به اهدای رایگان آن دارند. در مجموع، با توجه به آنکه جنگ منجر به افزایش معنادار در دسترسی جنسی مردان می‌شده تعجبی نداشته اگر در مردان گرایشاتی برای جنگ‌افروزی و مزیت‌های چشمگیر همراه با آن تکامل یابد.

2. یک شرط دیگر این بوده که اعضای ائتلاف‌ها بایستی باور می‌داشتند گروه‌شان پیروز خواهد شد. اما این تنها به معنای باور به پیروزی ائتلاف خود نبوده، بلکه همینطور به معنای باور به این بوده که منابع جمعی ائتلاف نیز پس از مواجهه‌ی تهاجمی بیشتر از قبل خواهد شد.

3. همچنین لازم بوده خطری که هر عضو به جان می‌خرد و اهمیت ایفای سهم هر عضو برای موفقیت، در سهم متناظری از مزایا منعکس شود. مردانی که خطر مبارزه را به جان نمی‌خریدند بایستی از منابع بدست آمده از پیروزی محروم می‌شدند تا امکان مفت‌سواری که در فصل 9 گفتیم سلب شود. مردانی که خطرات بیشتری را متحمل می‌شدند و سهم بیشتری در موفقیت گروه ایفا می‌کردند سهم به نسبت بزرگتری از غنائم جنگی را به خود اختصاص می‌دادند.

4. مردانی که به سمت نبرد می‌روند نباید می‌دانستند چه کسی زنده خواهد ماند و چه کسی خواهد مرد. زیرا اگر فرد پیش از رفتن به میدان جنگ بداند که مرگش قطعی‌ست دیگر دلیلی برای انجامش ندارد. ترس و هراس ایجادشده هنگام حضور در میدان جنگ که

باعث می‌شود برخی مردان فرار کنند می‌تواند بیانگر یک سازوکار روانی باشد که مرد را از فکر حرمسرا وقتی که احتمال مرگش بسیار بالا می‌رود منصرف کند. با این وجود، اگر این خطر با دیگران به اشتراک گذاشته شود و علاوه بر آن، هیچکس نداند چه کسی زنده خواهد ماند و چه کسی خواهد مرد آنگاه طی فرایند انتخاب می‌تواند یک سازوکار روانی برای شرکت در جنگ‌های ائتلافی شکل گیرد.

این شرایط که توبی و کازمیدس (1988) آن را «قرارداد خطر جنگ»<sup>43</sup> می‌نامند منجر به برخی پیش‌بینی‌های غیرمنتظره می‌شود. مهم‌ترین‌شان به تاثیر میزان مرگ‌ومیر در جنگ بر فشارهای انتخابی لازم برای طراحی سازوکارهای روانی مرتبط با جنگ مربوط می‌شود. بخاطر بیاورید که انتخاب طبیعی، هنگام طراحی ویژگی‌های ژنی به پیامدهای تولیدمثلی میانگین آن صفات طی تاریخ تکامل نظر دارد.

بیایید این منطق را در مورد جنگ بکار ببریم. ده مرد را در نظر بگیرید که ائتلافی تشکیل می‌دهند تا به قبیله‌ی همسایه هجوم ببرند. حین این تهاجم 5 زن زایا به اسارت گرفته می‌شوند. اگر همه‌ی مردان زنده بمانند میانگین دستاورد تولیدمثلی‌شان 0.5 زن زایا به ازای هر مرد است. حال فرض کنید 5 نفر از این مردان در این جنگ کشته می‌شوند و همان 5 زن زایا به اسارت گرفته می‌شوند. حالا دستاورد تولیدمثلی هریک از 5 مرد زنده‌مانده دستیابی جنسی به 1 زن زایا است. با این وجود، میانگین دسترسی جنسی برای تمامی مردان به‌جنگ‌رفته تغییر نکرده و همان 0.5 باقی مانده است. به این ترتیب، دستاورد تولیدمثلی

---

<sup>43</sup> Risk contract of war

میانگینِ تصمیم به شرکت در جنگ، در هر دو شرایط یکسان است- هرچند در یک مورد هیچ مردی از بین نرفت و در مورد دیگر، 5 مرد کشته شدند. این به آن معناست که دستاورد تولیدمثلی میانگین، حتی در نتیجه‌ی مردن نیمی از مردان تغییری نمی‌کند. در مجموع، از آنجاییکه فرایند تکامل بر روی تأثیرات تولیدمثلی میانگین عمل می‌کرده فرایند انتخاب می‌توانسته سازوکارهای روانی شرکت در جنگ را در مردان ترجیح دهد حتی اگر این موضوع، مردان را در معرض مقدار معینی خطر مرگ قرار دهد.

این نظریه‌ی تکاملی در مورد جنگ منجر به پیش‌بینی‌های معینی می‌شود:

1. پیش‌بینی می‌شود در مردان، اما نه زنان، سازوکارهای روانی معینی برای نبردهای ائتلافی تکامل یافته باشد.
2. پیش‌بینی می‌شود مزیت عمده و اصلی پیوستن به ائتلاف‌های جنگی مردانه، دسترسی جنسی به زنان باشد.
3. پیش‌بینی می‌شود هنگامی که مردان در فاصله‌ی بسیار نزدیکی با مرگ قرار بگیرند هراسان شده و از مهلکه فرار کنند.
4. پیش‌بینی می‌شود هنگامی که احتمال موفقیت مردان در جنگ بالا بنظر برسد آنها به احتمال بیشتری دست به جنگ بزنند. نظیر زمانی که تعداد مردان ائتلاف‌شان بیشتر از تعداد مردان گروه مقابل است.
5. پیش‌بینی می‌شود مردان سازوکارهای روانی معینی برای پیاده‌سازی «قرارداد خطرکردن» یا به عبارتی تشخیص و تنبیه متقلبان و جیم‌زنندگان به ارث برده باشند.
6. پیش‌بینی می‌شود در مردان سازوکارهای معینی تکامل یافته باشد که کارشان شناسایی، ترجیح و برشماری مردانی از ائتلاف است که تمایل

و توان ایفای سهم در مبارزه را داشته باشند. چندین دسته از شواهد از این پیش‌بینی‌ها حمایت می‌کند.

### **مردان درگیر جنگ می‌شوند**

این نکته که مردان ائتلاف‌هایی با هدف کشتنِ مردان دیگر ائتلاف‌ها شکل می‌دهند در سرتاسر تاریخ و جغرافیا مشاهده می‌شود. ( Alexander, 1979; Chagnon, 1988; Otterbein, 1979; Wrangham & Peterson, 1996) در برخی فرهنگ‌ها نظیر یانومامو بنظر می‌رسد قبایل پیوسته در حال جنگ با یکدیگر هستند. تاکنون در هیچ فرهنگی دیده نشده که زنان ائتلاف‌هایی برای کشتن دیگر انسان‌ها شکل دهند. این حقایق ممکن است بدیهی بنظر برسد و قطعاً پیش از آنکه نظریه‌ی تکاملی در مورد جنگ مطرح شود آنها بطور گسترده روشن بوده‌اند. اما این بدیهیات با نظریه‌ی ما هم‌خوانی دارند و نظریه‌های رقیب نظیر اینکه جنگ یک برساخته‌ی اجتماعی قراردادی است را به چالش می‌گیرند. ( van der Dennen, 1995)

### **مردان به احتمال بیشتری توانایی جنگی‌شان را ارزیابی می‌کنند**

اگر طی تاریخ تکامل انسان، مردان پیوسته و به دفعاتی بیش از زنان درگیر تهاجم‌های خشونت‌بار بوده‌اند پس بایستی در مردان سازوکارهای روانی متمایزی تکامل یافته باشد که آنها را به سمت ارزیابی این موضوع سوق دهد که تحت چه شرایطی اقدام به جنگیدن عاقلانه یا احمقانه است. یکی از این سازوکارها، خودارزیابی توانایی جنگی فرد در مقایسه با دیگر مردان است. روان‌شناس تکاملی، آدام فاکس، (1997) پیش‌بینی کرده در مردان سازوکارهایی برای ارزیابی توانایی جنگی خود تکامل یافته است- بویژه اینکه مردان توانایی جنگی‌شان را به دفعاتِ بسیار بیشتری از زنان ارزیابی کنند.

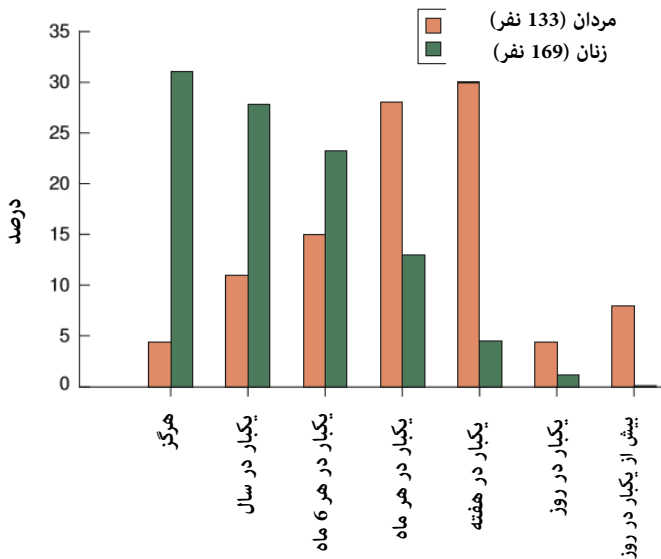


فاکس، از گروهی از دانشجویان یک دانشکده خواست اعلام کنند تا به حال چند بار نتایج جنگ‌های احتمالی با دیگران را تخمین زده و تصور کرده‌اند. نتایج در نمودار 10.3 نشان داده شده است. تفاوت‌های بین دو جنس چشمگیر است. اکثر مردان اعلام کرده‌اند که نتایج احتمالی چنین جنگ‌هایی را دست‌کم یکبار در ماه تصور می‌کنند و شایع‌ترین پاسخ یکبار در هفته بود. در مقابل، اکثر زنان اعلام کردند که تنها گهگاه نتایج جنگیدن‌شان با دیگران را تصور کرده‌اند. شایع‌ترین پاسخ زنان، «هرگز» بود. این یافته‌ها از این پیش‌بینی حمایت می‌کند که مردان، بیش از زنان، توانایی جنگی‌شان را ارزیابی می‌کنند که این یک سازوکار روانی تکاملی است که احتمالاً برای قضاوت در مورد اینکه آیا اصلاً در فلان موقعیت، وارد شدن به یک مبارزه معقول است یا نه طراحی شده است. همچنین شواهدی وجود دارد که در مردان، سازگاری‌هایی برای ارزیابی توانایی جنگی و تمایلات جنگی دیگر مردان وجود دارد. (Sell et al., 2009, 2010) ارزیابی قدرت بالاتنه‌ی مردان بویژه اهمیت دارد. مطالعات انجام‌شده توسط آرون سل و همکارانش نشان می‌دهد افراد قادرند به دقت قدرت بدنی یک مرد را ارزیابی کنند. (این موضوع، بطور عینی از طریق سنجش میزان وزنه‌ای که فرد قادر به بلندکردن است سنجیده می‌شد.) همچنین افراد به دقت قادرند قدرت بالاتنه‌ی فرد را تنها از روی عکس‌های چهره‌اش تخمین بزنند بدون آنکه هیچ سرنخ بدنی در دسترس باشد. با این وجود، افراد در ارزیابی قدرت بدنی زنان دقت کمتری دارند. علاوه بر این، همبستگی بین قدرت بالاتنه‌ی یک مرد و قضاوت‌ها در مورد توانایی جنگی‌اش بسیار بالاست. ( $+0.97$ ) ارزیابی دقیق توانایی جنگی یک مرد و مقایسه‌ی آن با توانایی جنگی خود، اطلاعاتی حیاتی در مورد تصمیم صحیح برای ورود یا خودداری از مواجهه‌ی تهاجمی با دیگر

مردان را می‌دهد. محتمل است این ارزیابی‌ها برای مردان اجدادی هم در مواجهات درون‌گروهی و هم بین‌گروهی (جنگ) مهم بوده‌اند.

### نمودار 10.3- ارزیابی توانایی جنگی خود

نتایج نمودار نشان می‌دهد مردان در مقایسه با زنان، به احتمال بیشتری بطور خودبخودی توانایی جنگی‌شان را ارزیابی می‌کنند، که نشان‌دهنده‌ی یک سازگاری روانی احتمالی برای نبرد است.



Source: Adapted from Fox, A. (1997). The assessment of fighting ability in humans.  
Paper presented to the Ninth Annual Meeting of the Human Behavior and Evolution Society

### سازگاری‌های مردان برای تسهیل موفقیت در جنگ

تفاوت‌های شناخته‌شده‌ی بسیاری بین دو جنس وجود دارد که بنظر می‌رسد بازتاب سازگاری‌های طراحی‌شده در مردان برای جنگیدن باشد. (Puts, 2010) همانطور که در بالا عنوان شد قدرت بالاتنه‌ی مردان بیشتر از زنان است. یک مرد بطور میانگین نزدیک به دو برابر پرزورتر از زنان از نظر قدرت سینه، شانه، بازو است. مردان، هم در پرتاب چیزها در مسافت‌های دورتر و هم در دقت پرتاب، نسبت به زنان توانا تر هستند که این می‌تواند پرتاب چیزهایی نظیر سنگ، یا نیزه را در زمان جنگ تسهیل کند. آنها همچنین در مسیریابی در قلمروهای ناشناخته برتر هستند. (فصل 3) مردان گرایش زیادی برای ایجاد ائتلاف‌های تک‌جنسه دارند که علناً زنان از آن کنار گذاشته می‌شوند. در واقع، در شب پیش از یک تهاجم جنگی، مردان زنان را برای به حداقل رساندن آنچه تعارضات جنسی درون ائتلاف مردان نامیده می‌شود از حضور در گروه منع می‌کنند. همینطور یکی از قوی‌ترین ترس‌های مردانی که به جنگ می‌روند این است که بزدلانه رفتار کنند و خود را در چشم هم‌زمان‌شان کوچک کنند. (Brown, 1991) در سوی دیگر، بنظر می‌رسد مردان در جریان نبرد، هیجانات و همینطور حس برادری بالایی را تجربه می‌کنند. و این پدیده‌ای است که مکرراً توسط جنگجویان گزارش شده است. (Brown, 1991) و همینطور در عالم ادبیات در فرازهایی از داستان هنری پنجم شکسپیر.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> We few, we happy few, we band of brothers;  
For he to-day that sheds his blood with me  
Shall be my brother; be he ne'er so vile,  
This day shall gentle his condition:  
And gentlemen of England now a-bed,  
Shall think themselves accurs'd they were not here;  
And hold their manhoods cheap whiles any speaks

بسیاری از یافته‌های دیگر نیز با این فرضیه که در مردان، سازگاری‌هایی برای تسهیل موفقیت در جنگ تکامل یافته همخوانی دارد. اینها شامل این موارد هستند:

1. شواهد زیستی-باستان‌شناختی از قبرهای دسته‌جمعی ده‌ها هزار سال پیش که حاوی اسکلت‌های عمدتاً مردانه هستند که بر روی آنها آثار اصابت نیزه‌ها و ضربه‌ها نمایان است. این از یک تاریخ تکاملی عمیق و دیرینه از جنگ خبر می‌دهد. (Walker, 2001)
2. مرگ‌ومیر بالای مردان به علت جنگ و قتل در فرهنگ‌های گذشته: که این از وجود فشارهای انتخابی قوی خبر می‌دهد. (مثلاً 36% مرگ‌ومیر مردان بر اثر جنگ و قتل در میان اقوام هیوی ( Hill, Hurtado, & Walker, 2007)
3. مطالعات آزمایشگاهی که در آنها مخاطبان به انجام بازی‌های جنگی شبیه‌سازی شده پرداخته‌اند نشان می‌دهد مردان، بطور معناداری بیشتر از زنان به کشور دیگر حمله می‌کنند حتی بدون آنکه برای این موضوع تحریک شده باشند. (Johnson et al., 2006)
4. مردان، به احتمال بیشتری در مقایسه با زنان، تمایزات درون‌گروهی/بیرون‌گروهی قوی شکل می‌دهند و دست به تخریب اعضای برون‌گروهی به عنوان افرادی «حيوان‌صفت»، «مريض» یا «پست» می‌زنند که از قرار معلوم، این نوع برچسب‌زنی‌ها، بازدارنده‌های درونی‌شان برای کشتن این افراد را کاهش می‌دهد. (Van Vugt, 2009; McDonald, Navarrete, & Van Vugt, 2012)

5. مردان بیش از زنان، کلیشه‌های درون‌گروهی/برون‌گروهی را حفظ می‌کنند- بویژه زمانی که تهدیدی از جانب برون‌گروهی‌ها وجود داشته باشد. (Schaller, Park, & Faulkner, 2003)
  6. گروه‌های مردان، در مقایسه با گروه‌های زنان سلسله‌مراتب سخت‌وسخت‌تری دارد که این می‌تواند در زمان تهدیدهای بین‌گروهی اضطراری که مستلزم راهبردهای هماهنگ برای پدافند است یاری‌گر باشد. (Van Vugt, 2006)
  7. مردان، در مقایسه با زنان، سوگیری بطور خاص قوی‌تری علیه برون‌گروهی‌ها نشان می‌دهند- بویژه علیه اعضای برون‌گروهی مذکر. (Navarrete et al., 2009; Navarrete, McDonald, Molina, & Sidanius, 2010)
  8. مطالعات آزمایشگاهی که طی آن افراد توسط اعضای بیرون از گروه تهدید می‌شوند نشان می‌دهد مردان، اما نه زنان، متعاقباً تبعیض بیشتری نسبت به دیگر گروه نشان می‌دهند. (Yuki & Yokota, 2009)
  9. پسران، بیش از دختران، بازی‌های جنگی رقابتی را ترجیح می‌دهند. شاید شکلی از بازی که برای آماده‌سازی آنها برای جنگ‌های احتمالی هنگام بزرگسالی طراحی شده باشد. (McDonald et al., 2012)
- بطور خلاصه، بنظر می‌رسد ذهن مردان، حاوی استعدادهای روانی خاصی برای تسهیل موفقیت آنها در جنگ‌ها طی تاریخ تکامل انسان باشد.

### دسترسی جنسی فزاینده برای فاتحان

دو روان‌شناس تکاملی به نام‌های پالمرو و تیلی به سنجش این دیدگاه پرداختند که دسترسی جنسی به زنان، انگیزه‌ی اصلی مردان جهت پیوستن به باندها و

دسته‌ها است. (Palmer & Tilley, 1995) یک گروه جنگی می‌تواند به عنوان "یک اجتماع خودجوش از افراد تعریف شود که توسط منافع مشترک به یکدیگر متصلند و رهبری قابل تشخیص دارند و سلسله‌مراتب سازمان‌یافته‌ای از اقتدار بین آنها جاریست که در راستای دستیابی به یک هدف معین یا اهداف عمل می‌کند." (Miller, 1980, p. 121) جنگ‌های دسته‌ای در سرتاسر آمریکا متداول است بویژه در شهرهای بزرگی نظیر لس‌آنجلس، و نتیجه‌ی اکثر این جنگ‌ها مرگ است. اما چرا مردان به گروه‌هایی می‌پیوندند که اینقدر خطر مرگ در آنها جدی‌ست؟

همانطور که یکی از اعضای یکی از این باندها توضیح می‌دهد، "بنظر می‌رسید این دارودسته کنترل چیزهایی را که من می‌خواستم در دست داشت. من وقتی در مدرسه‌ی ابتدایی بودم یک فرد کتک‌خور و درس‌خوان بودم و در هیچ نوع از این کارهایی که این دارودسته‌ها انجام می‌دادند شرکت نداشتم. تا وقتی که متوجه شدم که آنها به دختران دسترسی دارند." (Padilla, 1992, p. 68)

پالمِر و تیلی (1995) این پیش‌بینی را با داده‌های پژوهشی آزمودند و به این منظور، تنها به شهادت‌های فردی و نقل‌قولی بسنده نکردند. آنها 57 عضو یک باند را در منطقه‌ی کلرادو مطالعه کردند و آنها را با 63 مرد هم‌جامعه و همسن که با فعالیت‌های این دسته‌ها پیوند نداشتند مقایسه کردند. نتیجه چنین بود: اعضای این دسته‌ها تجربیات جنسی بیشتری طی ماه گذشته تجربه کرده بودند. (بطور میانگین 1.67 جفت) در مقایسه با آنچه اعضای عادی این جامعه در همان دوره‌ی زمانی تجربه می‌کردند. (بطور میانگین 1.22 جفت) دو فردی که در این مطالعه بالاترین تعداد جفت‌های جنسی را داشتند هر دو از رهبران این دسته‌ها بودند که اعلام کردند به ترتیب 11 و 10 جفت را طی 90 روز اخیر تجربه کرده‌اند. هیچ‌یک از اعضای عادی جامعه در این مطالعه، داشتن بیش از

5 جفت طی همین بازه‌ی 90 روزه را اعلام نکرده بود. برخی از اعضای این دارودسته‌ها، طی تنها یک ماه بیش از 6 تجربه‌ی جنسی داشتند درحالی‌که مردان عادی هم‌سن‌شان، معمولاً طی یک سال کامل این میزان جفت را تجربه می‌کردند.

شواهد پژوهشی بیشتر در مورد افزایش تعداد جفت در میان رهبران این گروه‌ها، از مطالعه‌ی شانون (1988) بر اقوام یانومامو بدست می‌آید. در میان اقوام یانومامو، شایع‌ترین تبیین اعلام‌شده برای رفتن به جنگ با قبایل دیگر، انتقام برای کشته‌های قبلی و شایع‌ترین دیدگاه در مورد علت اولیه‌ی آغاز جنگ، زنان بودند. اقوام یانومامو یک تمایز اجتماعی بین یونوکایاس<sup>1</sup> (آنهايي که کسی را کشته‌اند) و غیر یونوکایاس<sup>2</sup> (آنهايي که کسی را نکشته‌اند) قائل‌اند. این تمایز، برای اعتبار یک مرد نقشی حیاتی دارد و به شکل گسترده‌ای در هر دهکده معلوم است که چه کسی یونوکایاس است. قربانیان مردان یونوکایاس عمدتاً مردان دیگر قبایل هستند که حین هجوم‌ها کشته می‌شوند. هرچند برخی از این کشتارها درون گروه‌ها اتفاق می‌افتد که دلیلش حسادت جنسی است. تعداد یونوکایاس‌های زنده در جمعیت در زمان انجام این پژوهش 137 نفر بود. اکثر یونوکایاس‌ها تنها یک نفر را کشته بودند اما تعداد اندکی از آنها بیش از یک نفر را کشته بودند. (رکورد محلی، 16 قتل بود). که این یک اعتبار خاص برای وایت‌ری بودن<sup>3</sup> (یا به اصطلاح خشن و محکم‌بودن) ایجاد می‌کند.

وقتی یونوکایاس‌ها با غیر یونوکایاس‌های هم‌سن‌شان مقایسه می‌شدند یک تفاوت آماری برجسته بود. یونوکایاس‌ها همسران بیشتری داشتند. حتی در

---

<sup>1</sup> *unokais*

<sup>2</sup> *non-unokais*

<sup>3</sup> *waiteri*

سنین جوانی نظیر 20 تا 24 سالگی، یونوکایاس‌ها بطور میانگین 0.80 همسر داشتند که حدوداً 6 برابر بیشتر از غیریونوکایاس‌ها است که بطور میانگین تنها 0.13 همسر داشتند. از نمونه‌گیری‌های مردان بالاتر از 40 ساله، یونوکایاس‌ها بطور متوسط 2.09 همسر و غیریونوکایاس‌ها تنها 1.17 همسر داشتند. همچنین، یونوکایاس‌ها روابط فرازوجی بیشتری داشتند. (Chagnon, 1983)

### ویژگی‌های مورد نظر زنان و مردان در اتحادهای ائتلافی

سه محقق، این مسئله را از طریق پرسش از 60 مرد و 53 زن برای ارزیابی میزان مطلوبیت 148 ویژگی بالقوه‌ای که در یک عضو ائتلافی وجود داشت بررسی کردند. یک ائتلاف به عنوان گروهی از افراد که به دلیل تعقیب اهداف مشترک با یکدیگر همراهند تعریف می‌شود. (DeKay, Buss, & Stone, unpublished manuscript, p. 13) هر ویژگی در یک مقیاس، از طیف 4- (بسیار نامطلوب در یک عضو ائتلاف) تا 4+ (بسیار مطلوب در یک عضو ائتلاف) رتبه‌بندی می‌شد.

هم مردان و هم زنان ویژگی‌های زیر را به عنوان ویژگی‌های بسیار مطلوب در یک عضو ائتلاف رتبه‌بندی کردند: سخت‌کوشی، باهوشی، مهربانی، بازبودگی ذهن، قادر به تحریک و ترغیب افراد، داشتن طیف وسیعی از دانش‌ها، داشتن حس شوخ‌طبعی، و قابل‌اتکا بودن. با این وجود، تفاوت‌های بارزی بین دو جنس وجود داشت که نشان از کارکردهای متمایز ائتلاف‌های مردانه دارد. مردان، بیش از زنان، ویژگی‌های زیر را مطلوب یافتند: شجاع بودن هنگام مواجهه با خطر (2.40 در مقابل 1.66 مردان در مقابل زنان)؛ قوی بودن از نظر بدنی (1.07 در مقابل 0.43)؛ یک جنگجوی خوب بودن (1.30 در مقابل 0.42)؛ قادر به محافظت از دیگران در برابر آسیب‌های بدنی (1.37 در مقابل 0.89)؛ توانایی



تحمل درد بدنی (0.75 در مقابل 0.36)؛ توانایی دفاع از خود علیه حملات بدنی (1.90 در مقابل 1.43)؛ و توانایی بدنی برای سلطه بر دیگران (0.35 در مقابل 0.42-). به همین شکل، مردان ویژگی‌های زیر را در یک عضو ائتلاف در مقایسه با زنان ناخوشایندتر می‌دانستند: ضعیف‌بودن در فعالیت‌های ورزشی (0.68- در مقابل 0.23-) و ضعیف‌بودن از نظر بدنی (1.08- در مقابل 0.55-). با این وجود، این صرفاً یک مطالعه بر روی تعداد محدودی از دانشجویان کارشناسی ایالات متحد بود و از این رو، نتیجه‌گیری محکمی از آن نمی‌توان حاصل کرد. همچنین به ری، جونز و دی‌بروین<sup>4</sup> (2013) دقت کنید که در بریتانیا، طی یک مطالعه طی یک موقعیت جنگی شبیه‌سازی شده دریافتند قد، و میزان عضلانی‌بودن فرد در چشم دیگران، به عنوان ویژگی‌های یک رهبر بالقوه توسط دیگران ارزش داده می‌شد. با این وجود، حتی در بافتار دانشگاهی آمریکا که یک بافتار مدرن محسوب می‌شود و ظاهراً فاصله‌ی زیادی از جنگ‌های قبیله‌ای انسان دارد بنظر می‌رسد مردان، اعضای هم‌ائتلاف‌شان را تا بخشی بر مبنای ویژگی‌هایی انتخاب می‌کنند که به آنها در موفقیت ائتلاف در تهاجم‌ها و دفاع‌های گروهی کمک کند.

### پیامدهای جنگیدن

نظریه‌ی جنگ که توسط توبی و کازمیدس (1988، 2010) ارائه شد به یک نتیجه‌گیری غالباً نادیده‌گرفته‌شده اشاره می‌کند و آن اینکه جنگیدن، نیازمند هماهنگی ماهرانه بین اعضای گروه، جهت سازمان‌دهی اعمال تهاجمی‌شان علیه گروه دیگر است. این نظریه همچنین عنوان می‌کند که دسترسی جنسی

<sup>4</sup> Re, DeBruine, & Jones, 2013

به زنان می‌تواند منبع تولیدمثلی کلیدی باشد که به نفع تکامل یک سازوکاری روانی جنگ در مردان عمل کرده است. این نظریه به برخی پیش‌بینی‌های غیرمنتظره منتهی می‌شود. برای نمونه، تا زمانی که معلوم نباشد چه کسی کشته خواهد شد نرخ مرگ‌ومیر رخ داده در جنگ، میانگین مزایای تولیدمثلی یک راهبرد جنگ‌طلبانه را تحت‌تاثیر قرار نمی‌دهد.

طیفی از منابع، شامل شواهد پژوهشی، از پیش‌بینی‌های کلیدی این نظریه حمایت می‌کند. اولاً مردان به دفعات و مکرراً طی تاریخ مکتوب انسان درگیر جنگ شده‌اند، درحالی‌که حتی یک مورد مستند از شکل‌گیری ائتلاف‌ها توسط زنان با یکدیگر برای رفتن به جنگ وجود ندارد. دوم آنکه مردان، در مقایسه با زنان، بطور خودبخودی توانایی جنگی‌شان را به دفعات بیشتری مقایسه و ارزیابی می‌کنند. سوم آنکه مطالعات انجام‌شده بر روی دارودسته‌ها و شواهد قوم‌نگارانه در مورد جنگ، هر دو نشان می‌دهد جنگ، منجر به دسترسی جنسی افزایش‌یافته به زنان می‌شود. سرانجام آنکه مردان، اعضای را برای همگروه‌شدن ترجیح می‌دهند که در مواجهه با خطر شجاع باشند، از نظر بدنی قوی باشند؛ و توانایی جنگی خوبی داشته باشند، و همین‌طور توانایی محافظت از دیگران را داشته باشند- یعنی ویژگی‌هایی که آن فرد را یک همگروهی خوب در میدان نبرد می‌سازد. اگرچه به پژوهش‌های بیشتری نیاز است اما شواهد پژوهشی موجود از این نظریه حمایت می‌کند که در مردان، سازوکارهای روانی خاصی برای جنگیدن تکامل یافته است.

### جعبه‌ی 10.3- معمای تروریسم انتحاری

در فصل 3، ما معمای خودکشی را بررسی کردیم و اعلام کردیم که رفتار خودکشی زمانی می‌توانسته به عنوان یک رفتار سازشی تکامل یابد که کشتن

خود، به خویشاوندان ژنی نفع می‌رسانده است. و یادآور شدیم که سرباربودن برای خویشاوندان، یک شاخص کلیدی در ورود به افکار خودکشی است. اکثر محققان حوزه‌ی تروریسم انتحاری، نظیر آنهایی که در یازده سپتامبر هواپیماها را به برج‌های دوقلو کوبیدند معتقدند که این نوع افراد ( که اکثراً مذکر هستند) برای انجام این اقدامات انتحاری غالباً توسط دیگران مهندسی و شستشوی مغزی داده می‌شوند- بویژه آنها اکثراً از بین دسته‌ای از مردان با چشم‌اندازهای جفتی پایین انتخاب می‌شوند. آنها توسط تلقین‌های روانشناختی مثلاً استفاده از برجسب‌هایی نظیر «برادر» برای افرادی که واقعاً با یکدیگر خویشاوند نیستند در گیره‌ی احساسی قرار داده می‌شوند. به آنها وعده‌ی پول، و افزایش حرمت و اعتبار برای خویشاوندان ژنی‌شان داده می‌شود و چنین القاء می‌شود که در نتیجه‌ی این اقدامات انتحاری حماسی برای کشتن دشمنان، آنها پس از مرگ به تعداد زیادی زنان باکره دست پیدا خواهند کرد. و از جانب هم‌تایان (یا همان برادران‌شان) فشار شدیدی را برای انجام کارهای انتحاری تجربه می‌کنند. از قرار معلوم، این شستشویهای مغزی برای غلبه بر گرایش طبیعی انسان به حفظ زندگی خود و نه کشتن خود برای گروه نیاز است. (Gallup & Weedon, 2013; Liddle, Machluf, & Shackelford, 2010; Pinker, 2012<sup>5</sup>; Qirko, 2013; Thompson & Aukofer, 2011) بطور خلاصه تروریسم انتحاری بنظر می‌رسد یک محصول جانبی سازگاری‌هایی است که توسط رهبران مذهبی، اطرافیان، و گاهی خویشاوندان مورد استفاده و بهره‌کشی قرار می‌گیرد.

<sup>5</sup><http://edge.org/conversation/the-false-allure-of-group-selection>

### آیا در انسان‌ها سازوکارهایی برای قتل تکامل یافته است؟

هرساله طبق آمارهای جرایم FBI بیش از 16 هزار قتل در ایالات متحد صورت می‌گیرد. از این تعداد، بیش از 80% از موارد توسط مردان انجام می‌شود. (Daly & Wilson, 1988) اما دانشمندان علوم اجتماعی، غالباً سعی دارند تفاوت‌های دو جنس در میزان قتل در ایالات متحد را با توسل به هنجارهای جنسیتی مختص به فرهنگ‌شان توضیح دهند. (e.g., Goldstein, 1986) این نظریه، با یک مشکل پژوهشی جدی مواجه است و آن اینکه این نوع تفاوت‌های جنسی در هر فرهنگ دیگری در سرتاسر جهان که آمارهای قتل در موردش وجود دارد نیز یافت می‌شود. (Buss, 2005; Daly & Wilson, 1988) نظریه‌پردازانی که مسئله‌ی هنجارهای فرهنگی منطقه‌ای را پیش می‌کشند نمی‌توانند به شکل راضی‌کننده‌ای وجود یک الگوی انسانی جهانی در این زمینه را توضیح دهند. قتل‌های واقعی، از نظر آماری در جمعیت کم اتفاق می‌افتند و بنابراین، مطالعه‌ی آنها دشوار است. با این وجود، به ازای هر قتلی که واقعاً اتفاق می‌افتد چندصد مورد وجود دارد که افراد در افکار و تخیلات‌شان به کشتن دیگران فکر می‌کنند. این تخیلات قتل را که توسط یک جوان مذکر گزارش شده در نظر بگیرید: "می‌خواستم دوست دختر قدیمی‌ام را بکشم. او در شهر دیگری زندگی می‌کرد و نمی‌دانستم آیا می‌توانم از دست او خلاص شوم یا نه." من در مورد قیمت بلیت هواپیما به آنجا فکر کردم و اینکه چطور می‌توانم سندی دست و پا کنم که نشان دهد من در آن هنگام، آنجا نبوده‌ام. همچنین فکر کردم چطور او را بکشم که شبیه به یک سناریوی سرقت بنظر برسد. من واقعاً برای حدود یک هفته در مورد آن فکر کردم و هرگز از فکرکردن به آن دست نکشیدم. (Kenrick & Sheets, 1993, p. 15) این مرد معشوقه‌اش را نکشت اما

هجوم افکاری در مورد قتل او، پنجره‌ای را برای تحقیق در مورد روانشناسی قتل باز می‌کند.

روانشناسان تکاملی، داگ کزیک و ویرجیل شیتز، به بررسی این موضوع پرداختند و دو مطالعه بر روی مجموعاً 760 جوان انجام دادند. روش‌های آنها ساده بود. آنها از افراد می‌خواستند اطلاعاتی شبیه به سرشماری ارائه کنند. از جمله جنس و سن‌شان، و سپس آخرین باری که افکار قتل دیگری به سرشان زده بود را اعلام کنند. از آنها در مورد موقعیت‌هایی که افکار خشونت‌بار را در آنها بیدار می‌کرد و همینطور مضمون افکارشان پرس‌وجو به عمل آمد. چه کسی را می‌خواستی بکشی و برای کشتنش به فکر چه روشی افتاده بودی و از این دست سوالات. (Kenrick & Sheets, 1993, p. 6) آنها افراد را بر مبنای میزان خیال‌پردازی، رابطه‌ی خاصی که با مقتول بالقوه داشتند و اینکه آیا این افکار بعد از یک تحقیر و تمسخر و یا هرگونه عامل دیگری که می‌تواند تحریک‌کننده باشد اتفاق افتاده است یا نه رتبه‌بندی کردند. نتیجه چنین بود:

اولاً مردان بیشتری (79%) در مقایسه با زنان (58%) دست‌کم یک مورد فکرکردن به قتل دیگری را اعلام کردند. دوماً 38% از مردان اما تنها 18% از زنان، داشتن چندین خیال‌پردازی قتل را گزارش کردند. سوماً خیال‌پردازی‌های مردان غالباً برای مدت طولانی‌تری در مقایسه با زنان دوام آورده بود. اکثر زنان (61%) اعلام کردند که افکار قتل دیگری معمولاً تنها برای چند ثانیه از ذهن‌شان گذشته است. در مقابل، اکثر مردان اعلام کردند که افکارشان در رابطه با قتل دیگری، برای چندین دقیقه ادامه داشته است و 80% اعلام کرده‌اند که این افکارشان چندین ساعت یا حتی بیشتر ادامه داشته است. این یافته‌ها از این فرضیه حمایت می‌کند که مردان، در مقایسه با زنان، از نظر روانی بیشتر مستعد قتل هستند. و این یافته‌ای است که همچنین توسط آمارهای واقعی قتل پشتیبانی

می‌شود. تفاوت‌های دو جنس همچنین در عوامل زمینه‌ساز افکار قتل نیز آشکار بود. به عبارت دیگر، مردان، به احتمال بیشتری در مقایسه با زنان، در واکنش به یک تهدید شخصی به فکر قتل افتاده بودند. (71% در مقایسه با 52%) یا وقتی کسی چیزی از آنها دزدیده بود. (57% در برابر 42%) یا یک کشمکش بر سر پول (27% در مقابل 10%) و تحقیر همگانی (59% در برابر 45%)

نظریه‌ی زیست‌مایه‌ی فراگیر پیش‌بینی می‌کند بین کودکان و والدین ناتنی‌شان در مقایسه با کودکان و والدین ژنی‌شان تعارضات بیشتری رخ دهد و شواهد مربوط به افکار قتل نیز این موضوع را تایید می‌کند. از کسانی که با یک والد ناتنی زندگی می‌کردند 44% افکار و تخیلاتی را در مورد کشتن او اعلام کردند. از میان کسانی که برای بیش از 6 سال با یک والد ناتنی زندگی می‌کردند 59% چنین افکار قتلی را گزارش کردند؛ در مقابل، آمار و ارقام مربوط به کشتن یک مادر یا پدر پایین‌تر بود: (به ترتیب، 31% و 25%)

چطور این یافته‌ها می‌تواند از یک چشم‌انداز تکاملی توضیح داده شود؟ دو احتمال متفاوت وجود دارد. یکی که توسط کتریک و شیتس (1992) و دالی و ویلسون (1988) مطرح شده می‌تواند «فرضیه‌ی لغزش»<sup>6</sup> خوانده شود. طبق این فرضیه، در مردان یک استعداد روانی برای دست‌زدن به خشونت، به عنوان ابزاری برای کنترل اجباری و پایان‌دادن به منبع تنش و تعارض تکامل یافته است. این استعداد غالباً منجر به بروز خشونت‌های مرگبار یا غیرمرگبار می‌شود. با این وجود، گهگاه یک لغزش رخ می‌دهد نظیر وقتی که خشونت، به شکل تصادفی و ناخواسته منجر به قتل می‌شود و این تعجبی ندارد چراکه در چنین موقعیت‌هایی ذهن به کلی تعطیل می‌شود. به این ترتیب، در هر دو جنس، قتل همسر می‌تواند نوعی لغزش در این بازی خطرناک در نظر گرفته

---

<sup>6</sup> slip-up hypothesis

شود. (Daly & Wilson, 1988) لغزش‌های مشابهی می‌تواند در دیگر اشکال قتل، نظیر قتل‌های مرد-مرد نیز اتفاق بیفتد.

اما یک تبیین دیگر، اصطلاحاً «نظریه‌ی قتل به مثابه‌ی سازگاری» است. (Buss, 2005; Duntley, 2005a, 2005b; Duntley & Buss, 2005) طبق این نظریه، در انسان‌ها سازگاری‌های روانی معینی تکاملی یافته که آنها را مستعد کشتن دیگران تحت شرایط معینی نظیر جنگ، رقابت‌های درون‌جنسی، یا خیانت همسر یا ترک رابطه می‌کند. از این منظر، خیال‌پردازی‌های قتل در انسان‌ها نیز به عنوان یک مولفه از سازوکارهای تکامل‌یافته برای قتل نگریسته می‌شود. این افکار، به انسان‌ها امکان ساختن و کارکردن بر روی افکار و سناریوهای مختلف قتل را می‌دهد. آنها به فرد امکان ارزیابی هزینه‌ها و فواید سناریوهای مختلف را داده و منجر به آن می‌شوند که فرد، زمانی که دستاوردها بر هزینه‌ها بچربد دست به قتل زده و هنگامی که هزینه‌هایش بیش از اندازه بنظر برسد (یا زمانی که راهکارهای کم‌هزینه‌تری برای مسئله در دسترس باشد) از این کار خودداری کند. در اکثر موقعیت‌ها این هزینه‌ها بسیار بالاست. در همه‌ی جوامع، آن فرد در خطر واکنش خویشتن‌دانه مقتول و مجازات از جانب دیگر اعضای هم‌منافع در گروه قرار می‌گیرد. (Daly & Wilson, 1988) این هزینه‌های برآوردشده، بسیاری از افراد را از کشتن دیگری منصرف می‌کند. منظور از این نظریه این نیست که مردان، دارای یک گزینه‌ی کشتن هستند بطوریکه چشم‌پسته به دنبال کشتن دیگری صرف‌نظر از هر شرایطی حرکت کنند. اتفاقاً این از آن نوع سازگاری‌هایی است که فعال‌شدنش تحت‌تاثیر اشکال معینی از رخدادهای و بافتارهای محیطی، و به دنبال ارزیابی هزینه‌ها و فایده‌ها راه‌اندازی می‌شود. طبق «نظریه‌ی قتل به مثابه‌ی سازگاری»، اقدام به قتل، به عنوان راهبردی وابسته به بافتار، برای طیفی از مسائل سازشی تکامل یافته است. اینها شامل

محافظت از خود و خویشاوندان در برابر جراحت یا مرگ، دسترسی به منابع کمیاب مورد نیاز برای بقاء و تولیدمثل، کنارزدن رقیبان، حذف رقیبان کلیدی از اطراف فرزندان، و محروم سازی رقیبان از دسترسی به جفت های مطلوب است. (Buss, 2005; Duntley, 2005a; Duntley & Buss, 2005) با این وجود، از آنجاییکه کشته شدن هزینه های شدیدی را بر قربانیان تحمیل می کند، فرایند انتخاب، دفاعیات ضدقتل موازی را نیز تکامل داده است که کارکردشان جلوگیری از کشته شدن و تحمیل هزینه ها بر قاتل بالقوه است. تکامل همزمان سازگاری های قتل و دفاعیات ضدقتل، منجر به رخدادهای تهاجمی، دفاعی، تاکتیک هایی برای محاسبه ی ابزارهای دفاعی خود و مقابله با حریف می شود و به این ترتیب، شرایط را به سمت یک جنگ تسلیحاتی-تکاملی متقابل و همیشگی سوق می دهد.

بسیاری از شواهد موجود، از «نظریه ی قتل به مثابه ی سازگاری» حمایت می کنند:

- اولاً شواهد تطبیقی نشان می دهد این سازگاری ها برای کشتن همگونه ای، در بسیاری از گونه های دیگر از جمله شامپانزه ها (نزدیک ترین خویشاوند پریمات) نیز وجود دارد. (Wrangham, 2004)
- دوماً شواهد دیرینه شناسی، از جمله استخوان ها و فسیل های کهن، نشان از آن دارد که تاریخ قتل در انسان، دست کم به ده ها هزار سال قبل برمی گردد. (Larsen, 1997)
- سوماً شواهد بین فرهنگی نشان می دهد قتل های مربوط به رقابت های درون جنسی، نوزادکشی، و جنگ، پدیده هایی جهان شمول هستند و حتی در فرهنگ هایی که پیش تر گمان می رفت صلح دوست باشند (نظیر کونگ سان های آفریقا) نیز وجود دارد. (Ghiglieri, 1999; Keeley, 1996)



■ چهارم آنکه اسناد باستان‌شناختی نشان‌دهنده‌ی سلاح‌هایی نظیر شمشیرها، تبرها، گرزها، نیزه‌ها و چاقوها است و همچنین در آثار هنری اجدادی نیز سناریوهای قتل به تصویر کشیده است؛ و همین‌طور ساختارهای دفاعی نظیر خندق‌ها که با آب پر می‌شده، خاکریزها، قلعه‌ها، و دیگر ساختارهایی که برای دورکردن مهاجمان قاتل طراحی شده است.

■ پنجم، مجموعه‌ای از 11 مطالعه‌ی انسان‌شناختی نشان می‌دهد حدوداً 30% از کل مرگ‌ومیر بزرگسالان به علت خشونت بوده است و اکثر قربانیان نیز مرد هستند. (Walker & Bailey, 2013)

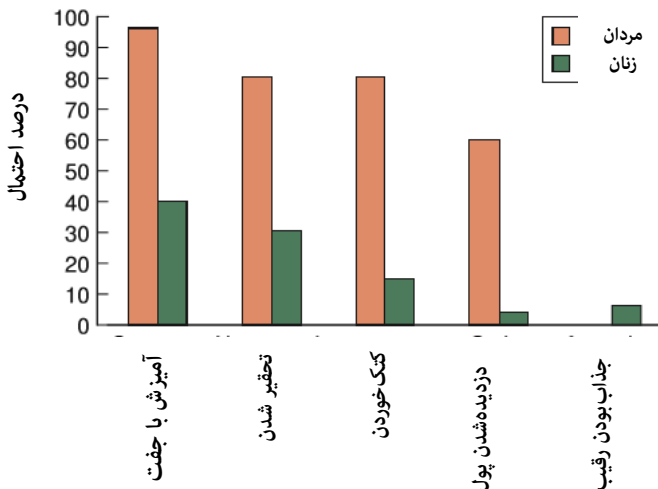
■ ششم آنکه همراستا با پیش‌بینی‌های نظریه‌ی زیست‌مایه‌ی فراگیر، کشتن خویشاوندان ژنی به شدت نادر است- به جز زمانی که وجود آن خویشاوند ژنی، با راهبردهای فرد برای دستیابی به موفقیت تولیدمثلی در تداخل قرار گیرد. (McCullough, Heath, & Fields, 2006)

■ هفتم آنکه شواهد روان‌شناختی نشان می‌دهد مدارهای شناختی و هیجانی خاصی وجود دارد که از قرار معلوم، برای کشتن دیگری در موقعیت‌های خاص طراحی شده‌اند. (Duntley, 2005b)

به عنوان یک نمونه، می‌توان موقعیت‌هایی را در نظر گرفت که افکار قتل دیگری بیدار می‌شود و هدف‌های احتمالی کشتن تعیین می‌شود. همین‌طور به تفاوت‌های دو جنس در میزان نزدیک شدن به کشتن دیگری توجه کنید. (همودار 10.4) بزرگترین مقوله‌ی خیال‌پردازی در مورد قتل دیگری، به رقابت‌های درون‌جنسی مربوط می‌شود. در بین رقابت‌های درون‌جنسی نیز قوی‌ترین محرک مردان، زمانی اتفاق می‌افتد که یک رقیب با جفت آنها آمیزش داشته است؛ آنها را در فضای عمومی تحقیر کرده، کتک زده، یا از آنها پول دزدیده

است. و اینها هزینه‌هایی‌ست که برخی از جدی‌ترین مسائل سازشی را بر آن مرد تحمیل می‌کند. همچنین مردان، در مقایسه با زنان، به احتمال بسیار بیشتری در چنین موقعیت‌هایی به فکر کشتن دیگری نزدیک می‌شوند. که این نشان‌دهنده‌ی یک تناظر نزدیک بین طراحی ذهنی روانی قتل و موقعیت‌هایی‌ست که در آنها مردان واقعاً دست به قتل می‌زنند.

نمودار 10.4- احتمال کشتن رقیب اگر جرم می‌توانست پنهان همانند.



### دلایل برای فکرکردن به قتل رقیب

Source: Buss, D. M., & Duntley, J. (1998). Evolved homicide modules. Paper presented to the Annual Meeting of the Human Behavior and Evolution Society, Davis, California, July 10

این فرضیات تکاملی رقیب، یعنی «فرضیه‌ی لغزش» و «نظریه‌ی قتل به مثابه‌ی سازگاری»، هنوز در سنجش‌های پژوهشی مستقیم در مقابل یکدیگر قرار نگرفته‌اند. با این وجود، عواملی همچون رواج بالای افکار و تخیلات مربوط به قتل، قابل‌پیش‌بینی‌بودن موقعیت‌هایی که آنها بیدار می‌شوند، تفاوت‌های دو جنس در میزان قتل، پیامدهای زیست‌مایه‌ای چشمگیر کشتن و کشته‌شدن، رواج بالای قتل در جوامع سنتی شکارچی-گردآور، و توانایی پیش‌طراحی

بسیاری از قتل‌ها، همگی با «فرضیه‌ی لغزش» در تضاد قرار دارند. انتظار می‌رود طی دهه‌ی بعد، در مباحثات علمی پیرامون اینکه آیا در انسان سازگاری‌های خاصی برای قتل تکامل یافته یا نه، به جواب‌های روشن‌تری دست یابیم.

### چکیده‌ی فصل

✓ از چشم‌انداز روان‌شناسی تکاملی، «تهاجم»، یک پدیده‌ی واحد یا یک شکل نیست. در عوض، به شکل مجموعه‌ای از راهبردها دیده می‌شود که تحت شرایط بسیار وابسته به موقعیت تظاهر می‌کند. از این نگاه، سازوکارهای مرتبط با تهاجم به عنوان راهکارهایی البته گاهاً زننده برای حل مسائل سازشی نظیر تخصیص منابع، رقابت درون‌جنسی، چانه‌زنی‌های سلسله‌مراتب قدرت، و بازداري جفت ظاهر شده است.

✓ از این چشم‌انداز، انتظار می‌رود بین دو جنس، بین افراد، طی دوره‌ی زندگی، و در بین فرهنگ‌ها تنوع بالایی از نظر کم‌وکیف تهاجم دیده شود. با این وجود، این تنوع به این معنی نیست که زیست‌شناسی در مسئله‌ی تهاجم نقشی ندارد، بلکه از یک چشم‌انداز تکاملی، مسئله‌ی حالتی برهمکنشی دارد: یعنی مجموعه‌ای از شرایط علی که تعیین می‌کند کدام ویژگی‌های فرد عامل، قربانی، و بافتار اجتماعی احتمال دارد تهاجم را به عنوان یک راهکار سازشی بیدار کند.

✓ از نگاه تکاملی، نیاکان ما با در پیش‌گرفتن یک راهبرد تهاجمی دست‌کم به شش دسته از مزایا دست می‌یافتند: بدست‌آوردن منابع دیگران، دفاع از خود و خویشاوندان در برابر حملات، تحمیل هزینه بر رقیبان هم‌جنس،

چانه‌زنی بر سر موقعیت اجتماعی و سلسله‌مراتب قدرت، دورکردن رقیبان از تهاجم‌های متعاقب، و بازداشتن جفت دیرپا از خیانت یا ترک رابطه.

✓ یک دیدگاه تکاملی پیش‌بینی می‌کند تهاجم، به احتمال بیشتری در بین مردان ظاهر شود و آنها، هم اکثر عاملان و هم اکثر قربانیان را تشکیل دهند. با توجه نظام جفتی نسبتاً چندزنه‌ی حاکم بر انسان، انتخاب جنسی، تاکتیک‌های پرخطرتری را در میان مردان، هم برای دسترسی جنسی بیشتر، و هم برای مقابله با حذف کامل از عرصه‌ی جفت‌گزینی ترجیح خواهد داد. از نظر پژوهشی، اکثر تهاجم‌های بدنی توسط مردان صورت می‌گیرد و اکثر قربانیان نیز مرد هستند. این شواهد، شامل آمار قتل‌های هم‌جنس در همه‌ی فرهنگ‌ها، میزان قلدربازی و کشمکش‌ها در مدرسه، و شواهد قوم‌نگارانه از خشونت‌های بدنی در بین جوامع بومی استرالیا می‌شود.

✓ بسیاری از عوامل موقعیتی در تعیین اینکه کدام جنس دست به رفتار تهاجمی علیه کدام جنس بزند نقش دارد. موقعیت‌هایی که تهاجم مردان را علیه دیگر مردان بیدار می‌کند شامل بی‌شغلی و مجردبودن است؛ یعنی شرایطی که مردان را در مسیر حذف از عرصه‌ی جفت‌گیری قرار می‌دهد و از این رو ممکن است یک راهبرد تهاجمی پرخطر را راه‌اندازی کند. مردان همچنین هنگامی که موقعیت و اعتبارشان تهدید می‌شود و وقتی که در می‌یابند یا مشکوک می‌شوند که رقیبی به دنبال ربودن جفت‌شان است تهاجمی برخورد می‌کنند.

✓ زنان عمدتاً در بافتار رقابت بر سر جذب یا حفظ جفت، یا در عرصه‌ی دوستی، یا گاهی بر سر غذا، درگیر رفتارهای تهاجمی یا خشونت با دیگر زنان می‌شوند. با این وجود، زنان بسیار کمتر از مردان از تهاجم بدنی استفاده می‌کنند و در عوض، ترجیح می‌دهند که با تاکتیک‌های کلامی

رقیبان را تخریب کرده یا آنها را از نظر اجتماعی طرد کنند. دو تاکتیک تخریبی اصلی، یکی هرزه‌خواندنِ رقیبان، و دیگری تمسخر ظاهر بدنی رقیب است که هر دو به این دلیل کارآمد می‌افتد که مغایر با تمایلات مردان برای یک جفت دیرپا است.

✓ مردان عمدتاً برای کنترل مسائل جنسی زنان، علیه آنها دست به تهاجم می‌زنند. حسادت جنسی یک علت موقعیتی کلیدی برای بیدارکردن تهاجم مردان علیه جفت‌شان است. بطور مفروض، عمل تهاجم از نظر تاریخی برای بازداشتنِ جفت از خیانت یا منصرف‌ساختن او از ترک رابطه بکار می‌رفته است. زنان جوان‌تر، نسبت به تهاجم‌های جفت‌شان آسیب‌پذیرتر هستند شاید به این دلیل که آنها ارزش تولیدمثلی بالاتری دارند و به این دلیل، مردان اجدادی انگیزه‌ی بالاتری برای حفظ دسترسی جنسی انحصاری به آنها داشته‌اند.

✓ زنان به ندرت مردان را می‌کشند اما وقتی چنین می‌کنند این غالباً در جریان دفاع از خود است. موقعیت محیطی غالباً زن را به دفاع از خود علیه جفتی برمی‌انگیزد که درباره‌ی یک خیانت واقعی یا خودپنداشته بر او خشم گرفته است.

✓ جنگ، به مثابه‌ی تهاجم یک ائتلاف همکارانه علیه یک ائتلاف دیگر، در دنیای جانوران امری بسیار غیرمعمول است. تنها دو گونه‌ی پستاندار دیده شده‌اند که دست به تهاجم‌های گروهی و ائتلافی می‌زنند: شامپانزه‌ها و انسان‌ها. یک رویکرد تکاملی پیش‌بینی می‌کند جنگ‌ها عمدتاً توسط مردان صورت گیرد، و اصلی‌ترین دلیلش مزایای تولیدمثلی و دسترسی جنسی به زنان بیشتر باشد. شواهد پژوهشی از این نظریه حمایت می‌کند: مردان، در سرتاسر تاریخ مکتوب انسانی، دست به جنگ زده‌اند. دسترسی جنسی به

زنان بنظر می‌رسد مزیت پیوسته‌ای بوده که به سمت فاتحانِ این جنگ‌ها سرازیر می‌شده است. مردان، بیش از زنان، بطور خودبخودی توانایی جنگی‌شان را در مقایسه با دیگران ارزیابی می‌کنند. و مردان بیش از زنان به اعضای از ائتلاف‌شان که قوی هستند یا در مواجهه با خطر شجاع هستند یا توانایی‌های جنگی خوبی دارند ارزش می‌دهند. شواهد دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد در مردان سازگاری‌های خاصی برای جنگیدن تکامل یافته است: از جمله میزان مرگ‌ومیر بسیار بالا در جوامع سنتی و بی‌قاس با مدرنیته، زمینه‌ی بالاتر برای حمله به دیگر کشورها در بازی‌های شبیه‌سازی‌شده‌ی جنگی، و تمایل بیشتر به ایجاد تمایزهای قوی درون‌گروهی-برون‌گروهی، و تخریب اعضای برون‌گروهی به عنوان موجوداتی پست و حیوان. اگرچه به پژوهش‌های بیشتری نیاز است اما شواهد موجود از این نظریه‌ی تکاملی در باب جنگ حمایت می‌کند و خبر از سازوکارهای روانی خاصی می‌دهد که برای جنگیدن طراحی شده‌اند.

✓ آخرین بخش از این فصل، به بررسی دو فرضیه‌ی رقیب برای توضیح چرایی تکامل قتل، و کشتار دیگر انسان‌ها می‌پردازد. اولین فرضیه، مدعی‌ست کشتن، نوعی لغزش یا محصول جانبی استفاده از خشونت به عنوان ابزاری برای کنترل اجباری دیگران است. اما دومین فرضیه مدعی‌ست انسان‌ها، بویژه مردان، سازگارهای خاصی برای کشتن یکدیگر دارند و این سازگاری‌ها برای برانگیختن فرد جهت کشتن دیگر انسان‌ها تحت شرایط موقعیتی خاص، هنگامی که مزایا بر هزینه‌ها بچربد طراحی شده است. شیوع بسیار بالای افکار قتل دیگری، پیش‌بینی‌پذیربودن موقعیت‌هایی که آنها را بیدار می‌کند، شواهد مربوط به تفاوت‌های دو جنس از نظر میزان قتل، و نقش فاعلانه‌ی بسیاری از قاتلان، همگی بنظر می‌رسد از نظریه‌ی «قتل به مثابه‌ی

سازگاری» پشتیبانی می‌کنند- هرچند برای مقایسه‌ی رودرروی پیش‌بینی‌های بدست‌آمده از این دو نظریه به پژوهش‌های بیشتری نیاز است.

### پرسش‌هایی برای تفکر انتقادی

1. در هر فرهنگی، مردان در مقایسه با زنان، رفتارهای تهاجمی خشونت‌بارتری نشان می‌دهند. در مقابل، زنان غالباً از تهاجم‌های غیرمستقیم یا کلامی نظیر شایعه‌پراکنی و تخریب رقیبان‌شان استفاده می‌کنند. توضیح دهید که چرا در زنان، اکراه بیشتری برای استفاده از یک راهبرد تهاجمی خشن تکامل یافته است.

2. مردان ماهیچه‌ای‌تر و زنان پرجاذبه‌تر، در مقایسه با مردان کمتر ماهیچه‌ای و زنان کم‌جاذبه‌تر، استعداد بیشتری برای درگیر شدن در خشونت دارند. توضیح دهید چطور این یافته‌ها از نظریه‌ی «خشم استحقاقی» حمایت می‌کند.

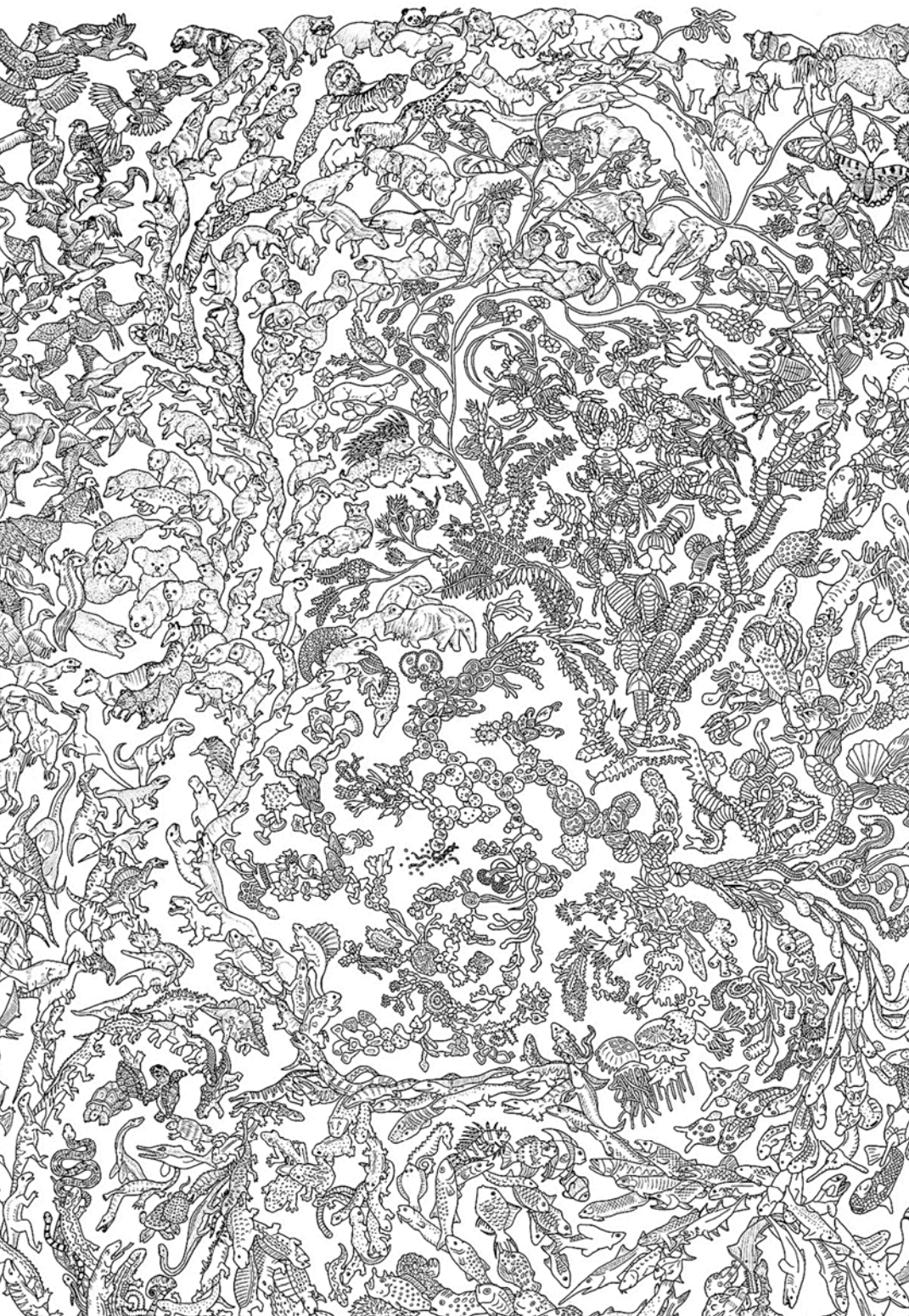
3. در کل تاریخ مکتوب انسان، حتی یک نمونه از اینکه زنان به شکل گروهی در قالب یک ائتلاف به گروهی دیگر از زنان حمله کنند و این گروه‌ها یکدیگر را بکشند وجود ندارد. در حالیکه تاریخ، سرشار از ائتلاف‌های جنگی مردان برای حمله به دیگر مردان است. توضیح دهید از چشم‌انداز تکاملی، چرا مردان، اما نه زنان، زندگی‌شان را به خطر می‌اندازند و به جنگ می‌روند.



## خواندنی‌های پیشنهادی

- 
- Buss, D. M. (2005). *The murderer next door: Why the mind is designed to kill*. New York: Penguin.
  - Campbell, A. (1999). Staying alive: Evolution, culture, and women's intrasexual aggression. *Behavioral and Brain Sciences*, 22, 203–252.
  - Chagnon, N. (1988). Life histories, blood revenge, and warfare in a tribal population. *Science*, 239, 985–992.
  - Daly, M., & Wilson, M. (1994). Evolutionary psychology of male violence. In J. Archer (Ed.), *Male violence* (pp. 253–288). London, UK: Routledge.
  - Duntley, J. D., & Shackelford, T. K. (Eds.). (2008). *Evolutionary forensic psychology*. New York: Oxford University Press.
  - Hill, K., Hurtado, K., & Walker, R. S. (2007). High adult mortality among Hiwi hunter-gatherers: Implications for human evolution. *Journal of Human Evolution*, 52, 443–454.
  - Johnson, D. D. P., McDermott, R., Barrett, E. S., Crowden, J., Wrangham, R., McIntyre, M. H., & Rosen, S. P. (2006). Overconfidence in war games: Experimental evidence on expectations, aggression, gender, and testosterone. *Proceedings of the Royal Society B*, 273, 2513–2520.
  - Navarrete, C. D., Olsson, A., Ho, A. K., Mendes, W. B., Thomsen, L., & Sidanius, J. (2009). Fear extinction to an out-group face. *Psychological Science*, 20, 155–158.
  - Rucas, S. L., Gurven, M., Winking, J., & Kaplan, H. (2012). Social aggression and resource conflict across the female life-course in the bolivian amazon. *Aggressive behavior*, 38(3), 194–207.
  - Sell, A. N. (2011). The recalibrational theory and violent anger. *Aggression and Violent Behavior*, 16(5), 381–389.

- Shackelford, T. K., & Weekes-Shackelford, V. A. (Eds.). (2012). *The Oxford handbook of evolutionary perspectives on violence, homicide, and war*. New York: Oxford University Press.
- Van Vugt, M. (2009). Sex differences in intergroup aggression and violence: The male warrior hypothesis. *Annals of the New York Academy of Sciences*, 1167, 124–134.
- Walker, P. L. (2001). A bioarchaeological perspective on the history of violence. *Annual Review of Anthropology*, 30, 573–596.



## فصل 11

## تعارض بین دو جنس

## اهداف یادگیری

- پس از مطالعه‌ی این فصل خواننده خواهد توانست تا:
- «نظریه‌ی تداخل راهبردی» را تعریف کند.
  - تحلیل کند چرا مردان و زنان گاهی در مورد وقوع و زمان آمیزش با یکدیگر در تعارض قرار می‌گیرند.
  - پیشگوه‌های کلیدی آزار جنسی را برشمارد.
  - به مقایسه و مقابله‌ی نظریه‌هایی که تجاوز جنسی را یک «سازگاری» و نظریه‌هایی که آن را یک «محصول جانبی» می‌بینند بپردازد.
  - دفاعیات ضدتجاوز بالقوه‌ی زنان را توصیف کند.
  - سه یافته‌ای را که حاکی از تفاوت‌های زنان و مردان از نظر عوامل بیدارکننده‌ی حسادت جنسی است بطور مختصر توضیح دهد.
  - بافتارهای تاثیرگذار بر شدت تاکتیک‌های حفظ‌جفت را توصیف کند.
  - زیست‌علت‌های احتمالی نابرابری منابع بین دو جنس را تحلیل کند.

در هر سنی، تعارض دو جنس عمدتاً بر

سر مسائل جنسی است.

دونالد سیمونز (1979)

مردان و زنان برای تولیدمثل موفق به یکدیگر نیاز دارند. بنابراین، همکاری بین دو جنس یک بخش اساسی از جفت‌گزینی انسان است. مردان و زنان جذب یکدیگر می‌شوند؛ به شکلی متقابل، یکدیگر را انتخاب می‌کنند، برای آمیزش اعلام آمادگی می‌کنند، رضایت می‌دهند و بر روی فرزندان-این زن‌برهای اشتراکی‌شان سرمایه‌گذاری مشترک انجام می‌دهند؛ با این وجود، علارغم فواید همکاری بین دو جنس، تعارض جنسی نیز امر شایعی است.

تعارض جنسی می‌تواند به عنوان "تعارض بین منافع تکاملی زنان و مردان تعریف شود." (Parker, 2006, p. 235) منافع تکاملی نیز مبتنی بر منافع ژنی هستند. بنابراین، هرگاه که منافع ژنی یک نر و یک ماده از یکدیگر متفاوت می‌شود به دنبالش می‌تواند تعارض جنسی رخ دهد. برای روشن‌سازی مفهوم تعارض جنسی به چند نمونه از آن اشاره کنیم:

1. ولادیمیر مایل است در انتهای همان اولین روز دیدار، با ماشینکا

آمیزش کند درحالی‌که ماشینکا ترجیح می‌دهد هنوز صبر کند. (تعارض

بر سر دسترسی جنسی)

2. سیلویو، ماریا را با مست می‌کند و او را در وضعیت ناتوانی مجبور

به آمیزش می‌کند. (تعدی جنسی نر که با مسئله‌ی حق انتخاب‌گری

ماده در تعارض قرار می‌گیرد.)

3. یولاندا، شوهرش را در مورد تعداد روابطی که قبلاً داشته فریب

می‌دهد. (فریبکاری در مورد یک سرخ کلیدی برای سنجش میزان

وفاداری در آینده)

4. سو قصد دارد بدون شوهرش (مارک) به یک مهمانی برود تا ببیند آیا ممکن است جفت بهتری پیدا کند یا نه. درحالیکه مارک می‌خواهد سو در خانه بماند و از مراوده‌ی او با دیگر مردان جلوگیری می‌کند. (تعارض بین آزادی انتخاب جفت و حفاظت از جفت)

در هریک از این موارد، یک تعارض جنسی در جریان است- یعنی تعارض بین منافع ژنی یک مرد و یک زن.

این فصل، به بررسی برخی از اشکال اصلی تعارض جنسی می‌پردازد- از جمله تعارض بر سر زمان وقوع آمیزش، مسئله‌ی تهاجم جنسی و پادافزارهای قربانی علیه آن، تعارضات مربوط به حسادت جنسی که بواسطه‌ی مشاهده‌ی نشانه‌های خیانت در فرد بیدار می‌شود، تعارض‌های مربوط به حفظ جفت که آزادی جفت را محدود می‌سازد، و تعارض بر سر دسترسی به منابع. برجسته‌ترین اشکال تعارض جنسی، در جریان تعارضات جفتی به چشم می‌خورد. همانطور که هلنا کرانین عنوان کرده، تعارضات دوجنس در جریان جفت‌گزینی، منجر به آن شده که در نرها ظرفیت‌های تبلیغ، فریبکاری، پنهانکاری، و اجبار شکل بگیرد و در ماده‌ها سازگاری‌های متقابلش نظیر ابزارها و مهارت‌های دروغ‌سنجی و حصرشکنی. (Cronin, 2005, p. 18)

### نظریه‌ی تداخل راهبردی

تعارض بین انسان‌ها یک ویژگی جهان‌شمول تعاملات اجتماعی است و به اشکال بسیاری رخ می‌دهد. در فصل 10، ما تعارض بین افراد هم‌جنس را بررسی کردیم- از جمله تخریب رقیب، خشونت بدنی، و جنگ. اعضای هم‌جنس، غالباً با یکدیگر بر سر دستیابی به منابع دقیقاً یکسانی در رقابت قرار دارند: یعنی اعضای از جنس دیگر، و منابع مادی لازم برای دستیابی به آنها.

اما روان‌شناسان تکاملی پیش‌بینی کرده‌اند بین دو جنس نیز تعارض وجود داشته باشد، نه به این دلیل که هر دو بر سر منابع تولیدمثلی یکسانی در رقابت قرار دارند، بلکه از آن رو که دو جنس از نظر راهبردهای جنسی تکاملی‌شان با یکدیگر متفاوت هستند. همانطور که در فصول 4، 5، و 6 دیدیم، در هر دو جنس، راهبردهای جفتی دیرپا و کم‌پا تکامل یافته اما ماهیت این راهبردها برای دو جنس متفاوت از یکدیگر است. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها در راهبردهای جفتی کم‌پا خود را نشان می‌دهد، بطوریکه در مردان، در مقایسه با زنان، تمایلات قوی‌تری برای تنوع جنسی تکامل یافته و این موضوع به بسیاری اشکال در رفتار مردان نمود پیدا می‌کند، از جمله تلاش برای دسترسی جنسی هرچه زودتر، مداوم‌تر و تهاجمی‌تر به دیگر جنس در مقایسه با آنچه زنان معمولاً تمایل دارند. در مقابل، زنان برای سختگیری بیشتر در موارد جفتی کم‌پا تکامل یافته‌اند و از این رو، معمولاً آمیزش را بیش از آنچه مردان مطلوب‌شان است به تأخیر می‌اندازند. واضح است که بطور همزمان نمی‌شود این تمایلات جنسی متعارض برآورده شود. این نمونه‌ای از پدیده‌ای است که «تداخل راهبردی» نام دارد.

تداخل راهبردی زمانی اتفاق می‌افتد که فرد یک راهبرد ویژه برای دستیابی به یک هدف در پیش می‌گیرد اما فردی دیگر موفقیت او را در اجرای آن راهبرد مسدود می‌سازد. برای نمونه، موقعیتی را در نظر بگیرید که یک زن، آمیزش جنسی را تا وقتی احساس پیوند عاطفی یا تعهد نکند به تأخیر می‌اندازد اما مرد به پیش‌روی‌های جنسی‌اش علاغم بی‌میلی زن ادامه می‌دهد. در این شرایط، می‌توان گفت که نوعی تداخل راهبردی در راهبرد جنسی آن زن رخ داده است. با این وجود، در همین زمان، تأخیرهای تحمیل‌شده توسط آن زن نیز با راهبرد جفتی مردان در روابط کم‌پا (یعنی تلاش برای دستیابی هرچه زودتر به آمیزش) در تداخل قرار گرفته است. در مجموع، مردان و زنان، نه به

این دلیل که همچون افراد همجنس در حال رقابت بر سر دسترسی به منابع یکسانی هستند، بلکه به این دلیل در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند که راهبرد هر جنس، با راهبرد جنس دیگر تداخل دارد.

نظریه‌ی تداخل راهبردی، تنها برای توضیح تعارضات بر سر زمان آمیزش بکار نمی‌رود؛ این تعارضات می‌تواند تمامی حوزه‌های ارتباطی بین دو جنس، از تعامل در محیط کاری گرفته تا صحنه‌ی ملاقات و نوساناتی که حین یک ازدواج رخ می‌دهد را در بر بگیرد. آزار جنسی در محیط‌های کاری نیز شکلی از تداخل راهبردی‌ست. فریبکاری در زمان جفت‌یابی، یک شکل دیگر از همین تداخل راهبردی است. در مواقعی که مردی زنی را در مورد وضعیت زناشویی‌اش می‌فریبد یا زنی مردی را در مورد سنش فریب می‌دهد، در هر دو مورد بواسطه‌ی نقض تمایلات جنس مخالف، نوعی تداخل راهبردی رخ می‌دهد. خیانت جنسی درون یک ازدواج نیز یک شکل دیگر از تداخل راهبردی است زیرا تمایلات همسر زیر پا گذاشته شده است. کنترل اجباری، تهدید، خشونت، توهین، و سعی در کاهش اعتمادبه‌نفس جفت، اشکال دیگری از تداخل راهبردی محسوب می‌شود. در مجموع، پیش‌بینی می‌شود تداخل راهبردی (مسدودسازی راهبردها و تخطی از تمایلات شخص دیگر) همه‌ی تعاملات بین دو جنس را تحت الشعاع قرار دهد.

دومین مولفه‌ی نظریه‌ی «تداخل راهبردی» عنوان می‌کند که عواطف و هیجانات منفی نظیر خشم، آشفتگی، و افسردگی راهکارهایی روانی هستند که تا بخشی برای حل مسائل سازشی ایجاد شده توسط تداخل راهبردی تکامل یافته‌اند. (Buss, 1989b) کلمه‌ی «منفی» را به این دلیل برجسته کردیم که اگرچه عموماً تجربه‌ی این عواطف و هیجانات دردناک است اما فرضیاتی مطرح است که آنها کارکردهایی سازشی در حل مسائل تداخل راهبردی دارند:



- اولاً آنکه آنها ما را متوجه رخدادهای مسئله‌ساز می‌کنند و همینطور رخدادهای کمتر مرتبط را از صحنه بیرون می‌گذارند؛ هرچه باشد توجه، یک منبع بسیار کمیاب است و باید به شکلی حساب‌شده خرج شود. وقتی فرد خشم یا آشفتگی را تجربه می‌کند این عواطف و هیجانات، توجه او را به سمت منبع آشفتگی هدایت می‌کند.
  - دوم آنکه، این عواطف و هیجانات، به ثبت و ذخیره‌سازی برجسته‌تر برخی رخدادهای در حافظه کمک می‌کنند و بازیابی آنها از حافظه را آسان‌تر می‌سازند.
  - سوم آنکه عواطف و هیجانات منجر به عمل می‌شوند و افراد را به سمت تلاش برای خاتمه‌دادن به منبع این تداخلات راهبردی یا تعارضات آینده هدایت می‌کنند.
- در مجموع، نظریه‌ی «تداخل راهبردی» دو فرض اصلی دارد:
- اولاً پیش‌بینی می‌شود هرگاه اعضای یک جنس تمایلات جنس دیگر را زیرپا بگذارند یک تداخل راهبردی رخ دهد. و تعجبی هم ندارد چراکه از نظر تاریخی، این نوع تداخلات پیشینیان را از اجرای موفق یک راهبرد جفتی بازمی‌داشته و بنابراین، از موفقیت تولیدمثلی‌شان می‌کاسته است.
  - دوم آنکه عواطف و هیجانات «منفی» نظیر خشم، غضب، ناراحتی در حکم راهکارهایی تکاملی برای حل مسائل مربوط به تداخل راهبردی هستند و افراد را نسبت به منبع این تداخل مطلع می‌کنند و آنها را به سمت کارهایی که برای تغییر شرایط طراحی شده هدایت می‌کنند.
- در این بین، لازم است دو صفتی را که بکار بردیم دقیق‌تر توضیح دهیم:

- اولاً «تعارض»، فی‌نفسه هیچ هدف سازشی را برآورده نمی‌کند. عموماً از نظر تکاملی هیچ فایده‌ی سازشی‌ای ندارد که افراد با اعضای جنس مخالف در تعارض قرار گیرند. در واقع، این تعارضات غالباً یک محصول جانبی نامطلوب این حقیقت است که راهبردهای جنسی مردان و زنان به اشکال عمیقی با یکدیگر فرق می‌کند.
- دوماً آنکه استعاره‌ی «نبرد بین دو جنس» می‌تواند گمراه‌کننده باشد، زیرا ممکن است اینطور القاء کند که اعضای هر جنس، به دلیل منافع‌شان به عنوان یک گروه با یکدیگر و بر علیه جنس دیگر متحد هستند و طوری می‌نمایند که گویی این دو گروه تا حدی در نوعی جنگ با یکدیگر قرار دارند. اما این به‌هیچ‌وجه صحت ندارد و از چشم‌انداز تکاملی می‌توان دلیلش را دریافت: مردان نمی‌توانند با همه‌ی دیگر مردان به عنوان یک گروه متحد شوند به این دلیل بنیادی که مردان اصلی‌ترین رقابت را با اعضای همجنس خودشان دارند و همین موضوع در مورد زنان نیز صادق است. بنابراین، وجود نوعی اتحاد یا اشتراک منافع بین همه‌ی اعضای یک جنس ممکن نیست. قطعاً مردان و زنان قادرند اتحادهای معینی با برخی اعضای همجنس‌شان شکل دهند، اما این نافی این اصل بنیادی نیست که اتفاقاً رقابت اصلی افراد با اعضای همجنس‌شان است.

### تعارض در مورد وقوع و زمان آمیزش

عدم توافقات در مورد وقوع و زمان آمیزش، می‌تواند شایع‌ترین منبع تعارض بین مردان و زنان باشد. در یک مطالعه بر روی 121 دانشجوی کالج که یادداشت‌های روزانه‌شان را از فعالیت‌های جفت‌یابی برای چهار هفته

یادداشت کرده بودند 47% اعلام کردند که یک یا بیش از یکی از اختلاف نظرهایشان در مورد سطح مطلوبشان برای نزدیکی جنسی بوده است. (Byers & Lewis, 1988) این اختلاف نظرها نشانه‌ای از همان تفاوت قابل پیش‌بینی بین دو جنس است. برای نمونه، در یک مطالعه بر روی دانشجویان مقطع کارشناسی در استرالیا، 53% از زنان اعلام کردند تابحال دست‌کم یک مرد، "سطح تمایل آنها برای نزدیکی جنسی را بیش از حد واقعی برآورد کرده است"؛ درحالی‌که 45% از مردان اعلام کردند که تابحال دست‌کم یک زن سطح تمایل آنها برای نزدیکی جنسی را کمتر از حد واقعی تخمین زده است. (Paton & Mannison, 1995, p. 447)

مردان تمایل دارند تا با صرف کمترین سرمایه‌گذاری به دسترسی جنسی نائل شوند. آنها غالباً منابعشان را حفظ می‌کنند و در مورد اینکه سرمایه‌هاشان را به چه کسی اختصاص دهند بسیار حسابگرانه و سختگیرانه عمل می‌کنند. آنها در عرضه‌ی منابعشان «ناز و عشوه» می‌آیند و غالباً آن را برای جفت‌های دیرپا نگه می‌دارند. از آنجایی‌که زنان غالباً یک راهبرد دیرپا را دنبال می‌کنند غالباً پیش از قبول آمیزش، به دنبال دریافت یا علائم دریافت قریب‌الوقوع این سرمایه‌ها هستند. در واقع، همان سرمایه‌ای که زنان بیش از همه به دنبالش هستند دقیقاً همان سرمایه‌ای است که مردان به شدیدترین شکل از آن محافظت می‌کنند. در مقابل، مردان نیز به دنبال دسترسی جنسی هستند و این دقیقاً همان منبعی است که زنان در موردش بسیار انتخابی و سخت‌گیرانه عمل می‌کنند.

## تعارضات بر سر دسترسی جنسی

### تداخلات در مورد نیت جنسی

یک منبع بزرگ تعارض مربوط به مواقعیست که مرد اینطور برداشت می‌کند که آن زن مایل به آمیزش جنسی است درحالی‌که در واقعیت چنین تمایلی در آن زن وجود ندارد. یک مجموعه آزمایش به سنجش همین پدیده پرداخته است. (Abbey, 1982; Lindgren, George, & Shoda, 2007) در یک مطالعه، 98 مرد و 102 زن دانشجوی کالج به تماشای کلیپی 10 دقیقه‌ای از گفتگویی نشستند که در آن، یک دانشجوی مونث به دفتر استاد مذکرش می‌رود و از او می‌خواهد تا برای ارائه‌ی پایان‌نامه، به او وقت بیشتری بدهد. بازیگران این فیلم، یک دختر دانشجوی تئاتر و یکی از استادان مرد دپارتمان تئاتر بودند. در این کلیپ، هیچ‌یک از دو نفر با دیگری گرم نمی‌گرفت یا از خود رفتار جنسی علنی نشان نمی‌داد و هر دو نفر آموزش دیده بودند تا به شکلی دوستانه با یکدیگر رفتار کنند. پس از تماشای کلیپ، از افراد خواسته شد تا با استفاده از یک مقیاس هفت نمره‌ای نیت‌های آن زن را نمره‌دهی کنند. نتیجه نشان داد تماشاگران مونث، بیشتر از تماشاگران مذکر، اعلام می‌کردند که رفتار آن زن با آن مرد از جنس رفیقانه بوده است و به این موضوع بطور میانگین چنین امتیاز دادند: رفتار آن زن رفیقانه بوده است (6.45)؛ جنبه‌ی جنسی داشته (2.00)؛ اغواگرانه بوده است. (1.89) اما تماشاگران مذکر، اگرچه معتقد بودند این برخورد رفیقانه بوده (6.09) اما بطور قابل‌توجهی بیش از زنان نتیجه گرفته بودند که این رفتار اغواگرانه (3.38) و دارای مقاصد جنسی (3.84) بوده است. یک پژوهش آزمایشگاهی بر روی دوست‌یابی‌های سریع نیز نشان داد امتیازی که مردان به نشانه‌ی میزان تمایل جنسی زنان پس از یک تعامل مختصر اعلام می‌کردند بالاتر از میزان تمایل جنسی خود گزارش شده توسط زنان بود. (Perilloux, Easton, &

(Buss, 2012) در اینجا نیز در مردان، نشانه‌های کژفهمی جنسی دیده می‌شد؛ بطوریکه آنها تمایل زنان را بطور معناداری بیش از تمایل واقعی {خودگزارش‌شده‌ی-م} این زنان تخمین می‌زدند. مردان، بیش از زنان، رفتارهای رفیقانه‌ی ساده و حتی لبخند زدنِ زنان را به عنوان نشانه‌ای از تمایل جنسی آن زن تعبیر می‌کردند.

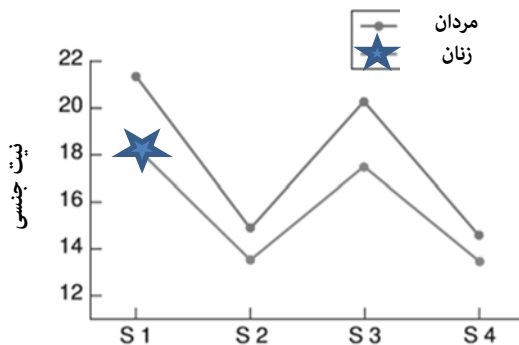
تا به امروز، تنها یک آزمون میان‌فرهنگی در باب تفاوت‌های دو جنس از نظر نحوه‌ی ادراک و نیت‌خوانی جنسی جنس مخالف صورت گرفته است. در یک مورد، از 196 دانشجوی کالج‌های برزیل (98 مرد و 98 زن) خواسته شد تا به ارزیابی چهار سناریوی فرضی به زبان پورتوگیز بپردازند. (DeSouza, Pierce, 1992) در یک پژوهش موازی، از 204 دانشجوی آمریکایی خواسته شد تا به ارزیابی سناریوهایی در زبان انگلیسی بپردازند. در هر سناریو، یک مهمانی در جریان بود در آن یک مرد و یک زن برای مدتی با یکدیگر مراوده می‌کردند. اما این سناریوها از دو نظر با هم فرق می‌کردند: اینکه شرکت‌کنندگان الکل نوشیده‌اند یا نه؛ و اینکه آیا زنان می‌پذیرفتند با آن مرد به اتاق شخصی‌اش بروند یا نه.

نتایج این آزمایش در نمودار 11.1 نشان داده شده است. دانشجویان برزیلی، در مقایسه با دانشجویان آمریکایی، میزان سکسوالیته‌ی بیشتری در رفتار کاراکترهای این سناریو می‌دیدند و میانگین نمرات‌شان به ترتیب 18.77، و 14.27 بود. همانطور که در نمودار 11.1 نشان داده شده، بین دو جنس نیز تفاوت‌های بسیار معناداری دیده می‌شد. در هر دو فرهنگ، مردان، در مقایسه با زنان، نیت‌های جنسی بیشتری در رفتار کاراکترها می‌دیدند و میانگین امتیاز مردان و زنان به ترتیب 17.53 و 15.50 بود.

وقتی رفتار کاراکترها شک‌برانگیز و دوپهلو است مردان، بیش از زنان، از آن برداشتی حاکی از تمایل جنسی می‌کنند. {این موضوع زمانی قابل فهم است که در نظر بگیریم-م}، مردان بر مبنای نتیجه‌گیری‌ها و برداشت‌شان دست به عمل می‌زنند و این گهگاه امکان فرصت‌های جنسی بیشتری را برای آنها فراهم می‌آورد. اگر طی تاریخ تکاملی، حتی یک بخش بسیار کوچک از این خوش‌باوری‌ها منجر به آمیزش‌های بیشتری برای این مردان در مقایسه با دیگر مردان می‌شده آنگاه امکان تکامل خوش‌باوری جنسی بیشتر در مردان، در مقایسه با زنان، هنگام تخمین میزان تمایل جنسی زنان فراهم می‌شد.

**نمودار 11.1 -** قضاوت‌ها در مورد نیت جنسی افراد در برزیل و ایالات متحد.

اعداد و ارقام نمودار نشان می‌دهد مردان، در مقایسه با زنان، در مواجهه با سناریوهای یکسان، نیت‌های جنسی بیشتری از رفتار افراد برداشت می‌کنند.



Source: DeSouza, E. R., Pierce, T., Zanelli, J. C., & Hutz, C. (1992). Perceived sexual intent in the United States and Brazil as a function of nature of encounter, subjects' nationality, and gender. *Journal of Sex Research*, 29, 251-260. Reprinted with permission.

با این وجود، مردان از همین زاویه نیز آسیب‌پذیرتر هستند و زنان، گاهی از جاذبه‌های جنسی‌شان دقیقاً در همین راستا استفاده می‌کنند. در یک پژوهش بر روی 200 دانشجو، زنان بطور معناداری بیش از مردان اعلام می‌کردند که حتی وقتی علاقه‌ای به آمیزش با آن مردان نداشته‌اند از لبخندزدن و گرم‌گرفتن به عنوان ابزاری برای بدست آوردن مطالبات مختلف‌شان از مردان استفاده کرده‌اند. (Buss, 2003)

یک جلوه‌ی واقعی از همین تفاوت‌ها در نوع برداشت از میزان تمایل جنسی افراد، زمانی اتفاق افتاد که یک سوپرمارکت زنجیره‌ای، طی یک برنامه برای بهبود خدمات به مشتریان، به کارمندان بخش فروش آموزش داد تا به مشتریان لبخند بزنند و با آنها تماس چشمی برقرار کنند. اما پس از مدتی این برنامه متوقف شد چراکه تعدادی از کارمندان زن علیه این سوپرمارکت ادعای آزار جنسی کردند. از قرار معلوم، این رفتار رفیقانه‌ی آنها باعث شده بود برخی از مشتریان مذکر رفتار آنها را به عنوان پیامی مبنی بر تمایل جنسی تفسیر کنند و بر این مبنا دست به اظهارنظرهای جنسی، صحبت‌های جنسی علنی، و حتی دنبال‌کردن این زنان در خیابان بزنند. (Browne, 2006)

اینکه مردان تخمین‌های اغراق‌آمیزی در مورد میزان جنسی‌بودن رفتارهای زنان می‌زنند، همراه با بهره‌کشی عامدانه‌ی زنان از این سازوکار روان‌شناختی، یک ترکیب بالقوه انفجاری و قوی برای تعارض ایجاد می‌کند. به روشنی می‌توان دید که تفاوت‌های دو جنس از نظر راهبردهای جنسی، منجر به تعارضاتی بر سر میزان تمایل برای نزدیکی جنسی می‌شود، بطوریکه از سمت مردان این احساس می‌شود که زنان با رفتارشان آنها را به سمت خود می‌خوانند و از سمت زنان اینطور احساس می‌شود که آن مردان، بیش از اندازه برای آمیزش اصرار می‌کنند.

### فریبکاری در مورد میزان تعهد

یک جلوه‌ی دیگر از تعارض بر سر دسترسی جنسی، از پژوهش‌های انجام‌شده بر روی میزان فریبکاری در دو جنس بدست می‌آید. برای نمونه، بسیاری از مردان تایید می‌کنند که تابحال دست‌کم یکبار عامدانه زنی را در مورد میزان تعهد عاطفی جنسی‌شان فریب داده‌اند. وقتی از 112 دانشجوی مذکر پرسیده شد آیا تابحال شده که در ابراز احساسات‌شان به یک زن اغراق کرده باشند تا بتوانند با او آمیزش کنند 71% از این افراد اعلام کرد که چنین کاری انجام داده‌اند درحالی‌که تنها 39% از زنان تابحال چنین کرده بودند. (Buss, 1994b; Haselton, Buss, Oubaid, & Angleitner, 2005) در پژوهشی دیگر، زنان از تجربیات واقعی‌شان در مورد فریبکاری‌های مردان در روابط صحبت کردند: (اعداد داخل پرانتز، درصدی از زنان را نشان می‌دهد که چنین موردی را تجربه کرده‌اند):

- به دروغ اینطور نشان می‌داد که احساسات محکمی به من دارد. (44%)

- در مورد میزان قابل‌اعتمادبودن، صمیمیت و مهربانی‌اش اغراق می‌کرد. (42%)

- سعی می‌کرد سازگاری ما با یکدیگر را بیش از آنچه واقعاً بود نشان دهد. (36%)

- کاری می‌کرد فکر کنم او احساسات شدیدی به من دارد تا بتواند با من آمیزش کند. (25%) (Haselton et al., 2005)

در جریان روابط جفتی، زنان بیش از مردان بابت تخمین اشتباه در مورد میزان منابع و تعهد جفت بالقوه هزینه می‌دهند؛ به عبارت دیگر، یک مرد اجدادی که در عرصه‌ی جفت‌گزینی انتخاب‌های ضعیفی انجام می‌داد غالباً تنها بخش



اندکی از زمان، انرژی، و منابعش را از کف می‌داد هرچند گاه نیز خشم شوهر حسود یا پدر آن زن گریانش را می‌گرفت. اما اگر یک زن اجدادی انتخاب‌های جفتی ضعیفی انجام می‌داد و نمی‌توانست نیت یا تمایل مردان را برای تخصیص منابع به خودش درست تخمین بزند در خطر این قرار می‌گرفت که بچه‌های تولیدشده را به تنهایی بدنیآ آورده و بزرگ کند.

از آنجاییکه فریب‌خوردن می‌توانسته با خسران‌های فراوانی همراه باشد تعجبی ندارد اگر این در حکم یک فشار انتخابی سنگین برای تکامل توانایی‌های روانی خاصی جهت تشخیص علائم فریبکاری و جلوگیری از وقوعش عمل کرده باشد. نسل‌های امروزی نیز صرفاً در حال تجربه‌ی یک حلقه‌ی دیگر از این زنجیره‌ی بی‌پایانِ مسابقاتِ تسلیحاتی تکاملی بین فریب‌های صورت‌گرفته توسط یک جنس، و تشخیص‌های فریب‌شکن توسط جنس دیگر هستند. به عبارت دیگر، همانطور که تاکتیک‌های فریبکاری ظریف‌تر و پیچیده‌تر می‌شود توانایی تشخیص و مهار این فریب‌ها نیز دقیق‌تر می‌شود.

در زنان، راهبردهایی فریب‌شکن برای محافظت از خویش در برابر فریب‌های مردان تکامل یافته است. وقتی یک زن به دنبال رابطه‌ای متعهدانه است اولین ابزار دفاعی و فریب‌شکنش، تحمیل مناسباتِ معاشره به مرد، و مجبورساختن او به صرف زمان و انرژی به میزانی بیشتر از خواستِ مردان، و همینطور تعهدخواهی از مرد پیش از قبولِ آمیزش است. اصرار بر صرف وقت و به تاخیراندازی آمیزش، به زن فرصت بیشتری برای ارزیابی میزان تعهد یک مرد و تشخیص اینکه آیا او بواسطه‌ی تعهداتِ پیشینش به زنان یا فرزندانِ دیگری متصل است یا نه می‌دهد.

### سوگیری‌های شناختی در ذهن‌خوانی جنسی

دنیای روابط جفتی، دنیایی پیچیده و پرابهام است. افراد در طول زندگی بارها سعی می‌کنند نیات و گرایش‌های عاطفی-هیجانی دیگران را تخمین بزنند تا مثلاً بفهمند تا چه اندازه برای فلان زن جذاب هستند یا آن مرد تا چه اندازه به آنها متعهد است؟ آیا لبخند آن زن حاکی از تمایل جنسی او بود یا صرفاً بخشی از برخورد دوستانه‌اش بود؟ برخی وضعیت‌های روانی نظیر در تب‌وتاب دیگری سوختن بطور عامدانه پنهان می‌شوند و باعث می‌شوند شرایط غیرقطعی‌تر و مبهم‌تر شود و برداشت‌های چندپهلوتری ممکن شود. ما برای فهم نیات و مقاصد پنهانی افراد، تنها به مجموعه سرنخ‌هایی دسترسی داریم که تنها به شکل احتمالی ما را از اعمال دیگری آگاه می‌کند. برای نمونه، حس کردن یک عطر ناشناس بر تن و لباس جفت عاطفی می‌تواند همسرش را به کشف این موضوع حساس کند که آیا این حاصل خیانت جنسی بوده یا از یک گفتگوی گذرا ناشی شده است.

در جریان خوانش ذهن دیگران دو راه برای اشتباه وجود دارد: یکی آنکه ممکن است یک وضعیت روانی ناموجود در دیگری را به اشتباه موجود در نظر بگیریم و مثلاً اینطور نتیجه بگیریم که فرد مقابل نیت جنسی دارد درحالی‌که در واقعیت چنین نبوده است. همینطور ممکن است یک وضعیت روانی موجود را ناموجود در نظر بگیریم و مثلاً تمایلات عاطفی واقعاً موجود دیگری را تشخیص ندهیم. طبق **نظریه مدیریت خطا**<sup>7</sup> بسیار بعید است که پیامدهای هزینه-فایده‌ی این دو نوع تشخیص اشتباه برابر باشد. (Haselton, 2003; Haselton & Buss, 2000, 2003; Haselton & Nettle, 2006) این موضوع را در

<sup>7</sup> Error management theory

نحوه‌ی ساخت دستگاه‌های هشدار دود نیز می‌توان تشخیص داد. این دستگاه‌ها معمولاً نسبت به تشخیص هر میزان اندکی دود بسیار حساس هستند. منطق موضوع این است که هزینه‌های گهگاه آژیرکشی اشتباه، از هزینه‌های فاجعه‌بار عدم‌اعلام یک آتش‌سوزی واقعی بسیار اندک است. «نظریه‌ی مدیریت خطا»<sup>8</sup> (EMT) همین منطق را در مورد پیامدهای هزینه-فایده‌ی موجود در زیست‌مایه‌ی تکاملی بکار برده است.

طبق نظریه‌ی EMT، اگر طی تاریخ تکاملی مکرراً هزینه‌های ذهن‌خوانی اشتباه و صحیح اینقدر متفاوت بوده باشد آنگاه انتظار می‌رود فشارهای انتخابی ناشی از آن، در افراد نوعی کژانگاری و بدبینی شناختی برای کشفِ تقلب ایجاد کرده باشد- درست همانطور که دستگاه‌های هشدار دود جهت‌دار تنظیم شده‌اند تا به هزینه‌ی تولید خطاهای بیشتر، با ضریب خطای پایین‌تری موارد آتش‌سوزی را تشخیص دهند. به همین شکل، نظریه‌ی EMT نیز پیش‌بینی می‌کند سازوکارهای تکاملی ذهن‌خوانی طوری طراحی شده باشند که نسبت به تولید برخی خطاها در مقایسه با دیگر خطاها دارای کژانگاری باشند. در حوزه‌ی جفت‌گزینی نیز دو کژانگاری مرتبط با ذهن‌خوانی بررسی شده‌اند:

■ یک کژانگاری، بیش‌انگاریِ سطحِ تمایل جنسی دیگری‌ست. بطوریکه در مردان نوعی کژانگاری در ذهن‌خوانی زنان تکامل یافته که کارکردش می‌تواند کوچک‌جلوه‌دادنِ هزینه‌های ذهن‌خوانی جنسی اشتباه باشد. EMT با ارائه‌ی تبیینی قوی سعی می‌کند این موضوع را توضیح دهد که چرا وقتی یک زن به مردی لبخند می‌زند یا بازویش را لمس می‌کند یا برای صرفِ یک نوشیدنی به کافه‌ی محل می‌آید مردان رفتارشان را به غلط حاکی از تمایل او برای ارتباط جنسی

<sup>8</sup> Error management theory

تعبیر می‌کنند. جالب است مردانی که خود را صاحب ارزش جفتی بسیار بالا می‌بینند از همه بیشتر مستعد تجربه‌ی این نوع تفسیرهای اغراق‌گونه‌ی جنسی هستند. (Haselton, 2003) همینطور در مردان کم‌پاجو نیز این کژانگاری جنسی، جلوه‌ی برجسته‌تری دارد- هرچه باشد این کژانگاری، با به حداقل رساندن فرصت‌های ازدست‌رفته‌ی مردان در روابط کم‌پا می‌توانسته به زیست‌مایه‌ی آن مرد نفع برساند. (Kohl & Robertson, 2014; Lenton, Bryan, Hastie, & Fischer, 2007; Perilloux et al., 2012)

■ دومین مورد از این کژانگاری‌های ادراکی، شکاکیت تعهدی در زنان است. (Haselton & Buss, 2000) طبق این فرضیه، در زنان نوعی کژانگاری تکامل یافته که سطح تعهد عاطفی مردان به آنها را در اوایل ارتباط کمتر از حد واقعی تعهدمندی آن مرد تخمین بزنند. دستورالعمل این سوگیری برای زن این است که احتمال فریب خوردن از جانب مردانی که از ابراز تعهد به عنوان تکنیکی برای آمیزش‌های گذرا استفاده می‌کنند را به حداقل می‌رساند. برای نمونه، اگر یک مرد، گل یا هدایایی به زن تقدیم کند درجه‌ای که این هدایا در چشم زن خبر از تعهد آن مرد می‌دهد کمتر از میزانی است که توسط شاهدان عینی تخمین زده می‌شود. وجود چنین شکاکیتی در زنان نسبت به تعهدات ابرازشده توسط مردان عجیب نیست، زیرا مردان کم‌پاجو مکرراً سعی در فریب زنان در رابطه با میزان تعهدشان، موقعیت اجتماعی‌شان، و حتی تأمین فرزندان‌شان داشته‌اند (Haselton et al., 2005) و اینها مواردی از تقلب است که زنان در

موردشان بسیار حواس جمع هستند. (Keenan, Gallup, Goulet, & )

(Kulkarni, 1997)

زنان جوان‌تر، در مقایسه با زنان سال‌دارتر، بابت فریب‌خوردن از مردان در مورد میزان تعهدشان چیزهای بیشتری از دست می‌دهند. زنان سال‌دارتر و پسایائسه، نه تنها چیز بسیار کمتری برای از دست دادن دارند بلکه گمان می‌رود چنین بدبینی و شکاکیتی تعهدی از خود نشان نمی‌دهند تا فرصت‌هایی که برای شراکت با مردی که بتواند در پرورش کودکان و نوه‌های آنها نقش ایفا کند از دست نرود. (Cyrus, Schwarz, & Hassebrauck, 2011) پژوهش انجام‌شده در آلمان، وجود این شکاکیت تعهدی را در زنان جوان تایید کرده است درحالی‌که در مجموعه‌ای از زنان سال‌دار در دهه‌ی 50 زندگی‌شان هیچ علائمی از این کژانگاری دیده نمی‌شد. (Cyrus et al., 2011)

نظریه‌ی EMT، چشم‌اندازی جدید و پرحاصل برای مسائل جفتی انسان فراهم کرده و نشان می‌دهد برخلاف باور مرسوم، برخی خطاها و کژانگاری‌های ادراکی، نه نوعی نقص در دستگاه روانی انسان، بلکه سازگاری‌هایی کارکردی هستند. این دیدگاه، توضیح می‌دهد که چرا مردان و زنان درگیر تعارض‌های معینی می‌شوند. برای نمونه، کژانگاری‌های مردان برای ذهن‌خوانی جنسی زنان گاه منجر به آن می‌شود که رفتار مردان ناخواسته رنگ‌وبوی اجبار یا آزار جنسی به خود بگیرد. از این روست که آگاهی از این کژانگاری‌ها و منطق تکاملی ایجادکننده‌شان می‌تواند به مردان و زنان در خوانش دقیق‌تر ذهنیات جفتی یکدیگر کمک کند.

### پس‌زنی جنسی

مردان پیوسته از پس‌زنی جنسی زنان شکایت دارند و منظورشان کارهایی نظیر تمسخر نیاز جنسی مردان، نه گفتن به آمیزش، و با پا پیش کشیدن و با دست پس‌زدن مردان است. البته هر دو جنس در مواجهه با پس‌زده شدن جنسی آزاده می‌شوند، اما آزرده‌گی مردان از این موضوع بطور معناداری بیشتر از زنان است. برای زنان، این پس‌زنی‌های جنسی می‌تواند چندین کارکرد احتمالی داشته باشد:

- یکی حفظ فرصت‌هایشان برای انتخاب مردانی پُریزست‌مایه است که تمایل به مشارکت عاطفی و سرمایه‌گذاری مادی داشته باشند. در این راستا، زنان سرمایه‌ی جنسی‌شان را از برخی مردان دور نگه می‌دارند و آن را بطور انتخابی به برخی مردان دیگر اختصاص می‌دهند.

- دیگر آنکه، با این نوع پس‌زنی جنسی، زنان بر ارزش دارایی جنسی‌شان می‌افزایند و آن را به یک منبع کمیاب تبدیل می‌کنند؛ کمیابی، بهایی را که مردان حاضرند برایش پرداخت کند افزایش می‌دهد؛ البته مشروط به اینکه تنها راه برای مردان جهت دستیابی به فرصت‌های آمیزش از طریق سرمایه‌گذاری سنگین باشد. تحت شرایط کمیابی جنسی، مردانی که فاقد منابع سرمایه‌ای لازم هستند در کم‌وکیف فرصت‌های آمیزشی‌شان نیز ناکام می‌مانند. این عدم‌توازن بین عرضه و تقاضای جنسی، یک زمینه‌ی دیگر برای وقوع تعارض بین دو جنس ایجاد می‌کند؛ بطوریکه گرانروی جنسی زن با راهبرد مرد برای آمیزش‌های سریع‌تر (و با کمترین بندهای عاطفی ممکن) در تداخل قرار می‌گیرد.

- یک کارکرد دیگر این نوع پس‌زنی جنسی برای زنان، افزودن بر ارزش جفتی خود در چشم مردان است. از آنجاییکه برای اکثر مردان، مطلوب‌ترین زنان طبق تعریف همان غیرقابل‌دسترس‌ها هستند زنان

گاه با محروم‌سازیِ مردان، سعی در افزایش جذابیت و مطلوبیت‌شان در چشم مردان می‌کنند. (Buss, 2003)

■ آخرین کارکرد احتمالی مانع‌تراشی جنسی، دست‌کم در ابتدای رابطه، ترغیبِ مرد برای ارزیابی آن زن به عنوان یک جفت دیرپا و متعهد است؛ درحالی‌که پذیرش جنسیِ زود هنگام، گاه باعث می‌شود مرد، آن زن را به عنوان یک جفت کم‌پا و گذرا در نظر بگیرد، یا او را بیش از اندازه چندآمیز و آمیزش‌پذیر قلمداد کند؛ و اینها خصوصیاتِ ست که در مردانِ دیرپا جو و تعهد طلب دافعه ایجاد می‌کند.

### تهاجم جنسی، بهره‌کشی جنسی، و پدافندهای تکامل‌یافته در زنان

در این بخش، به بررسی رفتارهای جنسیِ تهاجمی در مردان و پادافزارهای تکامل‌یافته در زنان برای دورماندن از آن می‌پردازیم. ابتدا بحث را با بررسی مسئله‌ی آزار جنسی آغاز می‌کنیم، سپس به اختلاف‌نظرها پیرامون ریشه‌های تکاملیِ تجاوز جنسی در مردان می‌پردازیم، و سرانجام شواهدی را بررسی می‌کنیم که در رابطه با تکاملِ پادافزارهای ضدتجاوز در زنان ارائه شده است.

### آزار جنسی

کشمکش دو جنس بر سر مسائل جنسی، تنها در بافتار روابط رفاقتی و زناشویی رخ نمی‌دهد بلکه در محیط کاری نیز افراد تمایلات‌شان برای روابط کم‌پا و دیرپا را دنبال می‌کنند. آزار جنسی، به عنوان "توجه جنسی به فرد از جانب دیگر افرادِ حاضر در محیط کاری علاوه بر عدم رضایتش" تعریف می‌شود. (Terpstra & Cook, 1985) آزار جنسی می‌تواند از اشکالِ خفیف نظیر خیره‌شدن به دیگری علاوه بر میل او و/یا اظهارنظرهای جنسی، تا تجاوز بدنی نظیر تلاش برای لمس

پستان‌ها، باسن، یا اندام جنسی آن زن متغیر باشد. آزار جنسی، تعارضات آشکاری بین دو جنس ایجاد می‌کند و ماحصل تفاوت‌های روانی تکاملی مردان و زنان با یکدیگر است. (Browne, 2002, 2010) آزار جنسی، معمولاً با این امید از جانب فرد صورت می‌گیرد که نهایتاً بتواند منجر به یک ارتباط جنسی کم‌پا شود هرچند گاهی نیز به دلایل دیگری نظیر اعمال قدرت یا جستجوی روابطی از نظر عاطفی ماندگار صورت می‌گیرد. ویژگی‌های معمول قربانیان، نظیر جنسیت، سن، وضعیت زناشویی، میزان جذابیت ظاهری، و همینطور نوع واکنش‌شان به پیش‌روی‌های جنسی ناخواسته‌ی دیگری و همینطور موقعیت‌هایی که این آزارها رخ می‌دهد همگی از این دیدگاه حمایت می‌کند که آزار جنسی، ماحصل راهبردهای جنسی متفاوتی است که در مردان و زنان تکامل یافته است. یک مطالعه بر روی 1199 دانش‌آموز دبیرستانی در نروژ دریافت که بیشتر موارد آزار جنسی از جانب مردان کم‌پاجو صورت می‌گیرد. (Kennair & Bendixen, 2012)

قربانیان آزار جنسی معمولاً زنان هستند. در یک مطالعه بر روی دادخواست‌های موجود در بخش حقوق بشر دپارتمان ایلینویز معلوم شد طی یک بازه‌ی دو ساله، زنان 76 مورد شکایت مبنی بر آزار جنسی ارسال کرده بودند درحالی‌که تنها 5 مورد توسط مردان ارسال شده بود. یک مطالعه‌ی دیگر بر روی 10644 کارمند دولتی در آمریکا دریافت که 42% از زنان، اما تنها 15% از مردان، آزار جنسی را در نقطه‌ای از زندگی کاری‌شان تجربه کرده بودند. (Gutek, 1985) از بین شکایت‌های مربوط به آزار جنسی که در یکی از ایالت‌های کانادا ثبت شده بود 93 مورد توسط زنان و تنها 2 مورد توسط مردان صورت گرفته بود. می‌توان گفت زنان عموماً قربانیان آزار جنسی و مردان عموماً عاملان آن هستند. با این وجود، با توجه به آنکه زنان، در مقایسه با مردان، در



اثر اصرارهای جنسی و تهاجم جنسی، آشفستگی و ناراحتی بیشتری را تجربه می‌کنند محتمل است یک تجربه‌ی آزار جنسی مشابه، زنان را در مقایسه با مردان بیشتر آزرده سازد. (Buss, 2003; Colarelli & Haaland, 2002; Rotundo, 2001; Nguyen, & Sackett, 2001)

اگرچه هر زنی ممکن است هدف آزار جنسی قرار گیرد اما قربانیان بطور معناداری از بین زنان جوان، از نظر ظاهری جذاب، و مجرد هستند. زنان بالاتر از 45 ساله، به احتمال بسیار کمتری در مقایسه با زنان جوان‌تر آزار جنسی را تجربه می‌کنند. (Studd & Gattiker, 1991) یک پژوهش دریافت زنان بین سن 20 و 35، درحالی‌که تنها 43% از نیروی کار را تشکیل می‌دادند 72% از شکایت‌های آزار جنسی را به خود اختصاص می‌دهند؛ در مقابل، زنان بالاتر از 45 ساله که 28% از نیروی کار را شامل می‌شدند تنها 5% از این شکایات را صورت داده بودند. علاوه بر این، زنانی که تمایل به تعقیب یک راهبرد جفتی کم‌پا داشتند احتمال بیشتری دارد آزار جنسی را تجربه کنند. (Kennair & Bendixen, 2012)

واکنش‌ها به آزار جنسی از همان منطقی پیروی می‌کند که توسط نظریه‌ی تداخل راهبردی پیش‌بینی می‌شود. وقتی از مردان و زنان پرسیده شد در صورتیکه همکارشان از آنها درخواست آمیزش کند چه احساسی خواهند داشت 63% از زنان اعلام کردند که آن را توهین می‌دانند و تنها 17% اعلام کردند که از این موضوع، احساس شهوتناکی به آنها دست خواهد داد. اما واکنش‌های مردان کاملاً متضاد بود. تنها 15% از مردان اعلام کردند که آن را نوعی اهانت به خود می‌دانند و 67% اعلام کردند که چنین پیشنهادی برایشان اغواکننده خواهد بود. این یافته‌ها، از نظریه‌ی تداخل راهبردی حمایت می‌کند.

با این وجود، از قرار معلوم، میزان ناخشنودی تجربه‌شده توسط زنان پس از پیش‌روی‌های جنسی جنس مخالف، تا حدی به وضعیت فرد آزارگر نیز بستگی

دارد. در یک مطالعه، از 109 زن دانشجو خواسته شد تا معلوم کنند تا چه اندازه از پافشاری‌های جنسی مرد ناشناسی که وضعیت شغلی‌اش پایین‌تر یا بالاتر از آنها باشد آزرده خواهند شد. (Buss, 2003) در یک مقیاس 7 نمره‌ای، زنان به میزان ناخشنودی‌شان از پیش‌روی‌های جنسی مردان چنین امتیاز دادند: کارگران ساختمان (4.04)، رفتگران (4.32)، زباله‌جمع‌کن‌ها (4.19)، و خدمه‌ی پمپ‌بنزین (4.13)، دانشجویان سال اول پزشکی (2.65)، دانشجویان فارغ‌التحصیل (2.80)، یا ستارگان موسیقی راک (2.71). به این وجود، جایگاه اجتماعی و قدرت با یکدیگر در تعامل قرار دارند، بطوریکه زنان، اعمال آزارگونه و اعمال قدرت از جانب مردی پایین‌رتبه را از همه آزارنده‌تر می‌یابند. (Colarelli & Haaland, 2002)

### بهره‌کشی جنسی و سرنخ‌های بهره‌کش‌پذیری جنسی

یک خط جدید از پژوهش‌ها به بررسی راهبردهای مردان برای بهره‌کشی جنسی و پادافزارهای متقابلاً تکامل‌یافته در زنان پرداخته است. یک فرض مقدم این است که در مردانی که یک راهبرد جنسی اجبارگونه (مثلاً استفاده از آهرم فشار یا فریفتن) را تعقیب می‌کنند سازگاری‌هایی برای تشخیص سرنخ‌های حاکی از بهره‌کش‌پذیری جنسی و همین‌طور جذابیت جنسی تکامل یافته است. محققان ابتدا به شناسایی سرنخ‌های بهره‌کش‌پذیری جنسی پرداختند و در این راستا، سرنخ‌های روان‌شناختی (مثلاً خجالتی‌بودن، توانایی شناختی پایین، دیدگاه‌های جنسی‌پذیرا)، سرنخ‌های بدنی ناشی از ناتوانی (مثلاً مست‌بودن، یا خستگی)، و سرنخ‌های ظاهری (مثلاً جثه‌ی بدنی کوچک، یا طول گام‌های کوتاه‌تر) را شناسایی کردند. (Goetz, Easton, Lewis, & Buss, 2012) یک پژوهش متعاقب نشان داد که مردان، تعدادی از سرنخ‌های بهره‌کش‌پذیری جنسی- نظیر

مست بودن زن، سهل انگاری، خواب آلودگی، قراردادن در وضع بدنی گشوده و باز، و پوشیدن لباس های بدن نما- را در گرماگرم روابط کمپاجو، اما نه در جریان جستجوی جفتِ دیرپا، جذاب می یابند. (Goetz et al., 2012)

یک پژوهش دیگر نشان داد در بین مردان بی جفت، مردان کمپاجو در مقایسه با مردان دیرپاجو، زنانِ واجد این سرنخ ها را از نظر جنسی بهره کش پذیرتر تلقی می کنند. (Lewis, Easton, Goetz, & Buss, 2012) جذب شدنِ مردان به زنانی که سرنخ های بهره کش پذیری از خود نشان می دهند احتمالاً راهبردی برای توجه به زنانی ست که از نظر جنسی از همه در دسترس تر هستند.

اما قطعاً نباید پنداشت که زنان، در این عرصه موجوداتی منفعل یا قربانیانی درمانده هستند. از پژوهش های انجام شده، یافته هایی بدست آمده که نشان می دهد زنانی که راهبردِ جفتی کمپا را دنبال می کنند در عمل از این موضوع به نفع خود بهره می برند و عامدانه به عنوان یک تاکتیک جفتی، از خود سرنخ هایی حاکی از بهره کش پذیری جنسی نشان می دهند. (Goetz, Easton, & Meston, 2014) این اهداف جفتی می تواند جذب کردنِ مردی بسیار مطلوب برای ارتباطِ کمپا، و سپس تبدیلِ آن ارتباط به یک ارتباط جفتی متعهدانه و دیرپا تر باشد- راهبردی که گاه به آن تکنیکِ «گیاه گوستخوار»<sup>9</sup> گفته شده است. (Buss, 2003) بالاینکه هنوز به پژوهش های بسیار بیشتری نیاز است اما این یافته های ابتدایی، از تکاملِ همزمان راهبردهای بهره کشی جنسی در مردان و پادفزارهای تکامل یافته در زنان برای بهره کشی از تمایلات جنسی بهره کشانه ی مردان در راستای اهداف جفتی خودشان خبر می دهد.

---

<sup>9</sup> Bait-and-switch

### تهاجم جنسی

تهاجم جنسی یکی از راهبردهایی است که مردان برای به حداقل رساندن سرمایه گذاری شان در جریان دسترسی جنسی از آن بهره می گیرند-هرچند این راهبرد حامل هزینه های نظیر طرد شدن و آسیب به اعتبار فرد است. نمونه هایی از تهاجم جنسی می تواند اصرار مرد برای نزدیکی جنسی یا انجام زوری این کار بدون رضایت متقابل، و یا لمس بدن یک زن بدون اجازه ی او باشد. در یک مطالعه، از زنان دانشجو خواسته شد تا به 147 رفتار بالقوه ناراحت کننده ی مردان، در یک مقیاس 7 نمره ای (از 1 به معنای عدم احساس ناراحتی) تا 7 (به شدت ناراحت کننده) امتیاز دهند. (Buss, 1989b) در این رتبه بندی، زنان به رفتار جنسی تهاجمی بطور میانگین امتیاز 6.5 دادند. برای زنان، هیچ یک از دیگر رفتارهای مردان، از جمله بدرفتاری کلامی و بدرفتاری های بدنی غیرجنسی به اندازه ی تهاجم جنسی ناراحت کننده نبود- این یافته ای است که بطور مستقل در پژوهش انجام شده بر روی افراد هلندی نیز تایید شد. (Aleva, 2003; ter Laak, Olthof, & )

در تقابلی آشکار بنظر می رسد که مردان، چنانچه زنی از نظر جنسی تهاجمی عمل کند حداقل آزرده گی را تجربه می کنند و چنین رفتاری را قابل تحمل تر از بسیاری از دیگر رفتارهای ناراحت کننده می بینند. برای نمونه، در همان مقیاس هفت نمره ای، مردان به تجربه ی رفتار جنسی تهاجمی از جانب یک زن امتیاز 3.02 دادند که به معنای تنها اندکی آزارنده بود. در مقابل، دیگر رفتارهای آزارنده نظیر خیانت ورزی جفت، یا بدرفتاری کلامی و بدنی زن، برای مردان ناراحتی بسیار بیشتری به همراه می آورد- (به ترتیب 6.04 و 5.55)

یک تفاوت مشکل ساز بین مردان و زنان این است که مردان، پیوسته میزان آزرده گی زنان از رفتارهای جنسی تهاجمی را کمتر از واقعیت تخمین می زنند.

وقتی از مردان خواسته شد تا میزان تاثیر منفیِ چنین رفتارهایی بر زنان تخمین بزنند مردان در یک مقیاس هفت‌نمره‌ای به آن امتیاز 5.8 دادند که بطور معناداری پایین‌تر از امتیازهای خودِ زنان (6.5) بود. این یک منبع هشداردهنده از تعارض بین دو جنس است و نشان می‌دهد برخی مردان صرفاً به دلیلِ درکِ اشتباهی که از میزان آزارندگیِ این رفتارها برای زنان دارند دست به تهاجم جنسی می‌زنند.

### آیا در مردان سازگاری‌هایی برای تجاوز جنسی تکامل یافته است؟

تجاوز جنسی می‌تواند به عنوان بهره‌گیری از زور یا تهدید جهت دستیابی به آمیزش جنسی تعریف شود. یکی از بحث‌برانگیزترین مباحث در روان‌شناسی تکاملی این است که آیا در مردان سازگاری‌های خاصی جهت رفتارهای جنسیِ اجبارگونه در شرایط معین تکامل یافته است یا اینکه چنین رفتاری صرفاً محصول جانبیِ دیگر سازوکارهای تکاملی است. در «مگس‌های عقربی معمولی»<sup>10</sup>، نرها یک گیره‌ی آناتومیک خاص دارند که صرفاً برای تعدی به جنس ماده تکامل یافته است. (Thornhill, 1980) این درحالی‌ست که این گیره، در دیگر موقعیت‌های جفتی که مگس نر جهت آمیزش با ماده، هدیه‌ی زناشویی کوچکی به عنوان مشوق به مگس ماده تقدیم می‌کند استفاده نمی‌شود. همچنین شواهدی مبنی بر وجود نوعی راهبرد تجاوزگونه در اورانگوتان‌های نر وجود دارد؛ هرچند این می‌تواند در بین پریمات‌ها یک استثنا باشد زیرا طبق شواهد موجود، بونوبوها و شامپانزه‌های نر فاقد چنین راهبرد جفتی اجبارگونه‌ای هستند. (Maggioncalda & Sapolsky, 2002) نظریه‌ی

<sup>10</sup> Scorpionfly (Panorpidae)

«سازشی بودنِ تعدی» مدعی‌ست فرایند انتخاب در جهت ترجیح نرهایی عمل کرده که در موقعیت‌های معینی دست به تجاوز می‌زده‌اند. طرفداران این نظریه، این فرضیه را پیش کشیده‌اند که در این زمینه، دست‌کم 6 سازگاری تخصصی ممکن است در ذهن مردان تکامل یافته باشد: (Thornhill & Palmer, 2000)

- ارزیابی مردان از میزان فراهم‌بودن شرایط برای تعدی (مثلاً حین جنگ یا در بافتارهای غیرجنگی که زن، فاقد محافظت شوهر یا خویشاوندان‌شان است)
- یک «کلید» حساس به موقعیت که مردان از نظر جفتی محروم را به رفتار تجاوزگونه برمی‌انگیزد. (مثلاً نرهای پایین‌رتبه‌ای که در فضاهای معمول جفت‌گزینی سرشان بی‌کلاه می‌ماند).
- نوعی ترجیح برای انتخاب قربانیان زایا
- افزایش میزان تولید اسپرم در انزال‌های مربوط به تجاوز در مقایسه با میزانی که در آمیزش‌های توافقی رخ می‌دهد.
- تجربه‌ی برانگیختگی جنسی هنگام استفاده از زور یا مقاومت مونث برای آمیزش توافقی.
- تجاوز زناشویی در موقعیت‌هایی که احتمال رقابت اسپرمی وجود داشته باشد. (مثلاً وقتی شواهدی برای اطمینان‌یابی یا بدگمانی نسبت به خیانت جنسی ماده وجود دارد).

در مقابل، نظریه‌ی «تجاوز به مثابه‌ی محصول جانبی» اینطور عنوان می‌کند که تجاوز جنسی، از جمله محصولات جانبی طراحی‌نشده و انتخاب‌نشده‌ی دیگر سازوکارهای تکاملی است. از جمله، رفتارهای سازشی نر برای تجربه‌ی تنوع جنسی، آمیزش بدون صرفِ منابع، و نوعی گوش‌بزدلی برای بهره‌گیری از

فرصت‌های جنسی، و ظرفیتِ عمومی برای استفاده از تهاجم بدنی جهت دستیابی به خواسته‌ها. (Symons, 1979)

متأسفانه، هنوز شواهد روشنی در حمایت از این یا آن نظریه وجود ندارد. تجاوز جنسی یک اتفاق شایع در زمان جنگ‌ها است اما کارهای تهاجمی دیگری همچون دزدی، آسیب به دارایی‌ها، و بی‌رحمی نسبت به افراد بازنده نیز اموری شایع هستند. باید دید آیا برای هریک از این رفتارها نوعی سازگاری تخصصی وجود دارد یا آنکه آنها صرفاً محصول جانبی دیگر سازگاری‌های رفتاری هستند. هنوز مطالعات تعیین‌کننده و دقیقی در این مورد انجام نشده است.

تجاوزکاران بیش از همه تمایل دارند زنان جوان و حاضر در بازه‌ی سنی تولیدمثلی را هدف قرار دهند. در واقع، حدود 70% از قربانیان تجاوز جنسی در رده‌ی سنی 16 تا 35 سال قرار دارند. (Thornhill & Thornhill, 1983) یک مطالعه‌ی دیگر بر روی تهاجمات جنسی صورت‌گرفته حین سرقت‌ها دریافت که سارقان مذکر در همه‌ی سنین بیشتر از همه احتمال داشت که زنانی متعلق به بازه‌ی سنی 15 تا 29 ساله را مورد تجاوز قرار دهند. (Felson & Cundiff, 2012) با این وجود، این حقیقت که تجاوزکاران تمایل به انتخاب زنان جوان و زایا دارند شاهد تعیین‌کننده‌ای بر له یا علیه نظریه‌های موجود در باب تجاوز محسوب نمی‌شود، چراکه این تمایل می‌تواند حاصل همان ترجیحات تکامل‌یافته در مردان برای فهم سرنخ‌های زایایی زنان در بافتارهای معمول جفت‌گزینی باشد (ن.ک فصل 5) و نمی‌توان آن را شاهی از وجود هر نوع سازگاری خاص در مردان برای دست‌زدن به تجاوز در نظر گرفت.

### تفاوت‌های فردی در میزان گرایش به تجاوز

از قرار معلوم، مردان در میزان گرایش‌شان برای تجاوزکردن، با یکدیگر تفاوت دارند. در یک پژوهش، از مردان خواسته شد تصور کنند اگر برایشان امکان آمیزش زوری با زنی که مایل به آمیزش نیست فراهم شود و هیچ احتمالی برای اینکه این موضوع بعدها کشف شود وجود نداشته باشد آنها چه خواهند کرد؟ در یک پژوهش، 35% اعلام کردند احتمال تجاوز تحت این شرایط برایشان صفر نیست، هرچند در اکثر موارد، این احتمال اندک بود. (Malamuth, 1981; Young & Thiessen, 1992) اگرچه این آمار و ارقام‌ها هشداردهنده است اما حمایت روشنی از نظریه‌ی سازشی‌بودنِ تجاوز نمی‌کند. اتفاقاً اگر این نتایج به شکل معمول تفسیر شوند صرفاً نشان می‌دهند بخش اعظم مردان، تجاوزکارانی بالقوه نیستند.

### اجبار جنسی: بخشی از راهبرد «تاریخ زندگی» در بخشی از مردان

در یک زیردسته‌ی کوچک از مردان، تجاوز جنسی می‌تواند بخشی از یک راهبرد «تاریخ زندگی» باشد که مشخصه‌هایش سطوح بالایی از روان‌آزاری (سایکوپاتی)، تعقیب یک راهبرد جفتی کم‌پا، فقدان همدلی، و «مردانگی خصمانه» بویژه نسبت به زنان است. (Figueredo, Gladden, & Beck, 2010; Gladden, Sisco, & Figueredo, 2008; Lalumiere, Harris, Quinsey, & Rice, 2005; Malamuth, Huppert, & Paul, 2005) ملاموت مدعی شده این مردانگی خصمانه به این زیرگروه از مردان اجازه می‌دهد از احساس همدردی یا همدلی با قربانی که ممکن بود آنها را از بکارگیری رفتار تهاجمی باز دارد فارغ باشند. شرایط آزمایشگاهی نشان داده اکثر تجاوزکاران دارای سطح بسیار بالایی از برانگیختگی جنسی هستند. این از روی میزان حساسیت آلت افراد در واکنش



به داستان‌ها و تصاویر حاوی خشونت جنسی سنجیده می‌شد. درحالی‌که در تعداد بسیار کمتری از افراد غیرتجاوزکار این سطح از برانگیختگی دیده می‌شود. (Lalumiere et al., 2005) همچنین بنظر می‌رسد بسیاری از تجاوزکاران دارای یک راهبرد متمایز در تاریخ زندگی‌شان هستند- آنها فعالیت جنسی را در سنی زودتر از دیگران آغاز می‌کنند، تجربیات جنسی بسیار متنوع‌تری دارند، و متمایل به انجام طیفی از جرایم غیرجنسی نظیر دزدی و رفتارهای تهاجمی هستند. تمامی این یافته‌ها از این احتمال پرده برمی‌دارد که یک زیرمجموعه از مردان بطور خاصی نه مستعد رفتارهای تجاوزی، بلکه بطور کلی تعقیب یک راهبرد زندگی مبتنی بر فعالیت‌های مجرمانه و ضداجتماعی باشند. (Lalumiere et al., 2005)

### فرضیه‌ی محرومیت جفتی

طبق فرضیه‌ی محرومیت جفتی، مردانی که از دسترسی جنسی به زنان محروم هستند به احتمال بیشتری از تاکتیک‌های جنسی تهاجمی استفاده می‌کنند. (Lalumiere, Chalmers, Quinsey, & Seto, 1996; Quinsey & Lalumiere, 1992; Thornhill & Thornhill, 1983, 1995) شاید در مردان نوعی راهبرد جفتی بافتارمحور تکامل یافته باشد که به هنگام ناتوانی در جفت‌یابی از طریق ابزارهای معمول جفت‌گیری و به تبعش تجربه‌ی محرومیت، آنها را به استفاده از تاکتیک‌های جنسی تهاجمی برای جلوگیری از محرومانی مطلق سوق می‌دهد.

این فرضیه بر روی گروهی متشکل از 156 فرد مذکر دگرخواه با میانگین سنی 20 سال مورد سنجش قرار گرفت. (Lalumiere et al., 1996) معیارهای اجبار جنسی شامل اجبار غیربدنی (مثلاً اصرار کلامی برای اینکه زنی علارغم تمایلش حاضر

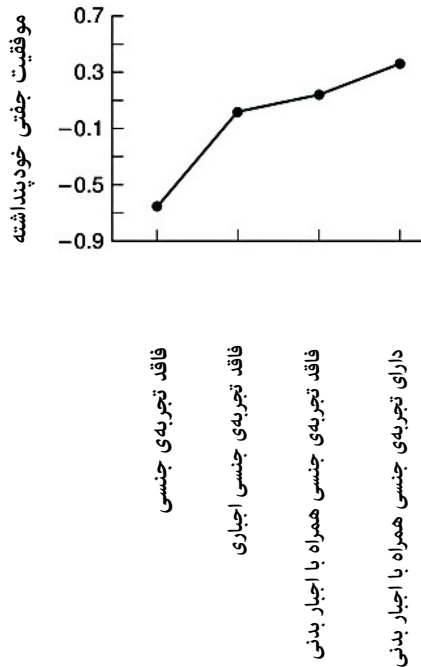
به آمیزش شود) و اجبار بدنی (مثلاً توسل به زور بدنی برای آمیزش با زنی که تمایلی به آمیزش ندارد) بود. همچنین، برای اندازه‌گیری میزان موفقیت جفتی افراد، از قضاوت‌های افراد در مورد این موارد استفاده شد:

- اعضای از جنس مخالف که برایم جذاب هستم به درخواستم پشت می‌کنند.
- از جانب اعضای جنس مخالف تحسین‌های بسیاری دریافت می‌کنم.
- از جانب اعضای جنس مخالف پیشنهادهای جنسی دریافت می‌کنم.
- اعضای جنس مخالف به سمتم جذب می‌شوند.

اما نتایج این پژوهش، با پیش‌بینی فرضیه‌ی محرومیت جفتی در مورد رفتارهای جنسی تهاجمی در تناقض قرار داشت؛ چراکه اتفاقاً مردانی که خود را از نظر جفتی موفق می‌دیدند سوابق بیشتری در رفتار جنسی تهاجمی داشتند. در نمودار 11.2 این موضوع نشان داده شده است. علاوه بر این، مردانی که دستاوردهای مادی آینده‌شان را بالا ارزیابی کرده بودند در مقایسه با مردانی که چشم‌انداز مادی درخشانی برای خود متصور نبودند تمایل بیشتری به استفاده از اجبار بدنی داشتند. یک پژوهش دیگر نیز یک همبستگی مثبت اما نه معنادار بین راهبرد اجبار جنسی و موفقیت جفتی یافت. (Camilleri, 2009, & Tapscott, & Quinsey) و یک پژوهش سوم دریافت مردانی که دست به رفتارهای جنسی تهاجمی می‌زنند همان‌هایی هستند که می‌گویند تعداد جفت بیشتری را در زندگی‌شان تجربه کرده‌اند. (Ellis, Widmayer, & Palmer, 2009) در مجموع، نتایج این پژوهش‌ها نتوانسته حمایتی برای فرضیه‌ی محرومیت جفتی فراهم کند.

### نمودار 11.2- ارتباط میزان موفقیت جفتی خودپنداشته و تهاجم جنسی

شیب نمودار نشان می‌دهد که برخلاف فرضیه‌ی محرومیت جفتی، مردانی که موفقیت جفتی خودپنداشته‌ی بالایی داشتند نمرات بالاتری در رفتارهای اجبارگونه‌ی جنسی داشتند.



Source: Lalumiere, M. L., Chalmers, L. J., Quinsey, V. L., & Seto, M. C. (1996).

A test of the mate deprivation hypothesis of sexual coercion. *Ethology and Sociobiology*, 17, 299–318. Copyright © 1996, with permission from Elsevier Science.

## تجاوزکاران به جفت

حدود 10 تا 26% از زنان مزدوج، تجربه‌ی آمیزش زوری با شوهرشان را با خود یک می‌کشند. (McKibbin, Shackelford, Goetz, & Starratt, 2008) طبق یک فرضیه، این شکل از تجاوز، بیانگر یک سازگاری برای رقابت اسپرمی‌ست؛ بطوریکه مردانی که در معرض خیانتِ همسر قرار گرفته یا به این موضوع مظنون هستند از آمیزش‌های زوری به مثابه‌ی نوعی جنگِ اسپرمی با اسپرم‌های موجود از نرهای رقیب استفاده می‌کنند. (فرض بر این است که مردان، از خاستگاه تکاملی این عمل اطلاع آگاهانه‌ای ندارند.) (Goetz & Shackelford, 2009) دو مطالعه‌ی پژوهشی این موضوع را تایید می‌کند و نشان می‌دهد مردانِ مطمئن یا مظنون به خیانتِ جفت، در مقایسه با دیگر مردان، به احتمال بیشتری در رابطه‌ی زناسویی‌شان از طیفی از تاکتیک‌های اجبار جنسی از جمله آمیزش زوری استفاده می‌کنند (2009)؛ یک پژوهش دیگر نیز نشان داده وجود سرخ‌های حاکی از خیانتِ همسر، احتمال استفاده‌ی شوهر از اجبار جنسی را افزایش می‌دهد. (Camilleri & Quinsey, 2009a)

با این وجود، تمامی مردانی که نسبت به شریک‌شان بدگمانی جنسی پیدا می‌کنند متوسل به اجبار جنسی نمی‌شوند. یک پژوهش دریافت که تجاوزکاران به جفت، واجد روان‌آزاری بیشتری بودند که این از پیش‌بینی‌های نظریه‌ی تاریخ زندگی در باب تفاوت‌های افراد در احتمال انجام تجاوز حمایت می‌کند. (Camilleri & Quinsey, 2009b; Figueredo et al., 2010) یک پژوهش دیگر نشان می‌دهد تنها مردانی که خود را از نظر جفتی برابر یا بالاتر از جفت‌شان می‌بینند و در عین حال، در معرض خیانتِ جفت‌شان قرار می‌گیرند متوسل به رفتارهای جنسی زوری می‌شوند. (Starratt, Popp, & Shackelford, 2008) درحالی‌که در مردانی که خود را از نظر ارزش جفتی پایین‌تر از همسرشان می‌بینند ارتباطی

بین احساس خیانت جفت و استفاده از تاکتیک‌های اجبار جنسی دیده نشده است. در مجموع، اگرچه برای فرضیه‌ی «تجاوز به همسر: نوعی رقابت اسپرمی» برخی حمایت‌های پژوهشی پیدا شده اما نیاز است با ملاحظه‌ی تفاوت‌های افراد از منظر تاریخ زندگی (مثلاً ابتلا به روان‌آزاری) و ارزش جفتی نسبی، این تبیین غنی‌تر شود.

حدوداً سه دهه قبل، دونالد سیمونز عنوان کرد با داده‌های موجود به هیچ عنوان نمی‌توان نتیجه گرفت که تجاوز جنسی، "نوعی سازگاری زیستی در جنس مذکر انسان است." (Symons, 1979, p. 284) اما امروز نیز یافته‌ها وضع بهتری ندارند هرچند شواهد خوبی وجود دارد که نشان می‌دهد بین مردان از نظر میزان استعداد برای انجام تجاوز جنسی تفاوت‌های فردی وجود دارد. افراد روان‌آزار که در تاریخ زندگی راهبردی بهره‌کشانه در پیش می‌گیرند بنظر می‌رسد زمینه‌ی خاصی برای استفاده از اجبار جنسی دارند- هم در قبال افراد غریبه و هم هنگام بدگمانی جنسی به جفت‌شان.

### آیا در زنان پادافزارهایی ضد تجاوز تکامل یافته است؟

اگرچه بر سر تبیین مسئله‌ی تجاوز مجادلاتی وجود دارد و این مباحثات بر محور انگیزه‌های مردان می‌چرخد اما به همان اندازه ضروری‌ست قربانیان تجاوز نیز مورد بررسی قرار گیرند. نکته‌ای که تمامی دیدگاه‌های نظری بر سر آن توافق دارند این است که تجاوز جنسی، رخدادی یک‌سویه است و غالباً هزینه‌های سنگینی بر قربانی تحمیل می‌کند. برای درک این موضوع، نیازی به طراحی یک نظریه‌ی رسمی نیست اما آنچه اهمیت دارد بررسی این نکته است که چرا تجاوز جنسی در چشم قربانیان اتفاقی به این اندازه آزارنده و فاجعه‌بار است. از چشم‌انداز تکاملی، اولین هزینه‌ی تجاوز برای قربانی، از بین رفتن توان

انتخاب‌گری جفتی زنان است که یک بخش اساسی از راهبردهای جنسی زنان محسوب می‌شود. (ن.ک. فصل 4) زنی که مورد تجاوز قرار می‌گیرد در خطر بارداری ناخواسته و بی‌موقع توسط مردی می‌شود که خودش انتخاب نکرده است. علاوه بر این، قربانیان تجاوز بواسطه‌ی آسیبی که به اعتبار و مطلوبیت آینده‌شان در بازار جفتی وارد می‌آید در خطر سرزنش و تنبیه دیگران نیز قرار دارند. اگر آنها در همان زمان در رابطه‌ی جفتی قرار داشته باشند در خطر طردشدن توسط جفت معمول‌شان قرار می‌گیرند. زنان تجاوزشده غالباً از نظر روانی رنج می‌برند؛ احساس تحقیر، اضطراب، ترس، خشم، و افسردگی پس از این رخداد غیرمتداول نیست.

با در نظر گرفتن همه‌ی این هزینه‌های گزاف، چنانچه تجاوز در سرتاسر تاریخ تکامل انسان رخ می‌داده تعجبی ندارد اگر طی فرایند انتخاب، در زنان پادافزارهایی برای دورماندن از این رخدادها تکامل یافته باشد. دقت کنید که این موضوع، ربطی به این ندارد که آیا در مردان سازگاری‌های معینی برای تجاوز تکامل یافته است یا نه. چراکه حتی اگر تجاوز جنسی، اساساً یک محصول جانبی دیگر سازوکارهای غیرتجاوزی مردان بوده باشد باز هم برای زیست‌مایه‌ی زنان سودمند بود که صاحب دفاعیاتی ضدتجاوز شوند. در حال حاضر، با تکیه بر اسناد تاریخی و انسان‌شناختی موجود نمی‌توان در زمان به عقب برگشت و با صراحت مدعی شد تجاوز جنسی در همه‌ی تاریخ‌ها و جغرافیاها وجود داشته است. (Buss, 2003; Lalumiere et al., 2005) با اینحال، پژوهش‌ها حاکی از آن است که در بسیاری از فرهنگ‌ها، از اقوام سی‌مای<sup>11</sup> در بخش مرکزی مالزی گرفته تا اقوام کونگ‌سان در بوتسوانا نمونه‌های بسیاری از

---

<sup>11</sup> Semai

تجاوز جنسی مستند شده است. در حقیقت، اقوام آمازونی مطالعه شده توسط توماس گریگور، واژه‌های دقیقی هم برای تجاوز جنسی (antapai) و هم تجاوز گروهی (aintyawakakinapai) دارند. (Gregor, 1985) انسان‌شناس تکاملی، باربارا اسمارتز این شواهد را اینطور جمع‌بندی کرده است: "اگرچه شدت وقوع خشونت مذکر علیه مونث از جایی به جای دیگر متغیر است اما تحقیقات بین‌فرهنگی نشان می‌دهد جوامعی فاقد تجاوز یا رفتارهای تهاجمی مردان علیه زنان استثناء هستند و نه قاعده." (Smuts, 1992, p. 1)

با این اوصاف، باید دید اگر تجاوز جنسی یک نقطه ضعف دائم برای زنان در طول تاریخ بوده چه پادافزارهایی ممکن است در زنان برای کاهش احتمال قربانی شدن تکامل یافته باشد؟ چندین مورد از این پادافزارها فرضیه پردازی شده‌اند:

- شکل‌دهی به اتحادهایی با دیگر نرها به عنوان رفقای خاص برای دریافت محافظت در مواقع لازم. (Smuts, 1992)
- انتخاب جفت بر مبنای برخی ویژگی‌های خاص نظیر جثه‌ی بدنی و سلطه‌ی اجتماعی که دیگر مردان را از تهاجم جنسی به آن زن دور نگه دارد فرضیه‌ی بادیگارد. (Wilson & Mesnick, 1997)
- استفاده از ائتلاف‌های ماده-ماده برای محافظت (Smuts, 1992)
- تجربه‌ی ترس‌هایی خاص که کارکردش ترغیب زنان به دوری‌گزیدن از موقعیت‌هایی‌ست که در آنها خطر تجاوز وجود دارد. (Chavanne & Gallup, 1998)
- دوری از انجام رفتارهای خطرناک حین دوران تخمک‌گذاری به منظور کاهش احتمال تهاجم جنسی در مقطعی که زنان بیش از همه پتانسیل باروری دارند. (Chavanne & Gallup, 1998)

■ تجربه‌ی احساساتی ناخوشایند و دردناک پس از تجربه‌ی تجاوز جنسی که به زنان انگیزه‌ی دوری از تجاوزهای احتمالی در آینده را می‌دهد. (Thornhill & Palmer, 2000)

اگرچه تحقیق در باب پادافزارهای احتمالی زنان به تازگی آغاز شده، اما تا به اینجا بسیار نویدبخش بوده است. برای نمونه، این یافته‌ها نشان می‌دهد زنانی که از قرص‌های دهانی ضدبارداری استفاده نمی‌کنند در بازه‌ی تخمک‌گذاری، در مقایسه با دیگر مقاطع چرخه‌ی قاعدگی‌شان، از فعالیت‌هایی نظیر تنه‌افتن به نوشگاه یا قدم‌زدن در مناطق تاریک بیشتر پرهیز می‌کنند. (Bröder & Hohmann, 2003; Chavanne & Gallup, 1998) احساس ترس از تجاوز جنسی، احتیاط‌های رفتاری را افزایش می‌دهد؛ نظیر خودداری از ملاقات یک‌نفره‌ی مردان غریبه یا مردانی که از نظر جنسی بسیار فعال دیده می‌شوند. یافته‌ها نشان می‌دهد زنان جوان، در مقایسه با زنان سالمند، ترس بیشتری از مورد تجاوز واقع‌شدن تجربه می‌کنند و احتمال بیشتری دارد که از ربوده‌شدن یا مورد سرقت قرارگرفتن ترس داشته باشند- یعنی رخدادهایی که می‌تواند با خطر تجاوز جنسی همراه باشد. (Pawson & Banks, 1993) یک مطالعه بر روی 844 زن در اسلوواکی دریافت که زنان باکره در مقایسه با زنان غیرباکره، پرهیزهای ضدتجاوز بیشتری انجام می‌دهند. (Prokop, 2013) اگرچه هنوز فرضیه‌ی بادیگارد بطور مستقیم مورد سنجش قرار نگرفته اما زنان مزدوج، در مقایسه با زنان مجرد، موارد کمتری از تجاوز را گزارش می‌کنند. (Wilson & Mesnick, 1997) مک‌کین و همکاران (2009) چهار راهبرد رایج زنان برای محافظت از خود در برابر خطر تجاوز را برشمرده‌اند:



1. دوری از مردان غریبه یا خطرناک (مثلاً دوری از مردانی که سابقه‌ی رفتارهای اجبارگونه با زنان را دارند).
2. پرهیز از بروز علائم حاکی از پذیرایی جنسی. (مثلاً خودداری از پوشیدن لباس‌های بدن‌نما)
3. دوری از تنهابودن (مثلاً دورنشدن از دیگران در مکان‌های خلوت)
4. گوش‌بزدگی و هشیاری نسبت به اطراف (مثلاً نگاه‌کردن به اطراف پیش از پیاده‌شدن از اتوموبیل)

زنانی که خود را خوش‌ظاهر نمره داده بودند بطور معناداری احتمال بیشتری داشت که از تنهابودن حذر کنند و آمادگی و هشیاری بالاتری نسبت به اطراف‌شان نشان دهند. (McKibbin, Shackelford, Miner, Bates, & Liddle, 2010)

یک شاخص دیگر، وضعیت ارتباطی زنان است: زنانی که در روابط متعهدانه‌ی دیرپا قرار دارند- در مقایسه با زنان مجرد- به احتمال بیشتری از تنهابودن یا بروز علائم حاکی از پذیرا بودن جنسی حذر می‌کنند.

در مجموع، بسیاری از شواهدی که تا امروز بدست آمده حاکی از وجود پادافزارهای ضدتجاوز در زنان است. با این وجود، هنوز روشن نیست آیا چنین راهبردهایی نهایتاً سازگاری‌هایی تکاملی-تخصصی هستند یا محصولات جانبی سازوکارهای شناختی و هیجانی عمومی‌تر. در هر صورت، با توجه به وقوع نسبتاً بالای تجاوز در محیط‌های امروزی، پژوهش‌های بیشتری برای فهم راهبردهای ضدتجاوز زنان و میزان کارآمدی نسبی هریک از این راهکارها مورد نیاز است.

### تعارض مربوط به حسادت جنسی

جفتی که فرد بدست می‌آورد بایستی حفظ شود تا بتواند ظرفیت‌های تولیدمثلی موجود در فرایند جفت‌گزینی بالفعل شود. اما چندین عامل می‌تواند در جریان محافظت از جفت اختلال ایجاد کند: اولی حضور رقیبان جفتی است یعنی افرادی که سعی در اغوای جفت فرد برای تجربه‌ای کم‌پا یا دیرپا با او دارند. (Schmitt & Buss, 2001) اغوای جفت دیگران، به عنوان یک راهبرد جفتی شایع در سرتاسر فرهنگ‌ها مشاهده شده است. (Schmitt et al., 2004) دومین تهدید (مرتبط) از جانب خیانت جفت می‌آید که می‌تواند به شکل خیانت‌ورزی کم‌پا یا انصراف کلی از رابطه باشد. از آنجاییکه طی تاریخ، این دو تهدید جنبه‌ای سوءسازشی داشته و پیوسته حاضر بوده‌اند طی فرایند انتخاب، در افراد ترجیحاتی برای دورساختن عوامل مزاحم تکامل یافته است تا احتمال خیانت جفت را کاهش داده و فرد بتواند جفتش را در انحصار خود نگه دارد. روان‌شناسان تکاملی معتقدند احساس حسادت جنسی و تاکتیک‌های رفتاری حفظ جفت، در واکنش به این مسائل سازشی تکامل پیدا کرده است و این مسائل سازشی، تا اندازه‌ای برای هر جنس متفاوت از دیگری است. (Buss, 2013;

(Daly, Wilson, & Weghorst, 1982; Symons, 1979)

با توجه به قطعیت والدینی بطور نسبی اندکی که مردان در مقایسه با زنان دارند، در مواقعی که مردان سرمایه‌گذاری هنگفتی بر روی فرزندان‌شان انجام می‌دهند، مسئله‌ی مورد خیانت واقع شدن برایشان بسیار پررنگ‌تر از زنان می‌شود، زیرا اگر یک مرد از جانب همسرش مورد خیانت قرار گیرد عملاً همه‌ی سرمایه و منابعش را صرف پرورش فرزندانِ نر دیگری کرده است. به این شکل، نه تنها سرمایه‌ی خودش را از دست می‌دهد بلکه همچنین سرمایه‌گذاری

شریکش را نیز از دست داده است چراکه حالا تلاش‌های سرمایه‌گذاریِ آن زن معطوف به فرزندانِ مرد دیگری شده است.

به این ترتیب، آن دسته از مردان اجدادی که قادر به حل این مسئله‌ی سازشی نبودند نه تنها مستقیماً در خطر فرصت‌سوزی تولیدمثلی قرار می‌گرفتند بلکه همچنین در خطر از دست دادن اعتبار و موقعیت اجتماعی قرار می‌گرفتند که می‌توانست توانایی‌شان برای جذب جفت‌های دیگر را نیز بطور جدی تحت‌الشعاع قرار دهد. برای نمونه، واکنش معمول به خیانت جنسی در فرهنگ یونان را در نظر بگیرید:

"خیانت همسر، شرمی را برای شوهر به همراه می‌آورد که او را تبدیل به یک کراتاس (Keratas) می‌کند- یعنی بدترین توهین برای یک مرد یونانی که معنایی شبیه به ضعیف و بی‌کفایت دارد. اگرچه عرف جامعه از زن انتظار دارد که بی‌وفایی جنسی شوهر را تحمل کند اما اصلاً نمی‌پذیرد که شوهر، همسر بی‌وفایش را تحمل کند و اگر چنین کند او به عنوان کسی که رفتاری غیرمعقول انجام داده مورد تمسخر قرار می‌گیرد." (Safilios-Rothschild, 1969, pp. 78-79)

تجربه‌ی حسادت جنسی ممکن است به چندین شکل به حل این مسئله‌ی سازشی کمک کند:

- اولاً می‌تواند مردان را نسبت به موقعیت‌هایی که خطر خیانتِ جفت بالاست حساس کند و نوعی حالت هشیاری یا گوش‌بزدگی ایجاد کند.
- دوماً ممکن است مرد را ترغیب کند تا اقداماتی برای دورکردنِ جفتش از تعامل با دیگر مردان صورت دهد.
- سوماً ممکن است باعث شود او تلاش‌های شخصی‌اش را برای جلب رضایت و تأمین خواسته‌های جفتش افزایش دهد تا به این شکل، همسرش انگیزه‌ی کمتری برای خیانت داشته باشد.

■ چهارماً حسادت جنسی ممکن است یک مرد را برای تهدید یا تاراندنِ رقیبانی که به جفتش علاقه‌ی جنسی نشان می‌دهند برانگیزاند. یکی از پیش‌بینی‌های واضح دیدگاه تکاملی این است که حسادت جنسی مرد بیش از همه هنگام مشاهده‌ی تماس‌های جنسی بالقوه‌ی جفتش با دیگر مردان بیدار شود، زیرا چنین تماس‌هایی ست که بیش از همه احتمالِ پدری آن مرد برای فرزندان بدنیا آمده را تهدید می‌کند.

زنان نیز با یک مسئله‌ی سازشی جدی مواجهند. با اینکه خیانت شوهر، قطعیتِ مادری یک زن را بخطر نمی‌اندازد، اما در عین حال، این خطر وجود دارد که آن مرد منابع و سرمایه‌هایش را به سوی زنانی روانه کند که با آنها آمیزش می‌کند و به این شکل، سهم کمتری از توجه، زمان، انرژی و منابعش به او و فرزندان‌ش برسد. به این دلایل، روان‌شناسان تکاملی پیش‌بینی کرده‌اند که حسادت جنسی زنان، بیشتر هنگام مشاهده‌ی سرنخ‌های هر نوع انحرافِ مرد از تعهداتِ دیرپا نظیر درگیری عاطفی با زنی دیگر بیدار شود. (Buss, Larsen, Westen, & Semmelroth, 1992)

### تفاوت‌های بین دو جنس در میزان حسادت جنسی

پیش از آنکه روان‌شناسان تکاملی به تحقیق در این زمینه بپردازند پژوهش‌های تجربی زیادی به بررسی جنبه‌های روانی حسادت جنسی پرداخته بودند. شایع‌ترین یافته این بود که مردان و زنان، از نظر میزان یا تعداد دفعاتی که حسادت جنسی را تجربه می‌کنند با یکدیگر تفاوتی ندارند. اگرچه این مطالعات در نشان‌دادن اینکه هر دو جنس، حسادت‌های دردناکی را تجربه می‌کنند آگاهی‌بخش بودند اما مسئله را بیش از این نشکافته بودند. اما پیش‌بینی

رویکرد تکاملی این است که اگرچه هر دو جنس چنین حسادت را تجربه می‌کنند اما سرخ‌های بیدارکننده‌ی این حسادت در زنان و مردان متفاوت از یکدیگر است. پیش‌بینی می‌شود مردان، وزن نسبتاً بیشتری به سرخ‌های حاکی از خیانت جنسی بدهند درحالی‌که زنان، وزن بیشتری به سرخ‌های حاکی از کاهش سرمایه‌گذاری بلندمدت مرد بر رابطه‌شان (نظیر درگیری عاطفی او با فردی دیگر) نشان دهند. (Buss et al., 1992)

در یک پژوهش که برای سنجش تفاوت‌های مفروض بین دو جنس طراحی شده بود، از 511 دانشجوی کالج خواسته شد تا دو رخداده ناراحت‌کننده را با یکدیگر مقایسه کنند:

الف: جفت‌شان با فردی دیگر آمیزش داشته است.

ب: جفت‌شان از نظر عاطفی با فردی دیگر درگیر شده است. (Buss et al., 1992)

83% از زنان، پیوند عاطفی جفت‌شان با زنی دیگر (خیانت عاطفی) را ناراحت‌کننده‌تر یافتند درحالی‌که تنها 40% از مردان چنین حسی داشتند؛ در مقابل، 60% از مردان، خیانت جنسی جفت‌شان را ناراحت‌کننده‌تر یافتند درحالی‌که تنها 17% از زنان چنین حسی داشتند؛ این یعنی 43% تفاوت بین دو جنس در نوع واکنش‌شان- که با هر استاندارد در علوم اجتماعی بسیار بالاست. برای بررسی میزان عمومیت این یافته‌ها در بین روش‌های علمی متفاوت، 30 مرد و 30 زن به یک آزمایشگاه روان‌فیزیولوژیک آورده شدند. (Buss et al., 1992) برای ارزیابی میزان آشفتگی فیزیولوژیک هنگام تخیل‌ورزی در باب این دو نوع خیانت، محققان الکترودهایی را بر روی ماهیچه‌های بالای ابرو قرار دادند-یعنی مکانی که وقتی افراد چهره در هم می‌کشند و اخم می‌کنند منقبض می‌شود. همچنین بر روی انگشت اول و سوم دست راست الکترودهایی نصب شد تا واکنش‌های الکترودرمال و همین‌طور

میزان تعریق سنجیده شود. علاوه بر این، بر روی شصت دست نیز الکترودهایی نصب شد تا نبض و ضربان قلب اندازه‌گیری شود. سپس از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا تصور کنند به آنها خیانت جنسی (تصور اینکه جفت‌تان با فردی دیگر آمیزش داشته) یا خیانت عاطفی (تصور اینکه جفت‌تان عاشق فردی دیگر شده) شده است. (سعی کنید احساسات و تصاویر این دو سناریو را بطور واضح در ذهن بیاورید.) از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا هرگاه احساسات و تصاویر واضحی در ذهن داشتند یک دکمه را فشار دهند که باعث می‌شد ابزارهای ثبت فیزیولوژیک برای 20 ثانیه فعال شود.

نتیجه نشان داد مردان، در مقایسه با زنان، از تصور خیانت جنسی ناراحتی فیزیولوژیک بیشتری نشان می‌دادند، ضربان قلب‌شان تا نزدیک به 5 ضربه در دقیقه افزایش می‌یافت که تقریباً معادل با نوشیدن متوالی سه فنجان قهوه‌ی قوی بود. همینطور هنگام تفکر در مورد خیانت جنسی، سطح رسانایی پوستی‌شان 1.5 واحد افزایش می‌یافت، اما در واکنش به تصور خیانت عاطفی تقریباً هیچ‌یک از این تغییرات مشاهده نمی‌شد. میزان چین‌های پیشانی نیز همین موضوع را نشان می‌داد، بطوریکه در واکنش به خیانت جنسی این چین‌ها 7.75 واحد میکروولت انقباض نشان می‌داد در مقایسه با تنها 1.16 واحد در واکنش به خیانت عاطفی.

اما در زنان الگوهای متضادی دیده شد. آنها در زمان اندیشیدن به خیانت عاطفی، آشفته‌گی فیزیولوژیک بالاتری نشان می‌دادند. برای نمونه، چین‌های بالای ابروی زنان در واکنش به خیانت عاطفی 8.12 واحد میکروولت افزایش انقباض نشان می‌داد در مقایسه با تنها 3.03 واحد انقباض در واکنش به خیانت جنسی. این تفاوت‌ها در واکنش‌های روانی و تنانی مردان و زنان قویاً از این فرضیه حمایت می‌کند که در انسان‌ها، سازوکارهایی تخصصی و متناسب با آن

دسته از مسائل سازشی که هر جنس بطور مکرر طی تاریخ تکامل با آن مواجه بوده تکامل یافته است.

نقدهایی به تفسیر تکاملی این تفاوت‌ها بین دو جنس در میزان حسادت جنسی وارد شده است. (DeSteno & Salovey, 1996) مثلاً اینطور عنوان شده که خیانت جنسی و خیانت عاطفی غالباً با یکدیگر همبسته هستند. به عبارت دیگر، افراد گرایش به درگیری عاطفی با کسانی دارند که با آنها آمیزش می‌کنند و برعکسش تمایل به نزدیکی جنسی با کسانی دارند که از نظر عاطفی به آنها نزدیک هستند. اما ممکن است **باورهای** زنان و مردان در مورد این همبستگی با یکدیگر تفاوت داشته باشد؛ بطوریکه زنان از کشف رابطه‌ی عاطفی جفت‌شان به این دلیل ناراحتی بیشتری نشان می‌دهند که فکر می‌کنند این به آن معناست جفت‌شان از نظر جنسی نیز با آن فرد درگیر خواهد شد. درحالیکه این را امکان‌پذیر می‌دانند که مردان بدون آنکه از نظر عاطفی درگیر شوند با دیگری آمیزش می‌کنند و از همین روست که تصور آمیزش جفت‌شان با زنی دیگر، برایشان کمتر ناراحت‌کننده است. اما باورهای مردان ممکن است متفاوت باشد. شاید مردان به این دلیل در مورد آمیزش جفت‌شان آشفتگی بیشتری نشان می‌دهند که فکر می‌کنند وقتی جفت‌شان با دیگری آمیزش داشته حتماً با او پیوند عاطفی نیز برقرار کرده است. در مقابل، باور مردان این است که یک زن می‌تواند با مردی دیگر پیوند عاطفی داشته باشد و در عین حال، هرگز با او آمیزش نداشته باشد.

در این راستا، چهار پژوهش انجام‌شده در سه فرهنگ متفاوت به سنجش پیش‌بینی‌های فرضیه‌های رقیب پرداخته است. (Buss et al., 1999) اولین پژوهش، شامل 1122 دانشجوی کارشناسی در یک کالج علوم مقدماتی در جنوب شرقی ایالات متحد بود. سناریوهای اصلی خیانت (Buss et al., 1992) تغییر داده شده

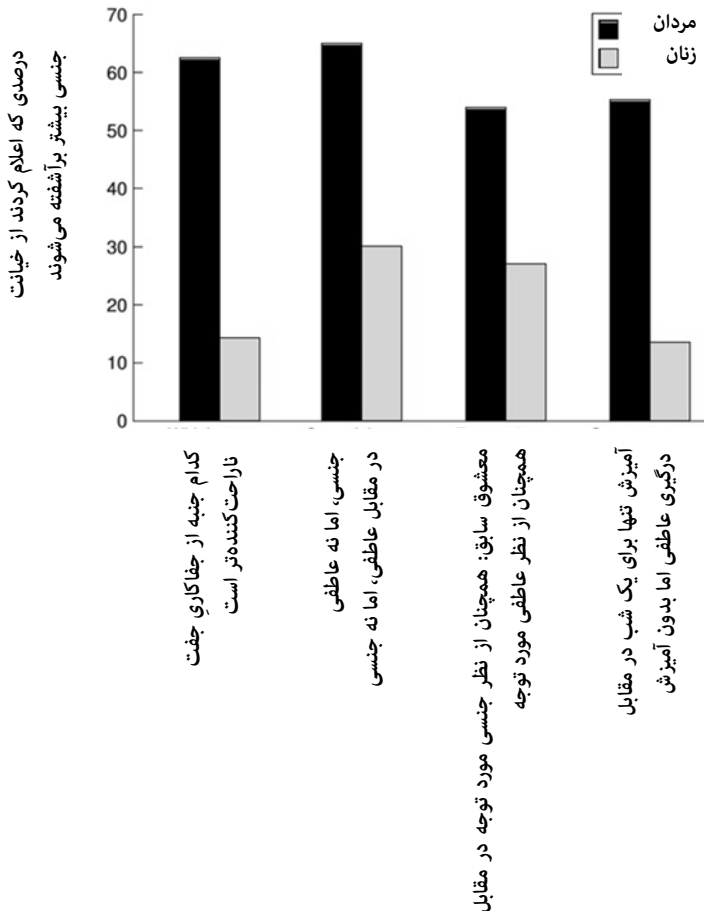
بودند تا تبدیل به دو دسته سناریوهای متضاد درباره‌ی خیانت شوند. از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا میزان ناراحتی‌شان به خیانت جنسی جفت بدون درگیری عاطفی، و درگیری عاطفی جفت بدون خیانت جنسی را اعلام کنند. همانطور که در نمودار 11.3 می‌توان دید همراستا با پیش‌بینی مدل تکاملی، یک تفاوت بزرگ بین دو جنس ظاهر شد. اگر فرضیه‌ی باورها {در مورد نهفته‌بودن بخش عاطفی در بخش جنسی و بالعکس-م} صحیح بود آنگاه نباید در این حالت تفاوتی بین دو جنس دیده می‌شد درحالی‌که چنین نشد.

پژوهش دوم بر روی دانشجویان ایالات متحد صورت گرفت و چهار تست دیگر را نیز برای پیش‌بینی این دو مدل فراهم آورد و برای سنجش موضوع از سه راهبرد متفاوت استفاده کرد. در راهبرد نخست، سناریوهایی نظیر نمونه‌ی بالا ارائه شد. در راهبرد دوم، هر دو نوع خیانت اتفاق افتاده بود و از افراد خواسته می‌شد اعلام کنند کدام جنبه برای‌شان ناراحت‌کننده‌تر است. راهبرد سوم، از یک فرایند آماری برای سنجش نقش باورها و همین‌طور آمیزش جنسی در تعیین میزان برآشتگی افراد از این دو نوع خیانت استفاده کرد. نتایج بدست‌آمده گویا بود و این بار نیز تفاوت‌های بزرگی بین دو جنس پیدا شد- دقیقاً همانطور که توسط مدل تکاملی پیش‌بینی می‌شد. (نمودار 11.3) به واقع، فرقی نمی‌کرد که پرسش‌ها به چه شکل چارچوب‌بندی شده بودند و همین‌طور فرقی نمی‌کرد که کدام راهبرد روش‌شناختی بکار گرفته شده بود و فرقی نمی‌کرد که با چه میزان دقت احتمالات شرطی کنترل شده بود. در هر صورت، تفاوت‌های بین دو جنس دست‌نخورده باقی ماند.



**نمودار 11.3-** چهار تست انتقادی برای مقایسه‌ی فرضیه‌های در مورد تفاوت‌های دو جنس در کم‌وکیف حسادت.

نمودار نشان می‌دهد که تفاوت‌های دو جنس در واکنش به خیانت جنسی در مقابل خیانت عاطفی جفت حتی وقتی از آزمودنی‌ها خواسته می‌شود تا روشن کنند از کدام جنبه از خیانت - وقتی هر دو نوع خیانت رخ داده - بیشتر برآشفته می‌شوند یا هنگامی که این دو نوع خیانت به عنوان حالت‌هایی متضاد و جایگزین یکدیگر ارائه می‌شوند همچنان به قوت خود باقی می‌ماند.



Source: Buss, D. M., Shackelford, T. K., Kirkpatrick, L. A., Choe, J., Hasegawa, M., Hasegawa, T., & Bennett, K. (1999). Jealousy and the nature of beliefs about infidelity: Tests of competing hypotheses about sex differences in the United States, Korea, and Japan. *Personal Relationships*, 6, 125-150. Reprinted with permission of the author.

پژوهش سوم، به تکرار شش دو راهی خیانت بر روی شرکت‌کنندگان بومی یک کشور غیرغربی (کشور گُره) پرداخت. در اینجا نیز تفاوت‌های دو جنس دوباره پدیدار شد و پس از کنترل احتمالات شرطی، تفاوت‌های بین دو جنس همچنان پابرجا باقی ماند. به این ترتیب، فرضیه‌ی تکاملی از این پژوهش نیز سربلند بیرون آمد.

پژوهش چهارم به سنجش پیش‌بینی‌ها در مورد حسادت جنسی و همین‌طور ماهیت باورها در گروهی از ژاپنی‌ها پرداخت. نتایج این بار نیز از فرضیه‌ی تکاملی حمایت می‌کرد. (Buss et al., 1999)

پژوهش پنجم بر روی یک جمعیت کوچک‌مقیاس یعنی اقوام هیمبا در نامیبیا انجام شد و دریافت که جنبه‌های جنسی خیانت هنگامی که هر دو شکل از خیانت رخ داده بود مردان را بیش از زنان برآشفته می‌کرد. (Scelza, 2014)

پژوهش ششم به بررسی واکنش‌های حسادت‌آمیز افراد پس از کشف یک خیانت واقعی پرداخت و دریافت که مردان، بیش از زنان، خواهان دانستن این موضوع بودند که آیا جفت‌شان با آن فرد آمیزش نیز داشته است یا نه. درحالی‌که برای زنان، بیش از مردان، این مهم بود که بدانند که آیا جفت‌شان آن زن را دوست دارد یا نه. (Kuhle, 2011)

با اینکه تفاوت‌های بین دو جنس در میزان اهمیت‌دهی به عوامل بیدارکننده‌ی حسادت جنسی به خوبی مستند شده اما این یافته‌ها همچنان به چالش گرفته

می‌شود. (e.g., DeSteno, Barlett, Braverman, & Salovey, 2002; Harris, 2000, 2005) برخی عنوان کرده‌اند که در عمل چنین تفاوت‌هایی بین دو جنس وجود ندارد و همان سازوکارهای اجتماعی-شناختی عمومی که در مردان و زنان یکسان هستند تبیین بهتری برای حسادت جنسی و عاطفی در مقایسه با فرضیه‌ی تکاملی محسوب می‌شود. (Harris, 2005) برخی دیگر از محققان، نظیر مطرح‌کنندگان اولیه‌ی فرضیه‌ی دوگانگی بنظر می‌رسد باور به دوگانه‌بودن سرشت خیانت را به کلی کنار گذاشته‌اند (DeSteno et al., 2002) و در عوض مدعی شده‌اند تفاوت‌های بین دو جنس از نظر میزان حسادت جنسی واقعی نبوده و ساخته‌پرداخته‌هایی روش‌شناختی هستند، بطوریکه اگر از آزمودنی‌ها خواسته شود تا حین واکنش به سناریوهای حسادت جنسی، یک «بارگذاری شناختی»<sup>12</sup> انجام دهند و مثلاً در دل‌شان از عدد 7 شمارش معکوس انجام دهند تفاوت‌های بین دو جنس ناپدید می‌شود.

با این وجود، این تلاش‌ها برای انکار یافته‌های حاکی از تفاوت‌های بین دو جنس، یا ارائه‌ی تبیین‌های بدیل برای این تفاوت‌ها موفق نبوده است: (Barrett, Frederick, & Haselton, 2006; Buss & Haselton, 2005; Sagarin, 2005; Sesardic, 2003; Ward & Voracek, 2004)

■ اولاً معلوم شده نظریه‌های شناختی-اجتماعی عمومی بر این فرض استوارند که تفاوت‌های بارزی بین زنان و مردان از نظر جنبه‌های روانی حسادت جنسی وجود ندارد؛ و این فرضیست که به وضوح با یافته‌های بدست‌آمده از بیش از صد پژوهش علمی منافات دارد. (Buss, 2013)

---

<sup>12</sup> Cognitive load : در حوزه‌ی روانشناسی شناختی، این اصطلاح اشاره دارد به حجم کلی تلاش ذهنی که در حافظه‌ی کاری استفاده می‌شود-م

■ دوماً پژوهش‌های «بارگذاری شناختی» مبتنی بر یک بدفهمی اساسی در مورد منطق فرضیه‌های تکاملی است؛ چراکه فرضیه‌های تکاملی به هیچ معنا مدعی نیستند واکنش‌ها به حسادت جنسی به شکلی بی‌برو برگرد و صرف‌نظر از عوامل موقعیتی فعال می‌شوند. مثال یک زن گرسنه را در نظر بگیرید که حین جستجو برای یافتن غذا، ناگهان با یک مار سمی روبرو می‌شود و دچار یک «بارگذاری شناختی» می‌شود. قطعاً مشاهده‌ی اینکه این زن پس از مواجهه با بارگذاری شناختی مربوط به مار، احساس گرسنگی‌اش مختل می‌شود شاهدی مبنی بر فقدان یک سازگاری در انسان‌ها برای گرسنگی محسوب نمی‌شود. به همین شکل، مشاهده‌ی اینکه واکنش‌های شرکت‌کنندگان پس از قرارگرفتن در معرض شرایط آزمایشگاهی تغییر می‌کند نافی تفاوت‌های بین دو جنس در میزان حسادت جنسی محسوب نمی‌شود. همانطور که دیگر دانشمندان نشان داده‌اند دستکاری‌های هجمله‌ی شناختی نمی‌تواند عملکرد سازوکارهای تکاملی را باطل کند. (Barrett et al., 2006) به عنوان یک پانویس تاریخی جالب بر این بحث، یک تحلیل مجدد مطالعه‌ی هجمله‌ی شناختی اصلی نشان داد که حتی در آزمودنی‌هایی که تحت هجمله‌های شناختی قرار گرفته بودند همچنان بین دو جنس یک تفاوت معنادار از نظر میزان حسادت وجود داشت. (Sagarin, 2005, p. 68; see also Schützwohl, 2008)

شاید مهم‌تر از جزئیات هر کدام از این مطالعات منفرد، ارزیابی بر مبنای معیار کلیدی در علم باشد- یعنی وزن شواهد و مدارک. (Buss, 2013; Sagarin et al., 2012) در حال حاضر، تفاوت‌های بین دو جنس در کم‌وکیف حسادت

جنسی‌شان با استفاده از طیف وسیعی از روش‌های مختلف آشکار شده است. (جدول 11.1)

جدول 11.1 - سنجش تفاوت‌های دو جنس در میزان حسادت عاطفی-جنسی

| منبع                                                                | تفاوت<br>بین<br>دو<br>جنس | پژوهش                            |
|---------------------------------------------------------------------|---------------------------|----------------------------------|
| de Souza, Verderane, Taira,<br>& Otta, 2006                         | بلی                       | جنسی / عاطفی: برزیل              |
| Brase, Caprar, & Voracek,<br>2004                                   | بلی                       | جنسی / عاطفی: انگلستان           |
| Brase et al., 2004                                                  | بلی                       | جنسی / عاطفی: رومانی             |
| Buss et al., 1999                                                   | بلی                       | جنسی / عاطفی: کره                |
| Buss et al., 1999                                                   | بلی                       | جنسی / عاطفی: ژاپن               |
| Buunk, Angleitner, Oubaid,<br>& Buss, 1996                          | بلی                       | جنسی / عاطفی: هلند               |
| Wiederman & Kendall, 1999                                           | بلی                       | جنسی / عاطفی: سوئد               |
| Shackelford et al., 2004                                            | بلی                       | جنسی / عاطفی: نمونه‌های قدیم     |
| Fernandez, Vera-Villarroel,<br>Sierra, & Zubeidat, 2007             | بلی                       | جنسی / عاطفی: اسپانیا            |
| Fernandez, Sierra, Zubeidat,<br>& Vera-Villarroel, 2006             | بلی                       | جنسی / عاطفی: شیلی               |
| Whitty & Quigley, 2008                                              | بلی                       | جنسی / عاطفی: ایرلند             |
| Groothof, Dijkstra, &<br>Barelds, 2009; Guadagno &<br>Sagarin, 2010 | بلی                       | خیانت‌های اینترنتی: جنسی / عاطفی |

|                                                                                         |     |                                                       |
|-----------------------------------------------------------------------------------------|-----|-------------------------------------------------------|
| Thomson, Patel, Platek, & Shackelford, 2007                                             | بلی | توجه شناختی: عاطفی / جنسی                             |
| Kuhle, 2011; Kuhle, Smedley, & Schmitt, 2009                                            | بلی | تفتیش‌های حسادت‌بنیان: جنسی / عاطفی                   |
| Edlund & Sagarin, 2009                                                                  | بلی | ناراحتی بابت تجربه‌ی خیانت عاطفی / جنسی               |
| Buss et al., 1992                                                                       | بلی | آشفتگی فیزیولوژیک به خیانت عاطفی / جنسی               |
| Harris, 2000                                                                            | خیر | آشفتگی فیزیولوژیک به خیانت عاطفی / جنسی               |
| Pietrzak, Laird, Stevens, & Thompson, 2002                                              | بلی | آشفتگی فیزیولوژیک به خیانت عاطفی / جنسی               |
| Strout, Laird, Shafer, & Thompson, 2005; Edlund, Heider, Scherer, Farc, & Sagarin, 2006 | بلی | جنسی / عاطفی: نمونه‌هایی که خیانت را تجربه کرده بودند |
| Shackelford, Buss, & Bennett, 2002                                                      | بلی | دشواری در فراموش کردن خیانت عاطفی / جنسی              |
| Shackelford et al., 2002                                                                | بلی | احتمال پایان دادن به ارتباط پس از خیانت عاطفی / جنسی  |
| Schützwohl & Koch, 2004                                                                 | بلی | توانایی به یاد آوردن سرنخ‌های خیانت عاطفی / جنسی      |
| Schützwohl, 2006                                                                        | بلی | جستجوی اطلاعات در جهت کشف سرنخ‌های خیانت عاطفی / جنسی |
| Schützwohl, 2006                                                                        | بلی | مشغولیت ذهنی با سرنخ‌های خیانت عاطفی / جنسی           |
| Schützwohl, 2004                                                                        | بلی | مدت تصمیم‌گیری برای خیانت عاطفی / جنسی                |

|                                                                   |     |                                                             |
|-------------------------------------------------------------------|-----|-------------------------------------------------------------|
| Michalski, Shackelford, & Salmon, 2007                            | بلی | ارتباطی عاطفی / جنسی پنهان با هم‌والدهای جفت                |
| Fenigstein & Peltz, 2002; Shackelford, Michalski, & Schmitt, 2004 | بلی | ارتباطی عاطفی / جنسی پنهان با فرزند جفت                     |
| Yes Takahashi et al., 2006                                        | بلی | الگوهای متفاوت در فعالیت مغزی هنگام تجسم خیانت عاطفی / جنسی |

تفاوت‌های دو جنس در کم‌وکیف حسادت، با استفاده از روش انتخاب اجباری بین دو گزینه، در فرهنگ‌هایی نظیر برزیل، انگلستان، رومانی، کره، ژاپن، هلند، و سوئد همچنان محکم و پابرجا بود که نشان از جهان‌شمولی این تفاوت دارد. وقتی از افراد پرسیده می‌شد در مواقعی که هم خیانت جنسی و هم عاطفی رخ داده «کدام جنبه» از این خیانت برایشان ناخوشایندتر است باز هم تفاوت‌های بین دو جنس خودنمایی می‌کرد. همچنین، تفاوت‌های بین دو جنس در میزان آشفتگی فیزیولوژیک نیز در اکثر- اما نه همه‌ی- پژوهش‌ها تکرار شده است. (see Sagarin, 2005) تفاوت‌های بین دو جنس حتی در میان کسانی که خیانت واقعی را در زندگی‌شان تجربه کرده بودند و همین‌طور هنگامی که آزمودنی‌ها تحت فرایندی که نیازمند تخیل زنده‌ی تجربه‌ی خیانت بود قرار می‌گرفتند حتی برجسته‌تر به چشم می‌خورد. مردان، در مقایسه با زنان، به دشواری بیشتری یک خیانت جنسی در مقایسه با عاطفی می‌بخشند و احتمال بالاتری دارد یک رابطه را به دنبال خیانت جنسی تا عاطفی پایان دهند. از نظر شناختی، مردان در مقایسه با زنان، حافظه‌ی بالاتری برای این موارد دارند:

- یادآوری سرخ‌های خیانت جنسی در مقایسه با عاطفی
- ترجیح به جستجوی سرخ‌های خیانت جنسی تا عاطفی

- توجه ناخواسته بر سرنخ‌های جنسی تا عاطفی
- تصمیم‌گیری‌های سریع‌تر در مواجهه با سرنخ‌های حاکی از خیانت جنسی در مقابل خیانت عاطفی.

یک پژوهش بر روی فعالیت‌های مغزی افراد که با استفاده از تکنیک fMRI، به بررسی مغز افراد حین تصور خیانت جنسی و عاطفی می‌پرداخت نیز تفاوت‌های چشمگیری بین دو جنس یافت. (Takahashi et al., 2006) مردان، در مقایسه با زنان، میزان فعالیت بسیار بالاتری در بخش آمیگدال و هیپوتالاموس یعنی مناطق مغزی مرتبط با مسائل جنسی و تهاجم نشان می‌دادند. در مقابل، زنان، در مقایسه با مردان، فعالیت بالاتری در بخش «شیار فوقانی خلفی»<sup>13</sup> نشان می‌دادند- یعنی یک منطقه‌ی مغزی که با ذهن‌خوانی‌هایی نظیر تخمین مقاصد آینده‌ی جفت‌شان ارتباط دارد. این یافته‌ها دقیقاً همان چیزی هستند که اگر سازگاری‌های حسادت در نرها و ماده‌ها برای حل مسائل سازشی نسبتاً متفاوتی طراحی شده بود انتظار مشاهده‌اش می‌رفت. نویسندگان نتیجه گرفته‌اند که نتایج fMRI از این دیدگاه حمایت می‌کند که زنان و مردان، دارای ماژول‌های عصب‌روان‌شناختی متفاوتی برای خیانت عاطفی و جنسی هستند. در مجموع، تفاوت‌های بین دو جنس در بین فرهنگ‌ها و در بین طیف وسیعی از روش‌های پژوهش از جمله دوراهی‌های روان‌شناختی، اسناد فیزیولوژیک، آزمایش‌های شناختی و نتایج fMRI در مورد میزان فعالیت مغز همچنان پابرجا باقی ماند.

چندین ویژگی متمایزکننده‌ی دیگر نیز بین دو جنس از نظر جنبه‌های سازشی حسادت مطرح شده است. حسادت مردان بویژه معطوف به رقیبانی‌ست که

---

<sup>13</sup> Posterior superior sulcus



دارای منابع و موقعیت هستند. درحالیکه حسادت زنان بطور خاصی معطوف به رقیبانیست که از نظر بدنی جذاب هستند. (Buss, Shackelford, Choe, 2000; Buunk, & Dijkstra, 2000; Fussell & Stollery, 2012) یکی از مردان می‌گفت: "فکر آنکه جفت سابقم با مرد دیگری آمیزش دارد برایم انزجارآور است. و من تا وقتی چنین فکری در سرم است خواب به چشمانم نمی‌آید و حس می‌کنم که خشمم دارد مرا از درون منفجر می‌کند." (Fussell & Stollery, 2012, p. 155) یکی از زن می‌گفت، "با دختران اگر آنها خوشگل باشند یا اگر او بگوید آنها خوشگلند اوه نه نه اصلاً دوست ندارم." (Fussell & Stollery, 2012, pp. 156-157) جالب است که این تفاوت‌های بین دو جنس در میزان آزرده‌گی از ویژگی‌های منسوب به رقیب یعنی خشم زنان در مواجهه با جذابیت ظاهری رقیب و خشم مردان در مواجهه با موقعیت و منابع رقیب حتی در موارد حسادت‌های افراطی و «بیمارگونه‌ی» زنان و مردان نیز دیده می‌شود. (Easton, Schipper, & Shackelford, 2007)

مردان، در مقایسه با زنان، تخمین‌های اغراق‌گونه‌تری از احتمال خیانت جنسی جفت‌شان در سر می‌پروراندند. (Andrews et al., 2008; Goetz & Causey, 2009) این احتمالاً یک نمونه‌ی دیگر از کژانگاری‌های ادراکی مرتبط با نظریه‌ی «مدیریت خطا» است که زمانی فهمیده می‌شود که در نظر بگیریم هزینه‌های زیست‌مایه‌ای بزرگ‌شماری احتمال خیانت جنسی جفت می‌تواند بسیار بالاتر از کوچک‌شماری این احتمال باشد. سرانجام، در زنان و مردانی که درگیر حسادت‌های مزمن و نگرانی در باب عوامل تهدیدکننده‌ی رابطه هستند، این تفاوت‌های دو جنس در میزان نگرانی نسبت به خیانت جنسی در مقابل عاطفی به روشنی پابرجا است. (Miller & Maner, 2009)

### از هشیاری تا خشونت: تاکتیک‌های حفظ جفت

سازوکارهای روانی تنها زمانی می‌توانند تکامل یابند که خروجی‌های رفتاری‌شان واقعاً به حل مسائل سازشی کمک کند. در مورد حسادت جنسی، این خروجی‌های رفتاری می‌تواند دفع رقیبانِ جفتی، بازداري جفت از انجام خیانت، یا کاهش احتمال انصرافِ جفت از رابطه باشد. به این ترتیب، خروجی‌های رفتاری احساس حسادت اعمال و تاکتیک‌های متنوعی را شامل می‌شود که از افزایش هشیاری جفتی تا بروز رفتارهای خشن متغیر است. (Buss, 1988c)

جدول 11.2 نمونه‌ای از این اقدامات را نشان می‌دهد.

#### جدول 11.2- نمونه‌های از تاکتیک‌ها و اقدامات معمول برای حفظ جفت

تاکتیک‌های حفظ جفت از گوش‌بزرنگی تا خشونت متغیر است. این رفتارها جهت حفظ جفت و دفاع در برابر رقیبانِ درون‌جنسی استفاده می‌شود.

| عشق و مراقبت                                               | نظارت و حراست                                                             |
|------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------|
| آن مرد به جفتش اظهار کرد که دوستش دارد.                    | آن مرد به شکل غیرمنتظره با جفتش تماس گرفت تا ببیند با چه کسی است.         |
| وقتی جفتش واقعاً به کمک نیاز داشت به کمکش می‌شتافت.        | آن مرد با جفتش تماس گرفت تا مطمئن شود او همان جایی است که اعلام کرده بود. |
| فرودستی و تحیر خود                                         | پنهان کردنِ جفت                                                           |
| آن مرد به جفتش گفت که تغییر خواهد کرد تا رضایت او جلب شود. | آن مرد جفتش را به دلیل حضور دیگر مردان، به آن مهمانی نبرد.                |
| او تبدیل به برده‌ی جفتش شد.                                | آن مرد به جفتش اجازه نمی‌داد با دیگر مردان صحبت کند                       |

|                                                                                                                                                                                          |                                                                                                                                                                                         |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p><b>به انحصار درآوردن زمان جفت</b></p> <p>آن مرد پافشاری می‌کرد که جفتش همه‌ی وقت آزادش را با او بگذارد.</p> <p>آن مرد اجازه نمی‌داد جفتش بدون او جایی برود.</p>                       | <p><b>پیام‌دهی بدنی راجع به مالکیت بر جفت</b></p> <p>وقتی مرد دیگری به اتاق آمد، آن مرد جفتش را به خود نزدیک‌تر کرد.</p> <p>آن مرد در حضور دیگران، دستش را دور گردن جفتش می‌انداخت.</p> |
| <p><b>ایجاد حسادت</b></p> <p>آن مرد در مهمانی با زنی دیگر وارد صحبت شد تا در جفتش حسادت برانگیزد.</p> <p>آن مرد به دیگر زنان توجه نشان می‌داد تا در جفتش حسادت برانگیزد.</p>             | <p><b>تهدید مردان رقیب</b></p> <p>او با خشم به مردی که به جفت او نگاه می‌کرد خیره شد.</p> <p>او مردی را که در حال نزدیک شدن به جفتش بود تهدید به ضربه کرد.</p>                          |
| <p><b>مداخله‌ی عاطفی-هیجانی</b></p> <p>او جفتش را تهدید کرد که اگر او را ترک کند به خودش آسیب خواهد زد.</p> <p>آن مرد کاری کرد که آن زن بابت صحبت کردن با مردان دیگر احساس گناه کند.</p> | <p><b>خشونت علیه جفت</b></p> <p>آن مرد، پس از آنکه جفتش به مردی دیگر علاقه نشان داد بر سر او فریاد کشید.</p> <p>وقتی آن مرد متوجه گرم‌گرفتن جفتش با مردی دیگر شد او را کتک زد.</p>      |
| <p><b>تخریب رقیبان</b></p> <p>آن مرد به جفتش گفت که آن مرد غریبه آدم احمقی ست.</p> <p>او توانایی‌های دیگر مردان را کوچک می‌شمرد.</p>                                                     | <p><b>خشونت علیه رقیبان</b></p> <p>او به سمت مردی که به جفت او نزدیک شده بود حمله‌ور شد.</p> <p>او رفقایش را آورد تا مردی را که با جفت او لاس زده بود کتک بزنند.</p>                    |
| <p><b>نمایش منابع</b></p> <p>آن مرد پول زیادی خرج آن زن کرد.</p> <p>او برای آن زن هدیه‌ی گران‌قیمتی خرید.</p>                                                                            |                                                                                                                                                                                         |

Source: Buss, D. M. (1996, June). Mate retention in married couples. Paper presented to the Annual Meeting of the Human Behavior and Evolution Society. Evanston, Illinois. See Buss et al., 2008, for the short form of the mate-retention inventory.

---

### تفاوت‌های دو جنس در استفاده از تاکتیک‌های حفظ جفت

نتایج این مطالعات نشان داده مردان، در مقایسه با زنان، به احتمال بیشتری از تاکتیک‌های حفظ جفت استفاده می‌کنند. برای نمونه، احتمال بیشتری دارد که جفت‌شان را محدود کنند؛ (نظیر نبردن او به یک مهمانی که در آن مردان دیگری حضور دارند) یا تلاش برای اینکه جفت‌شان تمام وقت را کنار آنها بگذرانند. همچنین مردان احتمال بیشتری دارد که متوسل به تهدید و خشونت شوند- بویژه علیه رقیبان. از جمله تهدید به کتک‌کاری با مردی که به جفت‌شان نزدیک می‌شود؛ یا جنگیدن با مردی که به جفت‌شان علاقه نشان می‌دهد. همین‌طور مردان احتمال بیشتری دارد که دست به کارهایی نظیر نمایش منابع، خرید جواهرات برای جفت، دادن هدایا، و بردن همسر به رستوران‌های گران‌قیمت بزنند. جالب است که- برخلاف پیش‌بینی‌ها- مردان، در مقایسه با زنان، هم در عرصه‌ی روابط کم‌پا و هم دیرپا، استفاده‌ی بیشتری از راهبرد فرودستی و خودخواه‌شماری نزد جفت‌شان می‌کنند. برای نمونه، مردان، در مقایسه با زنان، به میزان بیشتری دست به چاپلوسی و اعلام اینکه حاضرند هر کاری برای ماندن جفت‌شان در رابطه انجام دهند می‌کنند.

اما برخی کارها نیز هست که زنان، بیش از مردان، برای منع جفت‌شان از خیانت‌ورزی انجام می‌دهند. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شود زنان سعی در حفظ جذابیت ظاهری‌شان به عنوان تاکتیک‌ی برای حفظ جفت می‌کنند- از

جمله آرایش چهره، پوشیدن لباس‌هایی طبق مُد، و خود را «فوق جذاب‌ساختن» برای جفت‌شان. همچنین زنان گاه عامدانه از طریق گرم‌گرفت، اظهار علاقه به دیگر مردان، خشم و حسادتِ جفت‌شان را برمی‌انگیزند. یک پژوهش، به بررسی یک موقعیت کلیدی پرداخت که طی آن، زنان عامدانه حسادتِ جفت‌شان را برمی‌انگیزند {تا برای جفت‌شان جذاب‌تر جلوه کنند-م}. در این راستا، تفاوت‌های خودگزارش‌شده‌ی طرفینِ رابطه، از نظر میزان درگیری‌شان در آن رابطه بررسی شد. این تفاوت‌ها معمولاً نشان از تفاوت‌های زوجین در میزان مطلوبیت جفتی‌شان دارد و معمولاً فردی که درگیری کمتری نشان می‌دهد در وضعیتِ بهتری قرار دارد. (Buss, 2000a) اگرچه زنان، بیش از مردان، دست به بیدارساختنِ حسادتِ جفت‌شان می‌زنند اما یافته‌ها نشان می‌دهد همه‌ی زنان از این تاکتیک استفاده نمی‌کنند: درحالی‌که 50% از زنانی که خود را عمیق‌تر از جفت‌شان درگیر آن رابطه می‌دیدند بطور عامدانه حسادت مردشان را برمی‌انگیختند اما تنها 26% از زنانی که خود را به یک اندازه یا کمتر از جفت‌شان درگیر رابطه می‌دیدند به تاکتیکِ بیدارکردنِ حسادت جنسی در جفت‌شان متوسل می‌شدند. (White, 1980)

زنان اعلام کرده‌اند انگیزه‌شان از ایجاد حسادت در جفت‌شان، تحکیم پیوند، سنجش میزان استحکام رابطه، و همین‌طور بررسی این موضوع است که آیا این رابطه هنوز برای جفت‌شان اهمیت دارد یا نه. و همین‌طور برانگیختنِ جفت‌شان به اینکه آنها را انحصاری‌تر و مالکانه‌تر بخواند. تفاوت‌ها بین طرفین در میزان مطلوبیت باعث می‌شد زنان از برانگیختنِ حسادت به عنوان تاکتیکی برای اطلاع‌یابی بیشتر در مورد جفت‌شان و همین‌طور تقویتِ سطح تعهد جفت‌شان استفاده کنند. بنظر می‌رسد هر دو جنس، از برانگیختنِ عامدانه‌ی حسادت در جفت‌شان به عنوان تاکتیکی برای اطمینان‌یابی از میزان تعهد جفت‌شان و

همینطور ارزیابی میزان ثبات دیرپای یک رابطه بهره می‌گیرند. (Sheets, Fredendall, & Claypool, 1997)

در مجموع، مردان، در مقایسه با زنان، به احتمال بیشتری جفت‌شان را از دید دیگر مردان پنهان می‌سازند، منابع‌شان را به رخ جفت‌شان می‌کشند، نسبت به جفت‌شان فرودستی نشان می‌دهند، و همینطور از خشونت علیه رقیبان به عنوان تاکتیکی برای جلوگیری از نزدیکی جفت‌شان به دیگر مردان استفاده می‌کنند. در مقابل، زنان، در مقایسه با مردان، به احتمال بیشتری از تقویت زیبایی ظاهری‌شان به عنوان راهی برای کاستن از تمایل تکاملی مردان به زنان خوش‌ظاهر استفاده می‌کنند. همچنین زنان، در مقایسه با مردان، به احتمال بیشتری دست به برانگیختنِ عاصدهای حسادت در جفت‌شان می‌زنند- شاید به عنوان راهبردی برای فهماندن به جفت‌شان که آنها امکان‌های جفتی دیگری نیز دارند و به این شکل، افزودن بر میزان مطلوبیت‌شان در چشم شوهر.

### بافتارهای تاثیرگذار بر کم‌وکیف تاکتیک‌های حفظ جفت

پیش‌بینی می‌شود حسادت جنسی و جلوه‌ی رفتاری‌اش (مثلاً حفظ جفت) نسبت به برخی بخش‌های رابطه بسیار حساس و واکنشی باشد. روان‌شناسان تکاملی، مجموعه‌ای از فرضیات وابسته به بافتار را بررسی کرده‌اند. از جمله:

1. میزان جوانی و جذابیت ظاهری همسر، با میزان تاکتیک‌های حفظ جفتِ مرد همبستگی مثبت دارد.

2. مردان، بویژه مردانی که از نظر ژنی ارزش جفتی بالایی دارند، تلاش‌های حفظ جفت‌شان را در بازه‌ی تخم‌گذاری جفت‌شان افزایش خواهند داد.

3. پردرآمدی و موقعیت طلبی اجتماعی مردان، با بالاتر بودن از تاکتیک‌های حفظ جفت بر جفت‌شان همبستگی دارد.

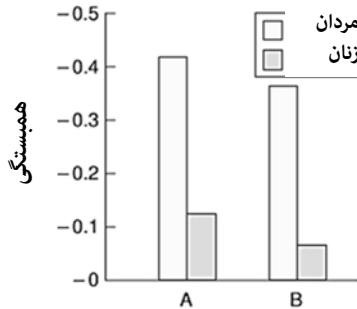
### ارزش تولیدمثلی همسر: تاثیر متغیرهای سن و جذابیت ظاهری

همانطور که در فصل 5 دیدیم، دو سرنخ قدرتمند برای سنجش میزان «کنون‌زایی» و «آینده‌زایی» زن، یکی جوانی و دیگری جذابیت ظاهری اوست و اینها ویژگی‌هایی‌ست که معلوم شده در سرتاسر تاریخ و جغرافیا، برای مردان بسیار مورد توجه و مطلوب است. (Buss, 1989a; Kenrick & Keefe, 1992) این فرضیه مطرح است که مردانی که با زنانی واجد ارزش تولیدمثلی بالاتر ازدواج می‌کنند (یعنی زنانی جوان‌تر و خوش‌ظاهرتر)، در مقایسه با مردانی مزدوج با زنانی واجد ارزش تولیدمثلی پایین‌تر، تلاش بیشتری برای حفظ جفت انجام می‌دهند. در راستای سنجش این فرضیه، میزان همبستگی تلاش‌های حفظ جفت مردان، با سن و جذابیت ظاهری همسران‌شان بررسی شد. یک نمونه از این نتایج در نمودار 11.4 نشان داده شده است.

مردانی که با زنانی جوان‌تر از خود ازدواج می‌کنند، در مقایسه با مردانی که همسرانی سال‌دارتر دارند، رفتارهای حفظ جفت بیشتری از خود نشان می‌دهند. همین‌طور پنهان‌کاری جفتی، توسل به آهرم‌های عاطفی، اظهارات کلامی حاکی از مالکیت بر همسر (مثلاً ابراز اینکه این زن همسر من است)، بهره‌گیری از تعلقات و تزئینات مالکیت‌طلبانه (نظیر تاکید بر اینکه همسرش حلقه‌اش را دستش کند) در این دسته از مردان بیشتر به چشم می‌خورد. علاوه بر این، آنها تهدیدهای درون‌جنسی و خشونت‌های بیشتری علیه مردان رقیب بروز می‌دهند.

**نمودار 11.4- بررسی ارتباط میزان حفظ جفت با سن همسر**

نمودار نشان می‌دهد مردانی که با زنانی جوان‌تر ازدواج کرده‌اند تلاش‌های حفظ جفت بیشتری در مقایسه با مردان مزدوج با زنان سال‌دارتر به خرج می‌دهند. این موضوع، حتی پس از کنترل سن خود مرد و طول رابطه نیز به قوت خود باقی بود. (A) نشان از همبستگی بین شدت حفظ جفت و سن همسر دارد. (B) نشان از همبستگی بین شدت حفظ جفت پس از کنترل سن مرد و طول رابطه دارد.



Source: Buss & Shackelford (1997c). From vigilance to violence: Mate retention tactics in married couples. *Journal of Personality and Social Psychology*, 72, 346–361.

گراهام کیوان، و آرچر (2009) با استفاده از معیاری نسبتاً متفاوت از زایایی به نتایج مشابهی رسیدند؛ مردانی که با زنان زایاتر جفت می‌شدند از آهرم‌های اقتصادی، تهدیدگونه، و پرخاشگرانه‌ی بیشتری برای کنترل رفتار و همین‌طور منع جفت‌شان از تماس‌های اجتماعی با دیگران استفاده می‌کردند. این نتایج، حتی پس از کنترل آماری دیگر متغیرها نظیر طول رابطه و سن شوهر نیز برقرار بود.



تاکتیک‌های حفظ جفت در مردان، همچنین با باورشان از جذابیت ظاهری جفت‌شان ارتباط داشته است. مردانی که جفت‌شان را خوش‌ظاهر و جذاب می‌پندارند، در مقایسه با مردانی که چنین باوری در مورد همسرشان ندارند، منابع‌شان را بیشتر به رخ می‌کشند، و به میزان بیشتری برای تقویت زیبایی ظاهری خود، اظهار کلامی مالکیت‌شان بر جفت‌شان، و انجام تهدیدهای درون جنسی تلاش می‌کنند.

### وضعیت تخمک‌گذاری زنان

هزینه‌ی ژنی فریب خوردن یک مرد در مورد خیانت همسرش، زمانی از همه بیشتر است که همسرش در دوره‌ی تخمک‌گذاری قرار داشته باشد. در این راستا، روان‌شناسان تکاملی پیش‌بینی می‌کنند مردان تلاش‌های حفظ جفت‌شان را دقیقاً در این بخش از چرخه‌ی تخمک‌گذاری جفت‌شان افزایش دهند. چندین مطالعه با استفاده از گزارش‌های زنان از تلاش‌های حفظ جفت شوهران‌شان این مسئله را تایید کرده است. (Gangestad, Thornhill, & Garver-Apgar, 2005; Haselton & Gangestad, 2006; Pillsworth & Haselton, 2006) علاوه بر این، زنانی که جفتی از نظر شاخص‌های ژنی بی‌کیفیت دارند- مثلاً مردانی فاقد جذابیت جنسی- به سمت معشوق‌هایی می‌روند که در مقطع تخمک‌گذاری، تلاش‌های پیگیرانه‌ی خاصی برای حفظ جفت در قبال‌شان به خرج می‌دهند و به آنها در این مقطع از چرخه‌ی قاعدگی، عشق و توجه بیشتری نشان می‌دهند. این یافته‌ها از یک تعارض بنیادی بین دو جنس پرده برمی‌دارد: مردان، بیشترین رفتارهای حفظ جفت را دقیقاً در زمانی انجام می‌دهند که در بیشترین خطر فریب‌خوردگی ژنی قرار دارند و بهترین موقع برای زن است تا ژن‌های خوب را از مردی دیگر بدست بیاورد.

### درآمد و موقعیت‌طلبی شوهر

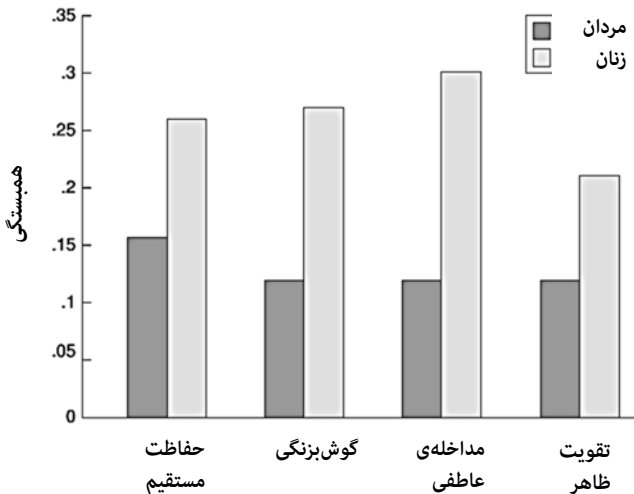
پیش‌بینی می‌شود تاکتیک‌های حفظ‌جفتِ زنان، برخلافِ مردان، تحت‌تاثیر جذابیت ظاهری یا سن شوهر نباشد و در واقع نیز چنین نیستند. با این وجود، فرض بر این است تلاش‌های حفظ‌جفتِ زنان تحت‌تاثیر معیارهایی نظیر درآمد، موقعیت‌طلبی، و جایگاه اجتماعیِ مرد قرار داشته باشد. (Buss & Shackelford, 1997c) و اینها همان مولفه‌هایی از ارزش جفتی هستند که زنان، در سرتاسر فرهنگ‌ها برای جفت دیرپایشان ترجیح می‌دهند. (ن.ک. فصل 4)

برای سنجش این فرضیه، باس و شاکلفورد، (1997) میزان همبستگی تاکتیک‌های حفظ‌جفت را با میزان درآمد شریک و همینطور چهار معیار موقعیت‌طلبی اجتماعی بررسی کردند. این معیارها شامل میزان استفاده‌ی آن مرد از فریبکاری برای پیشروی در جامعه، سخت‌کوشی و پشتکار، قدرت شبکه‌ی اجتماعیِ جفت، و توانایی‌اش برای اتصال به افراد خوش‌موقعیت بود. زنانی که جفتی پُردرآمد داشتند هشیاری بالاتر، خشونتِ معطوف به جفت، تلاش برای بهبود جذابیت ظاهری، استفاده از زیورآلات مالکیت‌طلبانه، و ابراز فرودستی و خودمتم‌پنداری بیشتری از خود نشان می‌دادند.

زنانی که با مردانی سخت‌کوش و باانگیزه برای ترفیع رتبه‌ی اجتماعی جفت بودند، در مقایسه با زنانی که جفتی کم‌تلاش‌تر و کم‌انگیزه‌تر داشتند، بطور معناداری مداخلات عاطفی، نمایش منابع، تقویت جذابیت ظاهری، اظهار کلامی مالکیت بر جفت، و کاربرد زیورآلات مالکیت‌طلبانه‌ی بیشتری از خود نشان می‌دادند. این همبستگی‌ها حتی پس از کنترل آماری متغیرهای دیگر نظیر سن همسر و طول ارتباط جفتی همچنان برقرار بود. یک نمونه از این یافته‌ها در نمودار 11.5 نشان داده شده است. همچنین، همه‌ی این تفاوت‌ها بین دو جنس

در شاخص‌های حفظ جفت، دست‌کم از سال اول ازدواج تا سال چهارم ازدواج پایدار و یکسان بود. (Kaighobadi, Shackelford, & Buss, 2010)

**نمودار 11.5-** ارتباط حفظ جفت و میزان موقعیت‌طلبی اجتماعی همسر  
نمودار نشان می‌دهد زنان مزدوج با مردان موقعیت‌طلب، تلاش‌های حفظ جفت بیشتری در مقایسه با زنان ازدواج‌کرده با مردان پایین‌رتبه نشان می‌دهند. تاثیر موقعیت‌طلبی زن بر میزان تلاش‌های حفظ جفت مردان کمتر بود و از نظر آماری معنادار نبود.



Source: Buss & Shackelford (1997c). From vigilance to violence: Mate retention tactics in married couples. *Journal of Personality and Social Psychology*, 72, 346–361.

بین اعضای هر جنس نیز از نظر نوع تاکتیک‌های منع جفت تفاوت وجود داشت: مردانی که قدِ بلندتری داشتند و ارزش جفتی بالاتری داشتند،

تاکتیک‌های حفظ‌جفت کمتری نشان می‌دادند. (Brewer & Riley, 2009) همچنین، مردان واجد ارزش جفتی بالا (مثلاً بر مبنای میزان درخشان‌بودن آینده‌ی اقتصادی‌شان) از تاکتیک‌های حفظ‌جفت نرم‌تر و لطیف‌تری استفاده می‌کردند. (Miner, Shackelford, & Starratt, 2009) در مقابل، مردانی که ارزش جفتی پایین‌تری داشتند از تاکتیک‌های حفظ‌جفت جدی‌تر و زمخت‌تری استفاده می‌کردند (مثلاً تحقیر و توهین جفت برای کاستن از اعتماد به نفس او) شاید به این دلیل که آنها فاقد منابع لازم برای اعطای مزایا به جفت‌شان هستند. کسانی که در سه‌گانه‌ی تاریک خصلت‌های شخصیتی امتیاز بالایی دارند - یعنی خودشیفتگی، فریبکاری و روان‌آزاری - تمایل بیشتری به استفاده از تاکتیک‌های حفظ‌جفت پرهزینه، خشن و تهاجمی دارند. (Jonason, Li, & Buss, 2010) هم مردان و هم زنانی که امتیازهای پایینی در ویژگی‌های نظیر صداقت و فروتنی داشتند تمایل بیشتری به استفاده از تاکتیک‌های بهره‌کشانه‌تر، فریب‌کارانه‌تر، و مداخله‌جویانه‌تر برای حفظ‌جفت داشتند. (Holden, Zeigler-Hill, Pham, & , 2014) (Shackelford, 2014)

### خشونت معطوف به جفت

حفظ‌جفت یک جنبه‌ی خطرناک نیز دارد: استفاده از خشونت علیه جفت. مطلب زیر یک توصیف هراس‌آور از چنین خشونتی در میان اقوام یانومامو است:

"من در مورد حسادت جنسی آن مرد جوان در مونوتری گفتم که به همسرش شلیک کرده و او را به عنوان انتقام کشته بود. حین یکی از دفعات اقامتم در روستا، مردی با نیزه به شکم همسرش حمله کرد. مرد دیگری نیز دست همسرش

را برید که برخی از روابطی انگشتان زن آسیب دیدند." (Chagnon, 1992, p. 147)

چرا اصلاً کسی باید علیه جفتش خشونت نشان دهد؟ ویلسون و دالی (1996) یک فرضیه مطرح کرده‌اند: مردان از خشونت و تهدید به عنوان راهبردی برای جلوگیری از رفتارهای خودمختارانه‌ی جفت‌شان استفاده می‌کنند؛ و همینطور کاهش احتمال آنکه جفت‌شان دست به خیانت یا ترک رابطه بزنند. در واقع، زنانی که جفت‌شان را ترک می‌کنند مکرراً مورد تهدید، فشار و توهین قرار می‌گیرند و در مقایسه با زنانی که در کنار شوهرشان باقی می‌مانند در خطر بالاتری برای کشته‌شدن قرار دارند. این قتل‌های زناشویی، غالباً از تهدید به آزار و قتل همسر در صورت ترک رابطه آغاز می‌شود؛ قاتلان غالباً رفتار خشن‌شان را واکنشی به تصمیم غیرقابل‌قبول همسرشان برای ترک رابطه می‌دانند. (Wilson & Daly, 1996)

با این وجود، از منظر تکاملی، قتل همسر عجیب و سوءسازشی بنظر می‌رسد؛ چراکه کشتن همسر، هزینه‌ی بالایی هم برای قاتل و هم مقتول تحمیل می‌کند بطوریکه با این کار، شوهر اساساً هرگونه دسترسی‌اش به دستگاه ارزشمند تولیدمثلی همسر را برای همیشه از دست می‌دهد. بنابراین، بنظر می‌رسد از چشم‌انداز تکاملی، کشتن همسر یک معمای واقعی باشد. ویلسون و دالی (1996) این معما را با مطرح کردن این موضوع توضیح داده‌اند که خشونت، ابزاری برای حفظ جفت است و تهدیدها زمانی خریدار دارند که بتوانند موثر بيفتند. طبق این منطق استدلالی، مردان گاه از خشونت‌ورزی برای تحکیم اعتبار تهدیدهایشان استفاده می‌کنند. با اینکه بنظر می‌رسد خشونت و حتی کشتن، کاملاً خلاف منافع شخصی مرد باشد، اما اگر این رفتارها اعتبار تهدیدهای آن مرد را افزایش دهد آنگاه ممکن است در روابط بعدی، تهدیدهای آن مرد،

حتی بدون توسل به خشونت واقعی، خریدار داشته باشد و به این طریق، کارش از نظر تولیدمثلی برایش سودمند تمام شود. بطور خلاصه، طبق این فرضیه، تمایل به خشونت مفرط، به عنوان یک راهبرد پرخطر برای حفظ همسر از ترک رابطه و تاراندن رقیبان جنسی تکامل یافته است و این راهبردیست که از قرار معلوم گاه محقق می‌شود تا بتواند در مجموع موثر افتد.

احتمال دارد زنان جوان و جذاب، بیش از سایر زنان، مستعد تجربه‌ی خشونت جفت‌شان باشند. همانطور که ویلسون و دالی (1993) می‌نویسند: همسران جوان، در مقایسه با همسران سال‌دار، احتمال بیشتری دارد که تصمیم به اتمام یک ازدواج ناموفق بگیرند، احتمال بیشتری دارد که رقیبان جنسی شوهرشان به آنها نزدیک شوند، و احتمال بیشتری دارد که دست به روابط جنسی اضافه‌برجفت بزنند. بنابراین، فرضیه‌ی ما این است که مردان، در قبال همسران جوان، حسادت، سلطه، و همینطور مالکیت‌طلبی بالاتری نشان دهند. (Wilson & Daly, 1993, p. 285) این فرضیه توسط داده‌های مربوط به قتل‌های زناشویی تایید می‌شود. همسرانی که در سال‌های نوجوانی قرار دارند در بالاترین خطر برای کشته‌شدن توسط شوهرشان قرار دارند و پایین‌ترین میزان قتل‌های زناشویی در بین زنان پسایائسه دیده می‌شود. (Daly & Wilson, 1988)

تحقیقات نشان می‌دهد از روی میزان حسادت جنسی مردان، می‌توان میزان خشونت علیه جفت‌شان را پیش‌بینی کرد. یک مطالعه بر روی 116 جفت، به ارزیابی تصور و باور مردان در مورد میزان تمایل جفت‌شان به دیگر مردان پرداخت. سپس میزان تمایل خودگزارش‌شده‌ی زنان به دیگر مردان نیز بررسی شد. (Cousins & Gangestad, 2007) نتیجه نشان داد تصور و باور مردان در مورد میزان تمایل جفت‌شان به دیگر مردان، در مقایسه با علاقه‌ی واقعی آن زنان، شاخص قوی‌تری برای پیش‌بینی خشونت شوهر به دیگر مردان بود. یک

مطالعه‌ی دیگر دریافت مردانی که جفت‌شان را به خیانت جنسی متهم می‌کنند استعداد بیشتری برای تهاجم بدنی علیه او دارند. (Kaighobadi & Shackelford, 2009) بنظر می‌رسد زنان آبستن، بویژه اگر آن مرد احساس قطعیت پدری پائینی داشته باشد در خطر ویژه‌ای برای بدرفتاری جفت قرار دارند. (Buss & Duntley, 2011) طی یک پژوهش سه مرحله‌ای معلوم شد مردانی که تلاش زیادی صرف حفظ جفت می‌کنند- بویژه مردانی که از آهرم‌های مداخله‌ی هیجانی و حصر جفت استفاده می‌کنند به احتمال بیشتری از خشونت بدنی برای کنترل جفت‌شان استفاده می‌کنند. (Shackelford, Goetz, Buss, Euler, & Hoier, 2005) (حضور بچه‌های ناتنی در خانه یا کودکان متولدشده توسط جفت قبلی آن زن،) خطر آنکه زنان بدست جفت‌شان مورد خشونت بدنی قرار گیرند را افزایش می‌دهد. (see Goetz, Shackelford, Romero, Kaighobadi, & Miner, 2008; Miner, 2012)

(Shackelford, Block, Starratt, & Weekes-Shackelford, 2012)

یک عامل بافتاری دیگر که ممکن است به وقوع خشونت دامن بزند عامل اقتصادی‌ست؛ یعنی وقتی مرد فاقد منابع لازم برای حفظ جفت از طریق مشوق‌های مثبت است. (Wilson & Daly, 1993) یافته‌های پژوهشی، از این فرضیه حمایت می‌کند. یک مطالعه به بررسی 1156 زن 16 یا بالاتر از 16 ساله پرداخت که در نیویورک، طی بازه‌ی پنج‌ساله‌ی 1990 تا 1994 کشته شده بودند. (Belluck, 1997) معلوم شد نزدیک به نیمی از این زنان، توسط جفت کنونی یا سابق‌شان کشته شده بودند. نکته‌ی دیگر آنکه، حدود 67% از این زنان، در فقیرترین مناطق نیویورک کشته شده بودند: یعنی برانکس و بروکلین. یافته‌ها نشان می‌دهد میزان قتل همسر در بین مردان بی‌شغل و فقیر بیشتر است- یعنی همان موقعیت‌هایی که مرد فاقد منابع لازم برای حفظ جفت از طریق مشوق‌ها است. (Miner et al., 2009) دیگر فاکتورهایی که زنان را در خطر

بالاتری برای تجربه‌ی خشونت جفتی قرار می‌دهد شامل گرایش آن زن به روابط جفتی کم‌پا، رفتارهای روان‌آزارانه و کنترل تکانشی پایین است- مولفه‌هایی که روان‌شناس تکاملی، ای. جی. فیگوردو، آنها را مشخصات یک راهبرد زیستی کوتاه و سریع معرفی کرده است. (Figueredo et al., 2010)

مطالعه‌ی انجام‌شده بر روی خوراکجویان تسیمان در مناطق پایین بولیوی، به روشنی این ارتباط بین حسادت جنسی مردانه با بدرفتاری علیه همسر- بویژه در مورد همسران جوان- را نشان داده است. (Stieglitz, Gurven, Kaplan, & Winking, 2012) این مطالعه، همچنین از یک فرضیه‌ی دیگر نیز حمایت می‌کند و آن اینکه احتمال خیانت مرد، با میزان بحث‌و جدل و تعارضات زناشویی همبستگی مثبت دارد و اینکه بنظر می‌رسد بدرفتاری مردان بی‌وفا نسبت به همسرشان، بخشی از راهبرد این مردان برای هدایت منابع‌شان از کانون خانواده به سمت دیگر زنان باشد. به این ترتیب، گویا هم خیانت همسر و هم خیانت شوهر می‌تواند پیش‌بینی‌کننده‌ی خشونت نسبت به همسر باشد.

چندین عامل بافتاری قادر است امنیت زنان در برابر خشونت‌های جفت را افزایش دهد: یکی حضور خویشاوندان درجه‌دوی زن است که ممکن است بتوانند مرد را از خشونت علیه او بازدارند. این دقیقاً همان چیزی است که فیگوردو از مشاهداتش در اسپانیا و مکزیک دریافته است. (Figueredo, 1995; Figueredo et al., 2001) او طی مجموعه‌پژوهش‌هایی تلفنی، با زنان مختلف در مورد میزان تجربه‌ی خشونت خانگی- شامل بدرفتاری کلامی، بدرفتاری بدنی، و بدرفتاری جنسی- مصاحبه کرد. او می‌خواست ببیند آیا برخورداری از یک شبکه‌ی خویشاوندی گسترده می‌تواند از زن در برابر بدرفتاری همسر محافظت کند یا نه. نتایج از فرضیه‌ی او حمایت می‌کنند: هرچه تعداد خویشاوندان ژنی- هم در داخل و هم در بیرون از مادرید- بالاتر بود میزان خشونت‌های خانگی



علیه آن زن پایین‌تر بود. بالا بودن تعداد خویشاوندان درون مادری، یک تاثیر بطور ویژه قوی داشت درحالی‌که داشتن خویشاوندان دورتر، تاثیر ضعیف‌تری بر کاهش بد رفتاری با آن زن داشت. در پژوهش انجام‌شده در مکزیک نیز نتایج مشابهی یافت شده است. (Figueredo et al., 2001)

در مجموع، بنظر می‌رسد در روابط جفتی، حسادت جنسی مذکر یکی از علل محوری خشونت علیه زنان باشد. بنظر می‌رسد در مردان، رفتارهای تهاجمی به عنوان یک تاکتیکِ مردانه برای حفظ وفاداری جفتی، منع خیانت‌های آینده، و ممانعت از کناره‌گیری همسر از رابطه تکامل یافته باشد. البته همه‌ی مردان از خشونت برای رسیدن به این اهداف استفاده نمی‌کنند و همه‌ی زنان نیز به یک میزان در برابر این خشونت‌ها آسیب‌پذیر نیستند. مردانی که فاقد منابع اقتصادی لازم برای کسب و حفظِ جفت هستند استعداد بالاتری برای توسل به خشونت دارند. ظاهراً زنان جوان و صاحبِ ارزش تولیدمثلی بالا و زنانی که برای دیگر مردان جذاب‌تر هستند به احتمال بیشتری خشونت جفتی را تجربه می‌کنند. از قرار معلوم، دو عامل قادر است احتمال تجربه‌ی خشونت علیه آن زن را کاهش دهد: یکی انتخابِ جفتِ پرمنابع، و دیگری داشتن خویشاوندانی که در فاصله‌ی نزدیکی با آن زن زندگی می‌کنند.

### کشمکش بر سر دسترسی به منابع

این نکته‌ی کلی که مردان گرایش به تصاحبِ قدرت و منابع دارند نباید این حقیقت را کمرنگ کند که تقریباً در همه‌ی فرهنگ‌ها، زنان نقشی اساسی در تولید منابع اقتصادی دارند. برای نمونه، در جوامع شکارچی-گردآور، زنان گاهی 60 تا 80% از کالری مصرفی گروه را از طریق گردآوری مواد گیاهی تأمین می‌کند. (Tooby & DeVore, 1987) علاوه بر این، زنان غالباً خواست خود را با

ابزارهای مختلف اعمال می‌کنند. از جمله اعمال نظر در انتخاب جفت، ترک جفت تحت شرایط معین، کنترل میزان دسترسی مردان به سرمایه‌ی جنسی‌شان، و همینطور اعمال نفوذ بر پسران، معشوق‌ها، پدران، شوهران، خواهران، مادر و مادر بزرگ‌هایشان. (Buss, 1994b)

مردان، غالباً با تصاحب منابع مطلوب زنان، سعی در کنترل یا نفوذ بر زنان می‌کنند؛ همانطور که در فصل 4 دیدیم، در حوزه‌ی جفت‌گزینی، مردان از منابع‌شان برای جذب زنان استفاده می‌کنند. علاوه بر این، زنانی که فاقد منابع هستند وقتی در رابطه‌ی جفتی قرار می‌گیرند برای دور نگه‌اندن از این منابع، غالباً ارتباط مهرآمیزتری با جفت مذکرشان برقرار می‌کنند. (Wilson & Daly, 1992)

این نکته‌های کلیدی (کنترل مردان بر منابع و استفاده‌ی مردان از منابع برای کنترل زنان) بنظر می‌رسد از موارد توافق بین فمینیست‌ها و روان‌شناسی تکاملی باشد. (Buss, 1996a)

محققان فمینیست، غالباً ریشه‌ی سرکوب زنان توسط مردان را «پدرسالاری» می‌دانند- واژه‌ای که اشاره به سلطه‌ی مردان بر زنان بطور خاص در خانواده و بطور کلی‌تر در جامعه دارد. (Smuts, 1995) یک پرسش علمی معقول می‌تواند بررسی علل ریشه‌ای مسائلی باشد که در ارتباط با این مفهوم مطرح هستند.

### علل نابرابری منابع: ترجیحات جفتی زن و تاکتیک‌های رقابتی مرد

یک چشم‌انداز تکاملی، دیدگاه‌های متفاوتی در باب خاستگاه و علل تاریخی تلاش‌های مردان برای کنترل زنان ارائه می‌کند. (Buss, 1996a; Smuts, 1995) اولاً، همانطور که در فصل 4 دیدیم، ترجیح زنان برای جفت‌شدن با مردان با منابع، گمان می‌رود نقشی اساسی در تاریخ زیستی انسان ایفا کرده است. این ترجیحات، که طی هزاران نسل پیوسته کارآمد بوده، باعث شده امروز زنان،

مردان صاحب موقعیت و بامنابع را ترجیح دهند و از مردان فاقد این دارایی‌ها دوری کنند. به این ترتیب، در تاریخ تکامل انسان، مردانی که در کسب منابع ناکام می‌ماندند به احتمال بیشتری در جذب زنان به عنوان جفت ناکام می‌ماندند.

تمایلات زنان برای مردان بامنابع، باعث شده که یک بُعد اساسی از رقابت مردان با یکدیگر، بر سر دستیابی به منابع باشد. مردان امروزی، سازوکارهای روانی‌ای را از نیاکان‌شان به ارث برده‌اند که اولویت را به کسب منابع و موقعیت اجتماعی می‌دهد و منجر به آن می‌شود که مردان برای کسب منابع و موقعیت دست به خطر بزنند. (ن.ک. فصل 10) مردانی که در دستیابی به موقعیت اجتماعی و منابع ناکام بمانند و مخاطرات حساب‌شده‌ی لازم برای دستیابی به این منابع را انجام ندهند، در رقابت جفتی با دیگر مردان شکست می‌خورند. این نوع رقابت‌ها، غالباً با هزینه‌های بالایی همچون خشونت‌های نر-نر، قتل، و همینطور مرگ زود هنگام‌تر در مقایسه با زنان همراه است.

ترجیحات زنان و راهبردهای رقابت درون‌جنسی مردان، به شکلی درهم‌تنیده و همزمان تکامل یافته‌اند-همانطور که ترجیحات مردان و راهبردهای رقابت درون‌جنسی زنان چنین است. همچنین ممکن است ابتدا مردان، با هدف جذب زنان، دست به کنترل منابع زده باشند و سپس، ترجیحات زنان در واکنش به آن تغییر کرده باشد. همینطور ممکن است ترجیحات زنان برای جفت‌هایی موفق، زیاده‌خواه و صاحب‌منابع، باعث تکامل مردانی با راهبردهای رقابتی ریسک‌بردار، تلاش برای دستیابی به موقعیت‌های اجتماعی، و تخریب رقیبان در جهت سلطه بر منابع شده باشد. این ترجیحات زنان ممکن است فشار انتخابی لازم برای تکامل سازوکارهای ایجاد ائتلاف در مردان جهت دستیابی به این منابع، و سختکوشی فردی با هدف تصاحب منابع مطلوب زنان را فراهم

کرده باشد. با این وجود، محتمل‌تر این است که راهبردهای رقابتی مردان و ترجیحات جفتی زنان با یکدیگر تکامل یافته باشند و در هم تنیدگی این سازوکارهای هم‌تکامل‌یافته، مجموعاً شرایطی ایجاد کرده که به مردان امکان سلطه بر منابع را داده است. باید یادآور شد این نوع تحلیل‌ها از نابرابری موجود بین زنان و مردان در دسترسی به منابع، نافی وجود دیگر عوامل دخیل نظیر رفتارهای تبعیض‌گرایانه‌ی جنسی، و پرداخت دستمزدهای نابرابر به زنان و مردان در ازای کار برابر نیست. همین‌طور از این تحلیل چنین نتیجه نمی‌شود که پس سلطه‌ی مردان بر منابع، امری اجتناب‌ناپذیر است. (see Smuts, 1995) این تحلیل‌ها و یافته‌ها صرفاً نشان می‌دهد که روان‌شناسی تکاملی می‌تواند در شناسایی علل نابرابری دو جنس در دسترسی به منابع، رویکردی راهگشا باشد. برای بحث بیشتر در مورد تعارض‌ها و همکاری‌ها بین دو جنس به جعبه‌ی 11.1 نگاه کنید.



### ■ جعبه‌ی 11.1

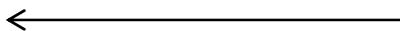
#### آیا همه‌ی مردان متحد شده‌اند تا زنان را تحت کنترل درآورند؟

نویسندگان فمینیست گاهی تمامی مردان را به عنوان گروهی متحدشده با هدف مشترک سلطه بر تمامی زنان تصویر کرده‌اند. (Dworkin, 1987; Faludi, 1991) تحلیل‌های روان‌شناسی تکاملی نشان می‌دهد که این نمی‌تواند صحیح باشد زیرا همان‌طور که دیده‌ایم رقابت اصلی هر جنس، با اعضای هم‌جنسش است. مردان سعی دارند با کنارزدن دیگر مردان، کنترل را بدست گیرند و در این راه، دیگر مردان را از منابع محروم می‌کنند، دیگر مردان را از موقعیت‌های قدرت و رتبه‌ی اجتماعی کنار می‌زنند، و دیگر مردان را نزد زنان تخریب و تحقیر می‌کنند. این

حقیقت که حدود 70% از تمامی قتل‌ها شامل کشتار مردان توسط دیگر مردان است تنها نوک کوه یخ هزینه‌هایی است که مردان در نتیجه‌ی رقابت‌های درون‌جنسی‌شان متحمل می‌شوند. (Daly & Wilson, 1988)

زنان نیز از ضربه‌های وارده از سوی همجنس‌شان مصون نیستند. زنان، بر سر دستیابی به مردان بالاتر به با یکدیگر رقابت می‌کنند، شوهر زنی دیگر اغوا کرده و می‌ربایند. زنان، دیگر زنان را بویژه زنان کم‌پاجو را تحقیر و تخریب می‌کنند. (فصل 10) به این ترتیب، زنان و مردان، بیش از همه قربانی راهبردهای جنسی همجنس‌شان هستند و بنابراین می‌توان گفت آنها با همه‌ی هم‌جنس‌شان بر سر برخی اهداف واحد نظیر سرکوب جنس مخالف متحد هستند. استثنای اصلی برای این موضوع زمانی است که مردان- آنطور که در فصل 10 دیدیم- ائتلاف‌هایی شکل می‌دهند و از این ائتلاف‌ها گاه برای دسترسی جنسی به زنان استفاده می‌شود. از جمله می‌توان به دسته‌های تجاوز گروهی یا تهاجم به دهکده‌ی همسایه برای دزدیدن زنان اشاره کرد. (Smuts, 1992) علاوه بر این، ائتلاف‌های مردان گاه می‌تواند در راستای حذف زنان از قدرت عمل کند. برای نمونه، برخی از دادوستدها و کسب‌وکارها در باشگاه‌های اختصاصی مردان صورت می‌گیرد و زنان، بطور علنی از پیوستن به این محافل کنار گذاشته می‌شوند. با این وجود، همین ائتلاف‌ها به سمت دیگر مردان و متحدان‌شان نیز هدف‌گیری شده است. در دنیای کسب‌وکار، سیاست، و رفاه نیز مردان ائتلاف‌هایی برای دستیابی به مزایای شخصی- و به بهای شکست دیگر ائتلاف‌های مردانه- شکل می‌دهند. همچنین نباید از یاد برد که هم مردان و هم زنان، از راهبردهای جنس مخالف‌شان مزایایی کسب می‌کنند. برای نمونه، مردان، بخشی از منابع‌شان را به زنان معینی نظیر همسران، خواهران، معشوقه‌ها، دختران و مادران‌شان اختصاص می‌دهند. از سوی دیگر، پدر،

برادران، و پسرانِ یک زن نیز همگی از انتخاب‌های جفتی آن زن و برگزیدنِ مردی صاحب‌منابع و خوش‌موقعیت نفع می‌برند. به این ترتیب، برخلاف این دیدگاه که مردان و زنان را دو گروه متحد و مستقل که به دنبالِ سرکوب جنس دیگر هستند جلوه می‌دهد روان‌شناسان تکاملی معتقدند چنین چیزی درست نیست. هریک از اعضای جامعه در منافع با برخی اعضای هر دو جنس متحد است و با برخی دیگر از اعضای هر دو جنس در تعارض قرار دارد.



## چکیده‌ی فصل

✓ تعارضات جنسی را می‌توان به عنوان تعارض ژنی بین منافع یک زن و یک مرد تعریف کرد. این تعارضات، در همه‌ی عرصه‌های زندگی اجتماعی حاضر است؛ از اختلافاتِ روز ملاقات تا ناراحتی‌های عاطفی در جریان زندگی زناشویی. روان‌شناسی تکاملی چندین دیدگاه کلیدی در مورد علت وجود این تعارضات و همین‌طور جلوه‌های مختلف این تعارضات ارائه می‌کند. اولین دیدگاه تکاملی مربوط است به «تداخل راهبردی» که مدعی‌ست تعارضات، ناشی از اقداماتِ مختل‌کننده‌ی طرفین در راهبردهای انتخابی هر جنس برای دستیابی به اهداف خاصی است. اگر یک زن در تعقیب یک راهبرد جفتی دیرپا و یک مرد در تعقیب یک راهبرد جفتی کم‌پا باشد آنگاه موفقیت هر یک از آنها مستلزم ایجاد اختلال در راهبرد طرفِ مقابل خواهد بود.

✓ چنین فرض می‌شود که عواطف و هیجانات منفی نظیر خشم، ناراحتی، و حسادت جنسی راهکارهایی تکاملی برای هشداردهی به افراد و آگاه‌سازی‌شان از این تداخلات راهبردی باشد.

✓ تعارض بر سر دسترسی جنسی، یکی از بزرگترین حوزه‌های تعارض بین دو جنس است و اشکال بسیاری به خود می‌گیرد. اولاً اسناد بدست‌آمده نشان می‌دهد مردان، در مقایسه با زنان، تمایل بیشتری به تفسیر جنسی رفتارها دارند- بویژه در واکنش به پیام‌های دوپهلویی نظیر لبخندزدنِ یک زن. دوماً مردان گاهی زنان را بویژه در مورد میزان عواطف و همین‌طور مقاصد درازمدت‌شان می‌فریبند- که اقدامی راهبردی برای جنس نر جهت دستیابی به روابط کم‌پا با زنان محسوب می‌شود.

✓ همراستا با پیش‌بینی‌های نظریه‌ی «مدیریت خطا»، معلوم شده که برخی از این تعارضات، از کژپنداری‌های شناختی-تکاملی ناشی می‌شود. طبق این نظریه، هزینه‌های تولیدمثلی انجام یک نوع خطا (مثلاً بزرگ‌شماری میزان تمایل جنسی فرد مخالف) از هزینه‌های انجام دیگر انواع خطا (مثلاً عدم درک تمایل جنسی دیگران هنگامی که واقعاً چنین تمایلی وجود دارد) متفاوت است. چنانچه این عدم تقارن در هزینه‌ها بطور مکرر طی دوران تکاملی مطرح بوده باشد آنگاه در جریان تطور زیستی‌روانی، در افراد کژپنداری‌هایی کارکردی تکامل خواهد یافت. به همین شکل، پیش‌بینی می‌شود در مردان، نوعی کژپنداری جنسی تکامل یافته باشد که باعث می‌شود مردان- در واکنش به سرنخ‌های دوپهلویی نظیر لبخندزدن یا تنها آمدن یک زن به کافه- باور کنند آن زن از نظر جنسی به آنها علاقه و تمایل دارد؛ و این یک کژپنداری‌ست که کارکردش، جلوگیری از هدر رفتن فرصت‌های جنسی‌ست. همچنین پیش‌بینی می‌شود در زنان، نوعی کژپنداری تعهدی تکامل یافته باشد که باعث می‌شود زنان نسبت به تعهدات اعلام‌شده توسط مردان شکاک‌تر و حساس‌تر باشند و به این طریق، فریب مردانی را که عواطفی دروغین به آنها تحویل می‌دهند نخورند.

✓ یک جلوه‌ی دیگر از تعارض بین‌جنسی، در شکل آزارهای جنسی در محیط‌های کاری اتفاق می‌افتد. اکثر عاملان آزارهای جنسی مردان هستند و اکثر قربانیان نیز زنان هستند. همچنین، قربانیان این آزارها غالباً در یک‌سری ویژگی‌ها مشترک هستند: آنها غالباً جوان، مجرد و از نظر بدنی جذاب هستند. همچنین معلوم شده که زنان، در مقایسه با مردان، در واکنش به آزارهای مشابه، ناراحتی و آزرده‌گی بیشتری نشان می‌دهند؛ این یافته از این فرض حمایت می‌کند که کارکرد این عواطف منفی، خبررسانی



در باب وجود تداخل راهبردی است. همچنین معلوم شده در هر مورد از رفتارهای آزار جنسی، چنانچه مرد آزارگر از موقعیت اجتماعی پایینی برخوردار باشد نظیر رفتگر یا کارگر ساختمان، زنان از این آزار، آزدردگی بیشتری تجربه می‌کنند و در مقابل، چنانچه مرد آزارگر خوش‌موقعیت باشد آزار کمتری تجربه می‌کنند.

✓ درکِ نحوه‌ی تکامل همزمان راهبردهای بهره‌کشی در مردان و پادافزارهای ضد بهره‌کشی در زنان، به خط جدیدی از پژوهش‌ها و نظریه‌پردازی دامن زده است. مردانی که به دنبال راهبردهای جنسی بهره‌کشانه (نظیر فریبکاری و سطوح بالای فشارهای کلامی) هستند بنظر می‌رسد بر سرخ‌های بهره‌کش‌پذیری قربانیان مونث تمرکز می‌کنند؛ از جمله دقت به نوع نشستن یا درازکشیدن باز و راحت، استفاده از لباس‌های بدن‌نما، علائم ناتوانی بدنی مثلاً مست‌بودن، و رفتارهای سهل‌انگارانه‌ی زنان. البته برای مردان، این سرخ‌ها بیشتر در زمان کم‌پاجویی جذاب است تا دیرپاجویی. بنظر می‌رسد جذابیتِ زن، عاملی‌ست که این مردان را هنگام انتخاب قربانیان جنسی‌شان به سوی زنان خاصی هدایت می‌کند. مردان، در مقطع کم‌پاجویی، زنانِ واجِد این سرخ‌ها را بطور ویژه‌ای قابل بهره‌کشی می‌دانند اما زنان نیز موجوداتی منفعل نیستند و در بسیاری موارد، با بهره‌کشی از این بهره‌کشان، در جهت منافع جفتی خودشان عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، برخی زنان بطور عامدانه سرخ‌هایی از بهره‌کش‌پذیری از خود نشان می‌دهند تا جفتی باکیفیت و کم‌پاجو را به خود جذب کنند. این تاکتیک «گیا گوستخوار» بخشی از یک راهبرد جفتی دیرپا برای زنان محسوب می‌شود.

✓ **تهاجم جنسی** در بیرون از محیط کاری نیز رخ می‌دهد. به مانند آزار جنسی، زنان، در مقایسه با مردان، از تجربه‌ی رفتارهای تهاجمی نیز آزرده‌گی و ناراحتی بیشتری تجربه می‌کنند- نظیر لمس‌شدن بدن‌شان بدون اجازه، و پافشاری مرد بر پیش‌روی‌های جنسی‌اش علارغم اعلام مخالفت آنها. مطالعات نشان می‌دهد که مردان، مستعد کم‌انگاری میزان ناراحتی زنان در مورد رفتارهای جنسی تهاجمی هستند.

✓ **یک بحث جنجالی** این بوده که آیا در مردان، سازگاری‌های خاصی برای تجاوز تکامل یافته یا اینکه تجاوز صرفاً یک محصول جانبی دیگر سازوکارهایی نظیر تمایل نر برای آمیزش‌های کم‌پا و گرایش عمومی نر برای دستیابی به اهداف با توسل به زور و خشونت است. یافته‌های موجود، حمایت قاطعی از یکی از این دو فرضیه نمی‌کند. برای نمونه، این یافته که قربانیان تجاوز غالباً جوان (و بنابراین زایا) هستند گواهی از وجود سازگاری‌هایی اختصاصی برای تجاوز نیست، چراکه ترجیح زنانی جوان، می‌تواند بخشی از گرایش‌ات جفتی عمومی نرها در جریان جفت‌گزینی باشد. ادامه‌ی تحقیقات برای فهم علت‌های بنیادی این رفتارها می‌تواند به ما در یافتن مسیرهایی برای کاهش یا خاتمه‌دهی به این تهاجمات جنسی کمک کند. در این راستا، یک یافته‌ی نویدبخش، شناسایی یک زیرگروه از مردان بوده که بنظر می‌رسد استعداد خاصی برای دست‌زدن به تجاوز جنسی داشته باشند. تجاوزکاران، در مقایسه با غیرتجاوزکاران، تمایل به آغاز آمیزش در سنی پایین‌تر، برخورداری از طیف متنوع‌تری از تجربیات جنسی، تجربه‌ی برانگیختگی جنسی در واکنش به داستان‌ها و تصاویر مربوط به تجاوز جنسی، و همین‌طور دست‌زدن به دیگر جرائم علاوه بر تجاوز دارند.

به عبارت دیگر، بنظر می‌رسد برای برخی مردان، رفتارهای جنسی اجبارگونه بخشی از یک راهبرد معطوف به تاریخ زندگی‌شان باشد.

✓ فرضیه‌ی محرومیت جفتی، یعنی این دیدگاه که مردانِ ناکام در عرصه‌ی جفت‌گزینی، به احتمالِ بیشتری از توسل به تجاوز به عنوان یک تاکتیکِ جفتی بهره می‌گیرند چندان حمایتی از یافته‌های پژوهشی دریافت نکرده است. همچنین، معلوم شده مردانی که جفت خودشان را مورد تجاوز قرار می‌دهند غالباً وقتی چنین می‌کنند که مطمئن یا مظنون به خیانت جنسی جفت‌شان باشند- که این موضوع با پیش‌بینی‌های فرضیه‌ی «رقابت اسپرمی» همخوانی دارد. مردانِ واجد علائمِ بارز روان‌آزاری یا مردانی که خود را واجد ارزش جفتی برابر یا بالاتر از جفت‌شان می‌بینند زمینه‌ی خاصی برای تجاوز به جفت‌شان هنگام بدگمانی جنسی به او دارند.

✓ اخیراً توجه بیشتری به پادافزارهای تجاوزشکنِ زنان صورت گرفته است. از جمله‌ی این پادافزارها می‌توان به انتخاب دوستانی خاص برای محافظت، انتخاب جفت‌هایی بزرگ‌جثه و سلطه‌مند، ترس از محیط‌ها و موقعیت‌های تجاوزخیز، و تجربه‌ی رنج روانی در صورت مورد تجاوز واقع‌شدن اشاره کرد. یافته‌های بدست‌آمده در رابطه با نظریات ارائه‌شده پیرامون پادافزارهای ضد تجاوز زنان تا به اینجا نویدبخش بوده است.

✓ یک مقوله‌ی پراهمیتِ دیگر از تعارضات بین دو جنس، تعارض مربوط به حسادت جنسی است. روان‌شناسان تکاملی عنوان کرده‌اند حسادت جنسی، راهکاری تکاملی برای دورکردن رقیبان جفتی و پیش‌گیری از عزیمتِ جفت بوده است. حسادت مردان، عمدتاً بر خیانت جنسی جفت متمرکز است- و این راهبردی‌ست که بطور تاریخی می‌توانسته قطعیتِ پدری آن مرد را بطور بارزی افزایش دهد. در مقابل، حسادت جنسی زنان بیشتر در واکنش

به بخطر افتادن سرمایه‌گذاری درازمدت جفت‌شان و تعهد عاطفی بیدار می‌شود. طیف وسیعی از شواهد از این پیش‌بینی‌ها حمایت می‌کند. تفاوت‌های بین دو جنس در بین فرهنگ‌ها بسیار محکم و پابرجاست از جمله در برزیل، ژاپن، کره، آلمان، سوئد، و هلند نتایج مشابهی بدست آمده است- خواه با استفاده از معیارهای آشفتگی فیزیولوژیک، یا معیارهای شناختی نظیر میزان توجه ناخواسته، جستجوی اطلاعات مرتبط، مدت زمان تصمیم‌گیری، و قدرت حافظه برای بخاطر سپاری سرنخ‌های خیانت جنسی یا عاطفی پیوسته نتایج مشابهی بدست آمده است. در یک پژوهش دیگر، با استفاده از روش fMRI معلوم شده که الگوی فعالیت مغزی دو جنس تفاوت‌های آشکاری با یکدیگر دارد که این از تفاوت‌های مفروض بین دو جنس از نظر نوع حسادت‌ها حمایت می‌کند.

✓ همان بر این است که علتِ تکاملِ حسادت جنسی این بوده که به رفتاری دامن می‌زده که به منع جفت از ترکِ رابطه یا خیانت جنسی کمک می‌کرده است. این رفتارها می‌توانسته از گوش‌بزدگی و حواس‌جمعی تا اقدام به خشونت متغیر باشد. مردان، هنگامی که با جفتی جوان و خوش‌ظاهر ازدواج می‌کنند- یعنی دو سرنخ شناخته‌شده برای ارزش تولیدمثلی زن- گرایش به اقداماتِ حفظ‌جفتی شدیدتری دارند. همچنین این نوع تلاش‌ها برای حفظ‌جفت، زمانی که آن مرد پُرمنابع و موقعیت‌طلب باشد افزایش می‌یابد. خشونت علیه جفت، یک تاکتیک افراطی و خرابکارانه برای حفظ‌جفت است که بیشتر توسط مردان مورد استفاده قرار می‌گیرد و بیش از همه توسط مردانی فاقد دارایی لازم برای حفظ جفت‌شان از طریق مشوق‌های مثبت.

✓ تعارضات دو جنس، در حوزه‌ی رقابت بر سر کنترل منابع نیز حاضر است. روان‌شناسی تکاملی، از یافته‌های گسترده‌ای پرده برداشته که نشان می‌دهد بطور جهان‌شمول، مردان تمایل به کنترل منابع اقتصادی دارند- هرچند تفاوت‌هایی فرهنگی و فردی زیادی در این زمینه وجود دارد. این یکی از جلوه‌های همان چیزی‌ست که اصطلاحاً پدرسالاری نامیده می‌شود. ریشه‌ی تفاوت‌های بین دو جنس در این زمینه می‌تواند تا تکامل همزمان ترجیحات زنانه و راهبردهای جفتی رقابتی مردانه دنبال شود. در جریان تطور زیستی، زنان مردانی را ترجیح داده‌اند که قادر به تصاحب منابع باشند و مردان نیز از طریق تصاحب چنین منابعی، با یکدیگر بر سر جذب زنان رقابت کرده‌اند. یک تحلیل تکاملی همچنین نشان می‌دهد که مردان نمی‌توانند با همه‌ی مردان دیگر در تمایل‌شان برای دورنگه‌داشتن زنان از این منابع متحد شده باشند، زیرا رقابت اصلی مردان در طول زندگی، با دیگر هم‌جنسان‌شان است و نه زنان. علاوه بر این، مردان با بسیاری از زنان پیرامون‌شان از جمله خواهران، همسران، معشوقه‌ها، نوه‌ها و مادرشان دارای منافع مشترک هستند.

## پرسش‌هایی برای تفکر انتقادی

1. بطور میانگین، زنان، در مقایسه با مردان، تمایل بیشتری برای عقب‌انداختن اولین آمیزش دارند. این در حالی‌ست که مردان، به دنبال هرچه زودتر و هرچه بیشتر آمیزش کردن هستند. توضیح دهید این گرایش‌ات متفاوت، چطور نوعی تداخل راهبردی بین دو جنس ایجاد می‌کند.

2. قربانیان آزار جنسی غالباً جوان، جذاب، و مونث هستند. در مقابل، عاملان آزار جنسی غالباً مذکر هستند. چطور این نوع تداخل راهبردی را می‌توان از راهبردهای جفتی تکامل‌یافته در مردان و زنان نتیجه گرفت.

3. قربانیان تجاوز غالباً از بین زنان جوان و زایا انتخاب می‌شوند. توضیح دهید که چرا این یافته، مدرکی بر له یا علیه دو نظریه‌ی رقیب در باب تجاوز جنسی محسوب نمی‌شود.

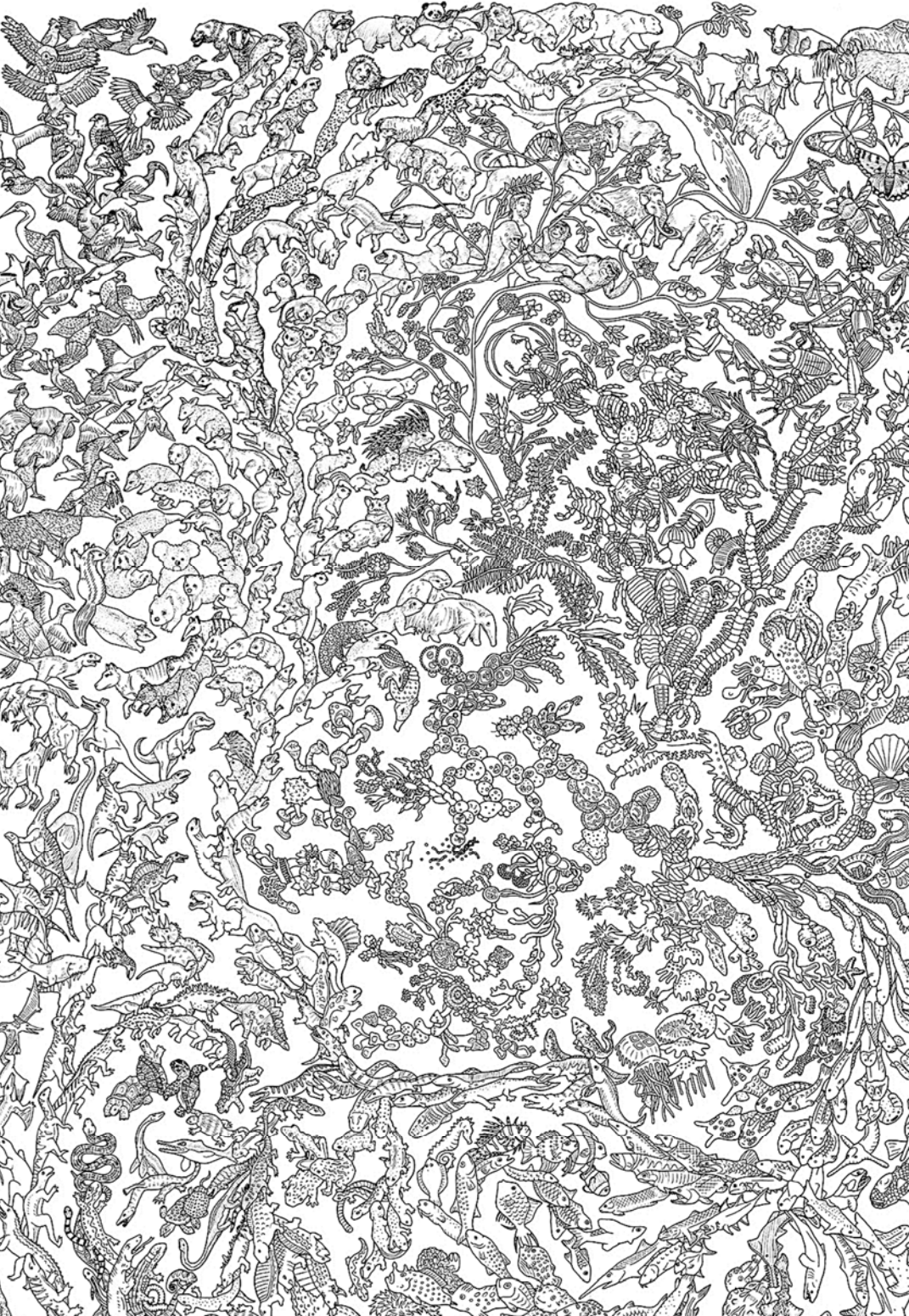
4. پژوهش انجام‌شده بر روی واکنش‌های افراد به حسادت جنسی نشان می‌دهد که واکنش دو جنس هنگام کشف خیانت جفت‌شان متفاوت است. مردان می‌خواهند بدانند آیا جفت‌شان با آن مرد آمیزش داشته است یا نه؛ درحالی‌که زنان می‌خواهند بدانند که آیا جفت‌شان آن زن را دوست دارد یا نه. از چشم‌انداز تکاملی چطور می‌توان این تفاوت را توضیح داد؟

## خواندنی‌های پیشنهادی

- 
- Arnqvist, G., & Rowe, L. (2005). *Sexual conflict*. Princeton, NJ: Princeton University Press. Borderhoff Mulder, M., & Rauch, K. L. (2009). Sexual conflict in humans: variations and solutions. *Evolutionary Anthropology: Issues, News, and Reviews*, 18(5), 201–214.
  - Buss, D. M. (2000). *The dangerous passion: Why jealousy is as necessary as love and sex*. New York: Free Press.
  - Figueredo, A. J., & Gladden, P. R., & Beck, C. J. A. (2010). Intimate partner violence and life history strategy. In A. Goetz & T. Shackelford, (Eds.), *The Oxford handbook of sexual conflict in humans*. New York: Oxford University Press.
  - Goetz, A.T., Shackelford, T. K., Romero, G. A., Kaighobadi, F., & Miner, E. J. (2008). Punishment, proprietariness, and paternity: Men's violence against women from an evolutionary perspective. *Aggression and Violent Behavior*, 13, 481–489.
  - Haselton, M. G., & Buss, D. M. (2000). Error management theory: A new perspective on biases in cross-sex mind reading. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78, 81–91.
  - Lalumiere, M. L., Harris, G. T., Quinsey, V. L., & Rice, M. E. (2005). *The causes of rape*. Washington, DC: American Psychological Association.
  - McKibbin, W. F., Shackelford, T. K., Goetz, A. T., & Starratt, V. G. (2008). Why do men rape? An evolutionary psychological perspective. *Review of General Psychology*, 12, 86–97.

- Michalski, R. L., Shackelford, T. K., & Salmon, C. A. (2007). Upset in response to a sibling's partner's infidelities. *Human Nature*, 18, 74–84.
- Platek, S. M., & Shackelford, T. K. (Eds.). (2006). *Female infidelity and paternal uncertainty: Evolutionary perspectives on male anti-cuckoldry tactics*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Sagarin, B. J., Martin, A. L., Coutinho, S. A., Edlund, J. E., Patel, L., Skowronski, J. J., & Zengel, B. (2012). Sex differences in jealousy: A meta-analytic examination. *Evolution and Human Behavior*, 33(6), 595–614.
- Stieglitz, J., Gurven, M., Kaplan, H., & Winking, J. (2012). Infidelity, jealousy, and wife abuse among Tsimane forager–farmers: testing evolutionary hypotheses of marital conflict. *Evolution and Human Behavior*, 33(5), 438–448.
- Takahashi, H., Matsuura, M., Yahata, N., Koeda, M., Suhara, T., & Okubo, Y. (2006). Men and women show distinct brain activations during imagery of sexual and emotional infidelity. *NeuroImage*, 32, 1299–1307.





## فصل 12

## موقعیت، اعتبار، و سلطه‌ی اجتماعی

## اهداف یادگیری

پس از مطالعه‌ی این فصل، خواننده قادر خواهد بود:

- توضیح دهد چطور سلسله‌مراتب سلطه در جریان تعاملات فردی نمایان می‌شود.
- یک نمونه از سلسله‌مراتب سلطه در گونه‌های دیگر را توصیف کند.
- تحلیل کند چرا محتمل است در مردان، در مقایسه با زنان، انگیزه‌های قوی‌تری برای موقعیت‌طلبی تکامل یافته باشد.
- پنج مورد از عوامل همبسته با سلطه را برشمارد.
- تحلیل کند چرا در انسان‌ها راهبردهای فرودستی تکامل یافته است.

ما با یک سیستم عصبی که پیوسته نگران  
رتبه و موقعیت ماست پا به دنیا  
می‌گذاریم.

رابرت فرانک، 1985

در سال 1996، در مصاحبه‌ای با آدمیرال جرمی بوردا، رئیس عملیات ارتش دریایی آمریکا، او از دریافت مدال جنگی شجاعت «V» صحبت کرد و بعدتر نیز روبان رنگین آن را با افتخار بر سینه‌ی خود نصب کرد. (Feinsilber, 1997) اما آدمیرال بوردا هرگز چنین مدالی دریافت نکرده بود؛ این شد که به جای آنکه با رسوایی ناشی از برملاشدن موضوع روبرو شود اقدام به خودکشی کرد. یک مورد دیگر ریک استرانلوف بود که مدعی بود وقتی به عنوان سرباز نیروی دریایی در جنگ عراق شرکت کرده مدال شجاعت دریافت کرده اما این در سیستم نظامی ثبت نشده بود. (Cardona, 2010)

به قدری ادعاهای دروغین در مورد مدال‌های نظامی وجود دارد که در سال 2005، لایحه‌ی مدال‌های قلابی تصویب شد و کارش شناسایی مدعیات دروغین در باب مدال‌های نظامی بود. اما چرا باید افراد مدارک خود را جعل کنند و این همه خطر کنند تا صرفاً به موقعیت و اعتبار بالاتری دست پیدا کنند؟ دغدغه‌های افراد پیرامون موقعیت، اعتبار، اعتماد به نفس، افتخار، احترام و رتبه به اشکال متفاوت در همه‌ی گروه‌های انسانی دیده می‌شود. افراد تلاش‌های هنجرفتی صرف جلوگیری از بی‌اعتبار شدن، هتک حرمت، رسوایی، تحقیر خود می‌کنند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد سلسله‌مراتب سلطه و جایگاه اجتماعی به سرعت شکل می‌گیرد. در یک پژوهش بر روی 59 گروه سه نفره از افرادی که قبلاً یکدیگر را نمی‌شناختند معلوم شد که ظرف همان دقیقه‌ی اول در 50% و طی 5 دقیقه‌ی اول، درون همه‌ی این گروه‌ها سلسله‌مراتب واضحی ظاهر

می‌شود. (Fisek & Ofshe, 1970) حتی از آن تکان‌دهنده‌تر این بود که اعضای گروه‌ها می‌توانستند به دقت جایگاه آینده‌شان درون یک گروه را تنها با دیدن دیگر اعضای گروه و پیش از آنکه کسی حتی یک کلمه به زبان بیاورد ارزیابی کنند. (Kalma, 1991) در بین انگیزه‌ی انسانی جهان‌شمول، شاید این نوع تقلا برای کسب موقعیت، یکی از بارزترین نمونه‌ها باشد. (Barkow, 1989; Frank, 1985; Maslow, 1937; Symons, 1979)

### ظهور سلسله‌مراتب سلطه

جیرجیرک‌ها، تاریخچه‌ی موفقیت‌ها و شکست‌هایشان را در نبردها با دیگر جیرجیرک‌ها بخاطر می‌سپارند. (Dawkins, 1989) اگر یک جیرجیرک نبردهای زیادی را پیروز شود در نبردهای بعدی تهاجمی‌تر عمل می‌کند. اگر تعداد زیادی باخت در کارنامه داشته باشد فرودستانه عمل خواهد کرد و از مواجهات آینده پرهیز خواهد کرد. این پدیده بطور آزمایشی توسط زیست‌شناس تکاملی، ریچارد الکساندر ثبت شده است (1961) او یک جیرجیرک مصنوعی طراحی کرد که قدرتی بالاتر از دیگر جیرجیرک‌ها داشت. پس از آنکه جیرجیرک‌ها از این جیرجیرک دست‌ساز کتک می‌خوردند احتمال بیشتری داشت در نبردهای بعدی با جیرجیرک‌های واقعی شکست بخورند. گویی چنین بود که هر جیرجیرک، بنا بر کارنامه‌ی گذشته‌اش، تخمینی از توانایی جنگی‌اش نسبت به دیگران صورت می‌داد و طبق آن رفتار می‌کرد. با گذر زمان، نوعی سلسله‌مراتب سلطه ظاهر می‌شد بطوریکه هر جیرجیرک می‌توانست نقطه‌ای را در این سلسله‌مراتب به خود اختصاص دهد و جیرجیرک‌های پایین‌رتبه‌تر نسبت به کسانی که در بالا بودند نشانه‌های فرودستی نشان می‌دادند. جیرجیرک‌های

نری که در این رقابت‌ها پیروز می‌شوند به احتمال بیشتری درصدد آمیزش با جیرجیرک‌های ماده برمی‌آیند.

این موضوع، در سرتاسر قلمروی جانوران به وفور قابل مشاهده است. عبارت «نظام سلسله‌مراتبی»<sup>14</sup> از رفتار مرغ‌ها می‌آید. وقتی مرغ‌ها برای دفعات اول با یکدیگر روبرو می‌شوند مکرراً با یکدیگر می‌جنگند. اما با گذر زمان، این نبردها کاهش پیدا می‌کند زیرا هر مرغ می‌آموزد که او نسبت به برخی مرغ‌ها غالب و نسبت به برخی دیگر مغلوب است. این سلسله‌مراتب در طول زمان نسبتاً دست‌نخورده باقی می‌ماند و مزایایی برای هریک از این مرغ‌ها دارد؛ چراکه مرغ‌های غالب، دیگری نیازی به انجام مبارزات پرهزینه‌ی مداوم برای دفاع از رتبه‌شان ندارند، و مرغ‌های فرودست نیز به لطف این سلسله‌مراتب، از آسیب‌های ناشی از درگیرشدن با مرغ‌های غالب دور می‌مانند. همچنین مهم است دقت کنیم که این سلسله‌مراتب یا مراتب سلطه، فی‌نفسه دارای یک کارکرد نیست و یک ویژگیِ ظاهرشونده در گروه است و نه فرد. در عوض، راهبردهای تکاملی هر مرغ، دارای کارکرد است و جمیع این راهبردهاست که به ظهور سلسله‌مراتب در گروه می‌انجامد. این به آن معناست که باید به همان اندازه‌ی فرادستی و غالب‌بودن، برای رفتارهای فرودستانه نیز کارکرد قائل شویم.

تصمیم به همواره جنگیدن یک راهبرد احمقانه است، چراکه بازنده در خطر جراحت و مرگ قرار می‌گیرد و حتی می‌تواند بهتر باشد که قلمرو، غذا یا جفت را از همان آغاز تسلیم کند. علاوه بر این، جنگیدن برای فرد پیروز نیز هزینه‌هایی به همراه دارد: علاوه بر خطر جراحت، فاتحان منابع ارزشمندی همچون انرژی و زمان، و فرصتِ انجامِ نبردهای دیگر را از دست می‌دهند.

---

<sup>14</sup> Pecking order

بنابراین، هم بازندگان و هم فاتحان به نفع‌شان است بتوانند از قبل تعیین کنند چه کسی پیروز می‌شود و صرفاً بی‌آنکه طرفین هزینه‌های نبرد را تقبل کنند، فرد فاتح اعلام شود. از طریق ابراز فرودستی، بازنده قادر است زنده بماند و از آسیب و جراحت دور بماند. اگرچه او مجبور به تسلیم منابع در آن لحظه است اما این فرودستی به او امکان می‌دهد درجایی دیگر وقتی فرصت‌ها بهتر شد دوباره برای کسب منابع تلاش کند یا منتظر فرصتی بهتر برای به چالش‌گیری مناسبات سلطه باقی بماند. (Pinker, 1997)

به این ترتیب، بنظر می‌رسد طی فرایند انتخاب، در افراد توانایی‌های ارزیابی قدرت تکامل یافته است؛ یعنی سازوکارهایی روانی برای ارزیابی توانایی‌های جنگی خود در مقایسه با دیگران. در انسان‌ها، این سازوکارهای ارزیابی بی‌شک پیچیده و متنوع هستند و از توانایی‌های صرفاً بدنی تا توانایی هم‌دستی با دوستان قدرتمند، ایجاد ائتلاف‌ها و اتحاد با خویشاوندان متغیر است. پس از این ارزیابی‌ها، انتخاب راهبردهای سلطه‌ورزی یا سلطه‌پذیری هر دو می‌تواند برای افراد کارکردهایی به همراه داشته باشد. یک کارکرد، پرهیز از مواجهات پرهزینه است. البته قطعاً در مورد نتیجه‌ی یک رویارویی، برخی ابهامات و عوامل پیش‌بینی‌ناپذیر نیز وجود دارد. رفتارهایی نظیر بلوف‌زدن و شاخ‌وشانه‌کشی نیز در همین راستا و برای اغراق در قدرت‌های افراد و خالی‌کردن دل رقیبان پیش از جنگ صورت می‌گیرد. اما طی فرایند انتخاب، توانایی‌هایی برای تمیزدهی این بلوف‌ها از واقعیت نیز تکامل یافته است، چراکه اعضای که در مواقعی غیرلازم، رفتار فرودستی را برگزیده‌اند از دسترسی به منابع ارزشمند و نهایتاً حفظ ژن‌هایشان در جمعیت باز مانده‌اند.

وجود سلسله‌مراتب سلطه به این معناست که درون یک گروه، برخی افراد، در مقایسه با دیگران، به منابع کلیدی (منابع لازم برای بقا یا تولیدمثل) دسترسی

بسیار بالاتری دارند. (Cummins, 1998) در ساده‌ترین نوع، سلسله‌مراتب سلطه، حالتی **انتقالی**<sup>1</sup> دارد، به این معنا که اگر فرد A بر فرد B سلطه داشته باشد و فرد B بر فرد C، آنگاه فرد A بر فرد C نیز سلطه خواهد داشت.

### سلطه و موقعیت در دیگر حیوانات

در بین خارچنگ‌ها<sup>2</sup>، بیش از یک نفر می‌تواند بدون تعیین اینکه چه کسی رئیس است در قلمروی واحدی ساکن شود. (Barinaga, 1996) آنها با احتیاط دور یکدیگر می‌چرخند و جثه و رقیب‌شان را ارزیابی می‌کنند. سپس وارد مبارزاتی خشن می‌شوند و سعی در گازگرفتن و تکه‌پاره کردن یکدیگر می‌کنند. عضو پیروز در این نبرد، تبدیل به عضو غالب می‌شود و بطور نمادین دور قلمرویش می‌چرخد. عضو بازنده نیز به دور و اطراف می‌رود و از تماس‌های بعدی با این نفر غالب دوری می‌کند.

رفتارهای متعاقب فاتحان و بازندگان بقدری متفاوت بود که محققان حدس زدند احتمالاً متعاقب این نبردها، تغییراتی در سیستم عصبی طرفین رخ می‌دهد. در این راستا، محققان یک نورون خاص را در این جانور شناسایی کردند که بسته به موقعیت و جایگاه او در سلسله‌مراتب، برهمکنش متفاوتی با عصب‌رسان سروتونین انجام می‌دهد. در خارچنگ غالب، حضور سروتونین احتمال شلیک این نورون را افزایش می‌دهد اما در بازندگان، سروتونین این نورون را از شلیک باز می‌دارد. با این وجود، یک نبرد به ندرت یک حیوان را به یک موقعیت دائمی از غالبیت یا تابعیت می‌رساند. وقتی محققان دو خارچنگ

<sup>1</sup> transitive

<sup>2</sup> از سخت‌پوستان آب شیرین است که از نظر ظاهر با شاه‌میگوهای کوچک شباهت دارد.

فرودست را در قلمروی واحدی قرار دادند یکی از آنها بطور اجتناب‌ناپذیر از وضعیت فرودست به وضعیت فرادست تغییر جایگاه یافت. وقتی دو هفته بعد، نوروهای این دو خارچنگ بررسی شد معلوم شد در خارچنگ غالب، نوروهای مربوطه حالا به جای آنکه توسط سروتونین بازدارنده شود تهییج می‌شد. این نشان می‌دهد که خارچنگ فرودست قادر است همراه با تغییر شرایط، به آسانی به موقعیت فرادست تغییر جایگاه دهد. با این وجود، این در مورد خارچنگ‌های غالب صادق نیست: وقتی محققان، دو خارچنگ پیش‌تر غالب را در یک قلمروی واحد قرار دادند یکی از آنها به ناگزیر مجبور به قبول وضعیت فرودست شد. اما بازنده که پیش‌تر در وضعیت غالب قرار داشت همچنان به نبردهای اجبارگونه و تهاجمی با خارچنگ غالب ادامه داد حتی تا سرحدی که خودش را به کشتن دهد. گویی اینطور است که حیوانات، در مقابل تنزل از موقعیت فرادست به فرودست مقاومت نشان می‌دهند. (Barinaga, 1996, p. 290)

شامپانزه‌ها نیز برای کسب سلطه بر یکدیگر با هم می‌جنگند. (de Waal, 1982) شامپانزه‌های نر غالب در اطراف پرسه می‌زنند و خودشان را به شکلی دروغین بزرگ‌جثه‌تر و سنگین‌تر نشان می‌دهند. قابل‌اتکاترین پیش‌گوی موقعیت سلطه در بین شامپانزه‌ها، تعداد چاپلوسی‌های فرودستانه‌ای است که آن حیوان از جانب دیگران دریافت می‌کند. این معاشرت‌های فرودستانه، یک توالی کوتاه از رفتارهای ظریفی است که با خم کردن بدن همراه است بطوریکه نر فرودست مجبور است برای نگاه کردن به نر غالب، بالا را نگاه کند. این رفتار غالباً همراه با مجموعه‌ای از خم‌وراست شدن‌های سریع و شدید نیز هست. گاهی شامپانزه‌ی فرودست، اشیایی نظیر برگ یا چوب نزد شامپانزه‌ی فرادست می‌آورد و در همان حال که پا، گردن، یا سینه‌ی شامپانزه‌ی غالب را می‌بوسد آنها را به



او عرضه می‌کند. در مقابل، شامپانزه‌ی نر غالب نیز با کش دادنِ بدنش به حالت تمام‌قد طوریکه حتی بزرگ‌جثه‌تر بنظر برسد به او واکنش نشان می‌دهد. فرد ناظر ممکن است نتیجه بگیرد این دو شامپانزه اساساً جثه‌ای متفاوت دارند درحالیکه ممکن است آنها جثه‌ای یکسانی داشته باشند. صرفاً یکی از شامپانزه‌ها خمیده و قوزکرده، و دیگری با حالتی پُف‌کرده خود را نشان می‌دهد. در مقابل، ماده‌ها معمولاً پشت بدن‌شان را برای واری‌شدن به شامپانزه‌ی غالب نمایش می‌دهند. چنانچه یک نر یا ماده‌ی فرودست، رفتارهای فرودستانه‌ی لازم را نشان ندهد این نوعی به‌چالش‌گیریِ مستقیمِ موقعیت شامپانزه‌ی غالب بشمار می‌رود و ممکن است واکنش او را برانگیزد.

قرارداختن در موقعیت سلطه برای شامپانزه‌های نر، با یک مزیت تولیدمثلی کلیدی همراه است: افزایش دسترسی جنسی به ماده‌ها. (de Waal, 1982) شامپانزه‌ی غالب در یک کولونی، معمولاً دست‌کم 50% از آمیزش‌ها و گاهی تا 75% از آمیزش‌ها را به خود اختصاص می‌دهد؛ این درحالی‌ست که شش یا هفت نر دیگر نیز در کولونی حضور دارند. یک جمع‌بندی بر روی 700 مطالعه چنین نتیجه گرفته که نرهای میان‌رتبه و بالاتر به معمولاً از فرصت‌های تولیدمثلی بیشتری در مقایسه با نرهای پایین‌رتبه برخوردارند. (Ellis, 1995) البته در گونه‌هایی نظیر ماکاک‌های رزوس، ماده‌ها به شکل پنهانی با نرهای فرودست نیز جفت‌گیری می‌کنند. (Manson, 1992)

دسترسی جنسی بالاتر شامپانزه‌های نر غالب به ماده، بیشتر از همه در مقطعی برجسته است که ماده‌ها وارد دوره‌ی فعل می‌شوند. (Ellis, 1995) سه مورد از چهار پژوهشی که به بررسی این ارتباط پرداخته نشان داده که نرهای غالب، در مقایسه با دیگر نرها، هنگامی که ماده‌ها وارد دوره‌ی فعلی می‌شوند دسترسی جنسی بالاتری به آنها دارند و بنابراین، از همه بیشتر احتمال

بارورسازی آنها را دارند. در مقابل، دسترسی جنسی نرهای فرودست معمولاً در بازه‌ای رخ می‌دهد که ماده‌ها از همه کمتر احتمال بارورشدن دارند. پژوهش انجام‌شده با استفاده از نمونه‌گیری DNA از این نتیجه حمایت می‌کند و دریافت‌ها که تعداد بسیار بالایی از کودکانِ گروه، توسط نرهای بالاتر به گروه تولید می‌شود. در مورد ارتباط بین سلطه، دسترسی جنسی، و پیامدهای تولیدمثلی‌اش در بین اورانگوتان‌ها، بابون‌ها، و ماکاها نیز داستان بر همین قرار است. (Ellis, 1995; Rodriguez- Llanes, Verbeke, & Finlayson, 2009)

دو مشخصه‌ی کلیدی دیگر در سلسله‌مراتب سلطه‌ی پریمات‌ها دیده می‌شود: (Cummins, 1998, 2005)

- اولاً سلسله‌مراتبِ موجود بین نرها، ایستا و بدون تغییر نیست. نرها پیوسته برای دستیابی به رتبه‌های بالاتر با یکدیگر رقابت می‌کنند و گاهی نر سلطه‌مند را کنار می‌زنند. همچنین نرهای از قدرت افتاده گاهی مجدداً سلطه‌ی سابق‌شان را پس می‌گیرند. مرگ یا آسیب دیدگی نر غالب می‌تواند منجر به دوره‌ای از بی‌ثباتی شود و طی آن، دیگر نرها سعی در تصاحبِ جایگاه خالی‌شده در نوک سلسله‌مراتب کنند. اعضای گروه، پیوسته در فکر دستیابی به این جایگاه در سلسله‌مراتب هستند و این باعث می‌شود سازمان اجتماعی این گونه‌ها، حالتی پویا داشته باشد.
- دوماً جثه‌ی بدنی یک پریمات، عامل اصلی در تعیین رتبه‌ی او نیست. در سلسله‌مراتب پریمات‌ها، جایگاه نرها شدیداً وابسته به مهارت‌های اجتماعی‌شان است- بویژه توانایی ایجاد متحدانی که فرد بتواند در جریان رقابت‌ها روی کمک‌شان حساب کند. در یکی از موارد مستندشده، یک نر فرودست، اتحادش با یک نر آلفا را به این

دلیل خاتمه داد که این نر آلفا، از او در مقابل نر دیگری در جریان

یک رقابت جفتی سرباز زده بود. (de Waal, 1982)

افزوده شدن بر فرصت‌های جنسی نرها، یک منطق سازشی قدرتمند برای تکامل سازوکارهای سلطه‌طلبی در نرها فراهم می‌کند. همچنین این موضوع، تبیینی تکاملی برای تفاوت‌های دو جنس از نظر انگیزه‌های سلطه‌طلبی فراهم می‌آورد.

### نظریه‌های تکاملی در باب سلطه، اعتبار، و موقعیت

یک نظریه‌ی تکاملی در باب موقعیت اجتماعی باید بتواند مسائل سازشی مرتبط با وجود سلسله‌مراتب رتبه و موقعیت را توضیح دهد. همین‌طور توضیح دهد چرا در جریان این روابط سلسله‌مراتبی، افراد گاه از خود رفتارهای فرودستی نشان می‌دهند. یک نظریه‌ی خوب باید بتواند پیش‌بینی کند افراد برای چانه‌زنی در سلسله‌مراتب قدرت، از کدام تاکتیک‌ها استفاده می‌کنند. برای نمونه، افراد دانشگاهی نیز تشنه‌ی موقعیت هستند اگرچه به شکلی متفاوت از شکلی که در دیگر عرصه‌های اجتماع رخ می‌دهد: "در هوا چرخاندن یک چاقوی ضامن‌دار در یک کنفرانس علمی ممکن است چندان مناسب نباشد، اما همواره امکان طرح پرسش‌های نیش‌دار، تحقیرهای اخلاقی، طعنه‌های خراب‌کننده، مخالفت‌های حاکی از آزدگی، ابزارهایی برای اعمال نفوذ در مرور مقالات علمی، و بخش‌های ترفیع رتبه وجود دارد. (Pinker, 1997, p. 498)

یک نظریه‌ی خوب همچنین باید توضیح دهد چرا این نوع موقعیت‌طلبی، در بین نرها اینقدر رایج‌تر از ماده‌هاست؛ همچنین باید بتواند رفتار کسانی را که از تاکتیک‌های فرودستی بهره می‌گیرند توضیح دهد. برای نمونه، شواهد بدست‌آمده از جوامع سنتی نشان می‌دهد گاه افراد از تحقیر و تمسخر، تخریب،

و حتی کشتنِ یکدیگر برای مهار افرادی استفاده می‌کنند که بلندپروازی و جاه‌طلبی‌شان منجر به سلطه‌ورزی بر دیگر اعضای گروه شده است. (Boehm, 1999) یک نظریه‌ی جامع در باب سلطه باید بتواند توضیح دهد چرا افراد غالباً به دنبال ایجاد برابری در بین اعضای گروه هستند. (Boehm, 1999; Knauff, 1991) همچنین باید بین «سلسله‌مراتب سلطه» که به تعیین نحوه‌ی تخصیص منابع می‌انجامد، و «سلسله‌مراتب تولید» که شامل سازماندهی و تقسیم کار جهت دستیابی به اهداف گروهی می‌شود تمایز قائل شود. (Rubin, 2000)

سرانجام آنکه یک نظریه‌ی خوب باید بتواند مسیرهای متفاوتی را که افراد برای دستیابی به رتبه‌ها یا موقعیت‌های بالاتر در پیش می‌گیرند شناسایی کند. برخی محققان، تمایزی بنیادین بین «سلطه»<sup>1</sup> و «اعتبار»<sup>2</sup> قائل شده‌اند و آنها را به عنوان دو مسیر متمایز برای دستیابی به موقعیت (و ترفیع رتبه) مطرح کرده‌اند. (Henrich & Gil-White, 2001) سلطه‌ورزی، عبارت از هر نوع اعمال یا تهدید به اعمال زور بر دیگران است. بنابراین، یک بچه‌قلدر مدرسه‌ای یا یک مرد مافیایی ممکن است به مدد توانایی‌اش برای آزار بدنی دیگران به جایگاه موجودش دست یابد. در واکنش به این افراد، دیگران ممکن است سلطه‌ورزی او را نپذیرند یا بپذیرند و منابع‌شان را برای دورماندن از خشونت یا تهدید به او تسلیم کنند. اما برخلاف سلطه، برخورداری از اعتباری می‌تواند افراد را به تقدیم داوطلبانه‌ی منابع به فرد صاحب‌اعتبار هدایت کند. این اعتبار می‌تواند به دلیل برخورداری فرد از مهارت‌های خاص، دانش، یا ارتباطات اجتماعی خاص برایش حاصل شود. سلسله‌مراتب اعتبار، غالباً محدود به یک حوزه است؛ بطوریکه شخصی که مهارت‌های شکارگری بالایی دارد ممکن است نزد یک

---

<sup>1</sup> dominance

<sup>2</sup> prestige

دسته از افراد اعتبار داشته باشد در حالیکه دسته‌ی دیگری از افراد، این اعتبار را برای یک پزشک ماهر قائل باشند. برای نمونه، در میان اقوام تسیمان در بولیوی، مهارت‌های فرد در تولید غذا، یک معیار مهم برای کسب اعتبار است در حالیکه برخورداری از جثه‌ی بزرگ، در بهترین حالت صرفاً نشان از برتری آن فرد در نبردهای تن به تن دارد. (von Rueden, Gurven, & Kaplan, 2008) در حالیکه افراد سلطه‌ورز، غالباً در افراد فرو دست ترس ایجاد کنند افراد صاحب اعتبار، تحسین دیگران را برمی‌انگیزند. اعتبار اعطاشده به این افراد، می‌تواند به دلیل دسترسی‌شان به اطلاعاتی سودمند (Henrich & Gil-White, 2001) یا قدرت‌شان در کمک به موفقیت تولیدمثلی دیگران باشد. (Buss, 1995) بنابراین، افراد پایین‌رتبه، به دنبال هم‌نشینی و دنبال‌روی از افراد معتبر و صاحب موقعیت هستند به این امید که بتوانند از اطلاعات ارزشمند ایشان بهره‌مند شوند.

### نمایشات حاکی از برخورداری از اعتبار، نوع دوستی، و نیکنامی

در فصل 9، ما به بررسی نقش پیام‌دهی‌های پرهزینه در تکامل رفتار همکاری و نوع دوستی پرداختیم. اما این پیام‌دهی‌های پرهزینه، همچنین نقشی کلیدی در کسب اعتبار اجتماعی دارد. (Bliege Bird & Smith, 2005; Boone, 1998; Plourde, 2008) در جوامع شکارچی-گردآور سنتی، این پیام‌دهی‌ها به اشکالی نظیر برگزاری مهمانی‌های سخاوتمندانه برای گروه، تأمین گوشت حیوانات بدشکار، و ارائه‌ی اطلاعاتی ارزشمند برای گروه صورت می‌گیرد. در گروه‌های اجتماعی امروزی، افراد اعتبارشان را از طریق نمایش سطح مهارت‌شان در امور بارز برای گروه، یا ارائه‌ی بی‌چشمداشت و سخاوتمندانه‌ی داشته‌ها، و فداکاری‌های شخصی حاکی از تعهد به گروه نمایش می‌دهند. (Anderson &

Kilduff, 2009) از قرار معلوم، در مسیر دستیابی به اعتبار اجتماعی، دهنده بودن بیشتر از گیرنده بودن نتیجه می دهد.

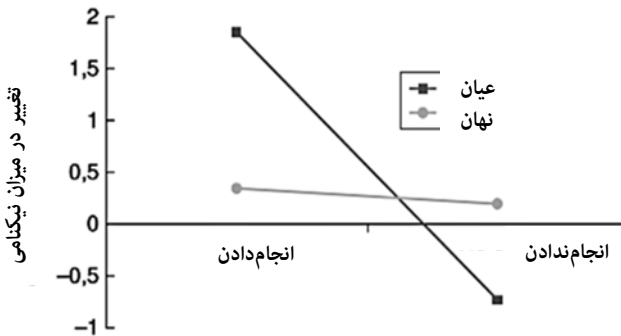
یکی از نکات کلیدی در اعلام میزان اعتبار به دیگران این است که دیگران از اعمالی که فردی بمنظور دریافت اعتبار انجام می دهند آگاه باشند. طی یک پژوهش، به افراد فرصتی داده شد تا بطور ناشناس یا در حضور دیگران در یک خیریه برای کمک به افراد نیازمند شرکت کنند. (Bereczkei, Birkas, & Kerekes, 2007) متعاقبش تغییرات در میزان اعتبار اجتماعی فرد (مثلاً میزان احترامی که دیگران به او می گذارند) بررسی شد تا معلوم شود آیا این تغییر، ارتباطی با حضور یا عدم حضور فرد در خیریه، و حضور بطور ناشناس یا علنی دارد یا نه. (ن.ک. نمودار 12.1) نتیجه نشان داد از بین کسانی که در این خیریه شرکت کرده بودند اعتبار اجتماعی کسانی بطور بارز افزایش یافت که این کار خیریه را در انظار عمومی انجام داده بودند.

طی یک سری پژوهش های دیگر قرار شد به افراد فرصتی برای کمک به یک خیریه داده شود با این تفاوت که بر دیوار مقابل چشم برخی افراد پوستری نصب شده بود و در آن فردی به او خیره شده بود. (Fessler, Holbrook, Pollack, 2013 & Hahn-Holbrook) نتیجه نشان داد صرفاً وجود یک جفت چشم ناظر بر روی پوستر، احتمال مشارکت این افراد در خیریه را در مقایسه با گروه کنترل که پوستری در مقابل شان وجود نداشت افزایش می داد.

یک مطالعه ی مرتبط نیز نشان داد آزمودنی ها در حضور چشم های ناظر، در مقایسه با شرایط کنترل، پول بیشتری اهدا می کردند. علاوه بر این، از طریق تکمیل پرسش نامه بعد از آزمایش معلوم شد که افراد معتقد بودند این عمل نوع دوستانه، اعتبار و نیکنامی اجتماعی شان را در چشم دیگران افزایش می دهد.



**نمودار 12.1-** تاثیر شرکت در فعالیتهای خیریه بطور عیان یا نهان بر کسب نیکنامی و آوازه‌ی نوع‌دوستی. نمودار نشان می‌دهد این نیکنامی وقتی نقش‌آفرینی فرد بطور عیان صورت می‌گیرد افزایش می‌یابد.



Source: Bereczkei, T., Birkas, B., & Kerekes, Z. (2007). Public charity offer as a proximate factor of evolved reputationbuilding strategy: An experimental analysis of a real-life situation. *Evaluation and Human Behavior*, 28, 277–284. Reprinted with permission from Elsevier.

### رهبری و پیروی: نظریه‌ی خدمتگذاری برای کسب اعتبار

یکی از کلیدهای کسب سلطه و فرمان‌دهی، انجام کارهای سودمند برای دیگر اعضای گروه یا برخورداری از اطلاعات و تجربیات سودمند برای گروه است. (Kaiser, 2008) اتخاذ نقش‌های رهبری و پیروی می‌تواند راهبردهایی تکاملی برای حل مسائل سازشی مربوط به فعالیتهای گروهی باشد- از جمله



موقعیت‌های شکار گروهی، دفاع گروهی، و همین‌طور حل تعارضاتی که درون گروه اتفاق می‌افتد. رهبران، معمولاً با نوعی توافق و اجماع گروهی بر سر کار می‌آیند و کسانی به این مقام می‌رسند که از مشخصه‌های لازم برای حل مسائل مربوط به سازماندهی و رفع تعارض برخوردار باشند: از جمله، برخورداری از دانش و مهارت‌های مرتبط با این کار، هوش بالا، و سخاوتمندی از طریق انجام فداکاری‌های پرهزینه برای گروه. (Van Vugt, 2006)

در این راستا، نظریه‌ای برای توضیح مناسبات رهبری و پیروی مطرح شده که «خدمت‌رسانی برای کسب اعتبار» نام دارد. (Price & Van Vugt, in press) طبق این نظریه، رهبران به لطف مهارت‌های سازماندهی، هوش، خرد و دانش در حوزه‌های مرتبط، خدماتی کلیدی به پیروان ارائه می‌کنند. خدمات ارائه‌شده توسط رهبر به پیروان نفع می‌رساند و به پیروان، در کسب نتایج بهتر نظیر موفقیت بیشتر در شکار، دفاع بهتر از گروه علیه حملات، نبردهای کارآمدتر با گروه‌های رقیب، یا صرفاً انتخاب سکونتگاه‌های بهتر برای گروه کمک می‌کند. در ازای این خدمات، پیروان به رهبران اعتبار اجتماعی می‌دهند، و این اعتبار، از طریق افزودن بر دسترسی رهبر به منابع، از جمله جفت‌های مطلوب به رهبران سود می‌رساند.

نظریه‌ی خدمات برای کسب اعتبار، اساساً بر نظریه‌ی «نوع‌دوستی متقابل» استوار است: (ن.ک. فصل 9) از یک سو، پیروان، با اعطای اعتبار و موقعیت به رهبران هزینه‌هایی می‌پردازند که ممکن است پیش‌پاافتاده بنظر برسد؛ نظیر توجه‌نشان دادن به رهبر، خندیدن به لطیفه‌های او، بکاربردنِ الفاظ اعتباربخش نظیر «پروفسور»، «پیر»، «پدر»، و در فضای دانشگاهی «استاد». در فضای اجدادی نیز این هزینه‌ها می‌توانسته شامل اعطای سهم بزرگتری از منابع مرتبط با تولیدمثل به رهبر باشد. اما اعتبارات اعطاشده به رهبر، در ازای خدمات و

مزایایی است که این رهبر، در سازماندهی گروه و انتقال دانش و تجربه فراهم می‌آورد. این موضوع، به خوبی در گفته‌ی اسکیموها قابل مشاهده است: "هیچ‌کس هرگز به یک اسکیمو نمی‌گوید که چه بکند یا نکند، اما برخی اعضاء باهوش‌تر از دیگران هستند و می‌توانند توصیه‌های خوبی ارائه دهند." (Chance, 1966, p. 73)

کیفیت‌ها و ویژگی‌هایی که اعضاء در رهبران می‌جویند بستگی به مسائل سازشی موجود در آن اجتماع دارد. برای نمونه، در جوامع شکارچی و/یا جنگجو، رهبری مستلزم توانایی بدنی، قدرت، مهارت در کاربرد سلاح، و نمایش جسارت و شهامت است. در نتیجه، در بسیاری از جوامع کوچک مقیاس، اعضای اجتماع، رهبرانی را ترجیح می‌دهند که از نظر بدنی قدرتمند، قوی‌اند، سالم و شجاع باشند. این ویژگی‌ها، بویژه در یک رهبر جنگی اهمیت دارد. در مقابل، هوش، مهارت‌های اجتماعی خوب، مهارت‌های رفع اختلاف، و توانایی متحدسازی گروه به سمت یک هدف واحد، از ویژگی‌های ارزشمند یک رهبر در موقعیت‌های جنگی و همین‌طور زمان صلح محسوب می‌شود. (Price & Van Vugt, in press)

یک ویژگی دیگر که غالباً در رهبر جستجو می‌شود **انصاف‌گری** است. با این وجود، عدل و انصاف دست‌کم به دو شکل می‌تواند تعریف شود:

- یکی به معنای **مساوات‌طلبی**<sup>3</sup> است که ایجاب می‌کند کسانی که سهم مفید بیشتری در گروه ایفا می‌کنند پاداش‌های بیشتری دریافت کنند و کسانی که سهم کمتری ایفا کرده‌اند به پاداش کمتری برسند.

---

<sup>3</sup> equity

■ دیگری به معنای برابرطلبی<sup>4</sup> است که ایجاب می‌کند تمامی اعضای گروه، صرف‌نظر از میزان سهمی که ایفا می‌کنند پاداش یکسانی دریافت کنند.

نظریه‌ی «خدمت برای اعتبار» پیش‌بینی می‌کند که کدام اعضای جامعه، کدام تعاریف از انصاف‌گری را ترجیح می‌دهند: کسانی که در ایفای سهم‌شان در گروه سهمی بالاتر از میانگین ایفا کرده‌اند رهبری مساوات‌طلب را ترجیح خواهند داد زیرا خود در موقعیتی قرار دارند که اگر منابع، بر مبنای میزان مشارکت افراد توزیع شود به منافع بالاتری می‌رسند. اما کسانی که سهمی پایین‌تر از میانگین در جامعه ایفا کرده‌اند رهبری را ترجیح می‌دهند که برابرطلب باشد زیرا به این شکل، آنها صرف‌نظر از ایفای سهم کمتر از میانگین‌شان، به سهمی برابر با ایفاکنندگان سهم‌های بالاتر دست می‌یابند. نکته‌ی کلیدی این نظریه این است که در پیروان، سازگاری‌هایی برای اعطای اعتبار به برخی افراد به عنوان رهبر، و در رهبران، سازگاری‌هایی برای ارائه‌ی خدمات به پیروان در ازای حفظ اعتبار و سلطه‌شان تکامل یافته است. هم رهبران و هم پیروان، از این تبادل دوسویه نفع می‌برند. برای کشف تاکتیک‌های مورد استفاده‌ی افراد برای دستیابی به موقعیت‌های رهبری، و همین‌طور پیش‌روی در مراتب سلسله‌مراتب و سلطه، به جعبه‌ی 12.1 نگاه کنید.

---

<sup>4</sup> equality

### جعبه‌ی 12.1 - تاکتیک‌های چانه‌زنی در سلسله‌مراتب

دقیقاً افراد از کدام تاکتیک‌ها برای پیش‌روی در سلسله‌مراتب اجتماعی استفاده می‌کنند؟ پژوهش‌ها سه تاکتیک اصلی را شناسایی کرده است: (Kyl-Heku & Buss, 1996; Lund, Tamnes, Moestue, Buss, & Vollrath, 2007)

- **فریبکاری/دغل‌کاری:** تخریب دیگران، رجزخوانی و خودستایی، حذف دیگران، ایجاد پیوند با افراد بالارتر، استفاده‌ی ابزاری از سرمایه‌ی جنسی، استفاده از تبلیغ فریبکارانه برای خود (مثلاً، کارهای دیگران را به نام خود تمام کردن)
- **نمایش اجتماعی/ شبکه‌ی اجتماعی:** ایجاد دوستی‌ها؛ نمایش ویژگی‌های اجتماعی مثبت، شرکت در رخدادهای اجتماعی، تقویت ظاهر
- **سخت‌کوشی/دانش:** نمایش برخورداری از دانش؛ سخت‌کوشی؛ کسب تحصیلات و دانش؛ سازمان‌دهی و طراحی راهبرد؛ تلاش برای اشغال جایگاه رهبری؛ محافظت از رتبه و موقعیت شخصی.

اگرچه هم زنان و هم مردان برای پیش‌روی در سلسله‌مراتب سلطه و قدرت از هر سه تاکتیک بهره می‌گیرند، اما مردان، بسیار بیش از زنان، از تاکتیک فریبکاری/دغل‌کاری استفاده می‌کنند. هر سه تاکتیک می‌تواند در موقعیت‌های معینی موثر باشند. با این وجود، این تاکتیک‌ها در بافتار زندگی غربی مدرن، به خروجی‌های متفاوتی برای فرد منجر می‌شود. تاکتیک سخت‌کوشی و کسب دانش، از همه بیشتر با دستاوردهای تحصیلی همراه است. هم تاکتیک فریبکاری/دغل‌کاری و هم سخت‌کوشی/کسب‌دانش با میزان درآمد افراد همبستگی مثبت دارد. با این وجود، از قرار معلوم، استفاده از تاکتیک

فریبکاری/دغل‌کاری در مقایسه با دو تاکتیک دیگر، رضایت شخصی بطور معنادار پایین‌تری در زندگی برای فرد به همراه می‌آورد. (Lund et al., 2007)

### نگاهی تکاملی به تفاوت‌های دو جنس در میزان موقعیت‌طلبی

مردان و زنان، از نظر میزان تنوع در خروجی تولیدمثلی‌شان، بطور بارزی با یکدیگر فرق دارند. مردان، به دلیل فراوانی اسپرم در مقایسه با تخمک، و عدم الزام به سرمایه‌گذاری سنگین بر فرزندان، از سقف تولیدمثلی بسیار بالاتری در مقایسه با زنان برخوردارند. به زبان دیگر، موفقیت تولیدمثلی نرها غالباً بسیار متغیرتر از ماده‌ها است؛ چراکه تقریباً تمامی ماده‌های زایا- صرف‌نظر از جایگاه اجتماعی‌شان- در تولیدمثل موفق خواهند شد، اما چنین چیزی در مورد تمامی مردان زایا صادق نیست. به ازای هر مردی که به موفقیت تولیدمثلی برسد و به سهم نامتناسبی از زنان دست یابد، مردانی وجود خواهند داشت که محکوم به بی‌جفتی هستند. هرچه نظام جفت‌گیری چندزنی‌تر باشد یا به عبارتی تنوع در دسترسی جنسی مردان به زنان بیشتر باشد- فشار انتخابی قوی‌تری بر نرها برای تبدیل شدن به یکی از آن معدود نرهای موفق در تولیدمثل وارد خواهد آمد. علاوه بر این، طبیعت، راهبردهایی را که به موفقیت تولیدمثلی نینجامد حذف می‌کند.

ترقیع رتبه‌ی نرها در سلسله‌مراتب سلطه، به دو شکل، فرصت‌های جنسی نرها را افزایش می‌دهد:

- اولاً برخورداری از رتبه‌ی اجتماعی بالا باعث می‌شود زنان این مردان را برای جفت‌شدن ترجیح دهند، چراکه جفت‌شدن با مردان بالاتر رتبه و سلطه‌مند، محافظت بیشتری برای زنان به ارمغان می‌آورد و دسترسی زنان به منابع لازم برای بقا و تولیدمثل- و حتی شاید

مراقبت بهداشتی و پزشکی بالاتر- را افزایش می‌دهد. (Buss, 1994b; Hill & Hurtado, 1996) در جوامع چندزنی، زنان غالباً ترجیح می‌دهند تا منابع هنگفت یک مرد بالارته را با زنانی دیگر (هَووها) سهیم شوند تا اینکه بخواهند به تنهایی از سهم کوچک‌تری از منابع که در اختیار یک مرد پایین‌رتبه قرار دارد بهره‌مند شوند. (Betzig, 1986) بنابراین، یک مزیت بالقوه‌ی ترفیع‌رتبه برای مردان، انتخاب‌شدن توسط زنان به عنوان جفت است.

■ دومین طریقی که مردان سلطه‌مند به فرصت‌های جنسی بیشتری دست می‌یابند از طریق سلطه‌ی درون‌جنسی است. (Puts, 2010) ممکن است این نرها، جفت‌های مردان فرودست را برای خود بردارند و این مردان پایین‌رتبه را به اشکال مختلف از موفقیت تولیدمثلی محروم سازند. همانطور که دالی و ویلسون می‌نویسند، "مردان رقیب، ویژگی‌های یکدیگر را ارزیابی کرده و نتیجه‌گیری می‌کنند که آیا فلان نر از نوعی‌ست که می‌توان او را کنار زد یا از آنهایی‌ست که نباید با او درافتاد. آیا از آنهایی‌ست که حرف‌شان با عمل‌شان یکی‌ست یا صرفاً حرف می‌زند. آیا از آن نوعی‌ست که می‌توان با جفتش هم‌کلام شد یا از آن افرادی‌ست که نباید سربه‌سرشان گذاشت." (1988, p. 128) ناپلئون شانون، انسان‌شناس، یک نمونه از تعامل دو برادر در قوم یانومامو را گزارش می‌کند: "برادر بالارته (رربوا)<sup>5</sup> با همسر این برادر پایین‌رتبه رابطه برقرار کرده است وقتی برادر مورد خیانت واقع‌شده متوجه موضوع شد به رربوا حمله کرد اما با حمله‌ی متقابل رربوا با یک تبر مواجه شد. نهایتاً رربوا در

---

<sup>5</sup> Rerebawa

دهکده می‌چرخید و در همان حال که می‌چ برادر پایین‌رتبه‌اش را گرفته بود و او را روی زمین می‌کشید، اعلام می‌کرد این همان برادری‌ست که من در غیابش با همسرش خوابیده‌ام. (Chagnon, 1983, p. 2) اگر این دو مرد یانومامو در جایگاه قدرت یکسانی قرار داشتند این یک توهین مرگبار محسوب می‌شد و می‌توانست یک جنگ خونین راه بیندازد. با این وجود، در این مورد چنین نبود و برادر فرودست، به شکلی شرم‌آور به این سو و آن سو کشانده می‌شد و تلاشی با مبارزه با برادرش نشان نمی‌داد.

### فرصت‌های جنسی و موقعیت اجتماعی

حال باید دید شواهد چه می‌گویند و آیا ترفیع رتبه در مردان واقعاً فرصت‌های جنسی بیشتری برای نرها به ارمغان می‌آورد یا نه. در سرتاسر تاریخ مکتوب، معمول بوده که پادشاهان، امپراتورها، و حاکمان، زنانی را در حرمرسا جمع‌آوری می‌کردند و در این بین، زنان جوان، زایا و جذاب را ترجیح می‌دادند. برای نمونه، امپراتور مراکش، مولای اسماعیل، ملقب به تشنه‌ی خون، حرمرسای متشکل از 500 زن داشت که از آنها 888 فرزند دنیا آورده بود. انسان‌شناس تکاملی، لورا بتزیگ، داده‌های نظام‌مندی از 6 تمدن اولیه‌ی تاریخ گردآوری کرده است: تمدن بین‌النهرین، مصر، آرتک‌های مکزیک، اینکاهای پرو، هند و امپراتوری چین. (Betzig, 1993) این تمدن‌ها چهار قاره‌ی مختلف را در بر می‌گیرد و از حدود 4 هزار سال قبل از میلاد آغاز به کار کرده‌اند.

در تمامی این شش تمدن، الگوی تقریباً یکسانی به چشم می‌خورد. در هند، بوپیندر مهاراجا در پاتایلا در اوایل قرن نوزدهم 332 زن در حرمرسایش داشت. اینها شامل 10 ماهارانیس بالارتبه، 50 رانیس میان‌رتبه، و دیگر معشوقه‌ها و

خدمت‌گذاران فاقد رتبه می‌شد: همگی آنها در انحصار مهاراجا قرار داشتند. او می‌توانست شهوتش را با هریک از آنها در هر زمانی از روز یا شب برآورده کند. (Dass, 1970, p. 78) این دسترسی جنسی اغراق‌گونه به زنان، محدود به کسانی بود که در موقعیت و قدرت قرار داشتند. بسیاری از مردان، صرفاً از عهده‌ی تأمین یک همسر برمی‌آمدند و برخی بقدری فقیر بودند که توان اختیارکردن یک همسر نیز نداشتند. از دیگر سو، خواص ثروتمند توانایی تأمین حرمسراها را داشتند. بسیاری از این حرمسراها، تا همین اواخر در هند برقرار بود. (Betzig, 1993)

در امپراتوری چین نیز داستان مشابهی وجود داشت. در سلسله‌ی چو در 771 قبل از میلاد، پادشاهان صاحب یک ملکه (هو)، 3 ساقدوش (فوجن)، 9 همسر از رتبه‌ی دوم (پین)، 27 همسر از رتبه‌ی سوم (شی‌فو)، و 81 معشوقه (یو-چی) در حرمسرایشان بودند. (van Gulik, 1974, p. 17) کارگزاران دربار ماموریت داشتند در کل کشور به دنبال زنان جوان، زیبا و صاحب‌امتیاز بچرخند و آنها را به دربار بیاورند. به کم‌جاذبه‌ترین زنان، کارهای دستی دربار سپرده می‌شد و جذاب‌ترین زنان، برای حرمسرای امپراتوری انتخاب می‌شدند. تعداد زنان حرمسرای این مردان، بستگی به موقعیت و جایگاه‌شان داشت. گفته می‌شود امپراتور هوانگ تی، با 1200 زن آمیزش داشته است. امپراتوری قبلی فیتی، 6 کاخ مختلف داشت که در آنها بیش از 10 هزار زن حضور داشتند. مقامات عالی‌رتبه، چندصد زن در حرمسرا داشتند. ژنرال‌های بزرگ حدود 30 زن، مردان طبقات بالا 6 تا 12 همسر، و مردان میان‌طبقه، تنها 3 تا 4 زن داشتند. (Betzig, 1993)

در امپراتوری اینکاها در پرو نیز خانه‌هایی از زنان باکره وجود داشت که گاه تا 1500 زن در آن زیست می‌کردند- هرچند حد و مرزی برای تعداد این زنان



وجود نداشت. زنان در این خانه‌ها بقدری صبر می‌کردند تا پیامی از جانب پادشاه دریافت کنند. در آن زمان، به هرجایی که شاه در آنجا حضور داشت برده می‌شدند. در چین، تعداد زنانی که در حرمسرا نگه داشته می‌شدند بستگی به موقعیت و رتبه‌ی مرد داشت. امپراتورها بیشترین تعداد زنان را نگه می‌داشتند و حرمسرایشان متشکل از هزاران زن بود. شاه اینکا حداقل 700 زن برای خدمات خانه در اختیار داشت که از آنها لذت جنسی نیز می‌برد. (Cieza de Leon, 1959, p. 41) از قرار معلوم، در همه‌ی این شش تمدن اولیه‌ی تاریخ مکتوب، موقعیت و رتبه‌ی اجتماعی مرد، شانس او برای دسترسی جنسی به زنان را افزایش می‌داده است.

تحلیل‌های ژنی نیز تاثیر موقعیت، قدرت، و جایگاه اجتماعی مرد را بر خروجی‌های تولیدمثلی‌اش نشان می‌دهد. نمونه‌های خون بدست‌آمده از 16 جامعه‌ی امروزی که در محدوده‌ی جغرافیایی امپراتوری سابق مغول‌ها قرار دارند نشان داده 8% از مردان این مناطق، حامل یک «امضای» کروموزومی مختص به حاکم مغول هستند (Zerjal et al., 2003) که برجسته‌ترین‌شان چنگیزخان بوده است. چنگیز قلمروهای بزرگی برای پسرانش ایجاد می‌کرد و همسران و حرمسراهای بسیاری داشت. شاید تکان‌دهنده باشد اما در حال حاضر، 16 میلیون نفر از مردانی که در این مناطق زندگی می‌کنند از تبار چنگیزخان هستند. از قرار معلوم، چنگیزخان واقعاً بر سرنوشت آیندگان تاثیر گذاشته است. نتایج ژنی مشابهی در ایرلند یافت شده و معلوم شده حدوداً یکی از هر 5 فرد مذکر در ایرلند شمال‌غربی، از تبار یک حاکم است. (Moore,

McEvoy, Cape, Simms, & Bradley, 2006b)

بنظر می‌رسد این موضوع در دوران مدرن نیز- اگرچه نه به اندازه‌ی قبل- همچنان برقرار است. در جوامع غربی، تک‌همسری اجباری و اعمال‌شده از

سوی قانون مدرن، امکان ازدواج مرد با بیش از یک زن را ممنوع می‌سازد. زوال حرمسراها مقارن با زوال عصر حاکمان و پادشاهان بود. با این وجود، امروز نیز مردانی که در موقعیت‌های بالایی قرار دارند عملاً دسترسی جنسی بالاتری به زنان دارند. (Perusse, 1993) اما از آنجاییکه این موضوع، طبق قانون بایستی در بافتار تک‌همسری اجباری صورت گیرد، مردان بالاتر، از فرصت‌های جنسی بیشترشان، در قالب تجربه‌ی روابط کم‌پا، روابط برون‌زوجی، و ازدواج‌های متوالی بهره می‌گیرند. برای نمونه، یافته‌ها نشان می‌دهد مردان صاحب‌سلطه و خوش‌موقعیت، طبق اعلام خودشان، روابط بیشتری را تجربه کرده‌اند. (Egan & Angus, 2004) همچنین، مردان جوانی که در موقعیت اجتماعی بالایی قرار دارند در مقایسه با هم‌تایان پایین‌رتبه‌شان، فعالیت جنسی بالاتری دارند. (Bruyn & Cillessen, 2012) همچنین، مردانی که از درآمد و موقعیت بالایی برخوردارند از آمیزش‌ها و همچنین فرزندانی بیشتری برخوردارند. (Hopcroft, 2006; Weeden, Abrams, Green, & Sabini, 2006) یک مطالعه‌ی انجام‌شده در اتریش نشان داد حتی درون دانشگاه‌ها نیز مردان دانشگاهی بالاتر، فرزندانی بیشتری در مقایسه با دیگر کارمندان این مجموعه داشتند. (Fieder et al., 2005) مردانی که در سازمان‌های تجاری مدرن صاحب موقعیت‌های مدیریتی بالا هستند در مقایسه با هم‌تایان پایین‌رتبه‌ترشان فرزندانی بیشتری دارند و این مسئله‌ای است که در مورد زنان صادق نیست. (Fieder & Huber, 2012) مردانی که در موقعیت‌های اجتماعی بالا قرار دارند با زنانی ازدواج می‌کنند که از نظر ظاهری جذاب‌تر از همسران مردان پایین‌رتبه‌تر هستند. (Elder, 1969; Taylor & Glenn, 1976; Udry & Eckland, 1984) مردان بالاتر به دنبال زنانی جوان‌تر و بنابراین زیاتر هستند. (Grammer, 1992) اگرچه ساختار تمدن مدرن بطور چشمگیری متفاوت از ساختار تمدن‌های ابتدایی است، اما ارتباط بین

موقعیت یک مرد و دسترسی جنسی‌اش به زنان جوان و جذاب، همچنان کمابیش دست‌نخورده باقی مانده است.

در مجموع، شواهد پژوهشی از منطق تکاملی مبنی بر تفاوت دو جنس در میزان قدرت انگیزشی برای دستیابی به موقعیت‌های بالا حمایت می‌کند. تمامی شواهد موجود نشان از آن دارد که موقعیت بالا در مردان، مستقیماً باعث افزایش دسترسی جنسی مرد به تعداد بیشتری از زنان می‌شود. قطعاً ترفیع رتبه در زنان نیز مزایای تولیدمثلی بسیاری (از جمله منابع بیشتر برای خود و فرزندان) به همراه می‌آورد، اما بواسطه‌ی تأثیر مستقیمی که موقعیت اجتماعی بر افزایش فرصت‌های جنسی مردان دارد بنظر می‌رسد فشار انتخابی قوی‌تری بر سیستم انگیزشی مردان برای کسب رتبه و موقعیت در کار است.

### آیا مردان در مقایسه با زنان سلطه‌جو تر و رتبه‌طلب‌تر هستند؟

آیا هرگونه شواهد مستقیمی وجود دارد که مردان، در مقایسه با زنان، در میزان سلطه‌جویی یا موقعیت‌طلبی پرتلاش‌تر هستند؟ به طرز تعجب‌برانگیزی، مطالعات بسیار کمی تا به امروز در این مورد انجام شده است. اما برخی یافته‌های مرتبط وجود دارد. در یک پژوهش انجام‌شده بر روی 6 فرهنگ، ویتینگ و ادواردز (1988) دریافتند پسران، در مقایسه با دختران، به احتمال بیشتری دست به بازی‌های رقابتی، رفتارهای خشن و تهاجمی مختلف، نمایش خصلت‌های سلطه‌جویانه و خودبینانه، و جلب‌توجه به طرق مختلف می‌زنند. همچنین، در همه‌ی این شش فرهنگ پسران، در مقایسه با دختران، احتمال بیشتری داشت که درگیر چالش‌های سلطه با هم‌تایان هم‌سن‌شان شوند. در مقابل، دختران، بیش از پسران، تمایل به رفتارهای مراقبت‌گونه و مراودات اجتماعی داشتند.

روانشناسی به نام النور ماکوبی (1990) شاید بیش از هر روان‌شناس دیگری به مرور شواهد مربوط به تفاوت‌های بین کودکان مذکر و مونث در هزاران پژوهش انجام‌شده پرداخته است. او بارزترین و پابرجاترین تفاوت‌های یافت‌شده بین دو جنس در سال‌های پیش از مدرسه را چنین توصیف کرده است:

"سبک بازی‌های پسرچه‌ها سفت‌وسخت و جهت‌گیری‌شان به سمت مسئله‌ی رقابت و سلطه است. دومین عامل پراهمیت این است که برای دختران، تاثیرگذاری بر پسرچه‌ها کار دشوارتری است، چراکه در بین پسرچه‌ها، زبان، کارکردی عمدتاً خودمحورانه دارد و برای کسب و حفظ جایگاه فردی استفاده می‌شود، درحالی‌که در بین دختران، گفتگو بیشتر یک فرایند پیونددهنده‌ی اجتماعی است." (Maccoby, 1990, p. 516)

بنظر می‌رسد تفاوت دو جنس از نظر انگیزه‌های سلطه‌جویی از سنین پایین ظاهر شود. براون (1998، 2002) مدعی‌ست تفاوت‌های دو جنس از نظر خلق و خو، از جمله رفتارهای تهاجمی‌تر، رقابت‌طلبی، موقعیت‌طلبی، و خطرپذیری بالاتر، با تفاوت‌هایی که دو جنس در سن بزرگسالی از نظر موقعیت و درآمد در محیط‌های کاری دارند همبستگی مثبت دارد.

یک دسته‌ی دیگر از شواهد در باب تفاوت‌های دو جنس، از پژوهش‌های انجام‌شده بر روی «گرایشات سلطه‌ی اجتماعی»<sup>6</sup> (SDO) می‌آید. (Pratto, Sidanius, & Stallworth, 1993) ایدئولوژی افرادِ سرآمد در این نوع گرایشات به گونه‌ای‌ست که سلطه‌ی یک گروه بر دیگری را مشروع می‌دانند و وجود تبعیض

<sup>6</sup> Social dominance orientation

و فرودستی یک گروه در قبال گروه دیگر، و تخصیص رتبه‌های بالاتر به یک گروه در مقایسه با دیگری برایشان پذیرفته است. برخی از موارد موجود در مقیاس SDO عبارتند از:

- "پیشرفت در زندگی، گاهی مستلزم زیرپا گذاشتن دیگران است."
- "افراد ثروتمند به این دلیل ثروتمندند که صرفاً افراد درست و حسابی‌تری هستند."
- "برخی افراد کلاً فرودست‌تر از دیگران هستند."
- "همه‌ی گروه‌ها با یکدیگر برابر نیستند."
- "تنها بهترین افراد (مثلاً باهوش‌ترین، پولدارترین، داناترین) بایستی بتوانند در دنیا باقی بمانند."
- "پیروزشدن مهم‌تر از نحوه‌ی پیروزشدن است."
- "پیشروی در زندگی، تقریباً با توسل به هر ابزاری قابل‌قبول است." (Pratto, 1996, p. 187)

پیش‌بینی می‌شود مردان، در مقایسه با زنان، به موارد SDO امتیازهای بالاتری دهند. زیرا چنین باورهایی منجر به آن می‌شده که مردان اجدادی به کنترل و دسترسی بالاتری به زنان نائل شوند. از سوی دیگر، زنان نیز برای انتخاب مردانی انتخاب شده‌اند که در معیارهای SDO امتیازهای بالاتری داشته باشند زیرا این می‌توانسته منجر به دستیابی بالاتر ایشان به مزایای این مردان و فرزندان‌شان شوند. در مجموع، هر دو موضوع، حاکی از وجود یک مبنای تکاملی برای تفاوت‌های دو جنس در مقیاس SDO است. در واقع، مردان، در مقایسه با زنان، پیوسته امتیازهای بالاتری در مقیاس‌های SDO می‌آورند. در یک مطالعه بر روی هزار فرد بزرگسال در لوس‌آنجلس، مردان، در مقایسه با زنان، امتیازهای بالاتری به SDO دادند و این تفاوتی بود که معلوم شد در بین فرهنگ‌های

مختلف فارغ از سطح درآمد، میزان آموزش، و نوع ایدئولوژی سیاسی پایدار بود. (Pratto, 1996) تفاوت‌های بین دو جنس در SDO در دیگر فرهنگ‌ها نیز ثبت شده است. از همه چشمگیرتر در سوئد که یکی از مساوات‌خواه‌ترین کشورهای روی زمین است. در مجموع، بنظر می‌رسد مردان، امتیازهای بالاتری به نگرش‌های همسو با پیشرفت اقتصادی-سیاسی بدهند- از جمله نگرش‌هایی که نابرابری موقعیتی افراد، یا سلطه‌ی یک گروه بر گروه دیگر را موجه و قابل قبول می‌داند. این یافته‌ها از فرضیه‌ی تکاملی در باب تفاوت‌های دو جنس از نظر میزان انگیزه‌های سلطه‌جویی و قدرت‌طلبی حمایت می‌کند.

#### مردان و زنان سلطه‌شان را به شکل متفاوتی بیان می‌کنند

یک دسته از شواهد برای توضیح تفاوت‌های دو جنس در کم‌وکیف سلطه‌جویی، از تفاوت‌های مردان و زنان در نحوه‌ی ابراز سلطه‌شان بدست می‌آید. طی یک پژوهش، صد رفتاری که پیش‌تر به عنوان نمادهای سلطه مطرح بود برشمرده شدند. (Buss, 1981) نمونه‌های آن عبارت بودند از:

- من کنترل موقعیت را پس از سانحه بدست گرفتم.
- بخش اعظم وقت جلسه را من صحبت کردم.
- برای گروه تصمیم گرفتم کدام برنامه را در تلویزیون تماشا کنیم.
- این من بودم که تلفن را روی معشوقه‌ام قطع کردم.

در اولین پژوهش، از مردان و زنان خواسته شد تا به هریک از این رفتارها بسته به میزان مطلوبیت اجتماعی و همینطور مقبولیت آن عمل در چشم خودشان امتیاز دهند. نتیجه‌ی این پژوهش، نشان از تفاوت‌های عمیق بین دو جنس داشت. زنان، بسیار بیش از مردان، اعمال سلطه‌ورزی‌های جامعه‌گرایانه را اعمالی از نظر اجتماعی مطلوب می‌دیدند؛ از جمله بدست‌گرفتن مدیریت و

مسئولیت امور در یک جلسه‌ی گروهی، تصمیم‌گیری اجرایی در باب مسئله‌ی گروه بی‌آنکه منتظر نظر دیگران بمانند، تقاضای بودجه برای یک مسئله‌ی مهم گروهی، و فعال بودن در بسیاری از اجتماعات و فعالیت‌های گروهی.

در تقابلی آشکار با زنان، مردان، به اعمال سلطه‌جویانه‌ی خودخواهانه نگاه مثبت‌تری داشتند. از جمله، تصمیم‌گیری برای خود و راه خود را در پیش گرفتن، مقاومت در برابر آنکه برای دیگری کاری انجام دهند، و سرزنش دیگران وقتی کارها درست پیش نمی‌رود. بنظر می‌رسد مردان، در مقایسه با زنان، اعمال سلطه‌جویانه‌ی خودبینانه را پذیرفته‌تر می‌بینند یا دست‌کم نگرش منفی کمتری نسبت به این اعمال دارند.

اما آیا این تفاوت‌ها، در رفتارهای واقعی مردان و زنان نیز نمود دارد؟ برای فهم این موضوع، بد نیست تفاوت‌های مردان و زنان سلطه‌مند را در موضوعات زیر بررسی کنیم:

- انجام کارهای دستی‌ام را به او محول کردم.
  - تصمیم گرفتم راه خودم را در پیش بگیرم.
  - به او گفتم که باید کدام یک از این دو شغل را انتخاب کند.
  - سعی کردم نتیجه‌ی نشست را بدون اطلاع دیگران به آن سمت هدایت کنم.
  - درخواست کردم که شخصی دیگر آن کار را انجام دهد.
- به عبارت دیگر، بنظر می‌رسد مردان سلطه‌مند به میزان نسبتاً بالایی اقدام به رفتارهای سلطه‌جویانه‌ی فردمحورانه و اعمال نفوذ بر دیگران برای مزیت‌رسانی به خود می‌کنند. در مقابل، در زنان سلطه‌مند، بیشتر تمایل به اعمال سلطه‌ی جامعه‌دوستانه دیده می‌شود. نظیر:
- اختلاف موجود بین اعضای گروه را حل و فصل کردم.

- مدیریت سازمان‌دهی این پروژه را به عهده گرفتم.

- سخنگوی نشست را من معرفی کردم.

بنظر می‌رسد زنان غالب، سلطه‌شان را عمدتاً از طریق رفتارهایی همراستا با منافع و بهروزی گروهی بروز می‌دهند.

این شش تفاوت در نحوه‌ی بیان و بروز سلطه، در آزمایش‌های روان‌شناختی ادوین مگارجی (1969) نیز تایید شده است. مگارجی می‌خواست یک موقعیت آزمایشگاهی طراحی کند و از آن طریق، تاثیر سلطه بر رهبری را بررسی کند. او ابتدا یک مقیاس سلطه برای گروه بزرگی از مردان و زنان تعریف کرد و از بین شرکت‌کنندگان، آنهایی را که امتیازهای پایین یا بالایی در این مقیاس سلطه می‌آوردند به عنوان آزمودنی‌های این آزمایش انتخاب می‌کرد. سپس مگارجی (1969) افراد را به شکل دوتایی برای آزمایش انتخاب می‌کرد بطوریکه در هر مورد، یک فرد سلطه‌مند در کنار یک فرد بی‌سلطه قرار داده می‌شد. او چهار شرایط آزمایشگاهی ایجاد کرد:

1. یک مرد سلطه‌جو با یک مرد بی‌سلطه.

2. یک زن سلطه‌جو با یک زن بی‌سلطه

3. یک مرد سلطه‌جو با یک زن بی‌سلطه

4. یک زن سلطه‌جو با یک مرد بی‌سلطه.

مگارجی به هریک از این جفت‌ها یک جعبه‌ی بزرگ حاوی تعداد زیادی مهره، پیچ، و اهرم سبز، زرد، و قرمز داد. سپس به از آزمودنی‌ها اعلام کرد هدف از این پژوهش، تحقیق در باب ارتباط بین شخصیت و رهبری تحت شرایط استرس است. هرچفت از آزمودنی‌ها بایستی در قالب یک تیم، سعی در تعمیر جعبه با سرعتی هرچه بیشتر، بیرون‌ریختن فلان مهره‌ها و اهرم‌های رنگی، و جایگزین‌سازی آنها با رنگ‌های دیگر می‌کردند. در این جریان، لازم بود یکی از



دو نفر رهبری را انتخاب کند و دستورالعمل‌هایی برای شریک‌ش تعیین کند. فرد دوم بایستی نقش تابع و پیروی‌کننده را در پیش می‌گرفت و کارهای دستی مورد تقاضای رهبر را انجام می‌داد. سپس آزمایش‌گر به عهده‌ی خود آزمودنی‌ها می‌گذاشت تا تصمیم بگیرند چه کسی نقش رهبری را به عهده بگیرد.

پرسش مهم برای مگارجی این بود که چه کسی رهبر می‌شود و چه کسی تابع و پیرو. در این راستا، او سعی کرد ببیند در هر موقعیت، چند درصد از افراد سلطه‌جو تبدیل به رهبر می‌شوند و دریافت 75% از مردان سلطه‌جو و 70% از زنان سلطه‌جو، نقش رهبری را در گروه‌های دوتایی همجنس به عهده می‌گرفتند. اما وقتی مردان سلطه‌جو با زنان سلطه‌جو جفت می‌شدند 90% از مردان تبدیل به رهبر می‌شدند. قابل‌تأمل‌ترین نتایج وقتی رخ داد که زن در موقعیت سلطه‌جو و مرد در موقعیت بی‌سلطه قرار داشت. تحت این شرایط، تنها 20% از زنان سلطه‌جو نقش رهبری را به عهده گرفتند. فرد ممکن است از این نتیجه بگیرد که در این موقعیت‌ها، سلطه‌جویی این زنان سرکوب شده است یا اینکه مردان، علارغم سلطه‌ی پایین‌تر، به دلیل نقش‌های کلیشه‌ای دو جنس، رهبری را انتخاب کرده‌اند. با این وجود، معلوم شده هیچ‌یک از این نتیجه‌گیری‌ها معتبر نیست. مگارجی مکالمات انجام‌شده بین هر زوج را حین تصمیم‌گیری بر سر انتخاب مدیر ضبط کرده بود. با تحلیل این فایل‌های صوتی، او به یافته‌های جالبی دست یافت. این خود زنان صاحب‌سلطه بودند که از جفتِ مذکر پایین‌سلطه‌شان می‌خواستند موقعیت رهبری را به عهده بگیرد. در واقع، در 91% از موارد، این زنان سلطه‌جو بودند که تصمیم نهایی را در مورد تقسیم نقش‌ها گرفته بودند! این یافته نشان می‌دهد زنان، وقتی هر دو جنس حضور دارند، سلطه‌شان را به طریقی متفاوت از مردان اعمال می‌کنند. این تفاوت‌های پایه بین دو جنس در نحوه‌ی ابراز سلطه، بطور مکرر در تحقیقات

بعدي نیز تاييد شده است. (e.g., Carbonell, 1984; Davis & Gilbert, 1989;).

(Nyquist & Spence, 1986)

پژوهش مگارجی، یک تفاوت کلیدی بین دو جنس را در معرض دید می‌گذارد: مردان تمایل دارند سلطه‌شان را از طریق ترفیع شخصی اجرا کنند و خودشان را بالا کشیده و به موقعیت‌های قدرت و موقعیت اجتماعی برسانند. در مقابل، زنان تمایل کمتری به تقلای شخصی برای کسب جایگاه و سلطه بر دیگران دارند و بیشتر مستعد اعمال سلطه‌شان از طریق اهدافی گروه‌محورانه هستند. این مطالعات، جمعاً از این فرضیه حمایت می‌کند که بین دو جنس، از نظر نوع و میزان موقعیت‌طلبی تفاوت وجود دارد.

چنین تفاوت‌هایی بین دو جنس، در عرصه‌های مختلفی خود را نشان می‌دهد. برای نمونه، یافته‌ها نشان می‌دهد یادداشت‌های شخصی مردان، حاوی اشارات بیشتری به رقابت‌های درون‌جنسی‌ست. (Cashdan, 1998) در محیط کاری نیز مردان بطور میانگین خطرات بیشتری را پذیرا می‌شوند، تمایل بالاتری به کسب موقعیت و رتبه نشان می‌دهند، و تمایل بیشتری به فداکردن دیگر جنبه‌های زندگی (نظیر ساعت‌ها و روزهای استراحت، یا ساعات مربوط به خانواده) به منظور پیشرفت در سلسله‌مراتب دارند. (Browne, 1998, 2002)

یک تفاوت احتمالی دیگر بین دو جنس از این فرضیه ناشی می‌شود که مردان، در مقایسه با زنان، هنگام تعامل با افرادی هم‌رتبه، رفتارهای مرتبط با منابع خطرناک‌تری را انجام می‌دهند، اما هنگام تعامل با افرادی بسیار پایین یا بالاتر از خود چنین نمی‌کنند. (Ermer, Cosmides, & Tooby, 2008) این منطق از این دیدگاه ناشی می‌شود که در سلسله‌مراتب موقعیتی پایدار و تثبیت شده، شرط عقل این است که منابع را بدون خطرکردن به رقیب قوی‌تر روانه و سرازیر کرد. در میان رقیبانی با موقعیت‌های اجتماعی تقریباً برابر، نتیجه غیرقطعی و

مبهم است و بنابراین، فرایند انتخاب می‌تواند و باید تصمیم‌گیری پرریسک‌تر در مورد منابع را ترجیح دهد. در یک مجموعه آزمایش‌های آزمایشگاهی برای سنجش این ایده، السا اِرمِر و همکارش از آزمودنی‌ها خواستند تا چنین سناریوهایی را در نظر بگیرند:

تصور کنید کالایی به ارزش 60 دلار از یک کمپانی خریداری کرده‌اید اما این کمپانی به دلیل ورشکستگی قادر به تحویل کالا نیست و حالا دو راه برای پس‌دادن بخشی از پول‌تان پیشنهاد می‌کند: گزینه‌ی A این است که به جای 60 دلار، 20 دلار به شما برگشت داده می‌شود و بقیه‌اش می‌سوزد. گزینه‌ی B این است که به یک قرعه‌کشی وارد شوید که دقیقاً یک‌سوم احتمال دارد همه‌ی پول‌تان را برنده شوید و دو/سوم احتمال دارد هیچ‌مقدار از آن به شما برگردانده نشود. کدامیک از این دو را ترجیح می‌دهید؟ (Ermer et al., 2008, p. 110)

به آزمودنی‌ها اعلام شده بود که پاسخ‌هایشان توسط دانشجویان کالج‌های معتبرتر، هم‌اعتبار، یا کم‌اعتبار مشاهده و ارزیابی می‌شود. نتیجه نشان داد مردان، بویژه زمانی که فکر می‌کردند توسط مردانی هم‌موقعیت ارزیابی می‌شوند تصمیمات اقتصادی پرخطرتر را (گزینه‌ی B) در پیش می‌گرفتند، اما در حضور افرادی بالاتر رتبه‌تر یا پایین‌رتبه‌تر، تمایل کمتری برای انتخاب گزینه‌ی B وجود داشت. با این وجود، این تغییرات تنها در بین مردان دیده می‌شد و نه زنان؛ و در میان مردان نیز تنها وقتی دیده می‌شد که پای منابع اقتصادی-اعتباری در میان بود و هنگام دیگر تصمیمات پرریسک نظیر یک تصمیم پزشکی برای سلامتی به چشم نمی‌خورد. این نتایج از این ایده حمایت می‌کند که رقابت‌های موقعیت‌طلبانه در میان مردان، شدیدتر از همه وقتی رخ می‌دهد که مردان هم‌جایگاه باشند، بطوریکه مردان، در حضور رقیبان بالقوه‌ی تقریباً هم‌رتبه، راهبردهای پرخطرتری انتخاب می‌کنند.

### نظریه‌ی سلطه

روانشناس تکاملی، دنیس کامینز (1998، 2005) با مطرح ساختن «نظریه‌ی سلطه» چارچوبی برای توضیح بسیاری از ظرفیت‌های شناختی انسان فراهم کرده است که تا پیش از آن، به عنوان معما غیرقابل توضیح بودند. او با این دیدگاه آغاز کرد که نزاع برای بقا در انسان (و شامپانزه‌ها) غالباً به عنوان تعارضاتی بین افراد سلطه‌مند و افرادی که سعی در پایین کشیدن افراد سلطه‌مند دارند تصویر شده است: تکامل ذهن را نیز از این زاویه، به عنوان یک ابزار دیگر در مسابقه‌ی تسلیحاتی راهبردی توضیح می‌دهند که سلاح‌های آن، همان ظرفیت‌های ذهنی هر لحظه فزاینده‌تر برای تصمیم‌گیری و اعمال نفوذ در تصمیمات ذهنی دیگران است. (Cummins, 1998, p. 37) فرایند انتخاب، راهبردهایی را ترجیح می‌دهد که باعث شود فرد به سلطه برسد، اما علاوه بر آن، باعث تکامل راهبردهای فرودستانه برای منع دسترسی اعضای سلطه‌مند بر منابع کلیدی از پیش موجود فرد خواهد شد. این راهبردها شامل فریبکاری، دورویی، فرودستی کاذب، رفاقت، و دغلكاری برای دسترسی به منابع مورد نیاز برای بقا و تولیدمثل است. برای نمونه، در میان شامپانزه‌ها، وقتی که فعالیت جنسی غیرمجاز یک نر فرودست با یک ماده توسط نر غالب کشف می‌شود این نر فرودست سعی در پنهان‌سازی آختگی جنسی‌اش دارد که این نشان‌دهنده‌ی یک ظرفیت فرودستان برای ذهن‌خوانی و فریفتن یک نر غالب است. (de Waal, 1988) کامینز عنوان کرده که این ظرفیت‌های شناختی برای ذهن‌خوانی، از جمله در انسان‌ها، به این دلیل تکامل یافته که مانع دسترسی عمده یا انحصاری افراد صاحب سلطه به منابع شود.

نظریه‌ی سلطه، دو فرض کلیدی دارد:

- اول آنکه در انسان‌ها راهبردهای خاصی برای تعقل‌ورزی در مورد هنجارهای اجتماعی مربوط به سلسله‌مراتب سلطه وجود دارد. اینها شامل فهم جنبه‌هایی از میزان پذیرابودگی (مثلاً چه کسی اجازه خواهد داد با او جفت‌گیری کنم)، تعهدات (مثلاً چه کسی بایستی در یک توافق اجتماعی چه کسی را پشتیبانی و حمایت کند) و ممنوعیات (مثلاً با چه کسی جفت‌گیری ممنوع است) می‌باشد.
- دوم آنکه نظریه‌ی سلطه مدعی‌ست که این راهبردهای شناختی، به شکلی پیشینی و جدا از دیگر انواع راهبردهای تعقل‌ورزی ظاهر می‌شود.

کامینز چندین مدرک در حمایت از نظریه‌ی سلطه ردیف کرده است. اولین شواهد مربوط به ظهور زود هنگام توانایی استدلال در باب حقوق و وظایف در کودکان است که **استدلال باید/نبایدی**<sup>7</sup> خوانده می‌شود. استدلال باید/نبایدی به معنای تفکر در مورد باید و نبایدها و ممنوعیات و مجازیات است. (مثلاً آیا من به قدر کافی بزرگ شده‌ام که اجازه‌ی نوشیدن الکل داشته باشم؟) این شکل از استدلال در تقابل با **استدلال هست/نیستی**<sup>8</sup> قرار دارد که به معنای تفکر در مورد صدق و کذب چیزهاست. (مثلاً آیا واقعاً یک ببر در پس درختان پنهان شده است؟) تعدادی از پژوهش‌ها دریافته‌اند انسان‌ها به وقت تفکر در مورد قوانین اخلاقی، خودبخود راهبردی برای شناسایی متخلفان از قانون در پیش می‌گیرند. برای نمونه، برای ارزیابی این قانون باید/نبایدی که تمامی کسانی که الکل می‌نوشند بایستی 21 سال یا بالاتر داشته باشند افراد بطور خودکار به

---

<sup>7</sup> Deontic reasoning

<sup>8</sup> Indicative reasoning

دنبال افرادی می‌گردند که نوشیدنی الکلی در دست دارند و ممکن است زیر سن قانونی داشته باشند. در تقابلی آشکار، هنگامی که افراد به ارزیابی قوانین هست‌و‌نیستی می‌پردازند بطور خودکار به دنبال تایید نمونه‌هایی از آن قانون می‌گردند. برای مثال، برای ارزیابی این قانون هست‌و‌نیستی که تمامی خرس‌های قطبی پوششی سفیدرنگ دارند افراد بطور خودکار به دنبال نمونه‌هایی از خرس‌های قطبی سفیدرنگ می‌گردند تا نمونه‌هایی از خرس‌هایی با رنگی دیگر. بطور خلاصه، افراد بسته به اینکه مشغول ارزیابی یک قانون بایدنبایدی یا هست‌و‌نیستی هستند دو راهبرد استدلالی متفاوت در پیش می‌گیرند. در مورد قوانین بایدنبایدی، افراد به دنبال متخلفان قانون می‌چرخند اما در مورد قوانین هست‌و‌نیستی، افراد به دنبال نمونه‌های همخوان با آن قانون می‌گردند. این اشکال متمایز از تفکر، حتی در کودکان سه ساله نیز دیده می‌شود که نشان می‌دهد فرایند تفکر، در سنین زود هنگام زندگی ظاهر می‌شود. (Cummins, 1998) شاید اتفاقی نباشد که کودکان در سن 3 سالگی خود را در سلسله‌مراتب سلطه‌ی «انتقالی»<sup>9</sup> سازمان‌دهی می‌کنند. علاوه بر این، بچه‌های خردسال، قادر به تفکر در مورد سلسله‌مراتب سلطه‌ی انتقالی در سنی پایین‌تر از سن آغاز تفکر انتقالی در مورد دیگر محرک‌ها می‌شوند. (Cummins, 1998)

نظریه‌ی سلطه پیش‌بینی می‌کند نحوه‌ی تفکر انسان به شدت تحت‌تاثیر رتبه و موقعیت قرار داشته باشد و برخی شواهد پژوهشی نیز از این مدعا حمایت می‌کند. روان‌شناس تکاملی، لیندا میلی، به آزمودنی‌ها تصاویری از مردان، همراه با اطلاعات بیوگرافیک آنها نشان داد که جایگاه اجتماعی هر مرد را مشخص می‌کرد (بالا در مقابل پایین) و همین‌طور کاراکتر (تاریخچه‌ی تقلب‌ها، اطلاعات نامربوط، یا تاریخ اقدامات اعتمادآور) (Mealey, Daood, & Krage, )

<sup>9</sup> Transitive dominance: در صفحات قبل، این مفهوم توضیح داده شده است-م

(1996) یک هفته بعد، آزمودنی‌ها به آزمایشگاه برگشتند و از آنها خواسته شد اعلام کنند کدام عکس‌ها را از هفته‌ی پیش به یاد دارند. چندین نتیجه‌ی پراهمیت ظاهر شد:

- اولاً افراد متقلب، بسیار بیش از دیگر افراد، در ذهن آزمودنی‌ها باقی مانده بودند.
- دوماً زمانی که این متقلبان پایین‌رتبه بودند آزمودنی‌ها چیزهای بسیار بیشتری را در موردشان بخاطر داشتند. در مقابل، حافظه در مورد متقلبان بالارتنه به شکل سوگیرانه‌ای فرار بود.
- سوم آنکه مردان، در مقایسه با زنان، مشخصات متقلبان را بهتر بخاطر سپرده بودند.

بنظر می‌رسد در افراد، نوعی سازگاری برای توجه انتخابی و ذخیره‌ی انتخابی اطلاعات در حافظه، جهت پردازش اطلاعات اجتماعی مهم تکامل یافته است. اینها سازگاری‌هایی‌ست که بطور خاص نسبت به تشخیص موارد تقلب، و تخمین رتبه‌ی اجتماعی افراد متقلب حساس است. این نتایج، از نظریه‌ی سلطه‌ی کامینز نیز حمایت می‌کند که مدعی بود نحوه‌ی تعقل اجتماعی انسان، شدیداً تحت‌تاثیر رتبه‌ی اجتماعی اوست.

در یک تست مستقیم برای سنجش تاثیر موقعیت اجتماعی بر تفکر اجتماعی، کامینز این قانون را در برابر آزمودنی‌ها گذاش که، "اگر کسی مأمور هدایت جلسه باشد بایستی جزئیات جلسه را ضبط کرده باشد." (Cummins, 1998, p. 41) کار فرد آزمودنی، سنجش تخلفات از این قانون بود و به این منظور باید انتخاب می‌کرد کدام فایل‌ها بایستی مورد رسیدگی قرار گیرد. اینجا بود که مداخله‌ی محققان آغاز شد: آنها به یک گروه از آزمودنی‌ها گفتند که از چشم‌انداز فردی بالارتنه (در این مورد، رئیس خوابگاه) به موضوع نگاه کنند و

دانشجویان را چک بکنند. اما به گروه دوم گفته شد از چشم‌انداز یک دانشجو (یعنی فردی پایین‌رتبه) به موضوع نگاه کنند و تخلفات احتمالی رئیس خوابگاه را بررسی کنند. نتایج، نشان‌دهنده‌ی ارتباط قوی بین موقعیت اجتماعی و نحوه‌ی استدلال‌ورزی افراد بود. 65% از افراد، وقتی در حال بررسی افرادی پایین‌رتبه‌تر از خودشان بودند به دنبال تخلفات بالقوه از قانون بودند، در حالیکه تنها 20% از افراد، هنگام چک کردن افرادی با رتبه‌ی برابر یا بالاتر از خودشان به دنبال یافتن تخلفات احتمالی از قانون می‌گشتند.

این مطالعات، همگی از نظریه‌ی سلطه حمایت می‌کند. بنظر می‌رسد راهبردهای تعقل اخلاقی، در سال‌های ابتدایی زندگی ظهور کند. افراد، بطور خاصی نسبت به اطلاعات اجتماعی در مورد بایدها و نبایدها و چیزهای مجاز و غیرمجاز حساس هستند و بطور خودکار، تخلفات مربوط به قوانین بایدنبایدی را چک می‌کنند و این کار را بیشتر برای افرادی با رتبه‌های اجتماعی پایین‌تر انجام می‌دهند. کامینز نتیجه می‌گیرد، "اگر قرار باشد حدس بزنیم توانایی و ظرفیت شناختی برای حل چه مسائلی تکامل یافته به سختی بتوان کاندیدای بهتری در مقایسه با سلطه‌ورزی معرفی کرد." (Cummins, 1998, p. )

(46)

### نظریه‌ی حفظ توجه اجتماعی

درحالیکه توجه کامینز بیشتر بر راهبردهای پردازش اطلاعات در مورد سلسله‌مراتب سلطه است، یک نظریه‌ی دیگر توسط روان‌شناس تکاملی، پاول گیلبرت (1990، 2000) ارائه شده که بر مولفه‌های عاطفی-هیجانی سلطه تأکید



دارد. گیلبرت نظریه‌اش را تا بخشی بر مفهوم «ظرفیت حفظ منابع»<sup>10</sup> (RHP) بنا می‌کند که از کارهای انجام‌شده بر روی دیگر حیوانات بدست آمده است. (RHP (Archer, 1988; Parker, 1974; Price & Sloman, 1987) اشاره دارد به نوعی ارزیابی که حیوانات در مورد قدرت و ضعف‌های نسبی‌شان نسبت به دیگر حیوانات انجام می‌دهند. بازندگان رقابت‌ها و کسانی که پیش از مبارزه فرودستگی‌شان تعیین می‌شود دارای RHP پایین‌تری هستند. در مقابل، برندگان و فاتحان این نزاع‌ها و کسانی که مشخص است احتمالاً پیروز خواهند بود در RHP نیز برتر هستند. رفتارهایی که از این ارزیابی‌های نسبی بدست می‌آید منجر به ظهور سلسله‌مراتب سلطه می‌شود.

پس از آنکه ارزیابی‌های RHP صورت گرفت سه نوع رفتار از آن نتیجه می‌شود:

■ اولاً حیوان ممکن است به دیگری حمله کند بویژه اگر خودش را از نظر RHP برتر از او ببیند.

■ دوم حیوان ممکن است فرار کند بویژه اگر خودش را از نظر RHP فرودست ببیند.

■ سوم، حیوان ممکن است تسلیم شود و منابع حیاتی را به افرادی واجد RHP بالاتر تسلیم کند.

در این تحلیل، سلطه را نباید دارایی فی‌نفسه‌ی یک فرد دانست بلکه بیشتر توصیفی از نوع رابطه‌ی دو یا بیش از دو نفر با یکدیگر است.

طبق نظر گیلبرت (1990)، در انسان‌ها همین RHP به شکل دیگری درآمده است: «ظرفیت حفظ توجه اجتماعی»<sup>11</sup> (SAHP). SAHP اشاره دارد به کم‌وکیف توجهی که دیگران به یک فرد معین نشان می‌دهند. طبق این دیدگاه،

<sup>10</sup> Resource-holding potential

<sup>11</sup> Social attention-holding potential

انسان‌ها با یکدیگر بر سر جلب توجه دیگران رقابت می‌کنند و توسط دیگر افراد گروه ارزش‌گذاری می‌شوند. هنگامی که اعضای گروه توجه مثبت بالایی به فردی نشان می‌دهند آن فرد در موقعیت اجتماعی‌اش ترقی می‌کند. در مقابل، افراد نادیده‌انگاشته‌شده به موقعیت‌های پایین‌دست سُر می‌خورند. طبق این نظریه، تفاوت‌ها در رتبه‌ی اجتماعی، تنها از تفاوت‌ها در میزان تهدیدها یا اجبارها ناشی نمی‌شود بلکه همینطور تحت‌تاثیر تفاوت‌ها در میزان توجه صورت‌گرفته از جانب دیگران نیز قرار دارد.

چرا باید کسی به یک فرد موقعیت اجتماعی عطا کند و فردی دیگر را نادیده بگیرد؟ گیلبرت عنوان می‌کند انسان‌ها توجه‌شان را به سمت کسانی معطوف می‌کنند که کاری انجام می‌دهند که برای آنها ارزشمند محسوب می‌شود. برای نمونه، یک پزشک به فردی بیمار کمک می‌کند و در مقابل، پزشک توجه مثبت بالایی از فرد بیمار دریافت می‌کند. افراد برای عرضه‌ی مزایا به دیگران با یکدیگر رقابت می‌کنند. در این نگاه، کسانی که در اعطای مزایا ناکام همانند از دریافت توجه و منابع دور می‌مانند.

جالب‌ترین سهم نظری گیلبرت، (1990, 2000b) می‌تواند نظریه‌اش در باب کارکردهای عواطف و هیجانات در واکنش به تغییر رتبه‌ی اجتماعی افراد باشد. فرض بر این است که ترقی رتبه دو ویژگی را در فرد تقویت کند: یکی احساس سرفرازی و دیگری یاری‌گری. پیروشدن در مواجهات رقابتی، باعث تقویت خُلق می‌شود. کسانی که شاهد چهره‌های پیروز و بازنده پس از مسابقات ورزشی هستند شهادت می‌دهند به آسانی می‌توان تفاوت‌های این دو دسته را در چهره‌شان تشخیص داد. بنظر می‌رسد خُلق مثبت، احتمال جستجوی رقیبان آینده و برآورد خود فرد از احتمال پیروزی‌اش را افزایش دهد. دومین تغییر، افزایش در میزان کمک‌کردن است. کسانی که در موقعیت اجتماعی ترفیع

می‌یابند احتمال بیشتری دارد که به شکلی دوستانه و یاری‌گر رفتار کنند. (Eisenberg, 1986) جالب است که برخی افراد، از درخواست کمک به دیگران به این دلیل خودداری می‌کنند که بر این باورند انجام این کار، موقعیت خودشان را در چشم دیگران پایین خواهد آورد. (Fisher, Nadler, & Whitcher, 1982) شاید به این دلیل است که مردان، غالباً سعی می‌کنند در پیدا کردن مسیر از کسی کمک نگیرند- یک نگرانی ناخودآگاه در مورد از دست دادن جایگاه. علاوه بر این، شواهدی وجود دارد که افراد بالاتر، در مقایسه با افراد پایین‌رتبه‌تر، به حوادث اورژانسی بیمارستان بیشتر کمک می‌کنند. (Brewin, 1988) در مجموع، بنظر می‌رسد بالاتر رفتن در رتبه‌ی اجتماعی، با بالاتر رفتن خُلق و رفتارهای یاری‌بخش همبسته است.

اما سقوط در موقعیت اجتماعی، یک مجموعه‌ی متفاوت از پیامدهای خلقی و عاطفی-هیجانی به همراه دارد که طبق نظریه‌ی SAHP شامل آغاز اضطراب اجتماعی، شرم، خشم، رشک، و افسردگی است. بطور کلی، هرچه پیامدهای بالقوه‌ی دستیابی به موقعیت اجتماعی بالاتر و بهتر باشد اضطراب اجتماعی بالاتر است. برای نمونه، سخنرانی در بین گروهی از افراد دانشجوی سال اولی عموماً برای استادان دانشگاه اضطراب کمتری در مقایسه با سخنرانی در یک کنفرانس بین‌المللی متشکل از متخصصان ایجاد می‌کند. فرض بر این است که این اضطراب اجتماعی، به عنوان آهرمی برای برانگیختن فرد جهت تلاش برای حفظ جایگاهش عمل می‌کند. شرم نیز یک هیجان مرتبط با موضوع است. شرم معمولاً هنگامی به سراغ فرد می‌آید که در نتیجه‌ی ارزیابی عمومی، فرد مورد تحقیر و تمسخر قرار گیرد و خود را در موقعیت و جایگاه اجتماعی پایین ببیند. فرد شرمگین، خود را کوچک، فرو دست، یا سزاوار سرزنش می‌بیند. حرکات بدنی نیز مقارن با این نوع خودارزیابی‌ها تغییر می‌کند. از جمله خودداری از تماس

چشمی مستقیم با دیگران، پایین آوردن چانه، و قوزکردن بدن و قامت. (Wicker, 1983) Payne, & Morgan) فرض بر این است که شرم، فرد را ترغیب می‌کند تا کاری نکند که در آن لحظه یا آینده موضوع تحقیر و شماتت دیگران قرار بگیرد. احساس خشم نیز یک واکنش احتمالی دیگر هنگام ازدست‌دادن موقعیت اجتماعی است. کارکرد خشم می‌تواند برانگیختن فرد برای انتقام‌جویی از فردی باشد که باعث ازدست‌رفتن موقعیت اجتماعی‌اش شده است. این جمله‌ی کلیشه‌ای که "هیچ‌کس نمی‌تواند با من مثل یک آدم احمق رفتار کند و بعد راهش را بگیرد و برود"، ممکن است بیانگر نمونه‌ای از خشم و انتقام متعاقب ازدست‌دادن موقعیت اجتماعی باشد و می‌تواند برای توجیه تهاجمات واکنشی و انتقام‌گونه‌ی بعدی استفاده شود. (Gilbert, 1990)

احساس رشک نیز یکی دیگر از این هیجانات است که به ندرت در روان‌شناسی مطالعه شده، اما طبق نظریه‌ی SAHP ممکن است اهمیت شگرفی داشته باشد. شرم، از این نظر با مسئله‌ی رتبه و موقعیت مرتبط است که زمانی تجربه می‌شود که شخصی دیگر صاحب منابع، خانه، جفت، یا موقعیتی باشد و فرد نتواند علاغم میلش، شرایطی هم‌تراز او داشته باشد. کارکرد احساس رشک می‌تواند برانگیختن فرد جهت تقلید از کسانی باشد که آنچه او می‌خواهد را دارند: تقدیس قهرمان، و ایده‌آل‌سازی دیگران ممکن است جلوه‌های مثبت‌نمایی‌شده‌ی همین احساس رشک باشد. (Hill & Buss, 2008b) جلوه‌های منفی رشک می‌تواند برانگیختن فرد برای تخریب کسانی باشد که چیزی بیشتر از او دارند- از جمله تخریب یا تحقیر دستاوردهای دیگران. یک نمونه‌ی ملموس، می‌تواند توضیح خواننده‌ی راک، راد استوارت باشد در باب اینکه چرا هرگز برنده‌ی فلان جایزه‌ی موسیقی نشده است: "واقعاً جالب است که تا بحال به من جایزه‌ای داده نشده است. آنها تمایلی ندارند این جایزه را به یک بریتانیایی

بدهند مگر آنکه شما استینگ (یک موزیسین راک که برنده‌ی این جایزه شده است) باشید. (Newsweek, November 10, 2003, p. 23) رشک ممکن است یک شوهر را به تحقیر دستاوردهای همسرش برانگیزد تا رتبه‌ی بالاتریش در ازدواج را حفظ کند. (Horung, McCullough, & Sugimoto, 1981) برای زنان، احساس رشک، بیشتر در مواجهه با رقیبانی خوش‌ظاهرت‌تر از خود بیدار می‌شود، در حالیکه احساس رشک در مردان، بیشتر هنگام مواجهه با رقیبانی بیدار می‌شود که تجربیات جنسی بیشتر و/یا جفت‌های جذاب‌تری دارند. (Hill & Buss, 2006) در فضاهای سازمانی، این احساس رشک می‌تواند با پیامدهای بسیار مخربی همراه باشد. مثلاً زمانی که مدیر، تلاش‌های کارمندانش را خوار می‌شمارد تا مبادا آنها از او پیشی بگیرند. (Maner & Mead, 2010)

آخرین هیجان مرتبط با ازدست‌دادن جایگاه، افسردگی است. البته بسیاری عوامل دیگر از جمله ازدست‌دادن پیوندهای عاطفی نیز قادر است افسردگی ایجاد کند. (Gilbert, 1990) افسردگی ناشی از کاهش رتبه می‌تواند زمانی رخ دهد که فرد جذابیت‌های ظاهری‌اش را از دست بدهد، از شغل اخراج شود، خود را سربار دیگران ببیند، یا در اموری که مورد توجه اجتماع است بد عمل کند. افسردگی گاهی به رفتارهای فرودستانه در فرد دامن می‌زند تا به نوعی رفتار دیگران را تلطیف کرده و مانع رفتارهای تهاجمی بیشتر از جانب آنها شود. (Forrest & Hokanson, 1975) این احساسی‌ست که همراه با استخدام شغلی مجدد، یا یافتن راهی جدید برای مراوده با دیگران، یا هر نوع عامل دیگر که منجر به افزایش SAHP شود ناپدید می‌شود. (Andrews & Thomson, 2009) در مجموع، نظریه‌ی SAHP مدعی‌ست بسیاری از جنبه‌های حیات عاطفی و هیجانی انسان، از حس کمال گرفته تا افسردگی، بخشی از سازوکار روانی-

تکاملی برای مواجهه با مسائل سازشی مربوط به سلسله‌مراتب و موقعیت اجتماعی است.

### شاخص‌های سلطه

سلطه و موقعیتِ بالا خود را در طیفی از ویژگی‌های کلامی و غیرکلامی نشان می‌دهد- از مدت‌زمانِ صحبت‌کردن گرفته تا سطح تستوسترون (T). در این بخش، به جمع‌بندی مهم‌ترین همبسته‌های سلطه و موقعیت می‌پردازیم. در بسیاری از این موارد، از داده‌های همبستگی موجود نمی‌توان ارتباط علت‌ومعلولی استنتاج کرد. برای نمونه، اگر T با سلطه همبستگی داشته باشد آیا این به آن معناست که سطح بالای T منجر به سلطه‌ی بالا می‌شود یا آنکه سلطه‌ی بالا منجر به سطح بالای T می‌شود یا هر دو؟ اگر افراد خوش‌موقعیت در مقایسه با افراد پایین‌رتبه تمام‌قدرتر بایستند آیا این بوده که به ترقی رتبه‌ی افراد کمک کرده یا اینکه این رتبه‌ی فرد بوده که او را به تمام‌قداستان سوق داده است یا هر دو؟ در اکثر موارد، نمی‌توان به این پرسش‌های علت‌ومعلولی پاسخ روشنی داد. با این وجود، دقت به همبسته‌های سلطه و موقعیت یک تصویر حیرت‌انگیز از اهمیت رتبه و موقعیت در پیش‌بینی رفتار افراد فراهم می‌آورد.

### شاخص‌های کلامی و غیرکلامی سلطه

در جمع‌بندی این متون، آرچیل (1994) مدعی شده افراد سلطه‌مند تمایل به تمام‌قداستان دارند، غالباً رو به دیگران قرار می‌گیرند، دستان را به کفل تکیه می‌دهند و سینه‌شان را جلو می‌گیرند، به دفعات زیادی به مخاطب خیره می‌شوند و هنگام صحبت با دیگران به چهره‌ی مخاطب نگاه می‌کنند. اکثر مواقع لب‌خند نمی‌زنند، دیگران را لمس می‌کنند، با صدایی بلند و بم صحبت

می‌کنند و با تکان دادن دست و سر به دیگران اشاره می‌کنند. معلوم شده افراد با شنیدن صدای مردی با صدای بَم، در مورد او به عنوان فردی واجد علائم بدنی و اجتماعی سلطه‌مندی قضاوت می‌کنند؛ (Wolff & Puts, 2010) همچنین وقتی به باورشان در حال صحبت با مردی پایین‌رتبه‌تر از خود هستند صدایشان را بَم‌تر می‌کنند. (Puts, Gaulin, & Verdolini, 2006) مدیران مالی شرکت‌های بزرگ (CEO) نیز غالباً با صدایی بَم‌تر از میانگین صحبت می‌کنند. (Mayew, Parsons, & Venkatachalam, 2013) در پژوهش‌های آزمایشگاهی، که میزان توجه انتخابی از طریق یک ابزار ردیابی حرکات چشم و ثبت میزان قفل‌شدن مردمک سنجیده می‌شد معلوم شد افراد، توجه چشمی خاصی به مردان-اما نه زنان- از نظر اجتماعی سلطه‌مند نشان می‌دهند. (Maner, DeWall, & Gailliot, 2008)

رفتارهای افراد پایین‌رتبه یا فرودست معمولاً عکس این است: حالت بدنی آنها غالباً خمیده و فوزکرده است. بارها لبخند می‌زنند، (Ketelaar et al., 2012) به نرمی صحبت می‌کنند، هنگام صحبت کردن دیگران، به حرف‌ها گوش می‌دهند و به دفعات زیاد سخنان فرد را با سر تایید می‌کنند. در مقایسه با کسانی که در جایگاه بالاتری قرار دارند کمتر صحبت می‌کنند. صحبت دیگران را قطع نمی‌کنند، و بیشتر به افراد بالاتررتبه‌ی گروه اشاره می‌کنند تا کل گروه.

در مورد تمام‌قد راه‌رفتن چطور؟ و همین‌طور سریع‌راه‌رفتن؟ اشمیت و آزانگر (1995) پیش‌بینی کرده‌اند بین سرعت گام‌برد داشتن و رتبه‌ی اجتماعی مردان، اما نه زنان، می‌تواند ارتباط وجود داشته باشد. نحوه‌ی استدلال آنها چنین است: طی تاریخ تکامل، نرها از طریق نمایش علائم مهارت‌های شکارگری‌شان از جمله فرزی و چابکی و استقامت، بر سر دستیابی به ماده‌ها با یکدیگر رقابت کرده‌اند. یک مشاهده‌گر در یک منطقه‌ی شلوغ در وین اتریش، به سنجش

سرعت گام‌برداریِ عابران پرداخت. سپس یک پژوهشگر دوم، با هریک از این افراد در مورد سن، قد و موقعیت اجتماعی-اقتصادی‌اش مصاحبه کرد. معلوم شد سرعت گام‌برداریِ مردان، با موقعیت اجتماعی-اقتصادی‌شان مرتبط است. در مقابل، در زنان، هیچ نوع همبستگی معناداری بین رتبه و نحوه‌ی گام‌برداری یافت نشد. این نتایج از فرضیه‌ی محقق مبنی بر اینکه سرعت گام‌برداری، نوعی نمایش موقعیت برای مردان، اما نه زنان، است حمایت می‌کند.

حین دوره‌ی نوجوانی، نرها و ماده‌های بالارته، از هر دو راه‌برد جامعه‌گرایانه (مثلاً تحت‌تأثیر قراردادنِ دیگران با انجام کارهایی برای آنها)، و همین‌طور خودخواهانه (مثلاً وادار ساختنِ دیگران به انجام کاری) استفاده می‌کنند (Hawley, Little, & Card, 2008). و این چیزی‌ست که روان‌شناس تکاملی، پاتریشیا هاولی، به آنها «سلطه‌جویی دوراوبرده» می‌گوید. اگرچه برخی افراد یکی از این دو راه‌برد را بر دیگری ترجیح می‌دهند اما کنترل‌گران دوراوبرده، علاوه بر بکارگیری گهگاهی راهبردهای تهاجمی و اجبارگونه برای رسیدن به اهداف‌شان، موقعیت و محبوبیت اجتماعی‌شان را نیز حفظ می‌کنند. همچنین معلوم شده نوجوانان مذکر بالارته، دستان قوی‌تری دارند که به آنها در پیش‌برد راهبردهای خودخواهانه و اجبارگونه کمک می‌کند. (Gallup, White, & Gallup, 2007)

### جثه‌ی بدنی و سلطه

نظر به پیچیدگی سلسله‌مراتب اجتماعی در انسان و مسیرهای بسیاری که برای جلب توجه دیگران وجود دارد، قدری عجیب است که جثه‌ی بدن همچنان نقش معناداری در مناسبات سلطه ایفا می‌کند. در واقع، عبارت «مرد بزرگ» در اکثر فرهنگ‌ها یک معنای دوگانه دارد و هم به مردی با جثه‌ی بدنی بزرگ



و هم به مردی پراهمیت، بانفوذه، قدرتمند، و مقتدر اشاره دارد. (Brown & Chia-Yun, n.d.) در برخی فرهنگ‌ها، واژه‌ی «رهبر» عملاً به معنی مرد بزرگ است. بسیاری از استعاره‌های موقعیت و رتبه نیز به جثه‌ی بدنی اشاره دارد. نظیر قراردادن در بالا یا زیر کنترل دیگری بودن، سربالاراه رفتن، و زبردست بودن. در واقع، دو محقق به نام‌های براون و چیا یون، با مرور شواهد قوم‌نگارانه از فرهنگ‌های مختلف نتیجه گرفته‌اند که عبارت «مرد بزرگ»، از این گرایش انسان‌ها (و دیگر حیوانات) پرده برمی‌دارد که رتبه یا موقعیت اجتماعی را با بزرگ‌جثگی فیزیکی تداعی می‌کنند. (Brown & Chia-Yun, n.d., p. 10) ترجیح افراد به رهبرانی بلندقد، در میان فرهنگ‌های مختلف از آکاپیگمی‌ها در آفریقا تا اقوام مهین‌کو در جنگل‌های بارانی برزیل به چشم می‌خورد. در آمریکای امروزی نیز مردم رهبرانی قدبلند را ترجیح می‌دهند و مردان قدبلند نیز برای رهبری، خود را صاحب امتیازتر و شایسته‌تر می‌بینند و در مقایسه با مردان کوتاه‌قد، علاقه‌ی بیشتری به تعقیب موقعیت‌های رهبری نشان می‌دهند. (Murray & Schmitz, 2011)

چندین تحقیق به بررسی ارتباط بین جثه‌ی بدنی و موقعیت اجتماعی پرداخته است. (Wilson, 1968) در یک پژوهش دیگر، یک فرد ناشناس به دو دسته از مخاطبان معرفی شد و به هر دسته از مخاطبان، اطلاعات متفاوتی در مورد رتبه‌ی اجتماعی او داده شد. مثلاً یکبار گفته شد او پروفیسور است درحالیکه به گروه دیگر گفته شد او یک دانشجوی کارشناسی است. پس از رفتن این فرد، از مخاطبان خواسته شد تا قد این مرد را تخمین بزنند. نتیجه نشان داد مخاطبانی که به آنها این مرد به عنوان فردی بالاتر رتبه معرفی شده بود او را بلندقامت‌تر از مخاطبانی به یاد می‌آوردند که به آنها این مرد به عنوان فردی پایین‌رتبه معرفی شده بود. حتی در مورد افراد آشنا نیز تصاویر ذهنی‌مان از آنها، بر

مبنای پایین یا بالابودنِ رتبه و موقعیتِ آنها در چشم‌مان دچار کژانگاری می‌شود. (Dannenmaier & Thumin, 1964)

در مطالعات انجام‌شده در ایالات متحد، مردان بلندقد در گزینش‌های مربوط به استخدام شغلی دارای مزیت هستند. (Gillis, 1982) مردان بلندقد به احتمال بیشتری حقوق‌های بالا دریافت می‌کنند. در انتخابات ریاست‌جمهوری در قرن بیستم نیز از بین دو کاندیدا، در 83% از مواقع کاندیدای بلندقدتر انتخاب شده است. حتی در میان بازیکنان فوتبال حرفه‌ای در اروپا، بازیکنان بلندقدتر از اقتدار و موقعیت بالاتری برخوردار بودند. (Stulp, Buunk, Verhulst, & Pollet, 2012) اگرچه انسان‌ها ممکن است پیچیده‌ترین سلسله‌مراتب را داشته باشند اما جثه‌ی بدنی همچنان به عنوان یک عامل مهم باقی مانده است.

حتی بنظر می‌رسد انسان‌ها هنگام پیروزی در یک رقابتِ سخت بویژه رقابت ورزشی نوعی رفتار غیرکلامی حاکی از فاتح‌بودن داشته باشند. (Matsumoto & Hwang, 2012) افراد پیروز، هر دو دست‌شان را بالا می‌برند و شکلی شبیه به V ایجاد می‌شود که می‌تواند نمادی برای پیروزی باشد. این نوع بیان غیرکلامی پیروزی، به شکلی نمادین از دسترسی به موقعیت یا سلطه پس از پیروزی در یک مبارزه خبر می‌دهد و بنظر می‌رسد در جوامع مختلف، دست‌کم در جوامعی همچون آمریکا و کره‌ی جنوبی که در موردشان پژوهش صورت گرفته معنای مشابهی داشته باشد.

### تستوسترون و سلطه

تستوسترون (T)، یک آندروژن است و شاید مهم‌ترین دسته از هورمون‌هایی باشد که با رشد و حفظ ویژگی‌های مردانه در طیفی از حیوانات ارتباط دارد. ( ) برای نمونه، جوجه‌های مذکر اخته‌شده، معمولاً از داشتنِ کاگل قرمز و پرهایی

که خبر از مهارت‌های تولیدمثلی آن خروس می‌دهد محروم می‌مانند. همینطور در معاشقه با مرغ‌ها ناکام می‌مانند و از مواجهه با دیگر خروس‌ها دوری می‌کنند. در میان انسان‌ها، تفاوت‌های بین دو جنس از نظر میزان T بسیار است. مردان، بطور متوسط صد هزار گرم T در هر لیتر از خون‌شان دارند که این 7 برابر بیشتر از میانگین برای زنان است. (Mazur & Booth, 1998) اگرچه T در قشر آدرنال و تخمدان‌های زنان نیز تولید می‌شود، اما سلول‌های لیدیک در بیضه‌های مردان مقدار بسیار بیشتری از این هورمون تولید می‌کنند که زمینه‌ساز تفاوت‌های بارز معمول بین دو جنس می‌شود. سطح T را می‌توان از طریق نمونه‌گیری خون یا بزاق سنجید. در زمان بلوغ، بیضه‌ی نرها سطح تولید تستوسترون را به اندازه‌ی ده برابر بیشتر از زمان بلوغ افزایش می‌دهد. این افزایش ناگهانی در سطح تستوسترون، همان تغییری را کلید می‌زند که ما در زمان بلوغ مشاهده می‌کنیم: بَم شدن صدا، افزایش حجم ماهیچه‌ها، رشد موهای صورت و بدن، رشد آلت، و افزایش میل به آمیزش. (برای مروری بر تاثیر چهره‌های سلطه‌مند بر موقعیت اجتماعی و جنسی افراد به جعبه‌ی 12.2 نگاه کنید).

### جعبه‌ی 12.2: نمودهای سلطه در چهره‌ی افراد

بنظر می‌رسد دارا بودنِ چهره‌ای که سلطه‌مند یک پیشگوی دیگر برای موقعیت اجتماعی افراد باشد. چهره‌ی سلطه‌مند از روی ویژگی‌های نظیر چانه‌ی برآمده، برآمدگی استخوانِ بالای ابرو، داشتنِ چهره‌ای ماهیچه‌ای نشان داده شود. سلطه‌مندیِ پایین نیز از روی ویژگی‌های وارونه‌اش تخمین زده می‌شود: چانه‌ی ضعیف، برجستگی اندکِ استخوانِ بالای ابرو، و چهره‌ای فربه. روان‌شناسان

تکاملی، اولریش مولر و آلن مازور (1996) به سنجش میزان سلطه‌مندی چهره‌ی 434 نفر پرداختند و سپس آن را با رتبه و اعتبار نظامی‌شان مقایسه کردند. آنها دریافتند افراد واجدِ چهره‌های سلطه‌مند، به احتمال بیشتری به رتبه‌های بالا در دانشکده‌ی نظامی دست می‌یافتند. همچنین، سلطه‌ی چهره‌ای ارتباط مثبتی با رتبه‌ی این افراد در مشاغل‌شان و همین‌طور میزان پیشرفت‌ها در مشاغل بعدی داشت. بطوریکه تا بیش از 20 سال بعد از این پژوهش نیز عملکرد این افراد با پیش‌بینی‌ها مطابقت داشت. در یک پژوهش دیگر، میزان سلطه‌مندی چهره‌ی 58 پسر دبیرستانی همراه با میزان جذابیت بدنی و ظاهری در زمان بلوغ جنسی سنجیده شد. (Mazur, Halpern, & Udry, 1994) متعاقبش، از این پسر بچه‌ها خواسته شد پرسش‌نامه‌ای مبنی بر کم‌وکیفِ تجربیات جنسی‌شان تکمیل کنند. هر سه شاخص، یعنی سلطه‌ی چهره‌ای، جذابیت بدنی و ظاهری، و تکوین جنسی و بلوغ، با داشتن آمیزش جنسی و تعداد کل تجربیات جنسی همبستگی مثبت داشت. حتی پس از کنترل آماری متغیرهای جذابیت و بلوغ نیز سلطه‌مندی چهره همچنان با میزان تجربیات جنسی فرد همبستگی داشت. نویسندگان نتیجه گرفته‌اند که داشتنِ چهره‌ای سلطه‌مند، با افزایش فرصت‌های جنسی آن فرد مذکر همراه است.

دانشمندان از مدت‌ها قبل عنوان کرده بودند سطح T با مسئله‌ی سلطه و سلسله‌مراتب در بسیاری از گونه‌ها ارتباط نزدیکی دارد. برای نمونه، در یک پژوهش، گاوهای پایین‌رتبه تحت تزریق تستوسترون قرار گرفتند (Bouissou, 1978) و معلوم شد مدتی پس از آن، این گاوها در موقعیت و رتبه از دیگر گاوها پیشی گرفتند اما وقتی که تزریق T کنار گذاشته شد آنها دوباره به رتبه‌های پایین پیشین‌شان تنزل کردند. در خروس‌های پایین‌رتبه‌ای که به آنها T تزریق شد نیز تاثیر مشابهی به چشم خورد: پس از تزریق، اندازه‌ی کاکل‌شان

افزایش یافت، موقعیت‌شان در سلسله‌مراتب ترقی کرد، و گاه تبدیل به بالاترین خروس شدند. (Allee, Collias, & Lutherman, 1939)

فهم رابطه‌ی علی بین سطح T و ترقی موقعیت در انسان‌ها دشوارتر است؛ تا حدی به این دلیل که ملاحظات اخلاقی، تغییر آزمایشی سطح T در انسان‌ها را دشوارتر می‌سازد. با این وجود، معلوم شده افزایش سطح T با طیفی از رفتارهای سلطه‌جویانه در بین زندانی‌ها و غیرزندان‌ها همراه بوده است. بالابودن سطح T همچنین با طیف متنوعی از رفتارهای شورش‌گرانه و ضداجتماعی بویژه در میان نرهای جوان همبسته است. (Mazur, 2005) بالابودن سطح T در دانشجویان MBA با میزان تمایل‌شان برای خطرکردن در یک ماجرای کسب‌وکار جدید ارتباط دارد. (White, Thornhill, & Hampson, 2006)

«فرضیه‌ی عدم تطابق»<sup>12</sup> اینطور مطرح می‌کند که قراردادن افرادی پُرتستوسترون در موقعیت‌های پایین، یا افرادی کم‌تستوسترون در موقعیت‌های بالا باعث ایجاد استرس و اختلال شناختی می‌شود. (Josephs, Sellers, Newman, & Mehta, 2006) محققان یک شرایط آزمایشی ترتیب دادند و طی آن، افرادی پُرتستوسترون و کم‌تستوسترون را در موقعیت‌هایی بالامرتبه و پایین‌مرتبه قرار دادند. آنها دریافتند وقتی افراد کم‌تستوسترون در موقعیت‌هایی بالامرتبه قرار داده می‌شوند سطح استرس‌شان افزایش می‌یابد؛ این از روی افزایش ضربان قلب، تمرکز بیشتر بر موقعیت شخصی‌شان، و عملکرد ضعیف در یک آزمون شناختی سنجیده شد. در مورد مردانی با سطح بالای T که در موقعیت‌های پایین‌رتبه قرار گرفته بودند نیز نتایج مشابهی دیده شد. به این ترتیب، میزان سلطه‌طلبی و موقعیت‌طلبی افراد در طول زندگی، تا اندازه‌ای به سطح تستوسترون‌شان ارتباط دارد و بر این مبنا افراد ممکن است راهبردهای موفق

---

<sup>12</sup> Mismatch hypothesis

برای دستیابی به سطح سلطه‌ی مورد ترجیح‌شان در پیش بگیرند. و اینکه هُل دادنِ افراد به سطحی از سلطه که با سطح T نامتناسب باشد می‌تواند عملاً با راهبردهای تکوین‌یافته‌ی آنها تداخل ایجاد کند. این صرفاً یک فرضیه است که برای ارزیابی‌اش باید در انتظار پژوهش‌های آینده ماند.

یکی از معلوم‌شده‌ترین یافته‌ها در مورد این هورمون در انسان‌ها این است که تغییر در موقعیت اجتماعی افراد منجر به تغییر در میزان T می‌شود. (سطح T در ورزشکاران درست پیش از مسابقه بالا می‌رود و شاید به این شکل، در این افراد تمایل بیشتری برای خطرکردن ایجاد می‌شود. در افراد پیروز در مسابقات ورزشی، تا حدود 2 ساعت پس از مسابقه سطح T بالاتر از معمول است، درحالی‌که در بازندگان، سطح T کاهش می‌یابد. خلق‌وخوی افراد نیز همراه با تغییر در سطح T تغییر می‌کند، بطوریکه افراد پیروز که سطح T در آنها بالاتر می‌رود خلق‌وخوی بهتری را در مقایسه با بازندگان که سطح T در آنها پایین آمده تجربه می‌کنند. این تأثیرات از همه برجسته‌تر زمانی دیده می‌شود که ورزشکاران، آن مسابقه را مهم در نظر گرفته باشند.

رخداد مشابهی در حوزه‌های ورزشی دیگر از جمله رقابت‌های شطرنج (Mazur, Booth, & Dabbs, 1992)، زمان واکنش در مبارزات آزمایشگاهی (Gladue, Boechler, & McCaul, 1989)، و تعارضات نمادین حین توهین‌های کلامی (Nisbett, 1993) دیده شده است. سطح T در افراد پیروز افزایش می‌یابد و در شکست‌خورندگان کاهش می‌یابد. تأثیراتِ هورمونی ناشی از پیروزی یا شکست، حتی شامل حالِ طرفداران ورزشی که مستقیماً در رقابت شرکت نداشته‌اند نیز می‌شود. وقتی در جام‌جهانی فوتبال سال 1994 تیم ملی برزیل بر ایتالیا پیروز شد طرفداران برزیل که این مسابقه را از تلویزیون تماشا

می‌کردند سطح تستوسترون‌شان افزایش یافت درحالی‌که در تماشاگرانِ تلویزیونی ایتالیایی سطح T کاهش یافت. (Fielden, Lutter, & Dabbs, 1994)

کارکرد تکاملی این تغییرات در سطح T معلوم نیست، اما یک فرضیه این است که از آنجایی‌که پیروزمندان احتمالاً خیلی زود با چالش‌های دیگری مواجه می‌شوند افزایش سطح T می‌تواند نوعی آماده‌سازی برای مبارزات بعدی باشد. در مقابل، کاهش در سطح T در بازندگان می‌تواند کارکردی در جهت کمک به زنده ماندنِ ارگانیسم از طریق ترغیبِ فرد بازنده به پرهیز از رقابت‌های بعدی تا پیداشدنِ فرصتی بهتر داشته باشد. (Mazur & Booth, 1998) یک تبیین دیگر نیز این است که بالارفتن سطح T در افراد پیروز می‌تواند کارکردی در جهت افزایش اعتمادبه‌نفس، باور به بالارته‌بودن، و شاید ترغیب به انجامِ مواجهات جنسی داشته باشد.

یک ارتباط غیرمستقیم‌تر بین سطح T و سلطه، به نسبت کمر به کفل در مردان مربوط می‌شود. WHR، یک مشخصه‌ی جنسی ثانویه است که بنظر می‌رسد وابسته به سطح T باشد. (Campbell, Simpson, Stewart, & Manning, 2002)

مردانی که WHR بالاتری دارند علاوه بر آنکه سطح T نیز در آنها بالاتر است عموماً سالم‌تر هستند و به میزان کمتری به بیماری‌هایی نظیر دیابت، بیماری قلبی، و سکت، و انواع معینی از سرطان دچارند. (Singh, 2000) در دو آزمایش جداگانه، مردان که واجد WHR بالاتر بودند امتیاز بالاتری از نظر قاطعیت به خود دادند و توسط دیگران نیز مدیرتر و سلطه‌مندتر معرفی شدند. (Campbell et al., 2002)

یک پژوهش نیز به بررسی ارتباط بین T و دو مولفه‌ی موقعیت اجتماعی پرداخته است: سلطه (مثلاً انتظار دارم از جانب اعضای گروه‌م احترام دریافت کنم) و دیگری اعتبار (مثلاً افراد مرا بابت خدمات اجتماعی‌ام می‌شناسند).

(Johnson, Burk, & Kirkpatrick, 2007) بطرز جالبی، سطح T، با میزان سلطه، اما نه با اعتبار، همبستگی مثبت داشت. این شاهد دیگریست که نشان می‌دهد این دو مولفه‌ی اجتماعی بایستی بطور جداگانه بررسی شوند. یک مطالعه‌ی دیگر، به سنجش ارتباط بین سلطه و میزان دو هورمون یعنی تستوسترون و کورتیزول (گاهی «هورمون استرس» نامیده می‌شود) پرداخت. (Mehta & Josephs, 2010) ارتباط تستوسترون با سلطه در مردان، از همه قوی‌تر وقتی دیده می‌شد که سطح کورتیزول در فرد پایین بود. از قرار معلوم، سطح بالای هورمون استرس، تاثیر هورمون T بر سلطه را خنثی می‌کند. پژوهش‌های بسیار کمتری در مورد ارتباط تستوسترون با سلطه و موقعیت اجتماعی در زنان انجام شده است. با این وجود، اندک پژوهش‌های موجود نتوانسته ارتباط مشابهی در میان زنان پیدا کند. تعداد اندکی از پژوهش‌ها نشان از همبستگی مثبت بین سطح تستوسترون در زنان و سطح خشونت‌های خودانگیخته در بین زندانیان مونث حکایت دارد. اما مطالعات دیگر نتوانستند این ارتباط را تایید کنند. (Mazur & Booth, 1998) طی یک پژوهش محققان دریافتند زنانی با سطح تستوسترون بالاتر، در چشم دیگران صاحب رتبه‌هایی پایین‌تر قضاوت می‌شوند که کاملاً متضاد با چیزیست که در بین مردان مشاهده شده است. (Cashdan, 1995) جالب است زنانی با سطح T بالا، به احتمال بیشتری تخمین اغراق آمیزی از موقعیت اجتماعی‌شان دارند بنابراین، سطوح T بالا با این دو عامل همبستگی داشت:

■ همبستگی مثبت با خودپنداره‌ی مثبت افراد در مورد بالابودن رتبه‌ی اجتماعی‌شان

■ همبستگی مثبت با پنداره‌ی منفی دیگران در مورد موقعیت اجتماعی این افراد.



در هر صورت، برای روشن‌سازی ارتباط T با موقعیت اجتماعی زنان، به پژوهش‌های بیشتر نیاز است. (Grant, 2005)

نتیجه‌ای که تا اینجا میتوان گرفت این است که این ارتباط، تنها در مورد مردان وجود دارد و نشان از یک ارتباط علی دوسویه دارد. (Dabbs & Ruback, 1988; Mazur, 2005)

سطوح بالای تستوسترون در مردان می‌تواند منجر به افزایش رفتارهای سلطه‌طلبانه شود و از این طریق، منجر به ترفیع رتبه‌ی اجتماعی فرد شود. اما بطور متقابل، گویا ترفیع رتبه‌ی اجتماعی نیز منجر به افزایش سطح تستوسترون می‌شود.

### ارتباط سروتونین با سلطه

عصب‌رسان دیگر یعنی سروتونین نیز از نظر رابطه‌اش با سلطه مورد بررسی قرار گرفته است. (Cowley & Underwood, 1997)

پروازاک، دارویی که معمولاً برای مبارزه با افسردگی و اضطراب استفاده می‌شود از طریق تأثیر بر سروتونین مغز عمل می‌کند.

دانشمندان تکاملی، مایکل مک‌گویر و مایکل رالیگ، آزمایش‌هایی بر روی میمون‌های وروت انجام داده‌اند و دریافته‌اند که نرهای بالاتر به تقریباً دو برابر بیش از میمون‌های پایین‌رتبه در خون‌شان سروتونین دارند. (McGuire & Troisi, 1998)

با این وجود، به مانند تستوسترون، مسیرهای علت و معلولی می‌تواند دوسویه باشد. هنگامی که نرهای آلفا در وضعیت برتر قرار می‌گیرند سطح سروتونین در آنها افزایش می‌یابد اما وقتی یک نر پایین‌رتبه به قدرت می‌رسد سطح تستوسترون در او افزایش می‌یابد. مک‌گویر و رالیگ دریافتند می‌توان سطح T را در یک نر آلفا صرفاً با نصب یک آینه‌ی یک‌سویه در مقابل او که دیگر میمون‌ها نمی‌توانستند او را ببینند و بنابراین، نمایش‌های فرودستی را اجرا

فی‌کردند بطور چشمگیری پایین آورد. از قرار معلوم، نرهای آلفا عدم مشاهده‌ی رفتارهای فرودستی از جانب دیگران را نشانه‌ای از تنزل جایگاه‌شان تفسیر می‌کردند و بنابراین، سطح سروتونین‌شان پایین می‌آمد. در یک پژوهش دیگر، مک‌گویر و رالیگ به بررسی 48 نفر از اعضای یک دانشگاه شامل دانشجویان و مدیران پرداختند و دریافتند سطح سروتونین مدیران 25% بالاتر از دیگر اعضا است. طی یک آزمایش کوچک مقیاس جالب، این دو محقق سطح سروتونین خودشان را نیز اندازه گرفتند و دریافتند که مک‌گویر (مدیر این پژوهش) 50% سروتونین بالاتری در مقایسه با رالیگ (دستیار پژوهش) دارد؛ در مجموع، عصب‌رسان سروتونین و هورمون تستوسترون، از جمله مواد شیمیایی مرتبط با تنظیم جایگاه فرد در سلسله‌مراتب قدرت و موقعیت بشمار می‌روند.

### مورد نیاز: نظریه‌ای در باب عوامل تعیین‌کننده‌ی سلطه

مواردی که در بالا برشمردیم صرفاً بخش کوچکی از ویژگی‌های همبسته با مسئله‌ی سلطه و موقعیت است. دیگر همبسته‌های سلطه در میان فرهنگ‌ها شامل میزان مهارت‌های ورزشکاری، هوش، جذابیت ظاهری و بدنی، شوخ‌طبعی و خوب‌جو‌ریدن است. (Weisfeld, 1997b) با این وجود، هنوز یک نظریه‌ی جامعه وجود ندارد که دقیقاً توضیح دهد که چرا افراد به این چیزها و نه چیزهای دیگر ارزش می‌دهند و چرا انسان‌ها به برخی افراد توجه و احترام نشان داده و دیگران را نادیده می‌گیرند. آیا ویژگی‌هایی که منجر به ترفیع رتبه‌ی مردان و زنان می‌شود یکسان است؟ آیا آنها برای کودکان، نوجوانان، و بزرگسالان یکسان هستند؟ متغیرهای فرهنگی چه تاثیری بر این ویژگی‌ها دارد؟ سازوکارهای روانی تکامل‌یافته برای پیشرفت در جایگاه اجتماعی کدام‌ها

هستند؟ آیا معیارهایی جهان‌شمول برای تخمین میزان اعتبار و شهرت افراد وجود دارد و آیا می‌توان آنها را از طریق تحلیل روانی-تکاملی پیش‌بینی کرد؟ پژوهش‌های میان‌فرهنگی انجام‌شده بر روی شهرت، موقعیت، و اعتبار توانسته پاسخ‌هایی برای این پرسش‌های کلیدی ارائه کند. (Buss, 1995b; Buss & Asao, 2014)

### اعتماد به نفس: سازوکاری برای ترفیع موقعیت

علاقه‌ی روان‌شناسی تکاملی به فهم سازوکارهای عاطفی-هیجانی و خودارزیابی افراد روزه‌روز بیشتر شده است. منظور سازوکارهایی‌ست که کارشان ارزیابی ابعادی از موقعیت‌های اجتماعی است که بر زیست‌مایه‌ی فرد تاثیرگذار هستند. (Cosmides, 1990) برای نمونه، بارکو (1989) استدلال می‌کند اعتماد به نفس، به ارزیابی ابعادی از شهرت، قدرت، و موقعیت درون‌گروهی فرد می‌پردازد؛ ارزیابی فرد از خود که نهایتاً در قالب اعتماد به نفس خود را نشان می‌دهند ماهیتی نمادین دارد و مثلاً از روی میزان اعتبار و نیکنامی فرد در گروه سنجیده می‌شود.

روان‌شناسی به نام مارک لیری و همکارانش این ایده را در قالب «نظریه‌ی مترسج اجتماعی»<sup>13</sup> صورت‌بندی کرده‌اند. پیش‌فرض بنیادی این نظریه این است که اعتماد به نفس، کارکردی در جهت ارزیابی موقعیت فرد و سنجش بازخوردهای ارزشی دیگران دارد؛ بطوریکه افزایش در اعتماد به نفس نشان از افزایش درجه‌ای دارد که فرد از نظر اجتماعی مورد توجه قرار گرفته و توسط

<sup>13</sup> Sociometer theory

دیگران پذیرفته می‌شود. در مقابل، به دنبال کاسته شدن از قضاوت‌های مثبتِ دیگران، سطح اعتماد به نفس کاهش می‌یابد.

لیری، بن‌مایه‌ی نظریه‌ی «مترسج اجتماعی» را زیستی-تکاملی می‌بیند. هرچه باشد انسان‌ها در قالب گروه‌ها تکامل یافته‌اند و برای بقا و تولیدمثل به دیگران نیاز داشته‌اند. این موضوع، ایجاب می‌کند در افراد، انگیزه‌هایی روانی برای اهمیت‌دهی به دیگران، حفظ پیوندهای اجتماعی و توجه به قضاوت‌های دیگر اعضای گروه تکامل یابد. شکست در جلبِ پذیرش دیگران می‌توانسته منجر به انزوا و مرگ زودهنگام شود چراکه می‌تواند فرد را از نقش حمایتی گروه محروم سازد. بر این مبنا، جلبِ پذیرش اجتماعی می‌توانسته امری حیاتی باشد و طی فرایند انتخاب، سازوکارهای برای ارزیابی درجه‌ی پذیرش دیگران در افراد تکامل یافته باشد. این سازوکار، طبق نظریه‌ی مترسج اجتماعی، درجه‌ی اعتماد به نفس است بطوریکه افزایش در میزان اعتماد به نفس، انگیزه‌ی فرد برای خدمت‌رسانی به گروه را افزایش داده و به این شکل، به تقویت روابط اجتماعی موجود و ایجاد روابط اجتماعی جدید کمک می‌کند.

تعدادی از یافته‌های پژوهشی از نظریه‌ی «مترسج اجتماعی» حمایت می‌کند. برای نمونه، طی یک پژوهش، از آزمودنی‌ها خواسته شد تا یکی از تجربیاتِ تعامل اجتماعی‌شان را از دو نظر امتیازدهی کنند:

1. چه احساسی پس از طرد شدن یا پذیرفته شدن از جانبِ دیگران تجربه کرده‌اند؟

2. میزان اعتماد به نفس‌شان در آن زمان چقدر بوده است؟ (Leary &

(Downs, 1995

یافته‌های این پژوهش تایید می‌کند که مورد توجه واقع شدن از جانب دیگران، با افزایش اعتماد به نفس همراه بوده، اما قضاوت مبنی بر طرد شدن توسط دیگران، با کاهش اعتماد به نفس همراه بوده است. یک پژوهش دیگر نیز دریافت افرادی که به دنبال روابط اجتماعی با کیفیت و موقعیت ساز هستند همچنین از سطح بالاتری از اعتماد به نفس برخوردارند. (Denissen, Penke, Schmitt, & van Aken, 2008)

این نظریه چندان فاصله‌ای با اعلام این موضوع ندارد که کارکرد اعتماد به نفس، ارزیابی وضعیت فرد از نظر شهرت، موقعیت، و اعتبار در گروه است. به پیروی از بارکو (1989) با بسط نظری این دیدگاه می‌توان مدعی شد که اعتماد به نفس، اساساً یک سازوکار روانی برای ردیابی میزان احترام و اعتباری است که فرد از جانب دیگران دریافت می‌کند. پیش‌بینی می‌شود افزایش در جایگاه اجتماعی با افزایش در اعتماد به نفس همراه باشد و برعکس. با تکیه بر این نسخه‌ی بسط یافته از نظریه‌ی مترسج اجتماعی، اعتماد به نفس می‌تواند چندین کارکرد تکاملی داشته باشد:

اولاً می‌تواند به عنوان یک سازوکار انگیزشی عمل کند که علاوه بر تقویت روابط تضعیف شده‌ی فرد با دیگران، به افراد انگیزه‌ی لازم برای تکرار و افزودن بر اعمال احترام‌آور را فراهم کند. تعقیب و بررسی دقیق میزان احترام‌ورزی دیگران به ما و رخدادهایی که باعث افزایش این احترام می‌شود می‌تواند فرد را به حفظ یا افزایش موقعیت واقعی و اعتبارش هدایت کرده و انگیزه‌مند کند. دومین کارکرد اعتماد به نفس می‌تواند راهنمایی فرد در مورد این تصمیم باشد که چه کسی را به چالش بگیرد و نسبت به چه کسی فرودستی نشان دهد. دانستن اینکه فرد در کجای سلسله‌مراتب سلطه قرار دارد اطلاعاتی حیاتی در مورد اینکه با چه کسی می‌تواند بدرفتاری کند و در برابر چه کسی بایستی

مراعات پیشه کند ارائه می‌کند. خطا در ارزیابیِ موقعیتِ خود می‌تواند منجر به آسیب‌دیدگی، طردشدن یا مرگ شود. سطح اعتماد به نفس، با فراهم آوردنِ امکاناتی برای خودارزیابی‌های دقیق از جایگاه اجتماعی فرد در سلسله‌مراتب، به افراد در تصمیم‌گیری برای به چالش‌گیری یا فرودستی در برابر دیگران کمک می‌کند.

سومین کارکرد احتمالی اعتماد به نفس، ردیابی میزان تمایلِ دیگران در بازار جفتی می‌شود. (Kirkpatrick & Ellis, 2001) برای سنجش این موضوع، طی یک پژوهش، مردان و زنان در برابر تعدادی مدل قرار می‌گرفتند که از دو نظر با یکدیگر فرق داشتند: میزان جذابیت، و همین‌طور میزان سلطه‌مندی. (Gutierrez, Kenrick, & Partch, 1994) سپس آزمودنی‌ها در مقابل مشخصات توصیفی و تصاویر افرادِ همجنس خودشان قرار گرفتند و از آنها خواسته شد تا به محققان در ارزیابی ویژگی‌های یک سیستم خدمات دوست‌یابی کمک کنند. در این پروفایل‌ها، افراد به عنوان سلطه‌مند یا فاقد سلطه معرفی شده بودند و عکس‌های الحاقی نیز نشان از جذابیت بالا یا پایین این افراد داشت.

زنانی که در مقابل تصاویر افراد هم‌جنس پُر جاذبه قرار گرفته بودند در مقایسه با مخاطبان تصاویر کم‌جاذبه، به خودشان به عنوان یک جفت ازدواجی مطلوب، امتیاز پایین‌تری می‌دادند. اما وضعیتِ سلطه‌مندی یا سلطه‌پذیری این پروفایل‌ها، تاثیری بر خودپنداره‌ی آزمودنی‌های مونث نداشت. اما این یافته‌ها برای مردان به کلی وارونه بود. مردانی که پروفایل‌های مردانِ سلطه‌مند را مطالعه می‌کردند متعاقبش به خود، به عنوان یک جفت ازدواجی، امتیازاتِ پایین‌تری در مقایسه با خوانندگانِ پروفایل‌های مردانِ کم‌سلطه می‌دادند. در مقابل، جاذبه‌ی ظاهری موجود در برخی از این تصاویر مذکر، تاثیری بر نحوه‌ی خودارزیابیِ این آزمودنی‌های مرد در مورد میزان مطلوبیت جفتی‌شان نداشت.

این پژوهش از این فرضیه حمایت می‌کند که کارکرد این خودارزیابی‌ها، تا بخشی پیش‌بینی و اندازه‌گیری میزان مطلوبیت فرد در بازار جفتی است. دیگر پژوهشی که در این زمینه انجام شده، حمایت نصفه‌نیمه‌ای برای این فرضیه به همراه آورده که اعتمادبه‌نفس، حاصل ارزیابی ارزش جفتی فرد است. (Penke & Denissen, 2008) به عبارت دقیق‌تر، بنظر می‌رسد ارتباط بین ارزش جفتی و اعتمادبه‌نفس، در مورد مردان صادق باشد و نه زنان. همین‌طور قرارداداشتن در یک ارتباط عاطفی متعهدانه، ارتباط بین ارزش جفتی خودپنداشته‌ی افراد و میزان اعتمادبه‌نفس‌شان را کمرنگ می‌سازد. در دیگر سو، بنظر می‌رسد اعتمادبه‌نفس، بر قضاوت‌های جفتی تاثیر دارد؛ بطوریکه پذیرش یا طردشدن توسط جفت‌های بالقوه، بر اعتمادبه‌نفس تاثیر می‌گذارد و به این شکل، بر کیفیت جفتی که فرد در ذهن دارد تاثیر می‌گذارد. (Kavanagh, Robins, & Ellis, 2010)

یک حوزه‌ی جالب برای پژوهش‌های آینده، سنجش عملکرد و کارکردهای اعتمادبه‌نفس در تغییر قضاوت‌های دیگران است. وقتی فرد در مورد توانایی‌اش برای پیروزی بدنی بر رقیبان- حتی در نبود شواهد بدنی آشکار در تایید این موضوع- اعتمادبه‌نفس نشان می‌دهد حریفش فاصله‌ی فیزیکی بیشتری را از او حفظ می‌کند. دیگر حیوانات نیز غالباً از باور فرد راجع به خودش تا اندازه‌ای حساب می‌برند. (Tiger & Fox, 1971) ما گرایش داریم تا خودارزیابی‌های فرد از موقعیت و اعتمادبه‌نفسش را دست‌کم تا حدی واقعی در نظر بگیریم. اما این همواره صادق نیست. مثلاً صفاتی همچون غرور، خودبینی، تکبر، و نخوت توصیف‌هایی شخصی هستند که دلالت بر تصویری از فرد دارند که در چشم دیگران اغراق‌گونه و غیرواقعی می‌نماید. همچنین ممکن است نرها از

این واژه‌ها برای تخریب رقیبان در چشم جفت‌های بالقوه استفاده کنند و اینطور القاء کنند که او دارای منابع یا جایگاه ادعا شده نیست.

### راهبردهای فرودستی

ما بخش اعظم این فصل را به بررسی یک سوی پیوستار سلطه و موقعیت اجتماعی اختصاص دادیم و به تحلیل علائم سلطه‌مندی اجتماعی، میزان فرصت‌های جنسی برای مردان بالارته، و جلوه‌های رفتاری سلطه و موقعیت (ایستادن به شکلی تمام‌قد و سریع‌راه‌رفتن) پرداختیم. شاید دلیل تمرکزمان بر افراد بالارته این باشد که بطور طبیعی، توجه افراد به سمت کسانی جلب می‌شود که در موقعیت‌های بالا قرار دارند. (Maner & Mead, 2010) اما در دیگر سوی این پیوستار نیز نکات ارزشمندی در انتظار بررسی‌ست- از جمله بررسی مسائل سازشی ناشی از قراردادن در موقعیت‌های اجتماعی پایین.

### تفاوت‌های بین دو جنس از نظر راهبردهای فرودستی

پژوهش‌های اندکی در مورد راهبردهای فرودستی صورت گرفته است، اما یک استثناء بر این قاعده، پژوهش طبیعی‌گرایانه‌ایست که به سنجش تفاوت‌های دو جنس در میزان چانه‌زنی با نگهبان در یک باشگاه شبانه‌ی انحصاری پرداخته است. این نگهبانان، مردانی قلدر و هیکل‌مند هستند که تعیین می‌کنند چه کسی اجازه‌ی ورود یا خروج از کلاب را داشته باشد. (Salter, Grammer, & Rikowski, 2005) محققان، با استفاده از ثبت ویدئویی، به مطالعه‌ی نحوه‌ی تعامل مردان و زنانی با این نگهبانان پرداختند. نتیجه نشان داد زنان به احتمال بسیار بیش از مردان، از گرم‌گرفت و اغواگری برای راضی‌کردن این نگهبانان استفاده می‌کردند. از جمله لبخندزدن، عشوهری، نشان‌دادن گردن، لمس چهره



و دست‌کشیدن به موهای خود. برای نمونه، در جریان تعامل با نهمبان، 46% از زنان و تنها 18% از مردان- لبخند می‌زدند؛ این نتایج، حاکی از تفاوت‌های آشکار دو جنس از نظر تاکتیک‌های چانه‌زنی با مردان قدرتمند است- بطوریکه یکی از تکنیک‌های زنان، تحریک انگیزه‌های جنسی مردان قدرتمند است. در هر صورت، برای بررسی تاکتیک‌های زنان و مردان هنگام چانه‌زنی با زنان قدرتمند بایستی پژوهش‌های بیشتری صورت بگیرد.

### فرودستی فریکارانه

زیست‌شناس تکاملی، جان هارتانگ، از ما می‌خواهد شرایطی را تصور کنیم که فرد در موقعیتی غیرمنصفانه یا پایین‌تر از جایگاهش گیر افتاده است. (Hartung, 1987) مردی را در نظر بگیرید که مجبور به انجام شغلی است که بسیار پایین‌تر از سطح توانایی‌های اوست یا همسری که می‌داند بسیار باهوش‌تر از شوهرش است. در این شرایط، انجام رفتارهایی که به نوعی القاء کند فرد سزاوار شغل یا همسری بهتر است می‌تواند شغل یا ارتباط زناشویی را بخطر اندازد. مثلاً ممکن است کارفرما بابت عدم فرودستی شما را اخراج کند و همسران ممکن است به دنبال فردی بروند که با او راحت‌تر است و تهدید کمتری احساس می‌کند. راهکار سازشی که هارتانگ مطرح می‌کند خود را به دروغ فرودست‌نشان دادن است. فرودستی فریکارانه، تظاهر به نادانی یا آنچه واقعاً هستید نیست، بلکه شامل کاسته‌شدن واقعی از اعتمادبه‌نفس فرد برای تسهیل رفتار فرودستانه و زیردستانه‌ی او با دیگری است.

منطق تکاملی این کار این است که طی تاریخ، مکرراً موقعیت‌هایی وجود داشته که در آنها، رفتار فرودستانه مزیتی سازشی داشته و بنابراین، تهدید کمتری از انتخابش ناشی می‌شده است. کسانی که تهدیدی واقعی برای افراد

سلطه‌مند بشمار بروند در خطر طرد و تنبیه از جانب این رقیبان سلطه‌مند قرار می‌گیرند. در این شرایط، افراد از طریق فرودستی واقعی، از این حملات و هزینه‌ها اجتناب می‌کنند و به حفظ جایگاه‌شان در گروه کمک می‌کنند. همچنین فرد امکان پیدا می‌کند تا وقتی فرصت بهتری برای سلطه‌یابی پیدا شود، برای خود زمان بخرد. هنوز پژوهش‌های کافی برای تصدیق این فرضیه صورت نگرفته و معلوم نیست آیا در عمل نیز، وقتی افراد در موقعیت‌هایی پایین‌تر از رتبه‌شان قرار می‌گیرند اعتماد به نفس‌شان پایین می‌آید یا نه و آیا این به آنها کمک خواهد کرد راحت‌تر فرودستی نشان دهند یا نه.

#### ابراز خوشحالی در واکنش به شکست افراد موفق

منظور از افراد موفق یا به قول دیکشنری انگلیسی آکسفورد، «توله‌های قدبلند»<sup>14</sup> افراد بطور خاص پردرآمد، صاحب امتیاز، و یا برجسته تعریف می‌کند. (Simpson & Weiner, 1989) فرهنگ لغت ملی استرالیا، این عبارت را برای اشاره به "فردی بسیار موفق یا کسی که تمایز، رتبه، یا ثروتش، نوعی رشک یا خصومت در دیگران برمی‌انگیزد" تعریف می‌کند. (Ramson, 1988) روان‌شناسی به نام نورمن فیدر (1994) به بررسی واکنش‌های افراد به شکست‌ها و ناکامی‌های افراد موفق پرداخته و دریافته است که واکنش افراد، بستگی به طیفی از متغیرها دارد. یک واکنش معمول همان چیزی است که در زبان آلمانی برایش واژه‌ای تحت عنوان «Schadenfreude» وجود دارد و به معنای لذت‌بردن از ناکامی و بدبختی دیگران است. اگرچه هیچ واژه‌ی دقیقی در زبان انگلیسی معادل با این مفهوم وجود ندارد اما وقتی سخنگویان

---

<sup>14</sup> Tall poppy

انگلیسی‌زبان این تعریف را برای اولین بار می‌شنوند "واکنش‌شان این نیست که بگذار ببینم! احساس لذت از بدبیاری دیگران؟ چطور چنین چیزی می‌تواند ممکن باشد؟ من این مفهوم را درک نمی‌کنم. زبان و فرهنگ مرا مجهز به درک چنین مفهومی نکرده است." بلکه واکنش‌شان این است که، "آیا منظورتان این است که در فلان زبان، برای این موضوع یک کلمه وجود دارد؟ چه جالب." (Pinker, 1997, p. 367)

برای فهم این موضوع باید دقت کرد که دارابودن یک جایگاه فرودستانه در گروه، هزینه‌هایی به همراه دارد، چراکه افراد بالاتر، دسترسی بالایی به منابع کلیدی برای بقاء و تولیدمثل دارند و افراد فرودست غالباً ناگزیرند به منابع بی‌کیفیت تن‌دهند. از این رو، افراد فرودست نیز راهبردهایی برای مقابله با این شرایط در پیش می‌گیرند. یکی از پژوهش‌های انجام‌شده بر روی این موضوع، از چند راهبرد بالقوه‌ی افراد فرودست پرده برداشته است. (Salovey & Rodin, 1984) در این پژوهش، محققان با استفاده از یک سری مشخصات، به برخی آزمودنی‌ها نشان می‌دادند که عملکردشان بدتر از فلان همتای موفق است. نتیجه نشان داد افراد پس از دریافت این بازخوردها، به احتمال بیشتری اقدام به تخریب کلامی آن افراد موفق می‌کردند، همینطور احتمال کمتری داشت که تصمیم به رفاقت با آنها بگیرند؛ همینطور هنگام تعامل با دیگر افراد موفق، احساس اضطراب و افسردگی بیشتری تجربه می‌کردند. این نوع تلاش‌ها برای تخریب رقیبان موفق می‌توانسته منجر به تخریب اعتبار رقیبان، یا تغییرجهت تلاش‌های فرد به سمت یک حوزه‌ی متفاوت می‌شده که هر دو می‌تواند کارکردهای تکاملی داشته باشد.

فیدر (1994) از آزمودنی‌ها خواست تا چند مطلب در باب سقوط افراد موفق و رشک‌برانگیز بخوانند. مثلاً ماجرای دانشجوی شاگرد اولی که دقیقاً هنگام یک

آزمون نهایی حساس دچار مشکل می‌شود. سپس فیدر، قسمت‌های مختلف این سناریو را تغییر می‌داد. مثلاً اینکه آیا موفقیت ابتدایی آن فرد برحق بوده یا نه، یا میزان اهمیت این شکست برای آن فرد چقدر بوده، یا خود فرد تا چه اندازه در این شکست نقش داشته است. او این پژوهش را بر روی افرادی از ژاپن و استرالیا انجام داد تا میزان جهان‌شمولی واکنش‌های افراد را اندازه‌گیری کند. همینطور، مقیاسی شامل موارد زیر را برای بررسی میزان احساس رشک در افراد تهیه کرد:

- "گهگاه خوب است شکست افراد بسیار موفق را ببینیم."
- "افراد بسیار موفق، غالباً بسیار مغرور می‌شوند."
- "افراد بسیار موفق که از اوج سقوط می‌کنند غالباً سزاوار این سقوط هستند."
- "افراد بسیار موفق باید پایین بیایند و شبیه دیگران شوند."
- "افراد بسیار موفق باید سر جای خود نشانده شوند."
- "گاهی لازم است افراد بسیار موفق به پله‌های پایین‌تری سقوط کنند- حتی اگر هیچ کار اشتباهی انجام نداده باشند." (Feather, 1994, p.)

(41)

فیدر، چندین نکته‌ی مهم در مورد میزان لذت افراد از شکست افراد موفق کشف کرده است:

- اولاً وقتی معلوم می‌شد فرد شکست‌خورده بالاترته بوده افراد شادی بیشتری تجربه می‌کردند.

- دوماً وقتی موفقیت آن فرد بالارته از نظر افراد به‌حق نبود و آن فرد لیاقتش را نداشت- در مقایسه با زمانی که او را لایق آن موقعیت می‌دیدند- لذت بیشتری از شکست او تجربه می‌کردند.
  - سوم آنکه رشک، شایع‌ترین هیجان تجربه‌شده در مورد این افراد بود- بویژه اگر موفقیت آن فرد بالارته در حوزه‌ای بود که برای آزمودنی اهمیت داشت؛ نظیر دستاوردهای دانشگاهی برای دانشجویان.
  - چهارم، آزمودنی‌های ژاپنی- در مقایسه با آزمودنی‌های استرالیایی- خوشحالی بیشتری از سقوط افراد موفق نشان می‌دادند که گواهی از برخی تفاوت‌های فرهنگی در این زمینه است.
  - پنجم، افراد کم‌اعتمادبه‌نفس، در مقایسه با افراد پُر اعتمادبه‌نفس، خوشحالی بیشتری از شکست افراد موفق نشان می‌دادند.
- شواهد موجود نشان می‌دهد یک راهبرد فرودستانه می‌تواند عدم پشتیبانی از افراد بالارته و استقبال از شکست‌شان باشد. لذتی که افراد هنگام بدیاری رقیبان احساس می‌کنند می‌تواند یک سازوکار انگیزشی برای کمک به تکرارشدن آن بدیاری‌ها برای آن فرد باشد. از آنجاییکه فرایند تکامل از طریق انتخاب، همواره حالتی نسبی دارد- و به موفقیت یک فرد نسبت به دیگری اشاره دارد- انتظار می‌رود برای پیشرفت در موقعیت و سلسله‌مراتب سلطه نیز دو راهبرد کلی متفاوت وجود داشته باشد: یکی تلاش برای بالاکشیدن خود و دوم، تلاش برای به زیرکشیدن رقیبان. بر مبنای این تحقیقات، بنظر می‌رسد انسان‌ها از هر دو راهبرد استفاده می‌کنند.
- برای بررسی راهبرد فرودستی و کارکردهای مختلفش، به پژوهش‌های بیشتری نیاز است. (Price et al., 2007; Sloman & Gilbert, 2000) برای نمونه، روان‌شناس

تکاملی، لین او کانار و همکارانش، دست‌کم دو موقعیت انگیزشی مرتبط با رفتار فرودستی را شناسایی کرده‌اند: ترس از آسیب‌رسیدن به خود، و ترس از آسیب‌رساندن به دیگری (یعنی اعمال فرودستانه‌ی مبتنی بر گناه) (O'Connor, Berry, Weiss, Schweitzer, & Sevier, 2000) بنظر می‌رسد مقایسه‌ی اجتماعی، فرایندی‌ست که در فعال‌شدنِ راهبردهای فرودستی و ارزیابی اینکه آیا فرد بایستی فرودستی کند یا نه نقشی ضروری داشته باشد. (Buunk & Brenninkmeyer, 2000) علاوه بر این، انسان‌ها طیف حیرت‌انگیزی از راهبردهای فرودستی دارند. از جمله، فاصله‌گرفتن از افراد سلطه‌مند، پنهان‌شدن، فرارکردن، منفعل‌باقی‌ماندن، ارائه‌ی پیام‌هایی مبنی بر اعلام شکست، جلبِ کمک دیگران، و تاکید بر زمینه‌های قابل‌توافق و همکاری. (Fournier, Moskowitz, & Zuroff, 2002; Gilbert, 2000a, 2000b) از آنجاییکه دریافتان با گروه یا طردشدن از گروه، منجر به سقوط اعتبار و کاهش دسترسی فرد به منابع و موقعیت‌های بالا می‌شود انتظار می‌رود طی فرایند انتخاب، سازگاری‌هایی برای جلوگیری از طرد و نکوهش‌شدن از جانب گروه تکامل یافته باشد- از جمله مهارت‌های سازش‌پذیری با گروه. (Kurzban & Leary, 2001; Williams, Cheung, & Choi, 2000)

## چکیده‌ی فصل

✓ این فصل به بررسی جنبه‌های روانی مسئله‌ی سلطه و رتبه و جایگاه اجتماعی پرداخته است. پژوهش‌ها نشان از حضور گسترده و فراگیر این قبیل مسائل در سرتاسر دنیای جانوران دارد- از خارچنگ‌ها گرفته تا انسان‌ها.

✓ وجود سلسله‌مراتب سلطه به این معناست که برخی اعضای گروه، دسترسی به مراتب بیشتری به منابع کلیدی برای بقا و تولیدمثل دارند. وجود این نوع مناسبات سلسله‌مراتبی با تعدادی مسائل سازشی همراه است که در پاسخ به آنها، سازوکارهای مختلفی در جانوران تکامل یافته است. از جمله انگیزه برای پیشروی در سلسله‌مراتب و راهبردهایی برای پرهیز از فرودستی. جثه‌ی بدنی، یک عامل تعیین‌کننده در تعیین مناسبات سلطه در برخی گونه‌های جانوری است اما در زیرگونه‌های پرمیات‌ها نظیر شامپانزه‌ها و انسان‌ها، مهارت‌های دانشی، تبلیغ دست‌ودلبازی، و مهارت در جذب متحدان، از جمله عوامل پراهمیت برای دسترسی به موقعیت بالا محسوب می‌شود. حیوانات بالاتر، غالباً، هرچند نه همواره، دسترسی خاصی به منابع کلیدی مورد نیاز برای بقا و تولیدمثل دارند.

✓ نظریه‌ی «خدمت‌رسانی برای کسب اعتبار» مدعی‌ست در انسان‌ها سازگاری‌هایی هم برای رهبری و هم تابعیت مبتنی بر اصل تبادل دوسویه تکامل یافته است. رهبران، در قالب مهارت‌های سازماندهی، خرد، دانش، هوش، و گاهی قدرت بدنی، مجموعاً خدماتی کلیدی به پیروان ارائه می‌دهند. این ویژگی‌های رهبری، هماهنگی درون گروه را افزایش

می‌دهد و مزایای مهمی برای پیروان- بویژه در رقابت با دیگر گروه‌ها- دارد. در مقابل، پیروان، در ازای خدماتی که دریافت کرده‌اند به این رهبران اعتبار و آوازه می‌بخشند و منابع را به سمت آنها سرازیر می‌کنند. هم رهبران و هم پیروان، از این تبادل دوسویه نفع می‌برند. طی فرایند انتخاب، احتمالاً در مردان، در مقایسه با زنان، انگیزه‌های قوی‌تری برای موقعیت‌طلبی تکامل یافته است. در نظام‌های جفتی چندزنی، هرچه شدت چندزنی بالاتر باشد، مردان در مقایسه با زنان، انگیزه‌های بیشتری برای خطرکردن در راستای ترفیع رتبه به منظور کسب موفقیت تولیدمثلی پیدا می‌کنند. از نظر تاریخی، ترفیع رتبه در این نظام‌ها، با افزایش تعداد همسران در طول تاریخ، و افزایش تعداد تجربیات جنسی در حال حاضر همراه است. در میان فرهنگ‌ها و طی تاریخ مکتوب انسان، مردان بالاتر، پیوسته به همسران، معشوقه‌ها، و جفت‌های بیشتری دسترسی داشته‌اند و دارند. در میان جوامع بررسی‌شده، افراد مذکر، از سنین پایین و حتی در 3 سالگی، دست به ایجاد سلسله‌مراتب سلطه می‌زنند. شواهد نشان می‌دهد نمرات مردان در مقیاس SDO بالاتر از زنان است و مثلاً برای مردان، قابل‌قبول‌تر است که برخی افراد یا گروه‌ها در جایگاه ارزشی یا موقعیتی بالاتر از دیگران قرار داشته باشند. بطور کلی، زنان تمایل به رفتارهایی مساوات‌خواهانه‌تر و مردان تمایل به رفتارهایی سلسله‌مراتبی‌تر دارند. همچنین، مردان و زنان در نوع ابراز سلطه‌شان با یکدیگر متفاوتند. درحالی‌که زنان تمایل به بیان سلطه از طریق اعمال جامعه‌گرایانه دارند (مثلاً رفع نزاع در بین اعضای گروه) مردان گرایش بیشتری به ابراز سلطه از طریق دستاوردهای شخصی و ترفیع رتبه دارند. (مثلاً واداشتن دیگران به انجام کارهای یدی) وقتی به افراد برای انتخاب نقش‌ها آزادی داده



می‌شود زنان سلطه‌مند تمایل دارند مردان را در نقش رهبر تعیین کنند، درحالی‌که مردان سلطه‌مند تمایل دارند خودشان این نقش را به عهده بگیرند.

✓ دنیس کامینز، نظریه‌ای ارائه کرده تا سازوکارهای شناختی مرتبط با سلطه را توضیح دهد. نظریه‌ی سلطه دو پیش‌فرض کلیدی دارد:

■ اولاً انسان‌ها صاحب راهبردهایی تخصصی برای تعقل‌ورزی در مورد هنجارهای اجتماعی مرتبط با سلطه و سلسله‌مراتب هستند. از جمله توانایی تعقل در مورد چیزهایی نظیر امور مجاز (مثلاً چه کسی اجازه‌ی جفت‌گیری با چه کسی دارد) باید‌ها (در یک کشمکش گروهی، چه کسی باید از چه کسی حمایت کند) و ممنوعیت‌ها (مثلاً چه کسی نباید در فلان منازعه شرکت کند)

■ دوم آنکه پیش‌بینی می‌شود این راهبردهای شناختی، پیش از (و جدا از) دیگر راهبردهای تعقل‌ورزی ظاهر شوند. شواهد پژوهشی از این نظریه حمایت می‌کند. از جمله:

1. بنظر می‌رسد حتی در سه سالگی نیز کودکان

توانایی تفکر و تعقل در مورد سلسله‌مراتب سلطه دارند. از جمله در مورد ویژگی انتقالی آن.

2. افراد به احتمال بیشتری چهره‌ی متقلب را بخاطر

می‌سپارند. (بوژه وقتی که آن متقلب صاحب رتبه‌ای پایین در سلسله‌مراتب اجتماعی باشد.

3. هنگامی که از افراد خواسته می‌شود تا از چشم

یک فرد بالاتر به موضوع بنگرند، آنها هنگام

تعامل با افراد پایین‌رتبه، گرایش بیشتری به آن دارند که به جستجوی موارد تخلف از قوانین بپردازند.

✓ درحالی‌که نظریه‌ی سلطه، سعی در فهم سازوکارهای عقلانی مرتبط با سلطه دارد نظریه‌ی SAHP بر سازوکارهای عاطفی-هیجانی مرتبط با مسائل سازشی مربوط به زندگی در سلسله‌مراتب اجتماعی متمرکز است. از جمله احساس سرافرازی پس از ترفیع موقعیت، احساس اضطراب در موقعیت‌های مرتبط با رتبه‌ی اجتماعی، شرم یا خشم در نتیجه‌ی از دست‌دادن موقعیت، احساس رشک که می‌تواند فرد را جهت بدست‌آوردن آنچه دیگران دارند انگیزه‌مند کند، و احساس افسردگی که به اجرای رفتارهای فرودستی جهت دوری از حملات بعدی از جانب افراد مافوق کمک می‌کند.

4. مسئله‌ی سلطه، با ویژگی‌هایی نظیر تمام‌قدراه‌رفتن، صدای بم‌تر، تماس چشمی مستقیم، گام‌های سریع‌تر، ویژگی‌های چهره نظیر آرواره‌ی قوی‌تر، و جثه‌ی بدنی همبستگی دارد. هورمون تستوسترون و عصب‌رسان سروتونین، هردو با مسئله‌ی سلطه ارتباط دارند. هرچند جهت این ارتباط در هر دو مورد هنوز نامعلوم است. شواهدی وجود دارد که میزان تستوسترون پس از پیروزی افزایش، و پس از شکست کاهش می‌یابد. در شامپانزه‌ها، سطح سروتونین پس از کاهش رتبه‌ی اجتماعی سقوط می‌کند- از جمله زمانی که دیگران مناسبات فرودستانه را بجا نمی‌آورند. کارکردهای تکاملی دقیق تستوسترون و سروتونین همچنان روشن نیست؛ اما افزایش سطح این دو ماده در بدن می‌تواند به حفظ سلطه کمک کند

و کاهش آنها ممکن است به دور ساختن حیوانات از چالش‌های خطرناک کمک کند.

5. چند نظریه مطرح شده که احساس اعتماد به نفس، در حکم یک ابزار ارزیابی موقعیت و رتبه‌ی فرد عمل می‌کند. احساس اعتماد به نفس دست‌کم به سه شیوه می‌تواند کارکرد داشته باشد:

1. برانگیختن ما جهت ترجیح یا بهبود روابط اجتماعی هنگامی

که احترام و تکریم از جانب دیگران رنگ می‌بازد.

2. کمک به ما برای تعیین اینکه چه کسانی را می‌توان به چالش

گرفت و نسبت به چه کسانی باید فرودستی نشان داد.

3. ارزیابی میزان مطلوبیت‌مان در بازار جفتی.

6. اگرچه بخش اعظم این فصل بر مسئله‌ی سلطه و کارکردهای سلطه‌طلبی

تمرکز دارد مهم است از دیگر سوی طیف سلطه غافل نشویم. چراکه

انسان‌های اجدادی مکرراً با موقعیت‌هایی مواجه شده‌اند که در آنها

فرو دست بوده‌اند. از این رو تعجبی ندارد اگر طی فرایند انتخاب،

سازگاری‌هایی برای مواجهه با مشکلات همراه با فرودستی تکامل یافته

باشد. دو راهبرد فرودستی مفروض، یکی خود را به دروغ فرو دست نشان

دادن (پایین آمدن اعتماد به نفس برای جلوگیری از مواجهات آسیب‌زا و

انجام بهتر نقش فرودستی بدون تحمل فشارها از جانب افراد سلطه‌مند)

و دیگری تحقیر و تخریب افراد موفق است. برای دستیابی به یک

نظریه‌ی تکاملی جامع‌تر در مورد موقعیت، شهرت، سلطه‌ی اجتماعی و

راهبردهای فرودستی، از همه بیشتر به انجام پژوهش‌های میان‌فرهنگی

احتیاج است.

### پرسش‌هایی برای تفکر انتقادی

---

1. سلسله‌مراتب سلطه از ویژگی‌های آشکار تعاملات فردی است و بنابراین، فی‌نفسه کارکردی تکاملی ندارد. توضیح دهید چطور سلسله‌مراتب اجتماعی می‌تواند حاصل اثر کلی جمیع سازگاری‌های فردی برای حل مسئله‌ی رقابت و تنازع باشد.
2. پژوهش‌ها نشان می‌دهد مردان، در مقایسه با زنان، احتمال بیشتری دارد که با چنین جملاتی موافق باشند: پیشرفت در عرصه‌های زندگی با توسل به هر نوع ابزاری قابل‌قبول است. از چشم‌انداز تکاملی، چرا ممکن است در مردان انگیزه‌های قوی‌تری برای ترقی در سلسله‌مراتب سلطه تکامل یافته باشد.
3. پس از باخت در یک نبرد یا رقابت، افراد گاهی بجای ادامه‌ی مبارزه و درگیری با فرد پیروز، فرودستی نسبت به او را انتخاب می‌کنند. چطور ممکن است در انسان‌ها راهبردهای فرودستی تکامل یافته باشد؟

## خواندنی‌های پیشنهادی

- 
- Anderson, C., & Kilduff, G. J. (2009). The pursuit of status in social groups. *Current Directions in Psychological Science*, 18, 295–289.
  - de Waal, F. (1982). *Chimpanzee politics: Sex and power among apes*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
  - Frank, R. H. (1985). *Choosing the right pond: Human behavior and the quest for status*. New York: Oxford University Press.
  - Henrich, J., & Gil-White, F. (2001). The evolution of prestige: Freely conferred deference as a mechanism for enhancing the benefits of cultural transmission. *Evolution and Human Behavior*, 22, 165–196.
  - King, A. J., Johnson, D. D. P., & Van Vugt, M. (2009). The origins and evolution of leadership. *Current Biology*, 19, R911–R916.
  - Lund, O. C. H., Tamnes, C. K., Moestue, C., Buss, D. M., & Vollrath, M. (2007). Tactics of Hierarchy negotiation. *Journal of Research in Personality*, 41(1), 25–44.
  - Maner, J. K., & Mead, N. L. (2010). The essential tension between leadership and power: when leaders sacrifice group goals for the sake of self-interest. *Journal of Personality and Social Psychology*, 99(3), 482.
  - Mazur, A. (2005). *Biosociology of dominance and deference*. Lanham, MD: Bowman & Littlefield Publishers, Inc.
  - Price, M.E., & Van Vugt, M. (in press). The service-for-prestige theory of leader-follower relations: A review of the evolutionary psychology and anthropology literatures. In R. D. Arvey & S. Colarelli (Eds.), *Biological foundations of organizational behavior*. Chicago: University of Chicago Press.
  - Sloman, L., & Gilbert, P. (Eds.). (2000). *Subordination and defeat: An evolutionary approach to mood disorders and their therapy*. Mahwah, NJ: Erlbaum.

## ادامه‌ی منابع و مأخذ کتاب

## Bibliography 445

- as an evolved context-dependent strategy. *Journal of Personality and Social Psychology*, 96, 980-994.
- Groothof, H. A. K., Dijkstra, P., & Barelids, D. P. H. (2009). Sex differences in jealousy: The case of internet infidelity. *Journal of Social and Personal Relationships*, 26, 1119-1129.
- Gross, M. R. (1982). Sneakers, satellites and parents: Poly-morphic mating strategies in North American sunfishes. *Zeitschrift für Tierpsychologie*, 60, 1-26.
- Gross, M. R., & Sargent, R. C. (1985). The evolution of male and female parental care in fishes. *American Zoologist*, 25, 807-822.
- Grotuss, J., Bjorklund, D. F., & Csányi, A. (2007). Evolutionary developmental psychology: Developing human nature. *Acta Psychologica Sinica*, 39, 439-453.
- Guadagno, R. E., & Sagarin, B. J. (in press). Sex differences in jealousy: An evolutionary perspective on online infidelity. *Journal of Applied Social Psychology*.
- Gurven, M., Kaplan, H., & Gutierrez, M. (2006). How long does it take to become a proficient hunter? Implications for the evolution of extended development and long life span. *Journal of Human Evolution*, 51, 454-470.
- Gustavsson, L., & Johnsson, J. I. (2008). Mixed support for sexual selection theories of mate preferences in the Swedish population. *Evolutionary Psychology*, 6, 575-585.
- Gutek, B. A. (1985). *Sex and the workplace: The impact of sexual behavior and harassment on women, men, and the organization*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Gutierrez, S. E., Kenrick, D. T., & Parich, J. (1994). *Effects of others' dominance and attractiveness on self-ratings*. Unpublished manuscript, Department of Psychology, Arizona State University, Tempe.
- Gutentag, M., & Secord, P. (1983). *Too many women?* Beverly Hills, CA: Sage.
- Guttmacher, M. S. (1955). Criminal responsibility in certain homicide cases involving family members. In P. H. Hoch & J. Zubin (Eds.), *Psychiatry and the law*. New York: Grune and Stratton.
- Hadley, C. (2004). The costs and benefits of kin: Kin networks and children's health among the Pimbwe of Tanzania. *Human Nature*, 15, 377-395.
- Hagen, E. H. (1999). The functions of post-partum depression. *Evolution and Human Behavior*, 20, 325-359.
- Hagen, E. H. (2005). Controversial issues in evolutionary psychology. In D. M. Buss (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 145-173). New York: Wiley.
- Hagen, E. H., & Hammerstein, P. (2005). Evolutionary biology and the strategic view of ontogeny: Genetic strategies provide robustness and flexibility in the life course. *Research in Human Development*, 2, 87-101.
- Hagen, E. H., & Hammerstein, P. (2006). Game theory and human evolution: A critique of some recent interpretations of experimental games. *Theoretical Population Biology*, 69, 339-348.
- Haidt, J. (2001). The emotional dog and its rational tail: A social intuitionist approach to moral judgment. *Psychological Review*, 108, 814-834.
- Haidt, J. (2003). The moral emotions. In R. J. Davidson, K. Scherer, & H. H. Goldsmith (Eds.), *Handbook of affective sciences* (pp. 852-870). New York: Oxford University Press.
- Haidt, J., & Sabini, J. (2000). *What exactly makes revenge sweet?* Unpublished manuscript, University of Virginia.
- Haig, D. (1993). Genetic conflicts in human pregnancy. *The Quarterly Review of Biology*, 68, 495-532.
- Haig, D. (2004). Evolutionary conflicts in pregnancy and calcium metabolism—A review. *Placenta*, 25, Supplement A, Trophoblast Research, Vol. 18, S10-S15.
- Halatais, P., & Christakis, N. (2009). The challenge of sexual attraction within heterosexuals' cross-sex friendship. *Journal of Social and Personal Relationships*, 26, 919-937.
- Haley, K. J., & Fessler, D. M. T. (2005). Nobody's watching? Subtle cues affect generosity in an anonymous economic game. *Evolution and Human Behavior*, 26, 245-256.
- Hall, J. A., Park, N., Song, H., & Cody, M. J. (2010). Strategic misrepresentation in online dating: The effects of gender, self-monitoring, and personality traits. *Journal of Social and Personal Relationships*, 27, 117-135.
- Hames, R. B. (1988). The allocation of parental care among the Ye'kwana. In L. Betzig, M. Bergerhoff Mulder, & P. Turke (Eds.), *Human reproductive behavior: A Darwinian perspective* (pp. 237-252). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Hamilton, W. D. (1964). The genetical evolution of social behavior. I and II. *Journal of Theoretical Biology*, 7, 1-52.
- Hampson, E., van Anders, S. M., & Mullin, L. I. (2006). A female advantage in the recognition of emotional facial expressions: Test of an evolutionary hypothesis. *Evolution and Human Behavior*, 27, 401-416.
- Iansen, R. D. (1980). Commensurate attribution. *Journal of Personality and Social Psychology*, 39, 996-1009.
- Harlow, H. F. (1971). *Learning to love*. San Francisco: Albion.
- Harpending, H. C., & Sobus, J. (1987). Sociopathy as an adaptation. *Ethology and Sociobiology*, 8, 635-728.
- Harris, C. L. (1992). *Concepts in zoology*. New York: HarperCollins.
- Harris, C. R. (2000). Psychophysiological responses to imagined infidelity: The specific innate modular view of jealousy reconsidered. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78, 1082-1091.
- Harris, C. R. (2005). Male and female jealousy, still more similar than different: Reply to Sagarin (2005). *Personality and Social Psychology Review*, 9, 76-86.
- Harrison, M. A., Hughes, S. M., Burch, R. L., & Gallup, G. G., Jr. (2008). The impact of prior heterosexual experiences on homosexuality in women. *Evolutionary Psychology*, 6, 316-327.
- Hart, C. W., & Pilling, A. R. (1960). *The Tivi of North Australia*. New York: Hart, Kinschart, & Winston.
- Hartung, J. (1987). Deceiving down: Conjectures on the management of subordinate status. In J. Lockard & D. L. Paulus (Eds.), *Self-deception: An adaptive mechanism?* (pp. 170-185). Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Haselton, M., Buss, D. M., Oubaid, V., & Angleitner, A. (2005). Sex, lies, and strategic interference: The psychology of deception between the sexes. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 31, 3-23.
- Haselton, M. G. (2003). The sexual overperception bias: Evidence of a systematic bias in men from a survey of

## 446 Bibliography

- naturally occurring events. *Journal of Research in Personality*, 37, 34-47.
- Haselton, M. G., Bryant, G. A., Wilke, A., Frederick, D. A., Galperin, A., Frankenhuys, W. E., & Moore, T. (2009). Adaptive rationality: An evolutionary perspective on cognitive bias. *Social Cognition*, 27, 733-763.
- Haselton, M. G., & Buss, D. M. (2000). Error Management Theory: A new perspective on biases in crosssex mind reading. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78, 81-91.
- Haselton, M. G., & Buss, D. M. (2001). The affective shift hypothesis: The functions of emotional changes following sexual intercourse. *Personal Relationships*, 8, 357-369.
- Haselton, M. G., & Buss, D. M. (2003). Biases in social judgment: Design flaws or design features? In J. Forgas, W. von Hippel, & K. Williams (Eds.), *Responding to the Social World: Explicit and Implicit Processes in Social Judgments and Decisions* (pp. 23-43). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Haselton, M. G., & Gangestad, S. G. (2006). Conditional expression of women's desires and men's mate guarding across the ovulation cycle. *Hormones and Behavior*, 49, 509-518.
- Haselton, M. G., & Miller, G. F. (2006). Women's fertility across the cycle increases the short-term attractiveness of creative intelligence. *Human Nature*, 17, 50-73.
- Haselton, M. G., & Nettle, D. (2006). The paranoid optimist: An integrative evolutionary model of cognitive biases. *Personality and Social Psychology Review*, 10, 47-66.
- Hatfield, E., & Rapson, R. L. (1993). *Love, sex, and intimacy*. New York: HarperCollins.
- Hauser, M. D., Chomsky, N., & Fitch, T. (2002). The faculty of language: What is it, who has it, and how did it evolve? *Science*, 298, 1569-1579.
- Havlicek, J., Dvorakova, R., Bartos, L., & Flegr, J. (2005). Non-advertised does not mean concealed: Body odour changes across the human menstrual cycle. *Ethology*, 111, 1-15.
- Hawkes, K. (1991). Showing off: Tests of another hypothesis about men's foraging goals. *Ethology and Sociobiology*, 11, 29-54.
- Hawkes, K., O'Connell, J. F., & Blurton Jones, N. G. (2001a). Hunting and nuclear families. *Current Anthropology*, 42, 681-709.
- Hawkes, K., O'Connell, J. F., & Blurton Jones, N. G. (2001b). Hadza meat sharing. *Evolution and Human Behavior*, 22, 113-142.
- Hawkes, K., O'Connell, J. F., Blurton Jones, N. G., Alvarez, H., & Charnov, E. L. (1998). Grandmothering, menopause, and the evolution of life histories. *Proceedings of the National Academy of Science*, 95, 1336-1339.
- Hawks, J., Wang, E. T., Cochran, G. M., Harpending, H. C., & Moyzis, R. K. (2007). Recent acceleration of human adaptive evolution. *PNAS*, 104, 20753-20758.
- Hawks, J. D., & Wolpoff, M. H. (2001). The four faces of Eve: Hypothesis compatibility and human origins. *Quaternary International*, 75, 41-50.
- Hawley, P. H., Little, T. D., & Card, N. A. (2008). The myth of the alpha male: A new look at dominance-related beliefs and behaviors among adolescent males and females. *International Journal of Behavioral Development*, 32, 76-88.
- Healey, M. D., & Ellis, B. J. (2007). Birth order, conscientiousness, and openness to experience: Tests of the family-niche model of personality using a within-family methodology. *Evolution and Human Behavior*, 28, 55-59.
- Heerwagen, J. H., & Orians, G. H. (2002). The ecological world of children. In P. H. Kahn, Jr., & S. R. Kellert (Eds.), *Children and nature: Psychological, sociocultural, and evolutionary investigations* (pp. 29-64). Cambridge, MA: MIT Press.
- Henrich, J. (2009). The evolution of costly displays, cooperation, and religion: Credibility enhancing displays and their implications for cultural evolution. *Evolution and Human Behavior*, 30, 244-260.
- Henrich, J., & Boyd, R. (2001). Why people punish defectors: Weak conformist transmission can stabilize costly enforcement of norms in cooperative dilemmas. *Journal of Theoretical Biology*, 208, 79-89.
- Henrich, J., & Gil-White, F. (2001). The evolution of prestige: Freely conferred deference as a mechanism for enhancing the benefits of cultural transmission. *Evolution and Human Behavior*, 22, 165-196.
- Henrich, J., McElreath, R., Bar, A., Ensminger, J., Barrett, C. et al. (2006). Costly punishment across human societies. *Science*, 312, 1767-1770.
- Herrnstein, R. J. (1977). The evolution of behaviorism. *American Psychologist*, 32, 593-603.
- Hertwig, R., Davis, J. N., & Sulloay, I. J. (2002). Parental investment: How an equity motive can produce inequality. *Psychological Bulletin*, 128, 728-745.
- Hess, E. H. (1975). *The tell-tale eye*. New York: Van Nostrand Reinhold.
- Hewlett, B. S. (1991). *Intimate fathers: The nature and context of Aka pygmy paternal infant care*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Hilberman, E., & Munson, K. (1978). Sixty battered women. *Victimology*, 2, 460-470.
- Hill, K. (1993). Life history theory and evolutionary anthropology. *Evolutionary Anthropology*, 2, 78-88.
- Hill, K., & Hurtado, A. M. (1989). Ecological studies among some South American foragers. *American Scientist*, 77, 436-443.
- Hill, K., & Hurtado, A. M. (1991). The evolution of premature reproductive senescence and menopause in human females. *Human Nature*, 2, 313-350.
- Hill, K., & Hurtado, A. M. (1996). *Ache life history*. New York: Aldine De Gruyter.
- Hill, K., Hurtado, K., & Walker, R. S. (2007). High adult mortality among Hiwi hunter-gatherers: Implications for human evolution. *Journal of Human Evolution*, 52, 443-454.
- Hill, K., & Kaplan, H. (1988). Tradeoffs in male and female reproductive strategies among the Ache. In L. Betzig, M. Bergerhoff Mulder, & P. Turke (Eds.), *Human reproductive behavior* (pp. 277-306). New York: Cambridge University Press.
- Hill, S. E., & Buss, D. M. (2006). Envy and positional bias in the evolutionary psychology of management. *Managerial and Decision Economics*, 27, 131-143.

## Bibliography 447

- Hill, S. E., & Buss, D. M. (2008a). The mere presence of opposite-sex others on judgments of sexual and romantic desirability: Opposite effects for men and women. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 34, 635-647.
- Hill, S. E., & Buss, D. M. (2008b). The evolutionary psychology of envy. In R. Smith (Ed.), *The psychology of envy* (pp. 60-70). New York: Guilford.
- Hill, S. E., & Ryan, M. (2006). The role of model female quality in the mate choice copying behavior of sailfin mollies. *Biology Letters*, 2, 203-205.
- Hinsz, V. B., Matz, D. C., & Patience, R. A. (2001). Does women's hair signal reproductive potential? *Journal of Experimental Social Psychology*, 37, 166-172.
- Hiraiwa-Hasegawa, M. (2005). Homicide by men in Japan, and its relationship to age, resources and risk taking. *Evolution and Human Behavior*, 26, 332-343.
- Hokanson, J. E. (1961). The effect of frustration and anxiety on overt aggression. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 62, 346-351.
- Holmberg, A. R. (1950). *Nomads of the long bow: The Siriono of Eastern Bolivia*. Washington, DC: U.S. Government Printing Office.
- Holmes, W. G., & Sherman, P. W. (1982). The ontogeny of kin recognition in two species of ground squirrels. *American Zoologist*, 22, 491-517.
- hooks, b. (1984). *Feminist theory: From margin to center*. Boston: South End Press.
- Hopcroft, R. L. (2002). The evolution of sex discrimination. *Psychology, Evolution, and Gender*, 4, 43-67.
- Hopcroft, R. L. (2005). Parental status and differential investment in sons and daughters: Trivers-Willard revisited. *Social Forces*, 83, 1111-1136.
- Hopcroft, R. L. (2006). Sex, status, and reproductive success in contemporary United States. *Evolution and Human Behavior*, 27, 104-120.
- Horung, C. A., McCullough, C. B., & Sugimoto, T. (1981). Status relationships in marriage: Risk factors in spouse abuse. *Journal of Marriage and the Family*, 675-692.
- Howell, N. (2000). *Demography of the Dobe !Kung* (2nd ed.). Hawthorn, NY: Aldine de Gruyter.
- Hrdy, S. B. (1977). Infanticide as a primate reproductive strategy. *American Scientist*, 65, 40-49.
- Hrdy, S. B. (1981). *The woman that never evolved*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Hughes, S. M., Farley, S. D., & Rhodes, R. C. (2010). Vocal and physiological changes in response to the physical attractiveness of conversational partners. *Journal of Nonverbal Behavior*. doi:10.1007/s10919-010-0087-9.
- Hughes, S. M., & Gallup, G. G. (2003). Sex differences in morphological predictors of sexual behavior: Shoulder to hip and waist to hip ratios. *Evolution and Human Behavior*, 24, 173-178.
- Hughes, S. M., Harrison, M. A., & Gallup, G. G. Jr. (2004). Sex differences in mating strategies: Mate guarding, infidelity and multiple concurrent sex partners. *Sexualities, Evolution, and Gender*, 6, 3-13.
- Hughes, S., Harrison, M. A., & Gallup, G. G., Jr. (2009). Sex-specific body configurations can be estimates from voice samples. *Journal of Social, Evolutionary, and Cultural Psychology*, 3, 343-355.
- Hunt, M. (1974). *Sexual behavior in the 70's*. Chicago: Playboy Press.
- Hurtado, A. M., Hill, K., Kaplan, H., & Hurtado, I. (1992). Trade-offs between female food acquisition and child care among Hiwi and Ache foragers. *Human Nature*, 3, 185-216.
- Huxley, J. S. (1942). *Evolution: The modern synthesis*. London: Allen & Unwin.
- Hyde, J. S. (1986). Gender differences in aggression. In J. S. Hyde & M. C. Linn (Eds.), *The psychology of gender: Advances through meta-analysis*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
- Iemmola, F., & Camperio Ciani, A. (2009). New evidence of genetic factors influencing sexual orientation in men: Female fecundity increase in the maternal line. *Archives of Sexual Behavior*, 38, 393-399.
- Jackson, L. A. (1992). *Physical appearance and gender: Sociobiological and sociocultural perspectives*. Albany, NY: State University of New York Press.
- Jackson, J. J., & Kirkpatrick, L. A. (2007). The structure and measurement of human mating strategies: Toward a multidimensional model of sociosexuality. *Evolution and Human Behavior*, 28, 382-391.
- Jackson, R. E., & Cormack, J. K. (2007). Evolved navigation theory and the descent illusion. *Perception and Psychophysics*, 69, 353-362.
- Jackson, R. E., & Cormack, J. K. (2008). Evolved navigation theory and the environmental vertical illusion. *Evolution and Human Behavior*, 29, 299-304.
- Jagger, A. (1994). *Living with contradictions: Controversies in feminist social ethics*. Boulder, CO: Westview Press.
- James, W. (1962). *Principles of psychology*. New York: Dover. (Original work published 1890)
- Jankowiak, W. (Ed.). (1995). *Romantic passion: A universal experience?* New York: Columbia University Press.
- Jankowiak, W., & Fischer, R. (1992). A cross-cultural perspective on romantic love. *Ethnology*, 31, 149-155.
- Jasienska, G., Ziolkiewicz, A., Ellison, P. T., Lipson, S. F., & Thune, I. (2004). Large breasts and narrow waists indicate high reproductive potential in women. *Proceedings of the Royal Society of London*, B, 271, 1213-1217.
- Jencks, C. (1979). *Who gets ahead? The determinants of economic success in America*. New York: Basic Books.
- Jeon, J., & Buss, D. M. (2007). Altruism toward cousins. *Proceedings of the Royal Society of London*, B, 274, 1181-1187.
- Johanson, D. (2001). Origins of modern humans: Multiregional or out of Africa? [www.actionbiosciences.org](http://www.actionbiosciences.org).
- Johanson, J., & Edgar, B. (1996). *From Lucy to language*. New York: Simon & Schuster.
- Johnson, A. K., Barnax, A., Constantino, P., Triano, J., Shackelford, T. K., & Keenan, J. P. (2004). Female deception detection as a function of commitment and self-awareness. *Personality and Individual Differences*, 37, 1417-1424.
- Johnson, D. P., McDermott, R., Barrett, E. S., Crowden, J., Wrangham, R., McIntyre, M. H., & Rosen, S. P. (2006). Overconfidence in war games: Experimental evidence on expectations, aggression, gender, and testosterone. *Proceedings of the Royal Society B*, 273, 2513-2520.



## 448 Bibliography

- Johnson, D. D. P., Price, M. E., & Takezawa, M. (2008). Renaissance of the individual: Reciprocity, positive assortment, and the puzzle of human cooperation. In C. Crawford & D. Krebs (Eds.), *Foundations of evolutionary psychology* (pp. 331-352). New York: Erlbaum.
- Johnson, R. T., Burk, J., & Kirkpatrick, L. A. (2007). Dominance and prestige as differential predictors of aggression and testosterone levels in men. *Evolution and Human Behavior*, 28, 345-351.
- Johnston, V. S., Hagel, R., Franklin, M., Fink, B., & Grammer, K. (2001). Male facial attractiveness: Evidence for hormone-mediated adaptive design. *Evolution and Human Behavior*, 22, 251-267.
- Jokela, M. (2009). Physical attractiveness and reproductive success in humans: Evidence from the late 20th century United States. *Evolution and Human Behavior*, 30, 342-350.
- Jonason, P. K., Li, N. P., & Buss, D. M. (2010). The costs and benefits of the Dark Triad: Implications for mate poaching and mate retention tactics. *Personality and Individual Differences*, 48, 373-378.
- Jonason, P. K., Li, N. P., Webster, G. D., & Schmitt, D. P. (2009). The Dark Triad: Facilitating and short-term mating strategy in men. *European Journal of Personality*, 23, 5-18.
- Jones, B. C., Little, A. C., Penton-Voak, I. S., Tiddeman, B. P., Burt, D. M., & Perrett, D. I. (2001). Facial symmetry and judgments of apparent health: Support for a "good genes" explanation of the attractiveness-symmetry relationship. *Evolution and Human Behavior*, 22, 417-429.
- Jones, D. (1996). *Physical attractiveness and the theory of sexual selection*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Jones, D. (2003a). The generative psychology of kinship: Part 1. Cognitive universals and evolutionary psychology. *Evolution and Human Behavior*, 24, 303-319.
- Jones, D. (2003b). The generative psychology of kinship: Part 2. Generating variation from universal building blocks with Optimality Theory. *Evolution and Human Behavior*, 24, 320-350.
- Jones, O. D. (1999). Sex, culture, and the biology of rape: Toward explanation and prevention. *California Law Review*, 87, 827-941.
- Jones, O. D. (2005). Evolutionary psychology and the law. In D. M. Buss (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 953-974). Hoboken, NJ: Wiley.
- Josephs, R. A., Sellers, J. G., Newman, M. L., & Mehta, P. H. (2006). The mismatch effect: When testosterone and status are at odds. *Journal of Personality and Social Psychology*, 90, 999-1013.
- Judge, D. S. (1995). American legacies and the variable life histories of women and men. *Human Nature*, 6, 291-323.
- Jurmain, R., Bartelink, E. J., Leventhal, A., Bellifemine, V., Nechayev, I., Atwood, M., & DiGiuseppe, D. (2009). Paleopaleontological patterns of interpersonal aggression in a prehistoric central California population from CA-ALA-329. *American Journal of Physical Anthropology*, 139, 462-473.
- Kagan, J., Kearsley, R. B., & Zelazo, P. R. (1978). *Infancy: Its place in human development*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kaighobadi, F., & Shackelford, T. K. (2009). Suspicions of female infidelity predict men's partner-directed violence. *Behavioral and Brain Sciences*, 32, 281-282.
- Kaighobadi, F., Shackelford, T. K., & Buss, D. M. (2010). Spousal mate retention in the newlywed year and three years later. *Personality and Individual Differences*, 48, 414-418.
- Kaighobadi, F., Shackelford, T. K., & Goetz, A. T. (2009). From mate retention to murder: Evolutionary psychological perspectives on partner-directed violence. *Review of General Psychology*, 13, 327-334.
- Kalma, A. (1991). Hierarchisation and dominance assessment at first glance. *European Journal of Social Psychology*, 21, 165-181.
- Kaminski, G., Dridi, S., Graff, C., & Gentaz, E. (2009). Human ability to detect kinship in strangers' faces: Effects of the degree of relatedness. *Proceedings of the Royal Society, B*, 276, 3193-3200.
- Kanazawa, S. (2001). Why we love our children. *American Journal of Sociology*, 106, 1761-1776.
- Kanazawa, S. (2003a). Can evolutionary psychology explain reproductive behavior in contemporary United States? *The Sociological Quarterly*, 44, 291-302.
- Kanazawa, S. (2003b). General intelligence as a domain-specific adaptation. *Psychological Review*, 111, 512-523.
- Kanazawa, S. (2005). Big and tall parents have more sons: Further generalizations of the Trivers-Willard Bibliography hypothesis. *Journal of Theoretical Biology*, 235, 583-590.
- Kaplan, H. S., & Gangestad, S. W. (2005). Life history theory and evolutionary psychology. In D. M. Buss (Ed.), *The Handbook of Evolutionary Psychology* (pp. 68-96). New York: Wiley.
- Kaplan, S. (1992). Environmental preference in a knowledge-seeking, knowledge-using organism. In J. Barkow, L. Cosmides, & J. Tooby (Eds.), *The adapted mind* (pp. 581-598). New York: Oxford University Press.
- Kaplan, S., & Kaplan, R. (1982). *Cognition and environment: Functioning in an uncertain world*. New York: Praeger.
- Karremans, J. C., Frankenhuys, W. E., & Arons, S. (2010). Blind men prefer a low waist-to-hip ratio. *Evolution and Human Behavior*, 31, 182-186.
- Kavanagh, P. S., Robins, S. C., & Ellis, B. J. (2010). The mating sociometer: A regulatory mechanism for mating aspirations. *Journal of Personality and Social Psychology*, 99, 120-132.
- Keeley, L. H. (1996). *War before civilization*. New York: Oxford University Press.
- Keenan, J. P., Gallup, G. G., Jr., Goulet, N., & Kulkarni, M. (1997). Attributions of deception in human mating strategies. *Journal of Social Behavior and Personality*, 12, 45-52.
- Keil, F. (1995). The growth of understandings of natural kinds. In D. Sperber, D. Premack, & A. Premack (Eds.), *Causal cognition*. Oxford, UK: Clarendon Press.
- Keller, M. C., & Miller, G. (2006). Resolving the paradox of common, harmful, heritable mental disorders: Which evolutionary genetics models work best? *Behavioral and Brain Sciences*, 29, 385-404.

- Keller, M. C., & Nesse, R. M. (2005). Is low mood an adaptation? Evidence for subtypes with symptoms that match precipitants. *Journal of Affective Disorders*, 86, 27-35.
- Keller, M. C., Nesse, R. M., & Hofferth, S. (2001). The Trivers-Willard hypothesis of parental investment: No effect in contemporary United States. *Evolution and Human Behavior*, 22, 343-360.
- Kennair, L. E. O. (2003). Challenging design: How best to account for the world as it really is. *Zygon*, 38, 543-558.
- Kennair, L. E. O., Schmitt, D. P., Fjeldavli, Y. L., & Harlem, S. K. (2009). Sex differences in sexual desires and attitudes in Norwegian samples. *Interpersona*, 3 (Supplement 1), 1-32.
- Kenrick, D. T., Griskevicius, V., Sundie, J. M., Li, N. P., Li, Y. J., & Neuberg, S. L. (2009). Deep rationality: The evolutionary economics of decision making. *Social Cognition*, 27, 764-785.
- Kenrick, D. T., Gutierrez, S. E., & Goldberg, L. L. (1989). Influence of popular erotica on judgments of strangers and mates. *Journal of Experimental Social Psychology*, 25, 159-167.
- Kenrick, D. T., & Keefe, R. C. (1992). Age preferences in mates reflect sex differences in reproductive strategies. *Behavioral and Brain Sciences*, 15, 75-133.
- Kenrick, D. T., Keefe, R. C., Gabrielidis, C., & Cornelius, J. S. (1996). Adolescents' age preferences for dating partners: Support for an evolutionary model of life-history strategies. *Child Development*, 67, 1499-1511.
- Kenrick, D. T., Neuberg, S. L., Zierk, K. L., & Krone, J. M. (1994). Evolution and social cognition: Contrast effects as a function of sex, dominance, and physical attractiveness. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 20, 210-217.
- Kenrick, D. T., Sadalla, E. K., Groth, G., & Trost, M. R. (1990). Evolution, traits, and the stages of human courtship: Qualifying the parental investment model. *Journal of Personality*, 58, 97-116.
- Kenrick, D. T., & Sheets, V. (1993). Homicidal fantasies. *Ethology and Sociobiology*, 14, 231-246.
- Ketelaar, T., & Ellis, B. J. (2000). Are evolutionary explanations unfalsifiable? Evolutionary psychology and the Lakatosian philosophy of science. *Psychological Inquiry*, 11, 1-21.
- Khallad, Y. (2005). Mate selection in Jordan: Effects of sex, socio-economic status, and culture. *Journal of Social and Personal Relationships*, 22, 155-168.
- Kim, K., Smith, P. K., & Palermii, A. (1997). Conflict in childhood and reproductive development. *Evolution and Human Behavior*, 18, 109-142.
- King, A. C., Schlomer, G. L., & Ellis, B. J. (in press). Evolutionary developmental psychology. V.S. Ramachandran (Ed.), *Encyclopedia of human behavior*, 2.
- King, A. J., Johnson, D. D. P., & Van Vugt, M. (2009). The origins and evolution of leadership. *Current Biology*, 19, R911-R916.
- Kinsey, A. C., Pomeroy, W. B., & Martin, C. E. (1948). *Sexual behavior in the human male*. Philadelphia: Saunders.
- Kinsey, A. C., Pomeroy, W. B., & Martin, C. E. (1953). *Sexual behavior in the human female*. Philadelphia: Saunders.
- Kirkpatrick, L. A. (1998). Evolution, pair-bonding, and reproductive strategies: A reconceptualization of adult attachment. In J. A. Simpson & W. S. Rholes (Eds.), *Attachment theory and close relationships*. New York: Guilford.
- Kirkpatrick, L. A. (1999). Toward an evolutionary psychology of religion and personality. *Journal of Personality*, 67, 921-952.
- Kirkpatrick, L., & Ellis, B. J. (2001). An evolutionary psychological approach to self-esteem: Multiple domains and multiple functions. In M. Clark & G. Fletcher (Eds.), *The Blackwell handbook in social psychology*, Vol. 2: *Interpersonal processes* (pp. 411-436). Oxford, England: Blackwell Publishers.
- Kiyonari, T., & Barclay, P. (2008). Cooperation in social dilemmas: Free riding may be thwarted by second-order reward rather than punishment. *Journal of Personality and Social Psychology*, 95, 826-842.
- Klein, R. G. (2000). Archeology and the evolution of human behavior. *Evolutionary Anthropology*, 9, 17-36.
- Klein, R. G., (2008). Out of Africa and the evolution of human behavior. *Evolutionary Anthropology*, 17, 267-281.
- Klein, S., Cosmides, L., Tooby, J., & Chance, S. (2002). Decisions and the evolution of memory: Multiple systems, multiple functions. *Psychological Review*, 109, 306-329.
- Klug, H., Heuschele, J., Jennions, M. D., & Kokko, H. (2010). The mismeasurement of sexual selection. *Journal of Evolutionary Biology*, 23:447-462.
- Kluger, M. J. (1990). In P. A. MacKowiac (Ed.), *Fever: Basic measurement and management*. New York: Raven Press.
- Kluger, M. J. (1991). The adaptive value of fever. In P. A. MacKowiac (Ed.), *Fever: Basic measurement and management* (pp. 105-124). New York: Raven Press.
- Knauff, B. (1991). Violence and sociality in human evolution. *Current Anthropology*, 32, 391-428.
- Kniffin, K. M., & Wilson, D. S. (2005). Utilities of gossip across organizational levels: Multilevel selection, free-riders, and teams. *Human Nature*, 16, 278-292.
- Konner, M. (1990). *Why the reckless survive*. New York: Viking.
- Korchmaros, J. D., & Kenny, D. A. (2001). Emotional closeness as a mediator of the effect of genetic relatedness on altruism. *Psychological Science*, 12, 262-265.
- Korchmaros, J. D., & Kenny, D. A. (2006). An evolutionary and close relationship model of helping. *Journal of Social and Personal Relationships*, 23, 21-43.
- Krebs, D. (1998). The evolution of moral behaviors. In C. Crawford & D. L. Krebs (Eds.), *Handbook of evolutionary psychology: Ideas, issues, and applications* (pp. 337-368). Mahwah, NJ: Erlbaum.
- Krebs, D. L. (2009). *Sources of Morality: An Evolutionary Framework*. New York: Guilford Publishing Co.
- Krebs, J. R. (2009). The gourmet ape: Evolution and human food preferences. *American Journal of Clinical Nutrition*, 90, 707S-711S.
- Kruger, D. J. (2003). Evolution and altruism: Combining psychological mediators with naturally selected tendencies. *Evolution and Human Behavior*, 24, 118-125.
- Kruger, D. J., Fisher, M., & Jobling, I. (2003). Proper and dark heroes as dads and cuds: Alternative mating

## 450 Bibliography

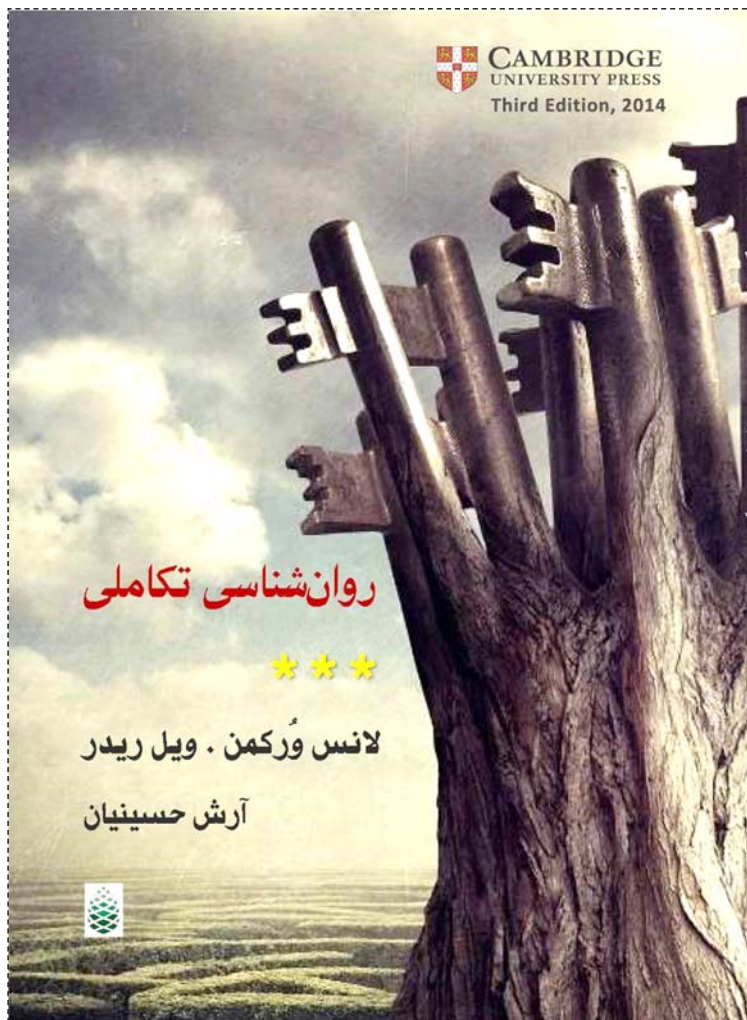
- strategies in British romantic literature. *Human Nature*, 14, 305-317.
- Kruger, D. J., & Nesse, R. M. (2006). An evolutionary life-history framework for understanding sex differences in mortality rates. *Human Nature*, 17, 74-97.
- Kuhle, B. X. (2007). An evolutionary perspective on the ontogeny of menopause. *Maturitas*, 57, 329-337.
- Kuhle, B. X., Smedley, K. D., & Schmitt, D. P. (2009). Sex differences in the motivation and mitigation of jealousy-induced interrogations. *Personality and Individual Differences*, 46, 499-502.
- Kurland, J. A., & Gaulin, S. J. C. (2005). Cooperation and conflict among kin. In D. M. Buss (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 447-482). New York: Wiley.
- Kurzban, R., DeScioli, P., & O'Brian, E. (2007). Audience effects on moralistic punishment. *Evolution and Human Behavior*, 28, 75-84.
- Kurzban, R., & Leary, M. R. (2001). Evolutionary origins of stigmatization: The functions of social exclusion. *Psychological Bulletin*, 127, 187-208.
- Kurzban, R., McCabe, K., Smith, V., & Wilson, B. (2001). Incremental commitment in a real-time public goods game. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 27, 1662-1672.
- Kurzban, R., & Neuberg, S. (2005). Managing ingroup and outgroup relationships. In D. M. Buss (Ed.), *The handbook of evolutionary psychology* (pp. 653-675). New York: Wiley.
- Kyl-Heku, L. M., & Buss, D. M. (1996). Tactics as units of analysis in personality psychology: An illustration using tactics of hierarchy negotiation. *Personality and Individual Differences*, 21, 497-517.
- La Cerra, M. M. (1994). *Evolved mate preferences in women: Psychological adaptations for assessing a man's willingness to invest in offspring*. Unpublished doctoral dissertation, Department of Psychology, University of California, Santa Barbara.
- Laham, S. M., Gonsalkorale, K., & von Hippel, W. (2005). Darwinian grandparenting: Preferential investment in more certain kin. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 31, 63-72.
- Laiacoma, M., Barbarotto, R., & Capitani, E. (2006). Human evolution and the brain representation of semantic knowledge: Is there a role for sex differences? *Evolution and Human Behavior*, 27, 158-168.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lalumiere, M. L., Chalmers, L. J., Quinsey, V. L., & Seto, M. C. (1996). A test of the mate deprivation hypothesis of sexual coercion. *Ethology and Sociobiology*, 17, 299-318.
- Lalumiere, M. L., Harris, G. T., Quinsey, V. L., & Rice, M. E. (2005). *The causes of rape*. Washington, DC: American Psychological Association.
- Lalumiere, M. L., Seto, M. C., & Quinsey, V. L. (1995). *Self-perceived mating success and the mating choices of human males and females*. Unpublished manuscript.
- Lambert, T. A., Kahn, A. S., & Apple, K. J. (2003). Pluralistic ignorance and hooking up. *Journal of Sex Research*, 40, 129-133.
- Lancaster, J. B., & King, B. J. (1985). An evolutionary perspective on menopause. In J. K. Brown & V. Kern (Eds.), *In her prime: A new view of middle-aged women* (pp. 13-20). Boston: Bergin & Carvey.
- Landolt, M. A., Lalumiere, M. L., & Quinsey, V. L. (1995). Sex differences in intra-sex variations in human mating tactics: An evolutionary approach. *Ethology and Sociobiology*, 16, 3-23.
- Langlois, J. H., & Roggman, L. A. (1990). Attractive faces are only average. *Psychological Science*, 1, 115-121.
- Langhorne, M. C., & Secord, P. F. (1955). Variations in marital needs with age, sex, marital status, and regional location. *Journal of Social Psychology*, 41, 19-37.
- Langlois, J. H., Roggman, L. A., Casey, R. J., Ritter, J. M., Rieser-Danner, L. A., & Jenkins, V. Y. (1987). Infant preferences for attractive faces: Rudiments of a stereotype. *Developmental Psychology*, 23, 363-369.
- Langlois, J. H., Roggman, L. A., & Reiser-Danner, L. A. (1990). Infants' differential social responses to attractive and unattractive faces. *Developmental Psychology*, 26, 153-159.
- Larsen, C. L. (1997). *Bioarchaeology: Interpreting behavior from the human skeleton*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Latané, B. (1981). The psychology of social impact. *American Psychologist*, 36, 343-356.
- Laumann, E. O., Gagnon, J. H., Michael, R. T., & Michaels, S. (1994). *The social organization of sexuality: Sexual practices in the United States*. Chicago: University of Chicago Press.
- Le Boeuf, B. J., & Reiter, J. (1988). Lifetime reproductive success in northern elephant seals. In T. H. Clutton-Brock (Ed.), *Reproductive success* (pp. 344-362). Chicago: University of Chicago Press.
- Leary, R., & Lewin, R. (1992). *Origins reconsidered: In search of what makes us human*. New York: Doubleday.
- Leary, M. R., & Downs, D. L. (1995). Interpersonal functions of the self-esteem motive: The self-esteem system as a sociometer. In M. H. Kerns (Ed.), *Efficacy, agency, and self-esteem* (pp. 123-144). New York: Plenum.
- Leary, M. R., Haupt, A. L., Straussner, K. S., & Chokel, J. T. (1998). Calibrating the sociometer: The relationship between interpersonal appraisals and state self-esteem. *Journal of Personality and Social Psychology*, 74, 1290-1299.
- Leary, M. R., & Shepperd, J. A. (1986). Behavioral self-handicaps versus self-reported handicaps: A conceptual note. *Journal of Personality and Social Psychology*, 51, 1265-1268.
- Lee, R. B. (1979). *The 'Kung San: Men, women, and working in a foraging society*. New York: Cambridge University Press.
- Lee, R., & DeVore, I. (Eds.). (1968). *Man the hunter*. Chicago: Aldine.
- Lenton, A. P., Bryan, A., Hastie, R., & Fischer, O. (2007). We want the same thing: Projection in judgments of sexual intent. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 33, 975-988.
- Leonard, W. R., & Robertson, M. L. (1994). Evolutionary perspectives on human nutrition: the influence of brain and body size on diet and metabolism. *American Journal of Human Biology*, 6, 77-88.

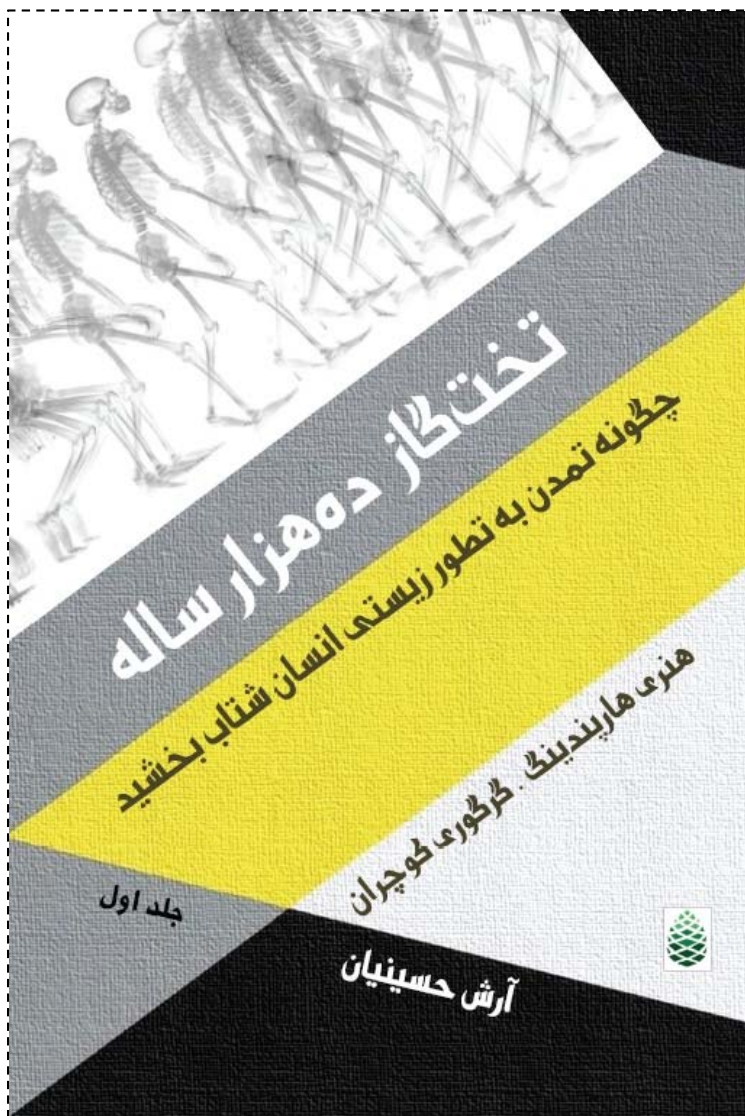
- Leslie, A. M. (1991). The theory of mind impairment in autism: Evidence for modular mechanisms of development? In A. Whiten (Ed.), *The emergence of mind reading*. Oxford, UK: Blackwell.
- Levins, R. (1968). *Evolution in changing environments*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Lewin, R. (1993). *The origin of modern humans*. New York: Scientific American Library.
- Li, N. P. (2007). Mate preference necessities in long- and short-term mating: People prioritize in themselves what their mates prioritize in them. *Acta Psychologica Sinica*, 39, 528-535.
- Li, N. P., Bailey, J. M., Kenrick, D. T., & Linsemeier, J. A. W. (2002). The necessities and luxuries of mate preferences: Testing the tradeoffs. *Journal of Personality and Social Psychology*, 82, 947-955.
- Li, N. P., Griskevicius, V., Durante, K. M., Jonason, P. K., Passiz, D. J., & Aumer, K. (2009). An evolutionary perspective on humor: Sexual selection or interest indication? *Personality and Social Psychology Bulletin*, 35, 923-936.
- Li, N. P., & Kenrick, D. T. (2006). Sex similarities and differences in preferences for short-term mates: What, whether, and why. *Journal of Personality and Social Psychology*, 90, 468-489.
- Lieberman, D. (2009). Rethinking the Taiwanese minor marriage data: Evidence the mind uses multiple kinship cues to regulate inbreeding avoidance. *Evolution and Human Behavior*, 30, 153-160.
- Lieberman, D., Oum, R., & Kurzban, R. (2008). The family of fundamental social categories includes kinship: Evidence from the memory confusion paradigm. *European Journal of Social Psychology*, 38, 998-1012.
- Lieberman, D., Tooby, J., & Cosmides, L. (2003). Does morality have a biological basis? An empirical test of the factors governing moral sentiments relating to incest. *Proceedings of the Royal Society of London, B*, 270, 819-826.
- Lieberman, D., Tooby, J., & Cosmides, L. (2007). The architecture of human kin detection. *Nature*, 445, 727-731.
- Lindgren, K. P., George, W. H., & Shoda, Y. (2007). Sexual intent perceptions: The role of perceiver experience and the real-person reduction. *Journal of Applied Social Psychology*, 37, 346-369.
- Lippa, R. A. (2009). Sex differences in sex drive, sociosexuality, and height across 53 nations: Testing evolutionary and social structural theories. *Archives of Sexual Behavior*, 38, 631-651.
- Lippa, R. A., Collaer, M. L., & Peters, M. (2010). Sex differences in mental rotation and line angle judgments are positively associated with gender equality and economic development across 53 nations. *Archives of Sexual Behavior*, 39, 990-997.
- Little, A. C., Burriss, R. P., Jones, C., DeBruine, L. M., & Caldwell, C. A. (2008). Social influence in human face preference: Men and women are influenced more for long-term than short-term attractiveness decisions. *Evolution and Human Behavior*, 29, 140-146.
- Little, A. C., Penton-Voak, I. S., Burt, D. M., & Perrett, D. I. (2002). Evolution and individual differences in the perception of attractiveness: How cyclic hormonal changes and self-perceived attractiveness influence female preferences for male faces. In G. Rhodes & L. A. Zebrowitz (Eds.), *Facial attractiveness: Evolutionary, cognitive, and social perspectives* (pp. 59-90). Westport, CT: Ablex.
- Littlefield, C. H., & Rushton, J. P. (1986). When a child dies: The sociobiology of bereavement. *Journal of Personality and Social Psychology*, 51, 797-802.
- Livingstone, K. (1998). The case for general mechanisms in concept formation. *Behavioral and Brain Sciences*, 21, 581-582.
- LoBue, V., & DeLoache, J. S. (2008). Detecting the snake in the grass: Attention to fear-relevant stimuli by adults and young children. *Psychological Science*, 19, 284-289.
- Lorenz, K. (1941). Vergleichende Bewegungsstudien an Anatiden. *Journal of Ornithology*, 89, 194-294.
- Lorenz, K. Z. (1965). *Evolution and the modification of behavior*. Chicago: University of Chicago Press.
- Low, B. S. (1989). Cross-cultural patterns in the training of children: An evolutionary perspective. *Journal of Comparative Psychology*, 103, 313-319.
- Low, B. S. (1991). Reproductive life in nineteenth century Sweden: An evolutionary perspective. *Ethology and Sociobiology*, 12, 411-448.
- Lukaszewski, A. W., & Roney, J. R. (2009). Estimated hormones predict women's mate preferences for dominant personality traits. *Personality and Individual Differences*, 47, 191-196.
- Lukaszewski, A. W., & Roney, J. R. (2010a). Kind toward whom? Mate preferences for personality traits are target specific. *Evolution and Human Behavior*, 31, 29-38.
- Lukaszewski, A. W., & Roney, J. R. (2010b, June 17). The origins of extraversion: Joint effects of facultative calibration and genetic polymorphism. Paper presented to the Annual Meeting of the Human Behavior and Evolution Society, Eugene, Oregon.
- Lund, O. C. H., Tamnes, C. K., Moestue, C., Buss, D. M., & Vollrath, M. (2007). Tactics of hierarchy negotiation. *Journal of Research in Personality*, 41, 25-44.
- Lykken, D. (1995). *The antisocial personalities*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Lynn, M. (2009). Determinants and consequences of female attractiveness and sexiness: Realistic tests with restaurant waitresses. *Archives of Sexual Behavior*, 38, 737-745.
- Lynn, M., & Shurgot, B. A. (1984). Responses to lonely hearts advertisements: Effects of reported physical attractiveness, physique, and coloration. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 10, 349-357.
- Maccoby, E. E. (1990). Gender and relationships: A developmental account. *American Psychologist*, 45, 513-520.
- MacDonald, G., & Leary, M. R. (2005). Why does social exclusion hurt? The relationship between social and physical pain. *Psychological Bulletin*, 131, 202-223.
- MacDonald, K. (1995). Evolution, the five-factor model, and levels of personality. *Journal of Personality*, 63, 525-568.
- MacDonald, K. (1996). What do children want? A conceptualization of evolutionary influences on children's motivation in the peer group. *International Journal of Behavioral Development*, 19, 53-73.

## 452 Bibliography

- Mackey, W. C., & Coney, N. S. (2000). The enigma of father presence in relationship to sons' violence and daughters' mating strategies: Empiricism in search of a theory. *The Journal of Men's Studies*, 8, 349-373.
- Mackey, W. C., & Daly, R. D. (1995). A test of the manchild bond: The predictive potency of the teeter-totter effect. *Genetic, Social, and General Psychology Monographs*, 121, 424-444.
- Mackey, W. C., & Immerman, R. S. (2000). Sexually transmitted diseases, pair bonding, fathering, and alliance formation: Disease avoidance behaviors as a proposed element in human evolution. *Psychology of Men and Masculinity*, 1, 49-61.
- Maestripieri, D. (2004). Developmental and evolutionary aspects of female attraction to babies. *Psychological Science Agenda*, 18(1).
- Maestripieri, D., & Pelka, S. (2002). Sex differences in interest in infants across the lifespan: A biological adaptation for parenting? *Human Nature*, 13, 327-344.
- Maggioncalda, A. N., & Sapolsky, R. M. (2002). Disturbing behaviors of the orangutan. *Scientific American*, 286, 60-65.
- Magrath, M. J. L., & Komdeur, J. (2003). Is male care compromised by additional mating opportunity? *TRENDS in Ecology and Evolution*, 18, 424-430.
- Malamuth, N. M. (1981). Rape proclivity among males. *Journal of Social Issues*, 37, 138-157.
- Malinowski, B. (1929). *The sexual life of savages in North-Western Melanesia*. London: Routledge.
- Maloney, L. T., & Dal Martello, M. F. (2006). Kin recognition and the perceived facial similarity of children. *Journal of Vision*, 6, 1047-1056.
- Malthus, T. R. (1798). *An essay on the principle of population*. London: J. Johnson.
- Maner, J. K., DeWall, C. N., & Gailliot, M. T. (2008). Selective attention to signs of success: Social dominance and early stage interpersonal perception. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 34, 488-501.
- Maner, J. K., Gailliot, M. T., & DeWall, N. (2007). Adaptive attentional attachment: Evidence for mating-related perceptual bias. *Evolution and Human Behavior*, 28, 28-36.
- Maner, J. K., & Mead, N. L. (2010). The essential tension between leadership and power: When leaders sacrifice group goals for the sake of self-interest. *Journal of Personality and Social Psychology*, 99(3), 482-497.
- Mann, J. (1992). Nurture or negligence: Maternal psychology and behavioral preference among preterm twins. In J. Barkow, L. Cosmides, & J. Tooby (Eds.), *The adapted mind* (pp. 367-390). New York: Oxford University Press.
- Manson, J. H. (1992). Measuring female mate choice in Cayo Santiago rhesus macaques. *Animal Behavior*, 44, 405-416.
- Marks, I. (1987). *Fears, phobias, and rituals: Panic, anxiety, and their disorders*. New York: Oxford University Press.
- Marks, I. M., & Nesse, R. M. (1994). Fear and fitness: An evolutionary analysis of anxiety disorders. *Ethology and Sociobiology*, 15, 247-261.
- Marlow, F. (1999). Showoffs or providers? The parenting effort of Hadza men. *Evolution and Human Behavior*, 20, 391-404.
- Marlow, F., Apicella, C., & Reed, D. (2005). Men's preferences for women's profile waist-to-hip ratio in two societies. *Evolution and Human Behavior*, 26, 458-468.
- Marlow, F., & Wetsman, A. (2001). Preferred waist-to-hip ratio and ecology. *Personality and Individual Differences*, 30, 481-489.
- Marlow, F. W. (2004). Mate preferences among Hadza hunter-gatherers. *Human Nature*, 4, 365-376.
- Marlow, F. W. (2005). Hunter-gatherers and human evolution. *Evolutionary Anthropology*, 14, 54-67.
- Marr, D. (1982). *Vision: A computational investigation into the human representation and processing of visual information*. San Francisco: Freeman.
- Marth, G., Schuler, G., Yeh, R., Davenport, R., Agarwala, R., Church, D., Wheelan, S., Baker, J., Ward, M., Kholodov, M., Phan, L., Czabka, E., Murvia, J., Cutler, D., Wooding, S., Rogers, A., Chakravarti, A., Harpending, H. C., Kwok, P.-Y., & Sherry, S. T. (2003). Sequence variations in the public human genome data reflect a bottlenecked population history. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 100, 376-381.
- Maslow, A. H. (1937). Dominance-feeling, behavior, and status. *Psychological Review*, 44, 404-429.
- Maynard Smith, J. (1982). *Evolution and the theory of games*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Maynard Smith, J., & Price, G. (1973). The logic of animal conflict. *Nature*, 246, 15-18.
- Mayr, E. (1942). *Systematics and the origin of species*. New York: Columbia University Press.
- Mayr, E. (1982). *The growth of biological thought*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Mazur, A. (2005). *Biosociology of dominance and deference*. Lanham, MD: Bowman & Littlefield Publishers, Inc.
- Mazur, A., & Booth, A. (1998). Testosterone and dominance in men. *Behavioral and Brain Science*, 21, 353-363.
- Mazur, A., Booth, A., & Dabbs, J. (1992). Testosterone and chess competition. *Social Psychology Quarterly*, 55, 70-77.
- Mazur, A., Halpern, C., & Udry, J. R. (1994). Dominant looking male teenagers copulate earlier. *Ethology and Sociobiology*, 15, 87-94.
- Mazur, A., & Michalek, J. (1998). Marriage, divorce, and male testosterone. *Social Forces*, 77, 315-330.
- McAndrew, F. T. (2002). New evolutionary perspectives on altruism: Multilevel-selection and costly-signaling theories. *Current Directions in Psychological Science*, 11, 79-82.
- McAndrew, F. T. (2008). Can gossip be good? *Scientific American Mind Magazine*, October/November, 26-33.
- McAndrew, F. T. (2009). The interacting roles of testosterone and challenges to status in human male aggression. *Aggression and Violent Behavior*, 14, 330-335.
- McAndrew, F. T., Bell, E. K., & Garcia, C. M. (2007). Who do we tell, and whom do we tell on? Gossip as a strategy for status enhancement. *Journal of Applied Social Psychology*, 37, 1562-1577.
- McAndrew, F. T., & Milenkovic, M. A. (2002). Of tabloids and family secrets: The evolutionary psychology of gossip. *Journal of Applied Social Psychology*, 32, 1-20.
- McCracken, G. F. (1984). Communal nursing in Mexican free-tailed bat maternity colonies. *Science*, 223, 1090-1091.

از همین مترجم منتشر شده است





# تخت‌غاز ده‌هزار ساله

چگونه تمدن به تطور زیستی انسان شتاب بخشید

هنرهای بندینگ، طرطور و چوچران

جلد اول

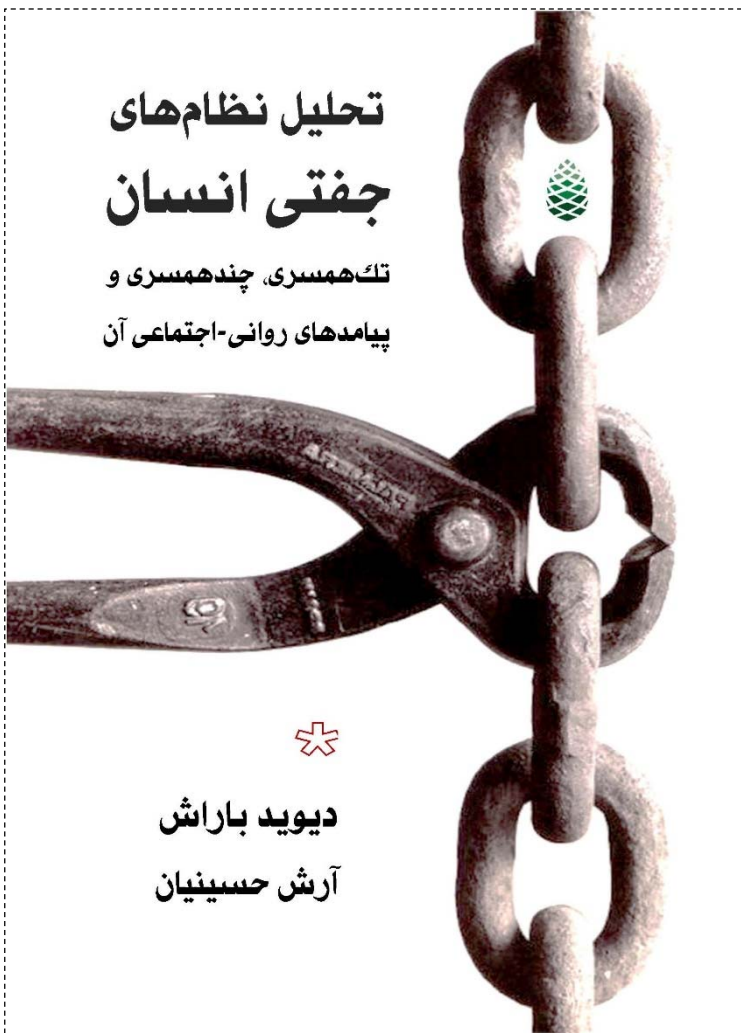
آرش حسینیان





# تحلیل نظام‌های جفتی انسان

تک‌همسری، چندهمسری و  
پیامدهای روانی-اجتماعی آن



دیوید باراش  
آرش حسینیان



# مغز در مواجهه با پورن

اعتماد به پورنوگرافی اینترنتی و تغییرات تنانی و روانی همراه با آن



گری ویلسون

آرش حسینیان

ویراست دوم، ۲۰۱۷